

وصیت نامه و زندگی نامه شهدای دانش آموز استان مازندران

به ضمیمه لوح فشرده

استان مازندران
گردآورنده: میثم عادل

شهدای مازندران

وصیت نامه و زندگی نامه شهدای دانش آموز استان مازندران

گردآورنده: میثم عادل

چه بسا که نوجوانی زمینی، بزرگ مردی آسمانی شود. درس را هر کجا که باشد باید آموخت، روزی پشت میز مدرسه و روزی هم پشت خاکریز جبهه. خوشبخت کسی است که بفهمد کدام درس اهمیت بیشتری دارد کلاسش کجاست و معلمش کیست.
در زمانه ای نه چندان دور نوجوانانی از همین کوچه پس کوچه های شهر ما درس و بازی شان را رها کردند و راه آسمان را درپیش گرفتند.
حالا اگر خوب ببینی بر سر همان کوچه پس کوچه ها نام آنها به یادگار مانده. هر چند دیگر جبهه ای در کار نیست ولی امتحان همیشه هست، خدا کند بشود امتحان را خوب پس داد.
مثل اینها که زندگی نامه و وصیت نامه شان را می خوانی ...

همکار آرزو

یادبود شهدای دانش آموز و فرهنگی

همکار آرزو

کانون فرهنگی، تبلیغی

پنجاه سال عبادت کردید، و خدا قبول کند، یک روز هم یکی از این وصیتنامهها را بگیرید و مطالعه کنید و تفکر کنید.





----- کتاب ساری -----

وصیت نامه و زندگی نامه
شهرستان ساری

هدیه برای ممتحنین

گردآورنده : میثم عادل

بهار ۱۳۹۶

همکلاسی ۲۱
کانون فرهنگی، تبلیغی

شماره تماس : ۰۱۱۳۳۳۵۴۶۳۳ - ۰۹۱۱۵۸۶۰۰۲۱ - www.hamkelasi21.ir

پیام امام خمینی(ره) :

بسم الله الرحمن الرحيم

آنچه مقابل شماسست جملاتی از وصیت های عده ای از شهدای انقلاب اسلامی است.

براستی انسان را به یاد شهدای صدر اسلام می اندازد. من شرمم می آید که خود را در مقابل این عزیزان سرشار از ایمان و عشق و فداکاری به حساب آورم؛ آنان با عشق به خدای بزرگ به معشوق خویش پیوستند و ما هنوز در خم یک کوچه هم نیستیم. خداوند، این عزیزان از خود گذشته را در جوار رحمت خود بپذیر، و ما را از قیدها و بندهای خودبینی و خودخواهی نجات مرحمت فرما. «إنك ذو الفضل العظيم».

روح الله الموسوی الخمينی (۱ اردیبهشت ۱۳۶۰) (صحیفه امام، ج ۱۴، ص: ۳۱۰)

پیام امام خامنه ای(مدظله) :

* حضرت آیت الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی به مناسبت برگزاری نخستین کنگره "راه کربلا"، ویژه بزرگداشت شهدای انجمنهای اسلامی دانش آموزان، پیامی صادر فرمودند.

بسم الله الرحمن الرحيم

در بوستان پربار و برکت ایثار و شهادت که فضای ایران اسلامی را آکنده از عطر صفا و معنویت کرد لاله زار شهدای دانش آموز دارای جلوه ای ویژه و حال و هوایی بشدت تأثیرگذار است. نوجوانان و جوانانی که در سپیده دم عمر کوتاه خویش ندای "ارجعی الی ربک راضیه مرضیه" را به گوش دل نورانی خویش شنیدند و همچون کبوترانی سبکیال به بهشت رضوان الهی پرواز کردند. هرگاه در میان ملتی تفکر سالم و نجاتبخش در سطح وسیع جوانان نورسته گسترش و عمق یابد فلاح و رستگاری آن جامعه و آن ملت، محتوم و تخلفناپذیر می گردد. نسل جوان مظهر تلاش و ابتکار و صفا و وارستگی است. انقلاب کبیر اسلامی توانست در برابر هجوم بی امان فساد و شهوترانی و بیکارگی و عاداتهای زشت به سوی نسل جوان معاصر خود، سدی نفوذناپذیر بسازد. دستهای مرموز، دلپای بدخواهی که تهاجم آن گنداب اخلاقی را به سوی دل و جان جوانان در همه جای گیتی سازماندهی می کردند در این حصار تسخیرناپذیر از کار بازماندند و نتیجه همانست که در تاریخ افتخارات ایران در شمار بلندترین قلعه هاست. امروز دولت و ملت بخصوص مسؤولان امور آموزش و پرورش و دیگر مسائل جوانان، باید حفاظت از آن سد منبع را بزرگترین وظیفه ی انسانی و انقلابی خود بدانند.

از خداوند متعال علو درجات شهدای دانش آموز و دیگر شهیدان این مرز و بوم و صبر و اجر بازماندگان آنان را خواستارم.

سید علی خامنه ای (۲۴ فروردین ۱۳۷۷)

مقدمه :

چه بسا که نوجوانی زمینی، بزرگ مردی آسمانی می شود. مگر نه این که پیامبر (ص) اُسامه نوزده ساله را به خاطر شجاعت و درایتش بر همه شیوخ عرب فرمانده کرد و مگر نبودند نوجوانانی در کربلا که علم و پرچم دفاع از ولایت برداشتند.

درس را هر کجا که باشد باید آموخت، روزی پشت میز مدرسه و روزی هم پشت خاکریز جبهه.

خوشبخت کسی است؛ که بفهمد کدام درس اهمیت بیشتری دارد، کلاسش کجاست و معلمش کیست.

به هر حال در زمانه ای نه چندان دور نوجوانانی از همین کوچه پس کوچه های شهر ما درس و بازی شان را رها کردند و راه آسمان را در پیش گرفتند.

حالا اگر خوب ببینی بر سر همان کوچه پس کوچه ها نام آنها به یادگار مانده. هر چند دیگر جبهه ای در کار نیست ولی امتحان همیشه هست، خدا کند بشود امتحان را خوب پس داد.

مثل این ها که زندگی نامه و وصیت نامه شان را می خوانی ...

کتاب شهدای دانش آموز مجموعه ای از وصیت نامه و زندگی نامه شهدای دانش آموز استان مازندران می باشد که در این کتاب ۱۴۶ شهید دانش آموز شهرستان ساری به همت جمعی از دانش آموزان و دانشجویان و طلاب کانون فرهنگی، تبلیغی همکلاسی آسمانی تدوین و چاپ شده است.

همچنین مراتب تشکر و قدردانی از مجموعه هایی همچون آموزش و پرورش، بنیاد شهید، کنگره شهدای سپاه، انجمنهای اسلامی دانش آموزان، ارشاد اسلامی که در جمع آوری اسناد و اطلاعات مر بوط به شهدا و امور چاپ همکاری نمودند را داریم .

پروردگارا! قلب مقدس حضرت ولی عصر(عج) را از همه ی ما خشنود کن. روح مطهر امام بزرگوار و ارواح طیبه ی شهدا را از ما خشنود و راضی بگردان. آن چه گفتیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده و آن را به کرمات از ما قبول کن.

والسلام علی عبادالله الصالحین

میثم عادل - فروردین ۱۳۹۶

این کتاب را تقدیم به روح مطهر همه شهیدان راه حق، علی الخصوص شهید گرانقدر، رفیق و همسنگر عرصه جهاد فرهنگی در روزهای سخت شهید سیدمحمد عبدی می نمایم. باشد که دستگیر و راهنمای امروز و فردای ما باشند. انشاءالله



فهرست:

نام شهید	نام خانوادگی شهید	صفحه	نام شهید	نام خانوادگی شهید	صفحه
نصرالله	آبیان	۱	احمد	حق شناس	۷۸
غلامعلی	آخوندی	۳	جلیل	حق شناس	۸۰
امراالله	آذری	۵	سیداسماعیل	حمیدی	۸۲
احمد	ابراهیمی	۷	حسن	خاکزاد	۸۴
امیرعباس	احتشامی	۹	سیدعلی	خالقی	۸۶
غلامرضا	احدزاده	۱۱	پرویز	خلردی	۸۸
تیمور	احمدی	۱۳	عبدالرضا	خورشیدی	۹۰
علی	احمدی	۱۵	شعبان	داداشی	۹۲
اصغر	احمدی	۱۷	علی رضا	داداشی	۹۴
سعید	ادیبی	۱۹	علی	داداشی	۹۶
احمدرضا	اسدی	۲۱	عباس	دشتبان	۹۸
علی اکبر	اسلامی	۲۳	رضاعلی	دوستدار	۱۰۰
هادی	اصغرپور	۲۵	محمد مهدی	دهقان	۱۰۲
سیدعیسی	اطهری	۲۷	سیدعلی	ذراری	۱۰۴
احمد	افضلی	۲۹	قنبرعلی	ذلیکانی	۱۰۶
عبدالحمید	اکبری	۳۱	اسحاق	ذوالفقاری	۱۰۹
جواد	اکبری	۳۳	بهروز	رشیدی	۱۱۱
محمد	انصاری	۳۵	نورمحمد	رضادوست	۱۱۳
عظیم	باقری	۳۷	مسعود	رضایی	۱۱۵
عیسی	براری	۳۹	سیدمحسن	رضوی	۱۱۷
عسگری	برزگر	۴۱	سیدرضا	رکابی	۱۱۹
قدرت الله	برزگر	۴۳	علیرضا	رمضان پور	۱۲۱
حسین	بسطامی	۴۵	یوسف	رمضان زاده	۱۲۳
بخشعلی	بهرام پور	۴۷	ابراهیم	رمضان زاده	۱۲۵
سیداحمد	تقوی	۴۹	رمضان علی	رمضان نژاد	۱۲۷
سیدعلی	تقوی	۵۱	داریوش	رنجبر	۱۲۹
سیدقاسم	جعفری	۵۳	عباس	رنجبر	۱۳۱
سیدغلام رضا	جعفری	۵۵	اسماعیل	زارع	۱۳۳
عادل	جعفری	۵۸	غلام رضا	سالپانه	۱۳۵
صفدر	جعفری	۶۰	یزدان	سلطان تویه	۱۳۷
علی	جورابلو	۶۲	اسفندیار	سلمانی	۱۴۰
محمدرضا	جهانی	۶۴	سیدابراهیم	سیدی	۱۴۳
حسین	چمنی	۶۶	نوروزعلی	شمشیربند	۱۴۵
ابوالقاسم	حدادی	۶۸	قاسم	شیری	۱۴۷
سیدمرتضی	حسینی	۷۰	محمد	صادقی	۱۴۹
سیداسدالله	حسینی آزاد	۷۴	علی رضا	صادقی	۱۵۱
سیدرضا	حسینی	۷۶	سیدعباس	صداقت	۱۵۳

۲۲۸	کرمی	غلامعلی	۱۵۵	صفر علی زاده	خلیل
۲۳۰	کریمی	علی	۱۵۷	صفری	بهرروز
۲۳۲	کلانتری	سیدقاسم	۱۵۹	ضیائی	حسن
۲۳۴	کوچکی	محمد	۱۶۱	طالبی	مهدی
۲۳۶	کهنسال	محمد	۱۶۳	عابد بادلی	اکبر
۲۳۸	گلمایی	محمدجواد	۱۶۵	عابدین پور	سیداسماعیل
۲۴۰	گلوگاهی	قربان علی	۱۶۷	عالیشاه	صفر علی
۲۴۲	مالدار	عبدالرحیم	۱۷۰	عباسی	مرادعلی
۲۴۴	مالک	مرتضی	۱۷۲	عزیزی	محمود
۲۴۶	متقی	علی	۱۷۴	علامه	محمود
۲۴۸	محمودیان	تقی	۱۷۶	علمدار	سیدمحمود
۲۵۰	مرادی	حمیدرضا	۱۷۸	علوی	سیداصغر
۲۵۲	مزنگی	محمدقاسم	۱۸۰	علیزاده	قاسم
۲۵۴	مطلق	تورج	۱۸۲	عنایتی	محمدحسن
۲۵۶	مطهری نژاد	حسن	۱۸۴	عنایتی	غلامرضا
۲۵۸	معلم کلائی	علی	۱۸۶	غفوری	علیرضا
۲۶۰	مفیدیان	حسن	۱۸۸	فتح الهی	مصطفی
۲۶۲	ملک آرایی	افشین	۱۹۰	فتح الهی	مجتبی
۲۶۴	موسوی	سیدعلی	۱۹۲	فتحی	اسماعیل
۲۶۶	موسوی	میررمضان	۱۹۴	فرجی	عباسعلی
۲۶۸	موسوی	سیدهادی	۱۹۶	فردوسی زاده	زین العابدین
۲۷۰	میردیده	ناد علی	۱۹۸	فقیه	رمضانعلی
۲۷۲	میرصادقی	سیدموسوی	۲۰۰	فلاح	سیدابوالفضل
۲۷۴	نادری	تیمور	۲۰۲	قائمی	محمدعلی
۲۷۶	نخودی	میررحیم	۲۰۴	قرائیان	غلام رضا
۲۷۸	نصرالله زاده	یوسف	۲۰۶	قربانی	یعقوب علی
۲۸۱	نوری	ابوفاضل	۲۰۸	قربشی	سیدمحمدرضا
۲۸۳	نوری	عبدالرضا	۲۱۰	قلی نژاد	غلام رضا
۲۸۵	واحدی	نورعلی	۲۱۲	قلیان	رجبعلی
۲۸۷	وفایی نژاد	خلیل الله	۲۱۴	قنبری	نورعلی
۲۸۹	ولی پور	محمدعلی	۲۱۶	قوشچی	سیدحسین
۲۹۱	هادیان	مهدی	۲۱۸	قویدل	محمد
۲۹۳	هاشمی	محمدحسن	۲۲۰	کاظم نژاد	سیدعلی اکبر
۲۹۵	هرسینی	محمد	۲۲۲	کاکوئی	تورج
۲۹۷	یوسفی	احمد	۲۲۴	کاملی	سیدفخرالدین
۲۹۹	یوسفی	محمد	۲۲۶	کرد	ناصر

نصرالله آبیان

شهدای سرآمد

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز نصرالله آبیان
نصرالله آبیان در ۸ بهمن ماه سال ۱۳۴۶میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش ملیحه مسگریان و پدرش محمدمهدی آبیان پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شریعت و طالقانی با موفقیت و
جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید نصرالله آبیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۷/۲۹ عملیات
والفجر ۴ منطقه مریوان کردستان در اثر اصابت ترکش به دست و صورت
شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملا مجدالدین شهرستان شهید پرور ساری
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

نصر الله آبیان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون

کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده مپندارید بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می خورند.

وظیفه هر فرد مسلمان است که در مقابل تجاوزات بیگانه که به میهن و دینش نموده می شود دفاع کند و از آنجایی که [یک] فرد مسلمان آزاده است و باید بر علیه تمام متجاوزین قرار گیرد و من به جبهه آمدن را یک تکلیف شرعی دیدم و به جبهه آمدم و من که یکی از برادران حقیر و کوچک و خدمت گذار به ملت شهید پرور می باشم به ملت شهید پرور و خانواده ام چنین وصیت می کنم که اگر لیاقت شهادت را داشتیم و شهید شدم برای من گریه نکنید برای اینکه با گریه کردن خودتان را رنج می دهید و شما باید خوشحال باشید که مرا در راه خدا داده اید چون من هدیه ای از طرف خدا بودم و شما مرا در راه خدا داده اید من راهم را انتخاب کرده ام و از کشته شدن در راه هدف مقدسی که دارم هراسی در دل راه نخواهم داد و راه من راه مسلمانان صدر اسلام و راه حسین و اصحاب حسین است و انسان باید هدف داشته باشد چون همه موجودات به سوی هدف مشخصی در حرکتند پس نباید انسان بی هدف از دنیا برود و هدف من الله است و راه و رسم زندگی را بر طبق دستوراتی که بوسیله پیغمبران برای ما فرستاده استوار کنیم حسین جنگید و کشته شد و مرگ با عزت را به زندگی با ذلت ترجیح داد که فرمود: «لا آرزو الموت الا سعادت» دست از روحانیت و امامتان بر ندارید که این روحانیت بود که اسلام را زنده نگه داشت اگر اسلام دست آن ملی گرایان خاکپرست و لیبرال بود تا به حال از بین رفته بود و هیچ اثری از آن نبود.

بله باید به ندای حسین پاسخ دهیم امام حسین در روز عاشورا در میان کفار فریاد برآورد هَلْ مِنْ ناصِرٍ يَنْصُرُنِي آيا کسی هست که مرا یاری کند مگر امام حسین نمی دانست که در میان آنان کسی نیست که او را یاری کند این حرف را صرفاً به خاطر آن زمان بزبان نیاورد بلکه برای ما که در این قرن زندگی می کنیم و برای همه اعصار و قرون و همه مردم بزبان آورد که بعد از من کسی هست که دین خدا را یاری کند پس مخاطب ما هستیم و باید به ندای حسین زمان که آموزگار آزادی و عدالت و مظهر حق و حقیقت پاسخ مثبت دهیم و بگوییم یا حسین زمان «لیبیک لیبیک» که شنیدیم برای پشتیبانی دین و زمینه فراهم کردن برای ظهور حضرت مهدی «عج» برخاستیم و آماده جهاد و شهادتیم تا بر علیه کفر بجنگیم که همانا موعدهش فرارسد و ما در عاشورا ها می گفتیم حسین ای کاش در صحرای کربلا با تو بودیم و حالا ایران کربلای زمان هست و ما باید در این جنگ شرکت نماییم و بر علیه کافران بجنگیم و آنها را نابود سازیم و شما که فرزندان شهید شده افتخار می کنید که فرزند شما به ندای حسین زمان خمینی بتشکن جواب داده و در راه خدا شهید شده است و من تنها تقاضایی که دارم شما ها باید در نماز جماعت شرکت نمایید و از روحانیت مبارز حمایت نمایید و من تنها انتظاری که از کانون حزب الله ساری دارم این است که بعد از شهادت در خانه ما به همراهی مجتبی قاسمی دعای توسل و دعای کمیل برقرار کنند و من به پدر و برادرم چنین سفارش می کنم که بعد از شهادت به کانون حزب الله بروند و کانون را تا آنجایی که می توانند یاری کنند.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

غلامعلی آخوندی

شهدای آسمانی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز غلامعلی آخوندی
غلامعلی آخوندی در ۳ آبان ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
روستای خالخیل شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن
پر مهر و محبت مادرش حکیمه تقی زاده و پدرش علی آخوندی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در دبیرستان ۱۷ شهریور با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید
بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید غلامعلی آخوندی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه غرب - مریوان شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۰۶/۲۰
منطقه عمار - دزلی در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید
و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در
روستای خالخیل شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا
قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

غلامعلی آخوندی

بسم رب الشهداء و الصديقين
من المومنين رجال صدقوا ما عاهد الله عليه

برخی از آن مؤمنان مردانی هستند که به عهد و پیمانی که با خدا بستند وفا کردند پس برخی بر آن عهد ایستادگی کردند (تا به راه خدا شهید شدند) و برخی به انتظار مقاومت کرده (و هیچ عهد خود را تغییر نداده اند)

با درود و سلام بر مهدی (عج) منجی عالم بشریت و درود و سلام بر نایب بر حقش خمینی کبیر و با درود و سلام بر شهدای به خون خفته اسلام و با درود و سلام بر ملت شهید پرور و قهرمان ایران، از اینکه خداوند متعال به من قوتی عنایت کرده تا بتوانم در راهش بجنگم شکر گزارم بسیار خوشحالم که در جمع عاشقان حسین (ع) قرار گرفتم و با این کاروان عازم کربلا حسینی می باشم. امروز در مقطعی از زمان قرار گرفتیم که مورد تهاجم همه جانبه مزدوران شرق و غرب هستیم امروز بر ماست که از اسلام عزیز دفاع کنیم این دینی که از کشورمان به رهبری روح الله ظهور کرد و با خون شهدای گلگون وطن ما آبیاری می شود به امید خدا پرچم لا اله الا الله و محمد رسول الله در سراسر گیتی به اهتزاز در آید. امروز که رهبر عزیز ما جبهه رفتن را واجب کفای اعلام کرده است بر ماست که به فرمان رهبرمان لیبک بگوییم تا عازم کربلای حسینی شویم ما با سلاح با متکی به ایمان می جنگیم چرا که با تکیه بر این سلاح است رزمندگان اسلام در هر زمان حماسه ها می آفرینند امروز انقلاب ما به سرباز احتیاج دارد که فرمانده اش بقیه الله و جانشین آن روح الله می باشد تا به فرماندهی این فرماندهان ریشه کفر و نفاق و شرک و الحاد را بر کنیم.

چرا که ما برای از بین بردن پلیدی درس شهادت را از مولایمان امام حسین (ع) گرفتیم که فرمود: «مرگ با عزت به از زندگی ننگین است» «انا لله و انا الیه راجعون ما از خداییم و بسوی او باز می گردیم» چه بهتر که هدف خود را برای او بدانیم و شهادت را که بزرگترین سعادت است کسب کنیم وقتی که ما اتکا بر مسلمانی خود داریم باید مسئولیتها و رسالت خون شهدا که به گردن ماست را به نحو احسن عمل کرده و پیام رسان خون شهدا باشیم چون که خون و تمام نیات و قدمهای ما برای خدا می باشد باید مشکلات فراوانی را تحمل کنیم.

پیامم به خانواده ام این است که اگر من شهید شدم ناراحت نباشید چرا که شهادت ارثی است که از مولایمان به شما رسیده است مادرم از زحماتی که در بزرگ کردن من کشیدید تشکر می کنم و از شما معذرت می خواهم که نتوانستم زحمات شما را جبران بکنم امیدوارم که شیرت را بر من حلال بکنی و از خانواده ام می خواهم که هیچ گونه سوء استفاده ای از خونم نکنند و هیچ توقعی از انقلاب نداشته و منت نگذارند و از برادران بسیار خوبم می خواهم که ادامه دهنده راه من باشند خود را آماده کنید برای فتح کربلا «ان تنصر الیه ینصرکم و ینصرون» یاری کنید خدا را و خدا شما را یاری می کند» پیرو ولایت فقیه باشید و امام عزیزمان را دعا کنید تا خداوند دعاها را مستجاب کند. از اینکه به جبهه آمدم چند هدف داشتم:

اولا اراده کردم از منزل بار سفر را بسته و از خانواده ام جدا شدم تا گام های خودم را بسوی پیشرفت معنوی بردارم و با سلاح ایمان و آموزش های رزمی خود را آماده از بین بردن دشمن نمایم. دومین هدفم (لیبک) به ندای رهبرم بود که فرمود که اگر جبهه ها به نیرو نیاز داشت بر همه واجب است بروید و پر کنید. سومین هدفم پیروی از سرورم سالار شهیدان حسین (ع) می باشد که آموخت در برابر ستم یزیدیان مرگ با عزت بهتر از زندگی ننگین است. برادران در جبهه ها انسان ساخته می شود و از فریبگاه شیطان دور می شود سپس من و تو ای برادر حزب الله باید جبهه ها را پر کنیم تا دشمنان اسلام بدانند اسلام دینی است که یاوران آن به حساب شمارش نمی آیند زن و مرد و پیر و جوان همه و همه باید حافظ انقلاب باشیم.

پیام من به امت حزب الله این است که پیام های پیامبر گونه امام را گوش کنند بر وحدت کلمه چنان که قرآن برای مسلمین به آن بشارت می دهند را حفظ کنند و هوشیار باشند در خط ولایت فقیه حرکت کنند و آیه شریفه «واعدولهم ما استطعتم من قوه» را به عنوان ذکر زبان برای نابودی دشمنان دین در تمام مواقع بخوانند و به آن عمل کنند دعای به جان امام را فراموش نکنند. از دوستانم می خواهم که اگر بدی از من دیدند مرا عفو نمایند و از خدا برایم طلب آمرزش کنند. اگر بدنم بدون سر به شما رسید افتخار کنید که با سرورم امام حسین (ع) محشور شدم و اگر خداوند مرا مورد لطف خویش قرار داد و به شهادت رسیدم مرا در خاک پاک گلگون وطنم دفن کنید. والسلام

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار خدایا خدایا رزمندگان اسلام پیروزشان بگردان
غلامعلی آخوندی

امیرالله آذری

شهدای سراسر امور
همه در راه خدا

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز امیرالله آذری

امیرالله آذری در ۱ آذر ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای تاکام شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سکینه یزار و پدرش سیف الله آذری پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شهید غفاری و جمهوری اسلامی و هنرستان خیری مقدم با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید امیرالله آذری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه سومار و شلمچه شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۲ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش به پاشهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای روستای تاکام شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بِسْمِ رَبِّ الشَّهَدَاءِ وَ الصِّدِّيقِينَ

رَبَّنَا لَا تَزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (ای پروردگار ما، مایل مکن دل‌های ما را به باطل پس از آنکه راهنمایی کردی ما را و ببخش ما را از نزد خود رحمتی، بدرستی که تویی بخشنده)

در ابتدای وصیت نامه ام شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیغمبر گرامی اسلام و ولایت امیر المؤمنین (ع) و فرزندانش، تا مهدی (عج الله) می‌دهم که جهان در انتظار اوست تا انسان‌های زجر کشیده و ستم دیده را از ظلمت و تاریکی برهاند و یوغ بندگی انسان‌ها را بگسلد تا جز نور خدا، نوری در جهان تجلی نکند.

با درود و سلام به رهبر کبیر انقلاب اسلامی، خمینی بت شکن و با درود به شهدای جنگ تحمیلی که همچون هاییل به دست قابیلیان زمین ذبح می‌شوند تا به خون خود قابیلیان تاریخ را رسوا نمایند و اما علت آمدنم به جبهه‌های نور علیه ظلمت؛ شاید آن لیاقت را به عنوان رزمنده نداشته باشم ولی از زمان حرکت از شهرمان با شعارهای مردم حزب الله که بدرقه مان می‌کردند خواست و دعای شان باز کردن راه کربلا بود اما خدایا، آن مردم با اخلاص را که در بدرقه مان گاو و گوسفند قربانی می‌کردند و ساعت‌ها منتظر بودند تا رزمندگان بیایند و لااقل دستی تکان بدهند، خدایا چگونه می‌شود جواب گوی آن محبت‌ها بود؟ چگونه می‌توان دل آن مادران و پدران شهید را و یا فرزندان شهید را که تاکنون منتظر پدرشان هستند شاد نمود؟ خدایا ما از حسین آموختیم که چگونه باید زیست و چگونه باید مُرد. دوست دارم همچون حسین، مرگم روشنی بخش راه حق باشد و جهت دهنده‌ی انسان‌ها در صراط مستقیمش. ای حسین! بعد از قرن‌ها با داشتن رهبری همچون تو ما از فلاکت و خودپرستی به خدا پرستی دست یافته‌ایم، پس از تو می‌خواهم که رهبرمان را در هدایت مردم مستضعف محکم و شکست‌ناپذیر بدار و ما نیز به مانند مردم کوفه که خنجر بر پیکر تان زدند و باعث قتل تان شدند نشویم. خدایا تو خود بدان که هیچ آرزویی جز شهادت یا پیروزی ندارم ...

از تو می‌خواهم به گریه‌ها و ناله‌های دل‌شب امام‌امت این خواسته‌امت را اجابت کنی و بعضی‌ها از ما ایراد می‌گیرند که صدام هم مسلمان است! آیا مگر علی با خوارج که مَهر بر پیشانی داشتند نجنگید؟ مگر طلحه و زبیر در رکاب پیامبر نبودند؟ مگر عایشه همسر پیامبر نبود چرا در مقابل علی ایستاد؟ آیا علی حق نبود؟ آیا قُرب و مقام صدام از عایشه و امثالهم بیشتر است، خدایا تو با نابودی باطل نشان بده که همیشه حق پیروز است و باطل از بین رفتنی است. در خواستم این است که بعد از شهادتم به عنوان این که حیف شدم، اجرم را ضایع نکنید. همان طوری که یکی از یاران امام حسین (ع) در مقابل سؤالی گفت اگر هفتاد بار مرا بکشند و زنده شوم باز دوست دارم در رکاب امام بر علیه یزید بجنگم جوابشان را این چنین خواهم داد که باید ما خود را فدا کنیم تا دیگران بمانند باید خود را فدا کنیم تا آینده اسلام بماند به امید این که هدف مان الهی و راهمان فی سبیل الله و جهت حرکت مان در جهت رسیدن به لقاء الله باشد و اما تو ای مادر عزیز و زحمتکش! امیدوارم که در مرگم غم و اندوه در دلت راه ندهی و فکر مکنی که فرزندت کشته شده دیگر تمام است بدان جهت ساختن ساختمان بسیار خوبی در آخرت مصالح فرستادی و انتظارم از شما این است که بعد از آن که خبر شهادت این حقیر به شما رسید، نماز شکر بجای بیاوری، از این جهت که فرزندت در راه خدا کشته شده است. وصیتی چند به شما برادران و خواهر عزیزم: می‌دانم که تحمل کردن مرگ برادر خیلی دشوار و سخت است ولی من از شما می‌خواهم از کسانی که در مراسم‌های تشییع جنازه و ختم من شرکت می‌کنند با روحیه‌ی باز و قلبی گشاده به آن‌ها خیر مقدم گوید و از آن‌ها پذیرایی به عمل آورید. امیدوارم اسلحه‌ی به زمین افتاده‌ام را بر دوش گیرید. تا آن‌جا که قدرت دارید بر علیه دشمنان اسلام و مسلمین و یزیدیان زمان بجنگید، در خاتمه بعد از آن که مراسم تشییع جنازه‌ام تمام شد مرا در گلزار شهدای گلگون کفن تا کام طواف بدهید و بعد از این مرا در کنار قبر پدر بزرگوارم ببرید و مرا بر روی قبر پدرم بگذارید و در همان جا وصیت نامه‌ام توسط برادر بزرگم قرائت شود و سپس مرا در جوار شهدای تا کام دفن نمایید.

قسمت‌هایی از نامه شهید امرالله آذری تا کامی :

«برادر جان این نکته را در وصیت نامه‌ام فراموش کردم اگر من شهید شدم، تا مردم مرا نبخشیدند مرا در قبر نگذارید از شما تقاضا می‌کنم به هر یک از افراد محله یا آشنا رسیدید طلب حلال خواهی ام را بکن تا مرا عفو نمایند به خصوص از خواهر بزرگوارم طلب حلال خواهی کن.»

«برادر جان شما‌ها برادران و خواهرانم و مادرم چشم من هستید و امام قلب من است برادر جان بدون چشم می‌توان زندگی کرد اما بدون قلب نمی‌توان زندگی کرد.»

احمد ابراهیمی



شهدای آسمانی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز احمد ابراهیمی
احمد ابراهیمی در ۱ آذر ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش عزت موزون و پدرش ابوقاسم ابراهیمی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شهید جعفری و مالک و دبیرستان
فرهنگ و ادب با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان
خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و
انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید احمد ابراهیمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه های غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ
۱۳۶۱/۱۰/۰۳ منطقه عملیات عین خوش در اثر اصابت ترکش خمپاره به سر
شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملا مجدالدین شهرستان شهید پرور ساری
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

احمد ابراهیمی

انَّ الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفا

بدرستی که خداوند کسانی را که در راه خدا جنگ می کند دوست دارد.

با سلام بر امام زمان و نائب بر حقش حسین زمان خمینی بت شکن و با درود بر ملت شهید پرور ایران و خون همیشه گرم شهیدان که درخت اسلام را آبیاری می کند.

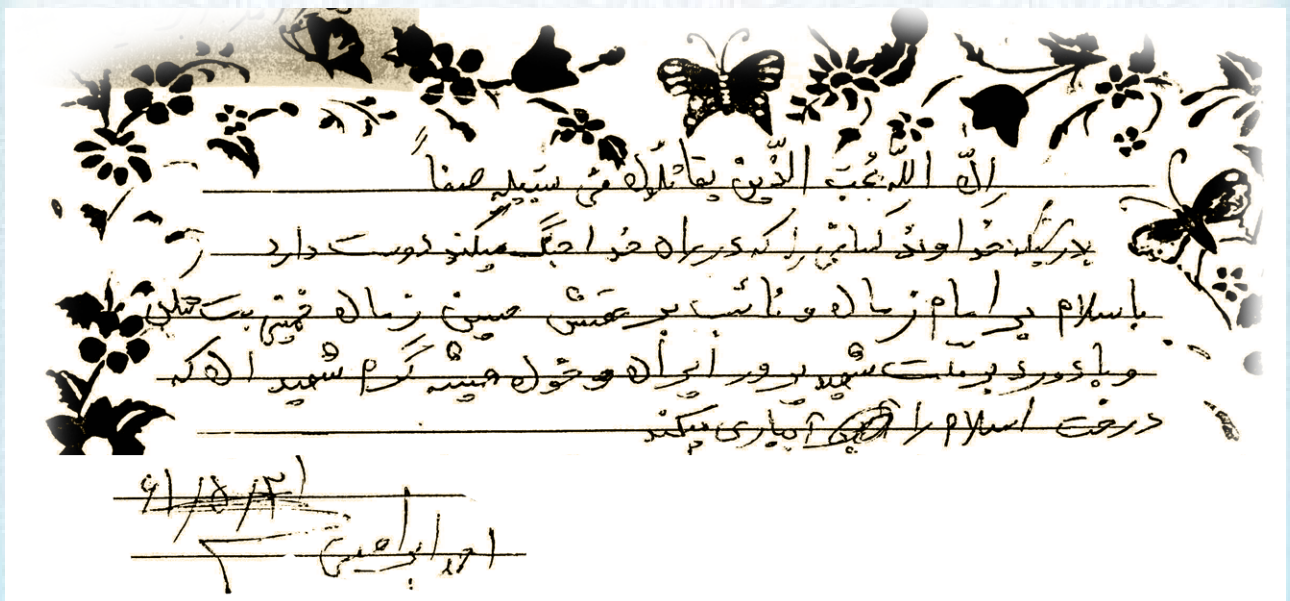
و با سلام بر برادران عزیزم محمد رضا و محمود

ان شالله که حالتان خوب باشد اگر احوالی از این جانب خواسته باشید در زیر سایه پروردگار عالم خوب و سرحال هستم برادران درست ۵۰ روز از مأموریت ما گذشته هست و امکان آن دارد تا ۳۰ روز دیگر اگر خدا بخواهد پیش شما باشیم، برادر شما خیلی لطف دارید آخر آنقدر ما ارزش نداریم که شما یک لحظه وقت خود را بگیریید و برای ما نامه بفرستید برادران خواهش می کنم وقتی که این نامه را خواندید ورقی بگیریید و برای ما نامه بفرستید و در آن اوضاع انجمن اسلامی را بگویید. برادران سرتان را درد آوردم الان که دارم نامه را می نویسم محسن و بچه [ها] دارند خنده می کنند محسن شون تازه از گشت برگشتند صحبتی با محمد رضا دارم و می خوام به او بگویم تا ۳۵ روز دیگر صبر کند. شما هم به برادران سلام برسانید از آقای حاجیان معذرت بخواهید که برای او نامه نوشتم.

خدا حافظ

۱۳۶۱/۰۵/۲۱

احمد ابراهیمی



امیرعباس احتشامی

شهدای آسمانی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز امیرعباس احتشامی
امیرعباس احتشامی در ۵ آذر ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش عفت مرگابی و پدرش عباس احتشامی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه پایه سوم رشته علوم تجربی با موفقیت و
جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید امیرعباس احتشامی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۰۴
منطقه عملیات شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید
و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در
گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید
و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

امیرعباس احتشامی

فرازهایی از وصیت نامه شهید امیر عباس احتشامی

سلام مرا از یک رهرو بسیجی از راه پر پیچ و خم کربلا بپذیرید به دوستان سفارش می کنم به شعار هایی که می دهید عمل کنید تا خود کفا شوید، ای امت حزب الله پشتیبان امام عزیز باشید سعی کنید او را یاری دهید اگر شعار می دهیم باید به آن عمل کنیم، آری یک چیز، آن هم حقارت جامعه از دین و زبان و فرهنگ خود و به وجود آمدن طبقه ای به صورت برجستگان که با سرباز زدن از ریشه قومی و ملی و مذهبی و متمایل شدن به فرهنگ استعماری غربی به آن شدند که آن را بعنوان تزئین به دیوارهای زندگی خود آویزان کنند چه تصاویر مژحکی از این تلاش ها بوجود آمد.

بسم الله الشهدا

شهادت در راه خداوند زندگی افتخار آمیز است و چه بسا در این دنیا
بنابینش از سیدن دین ساگر و شهادت ایشاگر بسجی یادگر بشید

امیرعباس احتشامی

عجیب بود که گفتم تا بنده در آن آرزوی منم و با جزئیات
به روز و طیب بسترش و روح نهاده شود.

زمان: روز جمعه ۶۹، ۳، ۴
مکان: زینتای حضرت کوی آزادی مسجد البنی
سنگ مرمری

خون رشادین مرا هم موجب ضایعی عصری باشد
خانواده شهید

غلامرضا احدزاده

شهدای امروز
همه شهیدند

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز غلامرضا احدزاده
غلامرضا احدزاده در ۲۵ مرداد ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین
در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و
محبت مادرش حمایل مطلبی و پدرش اسرافیل احدزاده پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع راهنمایی در مدرسه خسرویه با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید
بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید غلامرضا احدزاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴
عملیات کربلای ۴ منطقه ام الرصاص در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین
شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار
پس از تشییع در گلزار ملا مجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران
مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

غلامرضا احدزاده

بسم رب الشهداء

به نام خداوند بزرگ عالم بشریت. بنام آنکه زمین و آسمان دست پرورده اوست. با درود و سلام به تمامی رزمندگان اسلام و با سلام به شهدای امت اسلام و با سلام و درود بیکران حضور رهبر کبیر انقلاب و با سلامی پاک و خالصانه خدمت پدر و مادر عزیزم.

پدر خوب و مادر مهربانم: اینک من در کنار شما نیستم ولی روح من همیشه در نزد شماست. مادرم، مادری که شبهای بسیار بیدار می ماندی تا من خواب بروم فرزندت را بزرگ نمودی تا در زمان پیری عصای دست باشم، اما در حین پرورش دادن خداوند فرزندت را که امانتی بود، از تو می گیرد از این لحظه به بعد دیگر مرا نخواهید دید و در اینجا متذکر شوم که؛ مادرم با رفتن من بسوی خدا، نشنوم که وقتی بر مزارم قدم می نهید صدای گریه تان بلند شود، نبینم که اشک غم بر چهره بریزید این تنها خواهش است که از مادر و خانواده ام دارم. به یاد شهدائی باشید که جسدهایشان تکه تکه یا هرگز پیدا نمی شوند و به یاد مادران شهدائی باشید که از بس جسد فرزندانشان متلاشی گشته است نمی توانند چهره فرزند خود را بشناسند. اینک که جای من در سنگرم خالیست نگذارید همان طور خالی بماند، حالا نوبت برادرم است که جای خالی مرا پُر کند. من امانتی بودم که خدا به شما سپرده بود و حال این امانت را از شما طلبید. مادر بگذار مردم ببینند، درک کنند و بفهمند که تو هم هدیه ای به این انقلاب بخشیدی. پدر تو که آرزوی شهادت یکی از فرزندان را داشتی اینک به تو تبریک می گویم از اینکه به آرزوی خود رسیدی و شما می دانی که هر کس به آرمانش می رسد خوشحال می شود پس تو هم خوشحال باش و شما خواهرانم: باید طوری در جامعه رفتار نمائید که همه از شما درس عبرت بگیرند و با خود بگویند که خانواده شهدا واقعاً نمونه اند و مادرم را تا آنجا که لازم است دلداری دهید تا آثاری از غم در چهره او مشاهده نشود. مادر عاجزانه از حضورت درخواست می کنم از من راضی باش، تا کنون که در زیر خاک ها بسر می برم آسوده و راحت بخوابم، مادرم باز هم خواهش می کنم در مرگ من گریه مکن اگر می گریی به یاد شهدای دیگر اشک بریز.

به یاد اندام های پاره پاره شده جوانان دیگر گریه کن، مادر جان اگر دشمنان اشک تو را بر صورت ببینند می دانی چقدر خوشحال خواهند شد.

پس خوشحال باش از اینکه خدا هدیه ات را قبول نموده آثار غم هم بر چهره نمایان مکن تا دشمنان کوردل احساس کنند که نتوانستند کاری انجام دهند. مادرم گریه نکن زیرا که خون من و شهدای دیگر بیهوده به هدر نمی رود. دیگر سخنی ندارم و پیروزی همه شما عزیزان را آرزو مندم.

والسلام

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار

غلامرضا احدزاده ۱۳۶۵/۰۶/۱۵

تیمور احمدی

شهدای ساری

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز تیمور احمدی
تیمور احمدی در ۸ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
روستای آکند شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن
پر مهر و محبت مادرش صدیقه احمدی و پدرش خیرالله احمدی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع راهنمایی در مدرسه شهید احمدی روستای
مرز رود با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در
تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی
آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور
پررنگی داشت.

شهید تیمور احمدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ عملیات
والفجر ۶ منطقه دهلران در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را
نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع
در گلزار بهشت زهرا ی روستای آکند شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران
مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

تیمور احمدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

کسانیکه در راه خدا کشته شدند نپندارید مرده اند بلکه زنده اند و نزد خدا روزی می خورند.

با درود و سلام به امام زمان و نائب بر حقش امام امت و با درود و سلام به رزمندگان دلیر اسلام و با درود و سلام به تمامی شهدای راه اسلام، وصیتم را آغاز می کنم:

اینجانب تیمور احمدی فرزند خیرالله احمدی، شماره شناسنامه ۱۱ تاریخ تولد ۱۳۴۷ ساکن روستای آکند، اولین هدفم از رفتن به جبهه را آغاز می کنم و این که خون تمام شهدا را زنده نگهدارم و انتقام تمام شهدای عزیزمان را بگیرم که این شهیدان ما درخت اسلام را آبیاری کرده اند و ما باید زنده نگهدارنده خون این شهدا باشیم و پیامی که به ملت شهید پرور ایران دارم این است که جلوی بیچه های خودشان را نگیرند و آنها را راهی جبهه های حق علیه باطل کنند و دیگر آنکه رابطه خودشان را با خدا قطع نکنند. سخن دیگری که من دارم این است. «اگر دین محمد جز با کشته شدن من پایدار می ماند پس ای شمشیرها مرا به خود بگیرید.»

پدر عزیزم و مادر مهربانم اگر به معشوق خود یعنی شهادت رسیدم، اصلاً برای من گریه نکنید و راهم را ادامه دهید و سلاحم را در دست بگیرید و همچنان تیری بر قلب دشمنان اسلام بزنید. برادرانم و خواهرانم وقتی که من شهید شدم ناراحت نباشید و به مجالس عبادی و سیاسی مانند دعای کمیل و دعای توسل شرکت کنید که ما هر چه داریم از اینها داریم.

به تو ای پدر عزیزم

مکن زاری مزن بر سر *** بود این افتخار تو که بر خاک افتاده من

شهید راه حق هستم *** فدای دین و قرآنم

شهید جاودانم *** بانگ آزادی بدل دارم

و تو ای مادر مهربانم

مکن زاری مکن شیون *** که اکنون من بسی شادم

نمردم زنده می باشم *** بود رنج تو در یادم

همانا شیر پاک تو *** مرا جانباز پرورید

که جان خویشتن را *** در ره قرآن ز کف دادم

زمانی که شهادت نصیبم شد مرا در روستای آکند، قبرستان بهشت زهرا دفن نمائید. وصی ام برادرم غلام

احمدی می باشد که بعد از من راهم را ادامه دهد.

اگر از آسمانها تیر ببارد *** اگر از نوک شمشیر خون ببارد

قسم بر نهضت سرخ حسینی *** که هر گز بر نگردم از خمینی

اگر باشد قرار آخر بمیرم *** نمی خواهم که در بستر بمیرم

نمی خواهم که همچون شمع سوزان *** بریزم اشک و در آخر بمیرم

نمی خواهم که در ایام پیری *** گنهکار و سیه دفتر بمیرم

دلم خواهد که در فصل جوانی *** دلآور وار در سنگر بمیرم

دلم خواهد که در گل بانگ تکبیر *** برای حفظ دین و رهبر بمیرم

به امید پیروزی اسلام و مسلمین بر کفر جهانی به رهبری امام امت

اللهم احشرونا مع الشهداء الاسلام - دعای همیشگی ما خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - یا

مهدی ادرکنی

تیمور احمدی - ۱۳۶۲/۱۲/۰۳

علی احمدی

شهدای گرامر

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی احمدی

علی احمدی در ۳ شهریور ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای مرز رود خلد شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زرین تاج خلردی و پدرش عباس احمدی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع راهنمایی در مدرسه دکتر شریعتی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی احمدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۲ عملیات تکمیلی کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر متلاشی شدن سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در امامزاده صالح (ع) مرز رود شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احيا عند ربهم يرزقون

آنانکه کشته شده اند مپندارید کشته شده اند بلکه زنده اند و در نز خداوند روزی می خورند.

با درود و سلام به رهبر کبیر انقلاب اسلامی این قلب تپنده امت و با درود و سلام به رزمندگان اسلام که با کفر جهانی به نبرد می پردازند و با درود و سلام به شهیدان گلگون کفن ایران از صدر اسلام تا کربلای حسینی. خداوند! تو را سپاس می گویم که توفیق چپه آمدن نصیبم شد. که با دشمن تو به نبرد پردازم تو را شکر می گویم و آنچه را که دارم در طبق اخلاص نهاده تقدیم ایزد منان کنم آنچه را که حسین و یارانش و تمام رزمندگان صدر اسلام پروانه وار دور آن می گشتند من هم آن را بازیابم یعنی شهادت. آیا کسی به خود اجازه می دهد که با چشم خود ببیند که جنایتکاران و متجاوزان دست به سوی اسلامش، شرف و کشورش دراز کرده و قصد نابودی آن را داشته و سکوت اختیار کند. من اکنون می روم که با خدایم ملاقات کنم می روم تا که تا آتشی در درونم بر پا شده خاموش نمایم.

خدمت پدر و مادر عزیزم سلام پس از عرض سلام سلامتی شما را از درگاه خداوند خواسته و هیچ گونه ناراحتی نداشته باشید. پدر جان امیدوارم که این فرزند حقیرت را ببخشی اگر از فرزند حقیرت ناراحت شدی یا اذیت و آزاری دیدی ببخشید. پدر جان همیشه در مقابل ظلم جنایتکاران باشید ولی من گرچه فرزند خوبی نبودم مرا ببخشید چون عاق پدر و مادر آتش جهنم است نجات نخواهم یافت و تو ای مادر عزیز و گرامیم امیدوارم که مثل زینب وار تحمل کنی چون حسین که سرش را در مقابل خواهرش جدا کرده اند و خواهر حسین گریه نکرده چون اگر گریه کرده بود دشمنان حسین خوشحال می شدند و شما هم مثل زینب گریه نکنید. دشمن خودتان را خوشحال نکنید مادر عزیز اگر چه من کسی نیستم که شما را دستور می دهم ولی گوشه ای از تن شما هستم. مادر جان امیدوارم که شیرت را بر من حلال کنی و اگر اذیت و آزاری از فرزند حقیرت دیدی امیدوارم این فرزند حقیرت را ببخشی، مادر جان در حفظ حجاب خود کوشا باش و حسین را خوشحال کن و زینب را خوشحال کن و تو ای برادر عزیزم نورالله امیدوارم که تا الان برای انقلاب و برای خدا کار کرده باشی و تا آخر عمرت در خدمت انقلاب باشی و برای خدا کار کنی، برادر جان من گرچه برادر خوبی برای شما نبودم و حرف شما را گوش ندادم و شما را ناراحت کردم امیدوارم که این برادر حقیرت را ببخشی و تو ای برادر عزیز نور علی امیدوارم بعد از من شما راه من را ادامه دهید و نگذارید اسلحه من بر زمین بیافتد و اگر کار نگرفتی بهترین کار، کار برای خدا کن و به سپاه برو برادر جان اگر بدی، اذیتی از این برادر دیدی امیدوارم ببخشید تو ای خواهر عزیزم امیدوارم که حامد و محمد را بزرگ کردی حسین وار تحویل جامعه بدهی، و خواهر عزیز شما هم زینب وار عمل کنی و برای من ناراحت نباشید و اگر بی حجابی را دیدی آن را تشویق به با حجابی بکنی و برای من گریه نکنید چون گریه کردن شما دشمن شما را خوشحال میکند پس مثل زینب استوار باش و شما ای فاطمه جان امیدوارم که این بنده حقیر را ببخشی و اگر اذیت و آزاری دیده ای مرا ببخشی من گرچه برادر شوهر خوبی نبودم و حرف شما را گوش ندادم امیدوارم مرا ببخشید و زینب خانم را مثل خواهر حسین (ع) به بار بیاوری و تحویل جامعه بدهی امیدوارم که همه شما این بنده حقیر را ببخشید. پدر جان، مادر جان از قول من طلب عذرخواهی را از همه مردم بخواهید و اگر عذرخواهی را قبول نکردند با اتفاق خودتان طلب عذر خواهی را بخواهید. من اگر شهید شدم مرا در امام زاده صالح دفن کنید. دیگر عرضی ندارم و شما را بخدا می سپارم و این بنده حقیر را ببخشی که سر شما را درد آوردم.

فرزند حقیر شما علی احمدی خلردی

اصغر احمدی

شهدای ساری

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز اصغر احمدی

اصغر احمدی در ۲ شهریور ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای معلم کلای شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش معصومه دارابی و پدرش رجبعلی احمدی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید اصغر احمدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه مهران شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۵/۲۵ منطقه عملیات مهران در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای معلم کلای شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

اصغر احمدی

بسم رب الشهداء و الصدیقین

هدف از آمدن به جبهه الله بوده است و برای دین و اسلام خودم و من افتخار می کنم که شهید شدم پیام من این است که مسجد یک سنگر است و سنگرها را پر کنید و از مردم می خواهم جبهه ها را خالی نگذارند.
«الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ.»
(توبه ۲۰)

(آنان که ایمان آورده اند از وطن خویش هجرت گزیده اند و در راه خدا جهاد کرده اند و با مال جان

خویش در نزد خدا ارزش عظیمی دارند برآستی که اینان رستگارند)

ما و فرزندان مکتب توحید را از چه می ترسانید؟ ما از مرگ نمیترسیم و از شهادت هراسی نداریم می خواهید آزمایش کنید. کما اینکه کرده اید کسانی که در این نبرد حق و باطل تردیدی به خود راه داده اند و فردا پشیمانه فریاد خواهند زد.

یا لیتنی کنت معکم (که ای کاش ما با اهل حق بوده ایم)

ولی آن زمان دیر است امروز در عصر نزدیک به ظهور امام زمان (عج) یک صحنه آزمایش بزرگ در مملکت امام زمان ایجاد شده و کسانی که برای حق بر باطل بیایند به راه مقدسی می روند. باید افتخار کنید ای برادران یک خورده فکر کنید و ببیند برنامه چه قرار است این راه خداست که مردم را به راه مقدس می کشاند ولی من افتخار می کنم که در راه حسین جان داده ام .

از برادران حزب الله می خواهم جبهه ها را ترک نکنند و هم چنین امام خمینی را دعا کنید پدرم تو برای من خیلی زحمت کشیدی و من این راه حسین را انتخاب کرده ام و به سوی کربلا رفته ام و به افتخار خود رسیدم مادرم تو مرا دوست داشتی و بزرگم کردی و من هم تو را دوست داشتم ولی خدا را بیشتر از همه دوست دارم و از خواهران و برادران تشکر می کنم که جبهه ها را خالی نگذارند.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگهدار

اگر این جنگ حتی بیست سال هم طول بکشد همچنان ایستاده ایم «امام خمینی»

سعید ادیبی

شهدای ساری

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سعید ادیبی

سعید ادیبی در ۳۰ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش قدسیه رسولی و پدرش محمد اسماعیل ادیبی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس دولتی تجن و ارشاد منانی و دبیرستان غفاری با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سعید ادیبی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۰۱/۱۰ منطقه عملیات کردستان- سنندج در اثر اصابت تیر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملا مجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

خدا یا خدا یا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار
 «الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ.» (توبه، ۲۰)
 آنانکه ایمان آوردند و از وطن هجرت کردند و در راه خدا با مال و جانشان جهاد کردند آنها را مقام بلندی در نزد خدا
 است و آنان از رستگاران این دو عالمند.

با درود و سلام بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران و با سلام به رزمندگان و شهیدان بخون خفته. سخنی چند با امت حزب
 الله و همیشه در صحنه: من خیلی کوچکتز از آنم که بتوانم با امت حزب الله و همیشه در صحنه سخن بگویم اما چون این
 یک وظیفه اصلی برای من است چند کلمه ای به عنوان تذکر عرض می نمایم.

با سلام به کلیه برادران و خواهران حزب الله برادران و خواهران همیشه در صحنه در هر کجا که هستید اسلام و رزمندگان
 و امام عزیز ما را فراموش نکنید چونکه شما اول به امید خدا دوم به امید امام و رزمندگان اسلام در وطن عزیزمان هستید
 و همیشه اسلام را یاری کنید چون که اسلام ما با خون این شهیدان بخون غلطیده آبیاری شده است و اگر ما عکس العمل
 خوبی در مقابل اسلام انجام ندهیم مدیون خون شهدا هستیم انسان یک روز می آید و یک روز هم می رود پس چه خوب
 است با اعمال خوب در درگاه معبودش حاضر شود. برادران حتما به جبهه ها کمک کنید و آنهایی که واقعا توانایی دارند
 حتی الامکان به جبهه بروند چونکه اسلام به شما غیور مردان احتیاج دارد. ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیلہ صفا کانهم
 بنیان مرصوص - خداوند دوستدار جنگاورانی است که در راه او صف بسته و چون دژ نفوذ ناپذیری نبرد می کنند.

سخنی چند با پدر و مادرم: سلام به پدر و مادرم که هیچوقت فراموشم نمی کردید و همیشه در فکر من بودید مادرم
 من وقتی در جبهه بودم همیشه برای شما ناراحت بودم چرا که نمی توانستید دوری مرا تحمل کنید و از خداوند تعالی
 می خواستم که به شما و تمامی خانواده های شهدا صبر عنایت بفرماید. مادر و پدرم مرا عفو کنید که در طول این چند
 سال که در خانه بودم نتوانستم فرزند خوبی برای شما باشم و نتوانستم زحمت هایی که برای من کشیدید [را] جبران کنم و
 اگر از من بدی دیدید یا اینکه خطایی از من سر زده به بزرگواری خودتان مرا ببخشید. مادر و پدرم تنها تذکری که فرزند
 حقیر شما می خواهد به شما بدهد این است که بعد از کشته شدن من به هیچ وجه ناراحت نباشید و خدا را شکر کنید
 که یک فرزندت را در راه خدا دادید. مادر و پدرم مردن در رختخواب برای من ننگ بود که برادران ما جانانه در جبهه می
 جنگند و ما در پشت جبهه ساکن باشیم و وظیفه خودمان را نسبت به اسلام انجام ندهیم و از کشته شدن من ناراحت نباشید
 چونکه دشمن و منافقین از این طور کارها سوء استفاده می کنند و امیدوارم در آخر که مرا عفو کنید و از من راضی باشید.
 سخنی چند با برادرم: سلام به برادر گرامیم، برادرم با رسیدن خبر مرگم ناراحت نباش شما باید به پدر و مادر دلداری
 دهید. برادرم سعی کن که همیشه در زندگی کوشا باشی و یک ثانیه از کارهای خوب و از خدا دور نشوی چون انسان
 نمی داند چه موقع می میرد پس همیشه باید مواظب اعمال و کردار خود باشید قرآن می فرماید: یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله
 و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم - ای کسانی که ایمان آوردید اطاعت کنید خدا را اطاعت کنید از پیامبران و صاحبان امر
 و از خودتان بدانید.

برادرم اگر در این مدت چند سال که با هم بودیم بدی از برادر حقیر خود دیدی یا اشتباهی از من سرزده مرا به بزرگی
 خود عفو کن و امیدوارم که در زندگی موفق باشی و امیدوارم که بتوانی در این زمان و در آینده فرد مفیدی برای اسلام
 باشی. ان شاء الله

سخنی چند با خواهرانم: با سلام به خواهرانم که هیچوقت شما را فراموش نمی کردم. خواهرانم سبیلاً و قریباً تا وقتی که
 در منزل پیش مادر هستید او را تنها نگذارید و او را در همه کارها کمک کنید و به مادر و پدر احترام بگذارید که آنها در
 پیشگاه خداوند تعالی مقامی بزرگ دارند. خواهرانم تنها نصیحتی که می خواهم به شما بکنم این است که همیشه در هر جا
 و هر کجا که هستید حجاب اسلامی را رعایت کنید و دیگران را هم ارشاد کنید و از حضرت فاطمه زهرا [سلام الله علیها]
 سرمشق بگیرید. ارزنده ترین زینت زن حفظ حجاب است.

امیدوارم که به نصیحت های برادر حقیرتان گوش فرادهید تا در آینده و در پیشگاه خداوند سرفراز باشید. «والسلام علیکم
 و رحمة الله و برکاته» سعید ادیبی - روز دوشنبه مورخ ۱۳۶۳/۰۱/۰۶

کربلا سر می رسد دوران هجران غم مخور - لشگر روح خدا آید ز ایران غم مخور

احمدرضا اسدی

شهدای آسمانی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز احمدرضا اسدی
احمدرضا اسدی در ۲۲ خرداد ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین
در شهرستان بهشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و
محبت مادرش زیبا وفادار و پدرش قاسم اسدی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته علوم تجربی با موفقیت و جدیت پشت
سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار
در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات
مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید احمدرضا اسدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه های غرب و جنوب کردستان و دهلران، فاو، جزیره مجنون
شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۱۲ منطقه عملیات کارخانه
نمک- فاو در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در
جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار
ملاجمجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا
قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

احمد رضا اسدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا

خدایا کارم را با یاد تو آغاز و با یاری تو به انجام می رسانم. اگر در هر کاری مشکلی داشته باشم تنها از تو مدد می طلبم و هرگز از یاری کردن تو ناامید نمی شوم و اگر دیر یاریم دادی هرگز مأیوس نمی شوم و می دانم که بندگان را دوستداری و نمی خواهی که هیچ یک از آنان قدم در راه کج نهند پس تو را بجلال حضرت محمد (ص) قسم که رفتن به نبرد با کفار و جهان خواران امروزی نصیبم گردان تا بتوانم قدمی مثبت در راه دین و کشورم بگیرم و شاید با گلوله ای که به طرف دشمن شلیک می کنم امید مردم، بیشتر و بیشتر گردد و چون کشته گشتم بجای من چندین نفر به طرف دشمن گلوله بیاندازند و یک نفر تبدیل به چندین نفر گردد، به یاری تو و حال رفتن به نبرد را نصیبم کردی سپاسگزارم و می خواهم انسانی خالص باشم که وقتی وارد جنگ شدم شایستگی کاری که برایم در نظر گرفته ای را داشته باشم آنقدر می جنگم یا کشته شوم و یا به پیروزی نهایی و آن هم پیروزی که به یاری تو بدست می آوریم برسیم مثل پیروزی انقلاب اسلامیمان که به یاری تو به پیروزی رسید و باز از تو مدد می خواهم که مرا در کارهای خیر پیش قدم سازی و دل پدر و مادرم را به رضایت خود خوشنود گردان و آنان را راضی به سرنوشت من کن و مگذار در مرگ من بگریند و عزادار شوند. مرگ من در جبهه عروسی من است.

مادر! راز و نیازم با خداوند بود و اکنون با توست، اگر کشته شدم هرگز گریه نکن و حلالم کن می دانم که والدینی نمی خواهند که فرزندش کشته شود ولی خداوند راه های مختلف زیادی را در پیش پای هر شخصی می گذارد و این انتخاب راه با خود شخص است هر راهی که می خواهد برود. قطعا دو راه وجود دارد یکی کج و یکی راست و این دو راه نیز دوباره به یک راه منتهی می گردند و آنهم مرگ است پس چه بهتر که ما راه راست را برگزینیم و مرگ پر افتخار را اختیار کنیم و بگذاریم در جایی بمیریم که ثوابی برده باشیم نه در رختخواب که مرگ به راحتی انسان را در بر می گیرد و انسان را همراه با آرزوهایش به جایی می برد که سرنوشت انسان است من این راه را انتخاب کردم مادر هرگز رضایت نده که با جاری شدن اشک چشمهایت دشمن غدار شاد گردد. پس بخند که با خنده تو او به گریه می افتد.

مادر می دانم که زحمت ها پای این فرزند کشیدی نه ماه مرا در شکم داشتی، دو سال شیرم دادی، سعی نمودی که از من یک مرد واقعی بسازی و حال که بالغ گشتم و درک می کنم می خواهم تو در آسایش زندگی کنی.

می جنگم تا بلکه ایمان تمام مسلمانان زیاد شود، بدانند جوان تازه سر از لاک در آورده چگونه برای دیدار خداوند خود را در قلب دشمن می اندازد و آنان را تار و مار می کند. مادر ممکن است در این سفر پر خطر دیگر به دیدن شما نیایم یا شاید بیایم. اگر مرا ندیدی حلالم کن و مرا عفو کن و از کردارهای ناپسندی که در حقت کردم در گذر تا روح من شاد باشد. خدایا دل مادرم را به رضایتش رضایت ده. مادر اگر سالم برگشتم شما را یاری می دهم به یاری حق تعالی.

به امید پیروزی حق بر باطل

«آنان که در راه خدا کشته می شوند میندازید که مرده اند بلکه آنان زندگانی هستند که در نزد خدا روزی می خورند.»

وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار
از عمر ما بکاه و بر عمر رهبر افزا
رزمندگان اسلام پیروزشان بگردان
زیارت کربلا نصیبمان بگردان

علی اکبر اسلامی

شهادت

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی اکبر اسلامی
علی اکبر اسلامی در ۱۰ تیر ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای معلم کلای شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زهرا جعفری و پدرش علی اسلامی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در دبیرستان طالقانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید علی اکبر اسلامی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه های غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۱۰ منطقه عملیات دهگلان در اثر تصادف با ماشین شهید شیرین شهادت رانوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در امام زاده قاسم(ع) روستای معلم کلای شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی اکبر اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرًا دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ.» (توبه، ۲۰)
آنانکه ایمان آوردند و از وطن خود هجرت کردند در راه خدا با مال و جانشان جهاد کردند آنها را نزد خدا مقام بلندی است و آنان بالخصوص رستگاران و سعادت‌مندان دو عالمند.

ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفا كانهم بنيان مرصوص - همانا خداوند دوست می دارد آنان را که با صفهای آهنین در راه خدا جهاد می کنند.
قال الحسين (ع): «إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا» - امام حسین فرمود: من مرگ را جز سعادت و زندگی با ظالمین را جز ذلت و خواری نمی دانم.

اکنون که این وصیت نامه را می نویسم قرار است چند شب دیگر عملیات بشود و شاید خدای بزرگ بر من حقیر نیز رحمی نماید و آرزویم برآورده شود و شهادت را در آغوش گیرم شهادت درجه آزادی من از این دنیاست، شهادت منتهای حرکت یک مسلمان است شهادت آرزوی مشتاقان و عاشقان است.

ای ملت آزاده، من چه می توانم برای شما بگویم این شما بودید که ما را پرورش داده اید و این شما بودید که ما را راهنما بودید که ما بتوانیم خون خود را در راه شما که راه اسلام است و راه هستی مطلق است بریزیم. ای انقلاب بزرگ از خون ما سیراب شو و به استقامت ادامه بده.

ای اسلامیان با رهبری رهبر بزرگ انقلاب اسلامی امام خمینی پرچم اسلام را در سراسر گیتی برپا کن. ای جوانان همه شما مسئولید در برابر انقلاب اسلامی و ملت های تحت ستم فلسطین و لبنان و عراق و دیگر ملت ها بر خیزید و بکوشید تا با یاری الله آنها را از یوغ چپاولگران نجات دهید. ای مردم بی تفاوت نباشید و هر کدام به قوه خود تامی توانید بکوشید که کارگر در کارگاه، کشاورز در کشتزار، معلم در مدرسه، روحانی در اجتماع و همه و همه در صحنه هر کدام تامی توانید برای این انقلاب پر شکوه بکوشید و انقلاب بزرگ را به پیروزی نهایی برسانید تا مقدمه ای باشد برای انقلاب بزرگ و جهانی اسلام به رهبری امام حضرت مهدی بقیه الله و در این راه از هیچ کس و هیچ چیز دریغ نورزید و نهراسید. ای جوانان نکند در رختخواب ذلت بمیرید که حسین (ع) با ۷۲ تن از یارانش تشنه لب در صحرای کربلا به شهادت رسیدند و بهشتی و بیش از ۷۲ تن از یاران او در زیر آوار به شهادت رسیدند و بر خیزید در راه خدا جهاد کنید. اول جهاد اکبر (یعنی مبارزه با نفس) و بعد جهاد اصغر و در راه خدا کشته شوید و همچنان رجایی و با هنر و دیگر عزیزان ما در جبهه ها و یاران امام در سنگر محراب.

و ای خواهران شما هم ننشینید که حضرت زینب سلام الله علیها با اسارت رفتن، خون حسین (ع) را زنده و پیروز نگهداشت شما هم در برابر خون شهیدان مسئولید و راه آنها را با تربیت فرزندان که ادامه دهنده راه آنها که همان راه اسلام است کوشا باشید از همه شما خواهران می خواهم که حجاب را در همه جا حفظ کنید.

درو و سلام بر پدر و مادری که فرزند خود را به جبهه حق علیه باطل می فرستند و درود بر کسانی که به ندای امام امت لبیک گفتند و به جبهه ها رفتند تا از دین اسلام، قرآن و وطن اسلامی خود ایران دفاع کنند. تا بحال من مرده بودم و از آغاز جهاد و شهادت است که در خود این احساس را می کنم که تازه متولد شدم و زندگی جاوید خود را آغاز می کنم شهادت انسان را به درجه اعلامی انسانی و ملکوتی میرساند و چقدر شهادت شیرین و زیباست. ای پدر ارجمند! سلام مرا بپذیر و مرا حلال کن و با استقامت و صبر و شکیبائی از انقلاب اسلامی دفاع کن، مبدا روحیه خود را از دست بدهی و گریه کنی. ای مادر مهربان و عزیزم سلام مرا بپذیر و حلالم کن و افتخار کن که فرزندی را که خدا به شما داده است شما این فرزند را در راه خدای خود فرستادید و در راه خدا کشته شد مبدا در فقدان من گریه کنید. ای برادر عزیزم، راه خدا بهترین و برترین راه ها است. پوینده و کوشنده این راه باش. ای خواهر مسلمانم، تو نیز زینب زمان باش و در راه خدا مبارزه کن و با حجاب خود خون شهیدان اسلام را ارج بده.

ای ملت شهید پرور ایران تنها راه نجات اسلام و رهایی مستضعفین و پیروزی نهایی، پشتیبانی قاطع و بی دریغ از دولت جمهوری اسلامی و پیوستن به خط امام که همان خط اصیل اسلام و محمد (ص) است می باشد، هر کجا هستید از روحانیت مبارز دفاع کنید تا اسلام را به تمام جهانیان بشناسانند. خون شهیدان را پایمال نکنید و از این خون ها برای راهنمایی گمراهان استفاده کنید تا اسلام را درک کنند و به اسلام بپیوندند و ای ملت مسلمان، خدا و قرآن را هیچ وقت از یادتان نرود و قرآن را بخوانید و آن را بشکافید که مسئله مهم اسلام در آن نهفته است دعاها را بیشتر بخوانید که خداوند می فرماید: (ادعونی استجب لکم) بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را و نماز را سبک نشمارید و آن را با اخلاص بخوانید که نماز ستون دین است و تنها راه نزدیکی به خداوند بزرگ است.

هیچ وقت امام عزیز و رهبر امت اسلام و نجات دهنده مستضعفان را تنها نگذارید و به رهنمودهای رهبر عزیز گوش فراداده و به آن عمل کنید. اگر لیاقت آن را داشتیم که در راه خدا کشته شوم مرا در مزار محله و در کنار آرامگاه شهید محسنی دفن کنید.

چند کلمه با شما جوانان محل خود بگویم، لاقل شبی یک بار در حسینیه گرد آید و دعای توسل به جای آورید و از خدا بخواهید که تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدارد. و از شما می خواهم که در نماز جماعت و در دعای کمیل در حسینیه شرکت فرمایید تا مشیت محکمی باشد بر دهان پاره گویان و منافقان.

و در آخر از خواهران محله می خواهم که تامی توانید حجاب را رعایت کنند و از همه شما در آخر می خواهم که امام را دعا کنید و سعی کنید در سازمان اطلاعاتی ۳۶ میلیونی شرکت نمایید. والسلام - علی اکبر اسلامی «خدایا خدایا تا انقلاب مهدی» «خمینی را نگهدار»

هادی اصغرپور

شهدای آرزومند

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز هادی اصغرپور در ۷ خرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای حاجی آباد شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده فاطمه مهدوی و پدرش عباس اصغرپور پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس مالک و دبیرستان طالقانی رشته علوم انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید هادی اصغرپور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۷/۳۰ منطقه عملیات هفت تپه در اثر بمباران شیمیایی شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار امامزاده محمد(ع) آبکسر شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

هادی اصغریور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مَهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»

اینجانب هادی اصغر پور چند کلمه ای را بعنوان وصیتنامه خدمت شما متذکر می شوم، وصی و وکیل امورم پدرم حاجی عباس اصغریور است.

سپاس خداوند یکتا را که به ما هستی بخشید و ما را از نعمتهای خود برخوردار ساخت. سلام بر پیام آوران الهی بویژه پیامبر بزرگ اسلام، پایان بخش رسولان، که ما را بر وادی ایمان هدایت فرمود و از اسارت طاغوت رهایی بخشید، سلام بر جانشینان پاک پیامبر که در دفاع از اسلام هستی خویش را نثار کردند، سلام بر امام عزیز که ما را به استقلال- آزادی- جمهوری اسلامی رهنمون گردانید.

بار الها من این راه را که همانا راه سرور شهیدان امام حسین(ع) است با آزادی کامل انتخاب نموده و برای تداومش تمام هستی خود را نثار خواهم کرد.

بارالها من چیزی ندارم که در این هدف نثار کنم لکن امیدوارم که خون ناقابل جوابگوی ناشکریها و معصیت هایی که انجام داده ام بشود.

الهی با دلی پاک در کنار تربت شهدا از تو می خواهم که شهادت را نصیبم فرمائی.

پدر و مادر عزیزم من این هدف را آزادانه و آگاهانه انتخاب نمودم و برای بدست آوردن آن از جان خود خواهم گذشت و لازم نیست که شما ناله و گریه کنید این خواسته من بود که سالها در انتظار می بودم و الان آن لحظه فرا رسیده است پدر و مادرم اگر مرا داماد نکردید ناراحت نباشید.

من [حجله عروسی را] به غلطیدن در خون و واصل شدن با خدای خود ترجیح دادم. از اینکه در این مدت ۱۷ سال از عمرم نتوانستم خدمتی به شما بکنم می بخشید و شما برادرانم و خواهرانم شما مسئولیت سنگینی بعهده دارید. شما باید الگو باشید و راه مرا ادامه دهید، نماز را ترک نکنید و همیشه در برابر حق و عدالت خاضع و خاشع باشید و خواهرانم حجاب را رعایت کنید و راهی را که زینب(س) رفته انتخاب کنید. از همه خانواده عزیزم می خواهم صبر و تقوا را رعایت کنید.

بارپروردگارا دهانم را با شهد شیرین شهادت خوش ساز و از گناهم در گذر و فیض شهادت را نصیبم کن.

خدایا رزمندگان عزیز را پیروز فرما و امام بزرگوار را محافظت فرما و ظهور امام زمان(عج) را تعجیل فرما

والسلام

هادی اصغریور

سیدعیسی اطهری

شهدای آرمود
همیشه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدعیسی اطهری

سیدعیسی اطهری در ۳ مرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای بالا دزاء شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مریم سیفی و پدرش سیدحسن اطهری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شهید چمران و هنرستان جابرین حیان با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدعیسی اطهری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه مهران شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۴/۱۲ عملیات کربلای ۱ منطقه مهران در اثر اصابت تیر به گلو و شکم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای روستای بالا دزاء شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید عیسی اطهری

بسم الله الرحمن الرحيم

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون - السلام عليك يا ابا عبد الله الحسين حمد و ستایش شایسته خدایی مهربان است که انسان را آفرید و انبیا و اولیا را واسطه هدایت شدگان خود گردانید و درود سلام بر خاتم انبیا و وصی او علی مرتضی و خاندان او که پیشوایان هدایت و سالار و سرور بشرینند و درود و سلام به رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی و با عرض ارادت به محضر شهدای گرانقدر اسلام و با آرزوی پیروزی و نصرت ظفرمندان کفر ستیز اسلام در جبهه های حق علیه باطل خدا انسان را آفرید تا او را بپرستند و در فطرت او جاذبه ای از عشق خود گذاشت تا او را بسوی خود کشانده، این عشق خدایی در صادقانه ترین تظاهراتش باعث ایثار می شود و ایثار در قله عشق انسان بخدا در شدید ترین تجلیاتش به شهادت می رسد در مقام شهادت انسان همه هستی خود را خالصانه و عاشقانه قربانی خدا می کند و در اوج صعود معراج خود به ملکوت اعلی به قله ای از عشق و فنا می رسد که فوراً و مستقیماً به خدا متصل می شود و در خدا محو می گردد. در وجود خدا حیات ابدی می یابد جز خدا نمی گوید جز خدا نمی بیند و جز خدا نمی جوید و این عالیترین درجه تکامل انسان است. شکوه هستی و عظمت خلقت در مقابل شهید بحالت تواضع و تسلیم بخاک می افتد و فرشتگان آسمان به او درود می فرستند و زمان و زمین و حرکت و مبارزه و هدف و پرستش و ایثار از وجود شهید معنی و مفهوم پیدا می کنند شهید وارث همه ایمان ها و ایثارهای مردان خدا در همه دوره هاست. شهید با قاطعیت خون به همه شکها و تردیدها و کشمکشها و قش ها و اختلاف ها پایان می بخشد و شهید با خون با خون خود پیام سرخ حسین را از نسلی به نسل دیگر منتقل می کند.

تا ظهور امام زمان (عج) که رشته های ظلم و کفر و جهل از جهان کنده شود و عدل و حق در حکومت جهان واحد استقرار پیدا کند خدایا در این راه مقدس ما همه هستی خود را به رسم قربانی به پیشگاه اقدس تقدیم کرده ایم دسته ای از رزمندگان ما به ندای تو لبیک گفته اند و به قرب رحمت شتافتند و باقی منتظرند تا در قربانگاه عشق تو خود را فدا کنند و آرزوی داریم که تو ای پروردگار جهانیان این قربانیان را بپذیری. حالا چند وصیتی دارم و امیدوارم که عمل شود:

۱- اگر می خواهید پیرو راه حسین (ع) باشید از ولایت فقیه پیروی کنید. ۲- ادامه دهنده راه شهدا باشید و از عمل کنندگان وصیتهای آنان (مخصوصاً وصیت نامه های شهدای محل ما) ۳- قدر رزمندگان که جانشان را بر دست گرفته اند و در معرکه نبرد مثل شیر می خروشدند را بدانید و در کارها به آنان ارج و احترام کنید. ۴- تمام دوستان و آشنایان و امت حزب الله اگر نسبت به شما ها بدی کردم و یا از من بدی دیده اید عاجزانه از شما طلب بخشش می کنم و امیدوارم که مرا عفو کنید. ۵- سلام مرا به جوانان عزیز و آینده سازان و مملکت داران برسانید اگر نسبت به شما بدی کردم یا از من بدی دیدید مرا بخشید عزیزان بهتر نیست در کارها اول کمی فکر کنیم بهتر نیست در زندگی الگوی خوب برای خود داشته باشیم درست است شیطان این قدرت که از هوای نفس به وجود می آید بر سر راه شماست ولی اگر الگویی خوب داشته باشیم آن قدرت فانی در برابر شما به خضوع می افتد عزیزان درست است که شما جوان هستید و غرور جوانی دارید اما این راهم بدانید روزی همین جوانی به پیری می گراید تمام شمار روزی پدر بزرگ داشتید که ایشان وسیله بوجود آمدن شما بودند اما الان کجایند و شما آنها را نمی بینید آیا فکر کردید که آنها به کجا رفتند یا شاید اصلاً پدر بزرگی نداشته اید پس زندگی در جوانی خلاصه نمی شود جوانان عزیز شما الان مسئولیت سختی دارید به نظر من جوانی متعلق به شما نیست بلکه این جوانی از آن مملکت اسلامی است و شما باید از مسئولین اطاعت کنید. مسئولیت محترم انجمن اسلامی! بخدا خیانت است اگر شما جوانان را همین طور آزاد بگذارید آنان آینده سازان و امید آینده هستند بدون آنان انقلاب و ادامه حیات آن مفهوم می ندارد پس آنان را به صراط مستقیم هدایت کنید. ۶- سلام مرا به برادران انجمن و پایگاه مقاومت برسانید و به آنان بگویید مرا عفو کنند خصوصاً برادران کادر مرکزی امیدوارم که در راه تمام شهدا بخصوص شهدایی که از میان شما رفتند ادامه دهید و شما را بخدا و خون فیض الله، فضل الله، سید بزرگ و حمید قسم می دهم که پایگاه را خالی نکنید و سر لوحه کار شما چه در محل چه در جاهای دیگر سخن شیوای امام امت که فرموده؛ زحمت کشان عزیز و انجمنهای اسلامی بدانید آنانکه هر روز در گوشه ای بلوایپا می کنند و اصولاً با منطق زور و اسلحه به میدان می آیند دشمنان سر سخت شما هستند و می خواهند شما را از مسیر انقلاب منحرف نمایند آنان دیکتاتورانی هستند اگر روزی روی کار بیایند به هیچ یک حق نفس کشیدن نمی دهند. ۷- اگر جنازه ام بر گشت در هنگام تشییع جنازه ام مرا بمدت چند دقیقه به پایگاه و انجمن ببرید چون از این مکان بود که درس شجاعت و رشادت و جانفشانی کردن در راه اسلام را آموختم. ۸- پیکر خونیم را در کنار قبر شهدای محل خودمان دفن کنید. در ضمن جسد مرا برادر آقا میری و دامادم اسماعیلی و یا نظارت پدر و برادرم بخاک بسپارید. ۹- از دوستان و برادرم می خواهم که در شب اول بر سر قبرم جمع شوید و برایم قرآن بخوانید تا شاید فشار قبرم بخاطر گناهان زیادی که کردم کم شود. ۱۰- پدر و مادر عزیزم برایم زحمات زیادی کشیدید و مرا بزرگ کردید و شاید من فرزند خوبی برای شما نبودم و اکنون که از شما جدا شدم از شما عاجزانه طلب عفو می کنم و از شما حلالیت می طلبم و امیدوارم در درگاه خدای متعال شکر کنید که پسران را در راه او هدیه کردید. ۱۱- از پدر و مادر و خواهرانم میخواهم بعد از شهادت من ناراحت نباشند و پیش مردم گریه و زاری نکنند و امیدوارم که مرا ببخشید اگر برای شما برادر خوبی نبودم از برادر بزرگ خود آقا رضا می خواهم نماز قضای مرا بجا آورد و اگر زحمتی برای شما نمی شود یک دوره کامل قرآن را بر سر قبرم بخوان و تمام کارهای لازم را برایم انجام بده. ۱۲- بشما ای معلمان و استادان عزیز سلام میفرستم اگر شاگرد خوبی برای شما نبودم و اگر از من بدی دیدید مرا عفو کنید و امیدوارم که در سایه قرآن به تربیت عزیزان و آینده سازان پردازید.

در آخر با هم از امت حزب الله طلب عفو می کنم و امیدوارم که با دادن جان و خون راه شما را برای رسیدن به هدف نهایی هموار کرده باشم. (والسلام) به امید برافراشته شدن پرچم لاله الا الله در کل جهان - ساعت ۱۴ روز جمعه مورخه ۱۳۶۵/۰۳/۰۹ سرباز امام زمان سید عیسی اطهری

احمد افضلی

شهدای ساری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز احمد افضلی
احمد افضلی در ۱ مهر ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش نازخانم سلطانی و پدرش اصغر افضلی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته برق در هنرستان طالقانی با موفقیت و
جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید احمد افضلی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۲ عملیات
والفجر ۸ منطقه فاو در اثر اصابت تیر به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در
جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار
ملا مجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا
قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

احمد افضلی

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند بخشنده مهربان و با درود و سلام به شهیدان صحرای کربلای ایران و تمام شهدای راه حق پروردگارا شکر گزارم که مرا بار دیگر به این مکان مقدس فرستادی تا بتوانم برای رضای تو خدمت کنم. پروردگارا [ما] در این دنیا مورد آزمایش خود قرار دادی، این ما هستیم که باید توشه راه خود را برداریم تا بتوانیم به لقا تو برسیم.

خدایا زمانیکه ما برای رضای تو به این مکان آمدیم دست از همه چیز کشیدم و از تو می خواهیم که فقط پیروزی را از آن ما قرار بدهی گرچه پروردگارا، تو میتوانی دنیا را در یک لحظه به آنچه که خودت اراده کرده ای زیر و زبر کنی، بلکه می توانی دشمنان اسلام را هم نابود کنی فقط و فقط می خواهی ما را مورد آزمایش خودت قرار دهی. گرچه خودت هم نقش مهمی داری فقط از تو می خواهم یک لحظه ما را به خود وامگذار. زمانیکه مرگ به سوی انسان می آید برزخ شروع می شود و سفر انسان به دنیای دیگر است. پروردگارا ما را در برزخ روسپاه نگردان چون ما خیلی شرمنده هستیم که نمیتوانیم تو را به آن صورت که باید و شاید ستایش کنیم و خدایا کاری کن که نیروهای ما بر دشمن غالب شوند.

وصیت من به برادران حزب الله مخصوصاً دوستانم این است که ادامه دهنده راه شهدا باشند و بخصوص به برادران و خواهرانم این است که راهم را ادامه دهند همیشه دعا بجان امام را فراموش نکنید.

(به امید پیروزی اسلام بر کفر جهانی)

احمد افضلی ۱۳۶۴/۱۱/۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم
 بنام الله يا ذا الجلال والإكرام
 ما سجدهای که برای کربلای ایران و با درود و سلام به شهیدان صحرای کربلای ایران و تمام شهدای راه حق پروردگارا شکر گزارم که مرا بار دیگر به این مکان مقدس فرستادی تا بتوانم برای رضای تو خدمت کنم. پروردگارا [ما] در این دنیا مورد آزمایش خود قرار دادی، این ما هستیم که باید توشه راه خود را برداریم تا بتوانیم به لقا تو برسیم. خدایا زمانیکه ما برای رضای تو به این مکان آمدیم دست از همه چیز کشیدم و از تو می خواهیم که فقط پیروزی را از آن ما قرار بدهی گرچه پروردگارا، تو میتوانی دنیا را در یک لحظه به آنچه که خودت اراده کرده ای زیر و زبر کنی، بلکه می توانی دشمنان اسلام را هم نابود کنی فقط و فقط می خواهی ما را مورد آزمایش خودت قرار دهی. گرچه خودت هم نقش مهمی داری فقط از تو می خواهم یک لحظه ما را به خود وامگذار. زمانیکه مرگ به سوی انسان می آید برزخ شروع می شود و سفر انسان به دنیای دیگر است. پروردگارا ما را در برزخ روسپاه نگردان چون ما خیلی شرمنده هستیم که نمیتوانیم تو را به آن صورت که باید و شاید ستایش کنیم و خدایا کاری کن که نیروهای ما بر دشمن غالب شوند. وصیت من به برادران حزب الله مخصوصاً دوستانم این است که ادامه دهنده راه شهدا باشند و بخصوص به برادران و خواهرانم این است که راهم را ادامه دهند همیشه دعا بجان امام را فراموش نکنید. (به امید پیروزی اسلام بر کفر جهانی) احمد افضلی ۱۳۶۴/۱۱/۱۲

عبدالحمید اکبری

شهدای آسمانی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عبدالحمید اکبری
عبدالحمید اکبری در ۲۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و
متدین در روستای بزمین آباد شهرستان ساری- میاندرواد استان مازندران دیده
به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مریم نوروزی و پدرش گل
عمو اکبری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شهید حسینی و اسلام آباد
و دبیرستان شهید معلم کلایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی
از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های
فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و
محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید عبدالحمید اکبری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه مهران شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۴/۱۲
عملیات کربلای یک منطقه مهران در اثر اصابت ترکش به سینه و گلو شهید
شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید
بزرگوار پس از تشییع در امامزاده عبدالله بزمین آباد شهرستان شهید پرور ساری
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عبدالحمید اکبری

اللّٰهُ اَكْبَرُ بِنَامِ اللّٰهِ يَاسِدَارِ جَرْمَتِ خَوْنِ پَاكِ شَهِيْدَانِ خَمِيْنِي رَهْبِرِ
وَ اِذْ اَخَذْنَا مِيْثَاقَكُمْ لَا تُسْفِكُوْنَ دِمَآءَكُمْ وَلَا تُخْرَجُوْنَ اَنْفُسُكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ اَقْرَضْتُمْ وَاَنْتُمْ تَشْهَدُوْنَ - سوره بقره - آیه ۸۴

و یاد آورید هنگامیکه عهد گرفتیم از شما که خون یکدیگر را نریزید و بیرون نکنید یکدیگر را از خانه های خود پس اقرار کردید بعهدی که کردید و خودتان شهادت می دهید و گواه هستید باین معاهده.

با سلام و درود و صلوات بر مهدی موعود فرماده همه رزمندگان اسلام و مسلمین جهان و نائب بر حق او امام خمینی رهبر مستضعفان جهان امید دل محرومان جهان و با سلام و درود بر شهیدان گرانقدر اسلام از صدر اسلام تا کنون شهدای همچون علی اکبرها و علی اصغرها تا به امروز شهدای همچون غفاری و حسنی و اکبری و دیگر شهدا و با سلام و درود بر رزمندگان کفر ستیز جبهه های نور علیه ظلمت این راهبان راه حق و عدالت و با سلام و درود بر شهید زنده خامنه ای این مرد مبارز و اسوه تاریخ و با سلام و درود بر روحانیون مبارز و متعهد به اسلام و مسلمین و با سلام و درود بر خانواده معظم شهدا درود خدا بر چنین پدر و مادری که چنین فرزندان برومند تربیت می کنند و در راه خدا می دهند و می گویند خدایا بار الها این فرزند را که قوت قلب ما بود از ما بپذیر و ما این فرزند را در راه تو می دهیم درود بر شما ای پدر و مادر گرایی که با چنین کلماتی قلب دشمن را به آتش می کشید. بار الها تو خیلی مهربان و بخشنده ای، تو ببخش گناه ما را و ما را از یاران واقعی خود قرار بده، خدایا پروردگارا قلب ما را صاف بگردان و شهادت در راهت را نصیب من حقیر بگردان هر چند لایق شهادت نیستم و از تو می خواهم که چنان ایمانی به من عطا کنی که هر قدمی که می زدم در راه تو باشد شهادت شربتی است که هر کس قدرت نوشیدن آن را ندارد.

وصیتی چند با پدر و مادر! من خیلی به شما علاقه شدیدی داشتم و دوستان داشتم ولی بالاتر از شما کسی بود که مرا به طرف خود کشاند و چنان خود را معذوب به من کرد که خواستم هر چه زودتر پیش او بروم و من اطمینان کردم که هر چه زودتر بروم به من الهام شد و شما ای پدر و مادر افتخار کنید که فرزند خود را بدست آورید و شهادت نصیب فرزندت شده است چون شهادت بالاترین افتخار است و شکر می کنم خدا را که چنین نصیبی را به من عطا کرد. پدر و مادر مهربانم همه ما باید از این دنیای زودگذر برویم این دنیا وسیله ای است برای جهان آخرت، این دنیا مزرعه ای است اگر در این مزرعه محصول خوبی بدست آوریم به بهشت برین خواهیم رفت و اگر محصول خوبی بدست نیاوریم به جهنم پیش دوزخیان کفر می رویم و شهادت در رده محصول خوب می باشد و چه بهتر که این را انتخاب کنیم. یکی زود و یکی دیر از این دنیا می رود چه بهتر که می رویم در راه حق تعالی باشد و برای وسیله دنیوی و مادیات نباشد. پدر و مادر من از خدا خواستم که مرا بی خود و بی جهت نمراند چون آن مردن هیچ فایده ای ندارد. از خدا خواستم که مرا بدست بدنام ترین بندگان خود بمیراند تا با این مردن وارد زندگی دیگر شوم که جهان آخرت می باشد و آیه قرآنی داریم که می گوید آنهايي که شهید می شوند زنده هستند و پیش پروردگار مئان روزی می خورند، پدر و مادر شما فرزند را از دست ندادید و پیش دیگران مگوئید که فرزند ما از بین ما رفته است، بگوئید ما عزیز خود را بدست آوردیم و اگر اسلحه عزیز ما بر زمین افتاد برادر دیگرش اسلحه اش را می گیرد همانطور که شهید اول، برادرم «همت» در وصیت نامه خود گفت که برادر دیگری باید راه مرا ادامه دهد. من راه او را ادامه دادم اسلام به این خون های پاک و مطهر نیاز بسیار دارد و باید در راه ... تا اسلام ادامه دار و ریشه دار شود.

پدر و مادر دل های خود را قوی کنید و هیچ ناراحت نباشید و با ایمان قوی جلوی منافقین کوردل و از خدایی خبر بایستید به خدا شما پیش پروردگار دانا ارجعیت دارید و عزیز هستید این کافران از خدایی خبر سال های سال چراغ نورانی اسلام را خاموش کرده و مردم مستضعف و محروم را شکنجه و آزار می کردند اما به لطف پروردگار حی و منان رهبر عزیز ما این خمینی کبیریت شکن قرن چراغ خاموش را تبدیل به یک چراغ نورانی کرد که دیگر خاموش شدنی نیست، پدر و مادر! اگر تا این مدت عمرم کوتاهی در کارها و مشکلات خانوادگی در این برهه از زمان کردم به بزرگواری خود مرا ببخشید که خداوند بخشش ما بندگان صالح و با ایمان را قبول می کند، پدر و مادر صبر را پیشه خود کنید که خداوند صابران را دوست دارد.

سخنی چند با برادرانم، برادران از شما می خواهم که از گروه گرایی که دشمن ولایت فقیه هستند بپرهیزید و راه روحانیون و بندگان صالح خدا را پیش گیرید و در خط امام خمینی باشید و راه مرا ادامه دهید و اگر اسلحه من بر زمین افتاد برادر دیگری اسلحه مرا بردارد و به مبارزه ادامه دهد تا اسلحه بر زمین نیفتد. برادران عزیزم به پدر و مادرم دلداری بدهید و نگذارید که آنها ناراحت باشند در کارها به آنها کمک کنید چون آنها دل شکسته بودند و باز دل شکسته شدند، «همت» برادرم شهید شد و من دو می هستم و این افتخاری است که دوباره نصیب شما شده است برادران از شما می خواهم که راه حسین و راه انبیا و اولیا خدا را که همینطور تا الان پیش گرفتید از این به بعد هم پیش بگیرید و در نماز جمعه و جماعت شرکت کنید و همیشه یاد خدا را در دلتان زنده نگه دارید که یاد خدا آرام بخش دلهاست و دیگران را به کارهای اسلامی وا دارید.

سخنی چند با خواهران، خواهران اگر می خواهید که من از شما راضی و خشنود باشم گریه نکنید مگر گریه کنید من از قبر بیرون می آیم و زنده می شوم؟ و حجاب اسلامی را رعایت کنید و در خط امام و رهبران الهی باشید و دعا کنید که هر چه سریعتر خداوند فرج آقا امام زمان (عج) را نزدیک بگرداند و ما را از منتظران واقعی خود قرار بدهد. خواهران عزیزم به مادرم دلداری بدهید به او بگوئید که تو در نزد فاطمه زهرا (س) سر بلند خواهی بود. سخنی چند با دوستان و آشنایان! دوستانم شما راه من را ادامه دهید و سنگرهای جبهه را پر کنید جبهه به شما نیروهای پاک و مخلص نیاز زیادی دارد من وقتی شهید شدم در مجلس ما و یاد بود ما شرکت کنید و برای پدر و مادرم دعا کنید که خداوند به آنها صبر عظیم عنایت بفرماید و به آنها بگوئید که ما بجای فرزندت «حمید» هستیم و ناراحت نباشید. سخنی چند با دوستان همکلاسیم! دوستانم! شما سنگر مدرسه را خالی نکنید و درس خود را خوب بخوانید شما آینده ساز مملکت اسلامی ایران هستید دانشگاه به شما نیروهای خوب نیاز دارد و به همدیگر محبت کنید و همدیگر را در درس خواندن یاری کنید. آرزو زندگی کردن و عاشقانه شهید شدن مرام ماست. به خانواده عزیز و محترم! که در صورت رسیدن جسد مرا در قبرستان عمومی روستایمان در کنار برادر شهیدم دفن کنید و شعار همیشگی خود را فراموش نکنید.

بسیجی دیده بیدار عشق است***بسیجی پیر میدان دار عشق است

اگر چه کوچک و کم سن و سال است***ولیکن در عمل سردار عشق است

یار من اسلحه گرم من است - کار من کشتن خصم من است - خوابگاهم سنگر و بالشم کیسه شن است. وصیت نامه ام را برادر سید محمد ساداتی مقدم بخواند اگر او نیست و نمی خواند یکی از برادرانم بخواند. خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگهدار - از طرف برادر حقیر - عبدالحمید اکبری

جواد اکبری

شهدای آرموز

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز جواد اکبری
جواد اکبری در ۱۲ شهریور ماه سال ۱۳۵۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فخری سادات میرزاده و پدرش نادر اکبری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه مدرسه غفاری با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید جواد اکبری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۰۴/۰۳/۱۳۶۷ منطقه عملیات شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملا مجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

۲۰۰۰۰۰۰۰۰ - ۲۵۳۲۷ - ۹۰ - ۹۵۱

کد محل خدمت	بیتنام	شماره
جمعیت، گردان/واحد	برگ خلاصه اطلاعات پرسنلی	تاریخ
رزمندهگان		
نام و نام خانوادگی	نام پدر	شماره شناسنامه
جواد اکبری	نادر	۲۸۶
محل صدور	تاریخ تولد	
مبارک	۱۳۵۱	
مجرد <input checked="" type="checkbox"/> متأهل <input type="checkbox"/>	شغل	نوع تخصص
	مستقل	تربیت بدنی
میزان تحصیلات	اول نظر رشته تحصیلی	وضعیت بدنی
	دانشگاه	مالم
تاریخ اعزام	اعزامی از	ناحیه
۶/۱۷/۶۲	بازرسی	پایگاه آموزشی
مدت مأموریت		
۲۰ روز		
انجام داده‌ام <input type="checkbox"/>	بگان خدمتی	دفترچه آماده بخدمت <input type="checkbox"/> دارم
وضعیت خدمت و وظیفه: انجام نداده‌ام <input checked="" type="checkbox"/>	تاریخ اعزام به خدمت	ندارم <input type="checkbox"/>
معاف <input type="checkbox"/>		
قبلاً جبهه <input type="checkbox"/> رفته‌ام	در عملیاتی	با مسئولیتهای
نرفته‌ام <input checked="" type="checkbox"/>		شرکت داشته‌ام.
آدرس محل سکونت	آدرس محل کار	امضاء یا اثر انگشت رزمنده
مدرس سنج لاری گار - قاسمپور اکبری	جایگاه معلم - دبیرخانه لاری	
شماره تلفن		

محمد انصاری

شهدای ساری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد انصاری

محمد انصاری در ۱۵ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده ربابه قوشچی و پدرش رضا انصاری پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدرسه طالقانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد انصاری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۱۰ عملیات بیت المقدس (آزادسازی خرمشهر) در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد انصاری

بسم الله الرحمن الرحيم

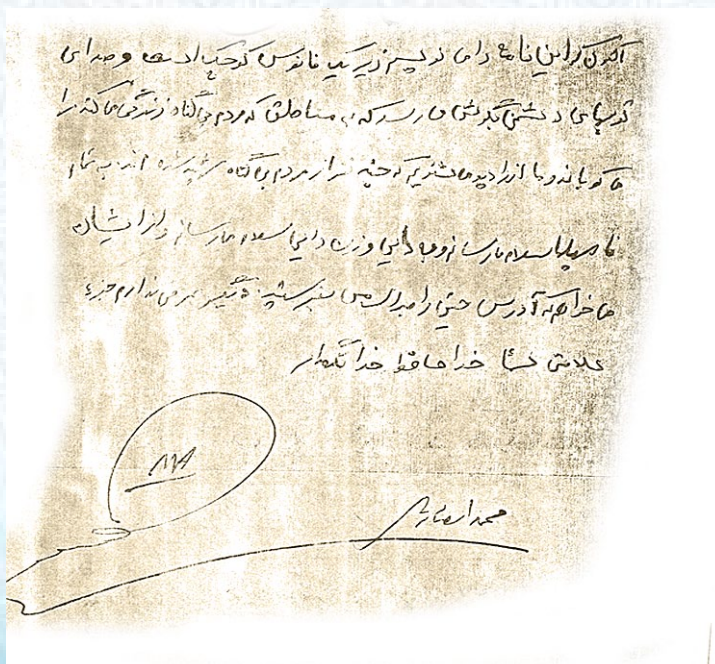
به نام او که آفریننده جهان و یاری دهنده همه مظلومان جهان است. این وصیتنامه را بایاد او آغاز می کنم. درود بر امام عزیز، آنکه پشت ابرقدرتهای شرق و غرب را بلرزه انداخته است و آمریکا را به زانو در آورده است تا هرگز فکر تجاوز به کشورهای محروم را نداشته باشد. پدر و مادر عزیزم! ناراحت نباشید چون این راهی را که من انتخاب کرده ام، راه انبیاء و پیروی از ولایت فقیه است. امامی که اعلام می کند من دست یکایک شما رزمندگان را می بوسم. می خواهم که اگر سعادت شهید شدن پیدا کردم هرگز ناراحت نباشید.

آوای قرآن را بر مسجد بگذارید تا نگویند او بدون هدف شهید شد. مادر جان! ما اهل کوفه نیستیم که یکروز وفادار امام بوده و روز دیگر وفادار ظالم، ما با یک دست سلاح و با دست دیگرمان قرآن به جنگ با صدام رفتیم چون ثابت کنیم که با سلاحمان مزدوران را بخاک افکنده و با دست دیگر، قرآن منطقمان را که همان اسلام محمدی است، به گوش تمام جهانیان برسانیم. آری مادر، اگر ما به کربلا نرفته ایم و قبر امام حسین (ع) را زیارت نکرده ایم، ولی در آن دنیا با خود امام حسین (ع) ملاقات خواهیم کرد.

و در تمام وصیت نامه ام، از شما خواهران و برادران حزب اللهی خواستارم که فعالانه در تشییع جنازه ها شرکت کنید و مسجد را یک لحظه ترک نکنید. چون امام بت شکنمان گفته است که مسجد سنکر است، سنگرها را حفظ کنید. ان شالله روزی رزمندگان تا کربلا پیش بروند و اگر هم شد قدس را آزاد کنند و آمریکا بدانند که با یک یا دو میلیون مردم روبرو نیست بلکه با سی و پنج میلیون سرباز اسلام روبرو شده است.

پیروز باد اسلام و نابود باد کفر

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته



عظیم باقری

شهدای ساری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عظیم باقری
عظیم باقری در ۲۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش فاطمه طالبی و پدرش علی باقری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع راهنمایی در مدرسه غفاری با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید
بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید عظیم باقری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۱/۱۸ عملیات
کربلای ۸ منطقه شلمچه در اثر اصابت تیر شهد شیرین شهادت را نوشید و در
جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار
ملاجمجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا
قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عظیم باقری

بنام الله پاسدار کرامت خون شهیدان

وصیتم را با سخنانی از امام حسین (ع) آغاز می نمایم که فرموده است: اگر قرار باشد که این بدنها روزی تبدیل به خاک شود چرا برای خدا نشود و قرآن کریم می فرماید و لا تقولو لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیا ولكن لا تشعرون میندازید کسانیکه در راه خدا کشته می شوند مرده اند بلکه زنده است و لکن شما نمی دانید. سوره بقره آیه ۱۴۹ خدا را سپاس که در این زمان برای ما جهاد را قرار داده و خدا را شکر که در زمانی زندگی می کنم که رهبری این جامعه اسلامی را نائب امام زمان (عج) خمینی عظیم بر عهده دارد و خدا را شکر می نمایم که توفیق جهاد نصیب من شد که بتوانم در این جهاد مقدس شرکت نمایم و شکر می نمایم خدا را که لیاقت جنگیدن در جبهه اسلام را به من عطا فرموده است که توانستم تا اندازه ای خود را بسازم و بعد به شهادت برسم. رینا اغفرلی ولوالدی و ارحمهما کما ربینا صغیراً خدایا مرا و پدر و مادرم را ببخش و بیامرز

خدایا می دانم که لیاقت شهادت را ندارم ولی از تو می خواهم که در جبهه کشته نشوم بلکه بشهادت برسم و شهادت نصیبم شود خدایا این لیاقت را به من عطا فرما که سرباز امام زمان (عج) باشم خدایا امام زمان مان را از ما راضی و خشنود بگردان خدایا قلبم شکسته است خدا دیگر به این زندگی کثیف علاقه ای ندارم: شهادت از دیدگاه من همانند پستان مادری است که کودک بسرعت بطرف آن می رود اکنون که راهی جبهه های حق علیه باطل هستم هیچگونه وحشت و نگرانی در خودم احساس نمی کنم بر این اساس بر خود لازم دانستم که چند کلمه ای با شما گفتگو کنم و وصیتم به پدر و مادرم این است که بعد از شهادت من گریه نکنند چرا که به دیدار خداوند شناختم و از خداوند برای فرزند شهیدشان طلب مغفرت نمایند. ای مادر ای استوره مقاومت زمان، ای رهرو حضرت فاطمه زهرا و حضرت زینب (ع) همان گونه که فرزندان حسین وار برای حیای قرآن فدا شد از تو مادر عزیز می خواهم بجای گریه و زاری همانند زینب (س) صبر و استقامت داشته باشی ای مادر و ای پدر مرا ببخشید که نتوانستم فرزند خوبی برای شما باشم و اگر در طول زندگی شما بی احترامی نسبت به شما نمودم مرا عفو کنید و ببخشید و از خواهرانم می خواهم که مانند فرزندان حضرت فاطمه زهرا (ع) باشید و با رعایت حجاب اسلامی در جامعه حافظ خون شهدا باشید و از برادران و دوستان می خواهم که بعد از شهادتم سلاح افتاده مرا گرفته و تداوم بخش راه شهیدان اسلام باشند نگذارند که به اسلام لطمه ای وارد شود و از برادران و خواهرانم می خواهم که در وقت نماز خواندن طلب آمرزش این حقیر را از خداوند بخواهند و از اینکه برادرانم به فیض شهادت نائل آمده است. هیچگونه ناراحتی نداشته باشید بلکه خوشحال باشید چرا که خوشحال نباشید و وصیتم به امت اسلامی و شهید پرور این است که بعد از شهادتم نگذارند افراد ضد انقلاب و کسانیکه مقلد امام خمینی نیستند در تشییع جنازه و در مراسم ختم شرکت نمایند و از برادران مؤمن بالاخص برادران عضو انجمن اسلامی و گروه مقاومت می خواهم که برایم قرآن بخوانند و در مراسم ختم من نوارهای قرآن سوره های مبارکه قیامت و مریم را بگذارید تا تلاوت کند:

در ضمن مقداری پول به مبلغ ۱۳۰۰ تومان به برادر مسعود رضایی بدهکارم. برادر قاسمی بعد از شهادت من به برادر شاهپور پژوهش مراجعه نموده و پس از معرفی برادر مسعود رضایی به وسیله شاهپور پژوهش مبلغ مورد نظر را به برادر رضایی بدهید.

و در ضمن ۱۱ یازده روز هم کسری روزه دارم و در پایان از شما می خواهم که مرا در ملا مجالدین (گلزار شهدای ساری) دفن نمایید و دعای همیشگی فراموش نشود.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

خدایا خدایا رزمندگان اسلام پیروزشان بگردان

آمین یارب العالمین

والسلام - عظیم باقری

عیسی براری

شهدای آسمان

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عیسی براری

عیسی براری در ۸ شهریور ماه سال ۱۳۵۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای جور جاده شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فیروزه براری و پدرش جمال براری پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شهید فتاحی جور جاده و امام خمینی پاچی و دبیرستان طالقانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید عیسی براری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۰۴ منطقه عملیات شلمچه در اثر شیمیایی شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای روستای جور جاده شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشغای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عیسی براری

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ (۱۰) تَوَمَّنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱) سوره صف - ای کسانی که ایمان آورده اید آیا شما را بنمایانم به تجارتی سودمند که شما را از آتش جهنم نجات دهد آن تجارت سودمند آن است که ایمان به خدا و رسولش بیاورید و در راهش جهاد کنید با جانها و مالهایتان این برای شما بهتر است اگر بدانید.

با سلام و صلوات الهی بر محمد رسول الله (ص) و علی ولی الله و حسین ثار الله و خمینی روح الله و درود فروان بر رزمندگان جناب الله این جهادگران پر توان اسلام و این عاشقان اسلام که در جبهه های نور علیه ظلمت با جانبازی هایشان اسلام را به پیروزی می رسانند و سلام و درود خداوند بر شهیدان این میوه های رسیده و باطراوت باغ زیبا و پرشکوه خلقت که باغبان این باغ آنان را در حالی که در شادابی بودند چیده است و سلام و تحیات الهی بر شهیدانی که معشوق خود را یافتند و عاشقانه به سوی او پرواز کردند و رفتند به دیار یار خود و ما را تنها گذاشتند. نمی دانم که خداوند بزرگ این سعادت را که همانا شهید شدن در راه او می باشد را نصیب بنده می کند یا نه؟ ولی بزرگترین آرزویم این بوده و هست که به خیل شهیدان پیوندم و خداوند از اینکه به من سعادت دادی که در راه تو باشم تو را شکر می کنم. خداوند حال که به من سعادت حضور در جبهه ها را دادی و مرا قابلیت آن دادی تا شاگرد مدرسه جبهه این مکان مقدس تو شوم ای پروردگار مهربانم از تو می خواهم که مرا با مدرک قبولی که شهادت است بپذیری. خداوند تو خیلی دوست داشتی هستی همیشه آرزویم این بوده که پیش تو می آمدم تا مرا از این خراب آبادیهای دنیا نجات می دادی اما حیف که گناهام باعث شد تا خیلی دیر به حضورت برسم. خداوند تو را خیلی دوست دارم و نمی توانم جدایی ات را تحمل کنم ای کاش خون می شدی و در رگهایم جریان می یافتی و به سلولهایم جان می دادی و سراسر وجودم را فرامی گرفتی تا تمام اعضا و جوارحم در خدمت تو باشد و تو را صدا بزند. خداوند با خوشحالی و فکری آزاد به خاطر پیوستن به تو به جبهه آمدم تا شاید شربت شهادت بنوشم. خداوند اکنون می خواهم مطالبی را به عنوان وصیت نامه بنویسم به امید آنکه شهید شوم خیلی در تردید هستم زیرا هرگز نمی توانم از زبان یک شهید سخن بگویم. خودم را بیشتر از هر کس محتاج به سفارش می دانم اما به هر حال تمام افکارم را روی هم گذاشته و سفارش ها و خواسته هایی را که یک شهید راه حق باید داشته باشد بنا به وظیفه دینی ام می نویسم.

اولا این را به همه می گویم که آگاه باشید و بدانید که هدفی را انتخاب کرده و در راه رسیدن به آن کوشش کردم، هدف من راه سرورم حسین (ع) است و از او سرمشق گرفتم و خود او فرمود: «و لکم فی اسوه» یعنی عمل من در این قیام باید سرمشق شما باشد و بدانید که من با آگاهی کامل و با عشق و علاقه فراوان در این راه قدم نهادم و امیدوارم که خداوند به من توفیق رسیدن به هدفم را عنایت فرماید آمین.

سخنانی با امت حزب الله دارم قبل از هر چیز شما را به تقوا و پرهیز از معصیت خداوند دعوت می کنم. تقوا پیشه کنید تا به رستگاری کامل برسید. ایمان به خدا را با جانتان ادغام کنید و روحتان را روح خدایی کنید تا از همه بلاهای شیطانی و اریید. همیشه خدا را در نظر داشته باشید و زیاد به فکر مرگ باشید منظور از مرگ همان شهادت در راه خداست یعنی شهید شدن در راه خدا. با خود بیندیشید که آیا اگر خداوند جانتان را بگیرد هیچ چیزی دارید که شما را در آن عالم سرفراز کند و در مقابل بهشتیان از خجالت سربه زیر نباشید یا نه؟ بدانید که هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد که قرآن درباره کار کردن برای آخرت می فرماید: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ» از پیش برای خود اعمال صالح ارسال کنید و بدانید که هر شری در این دنیا انجام دهد در آخرت شرش را خواهید دید و اگر ذره ای کار خیر انجام دهید مزدش را می گیرید، همیشه به حق سخن بگویید، امر به معروف و نهی از منکر کنید و در اعمال خود احتیاط کامل داشته باشید خدا را در نظر آورید و مواظب باشید که در دامگاه شیطان نیفتید. سعی کنید فرامین و دستورات اسلام را موافق با اجرا کنید و در زندگی خود پیاده کنید، مطیع و پیرو واقعی و ولایت فقیه باشید تا دین اسلام و مملکت اسلامی از شر همه خطر ها محفوظ و مصون بماند شما را سفارش می کنم از رفتن به جبهه ها خودداری نکنید و همواره جبهه ها را گرم نگه دارید که همانا خدا در قرآن می فرماید: «و جاهدوا فی سبیل الله» یعنی در راه خدا جهاد کنید، جبهه ها را فراموش نکنید و دانش آموزان عزیز در پشت جبهه ها درسشان را خوب بخوانند که امام فرمودند: «مدرسه سنگر است و این سنگرها باید حفظ شود.»

نماز را بپا دارید و به بهترین وجه و با اخلاص و خضوع و خشوع و با حضور قلب نماز بخوانید که نمازتان از همه چیز مهمتر است زیرا که پایه و اساس دین است. رسول اکرم (ص) می فرماید: «الصلوة عمود الدین ان قبلت قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها»

«نماز ستون دین است اگر نماز قبول شود بقیه اعمال قبول می شود و اگر نماز رد شود و مورد قبول درگاه حق نشود هیچ عمل دیگری قبول نمی شود.» اما سخن دلم با مادر عزیزم و پدر گرامی ام، پدر جان! سلام و درود خدا بر شما پدرم شما خیلی خوب بودید خیلی خوب هستیید ولی من قدر شما را نمی دانستم و از فرمانتان سر پیچی می کردم و حرفتان را گوش نمی کردم شما تمام هدفتان این بود که ما را به راه راست هدایت کنی و از همه بیشتر برای هدایتمان مایه گذاشتی و خیلی زحمت کشیدی و حاصل زحماتتان را با آگاهی کامل به جبهه فرستادی، پدر و مادر جان از دور دست شما رو می بوسم و از شما تشکر می کنم که مرا به راه حق و سعادت کشاندی و مانع از انحرافم شدی، پدر جان اگر در طول کوتاه عمرم از من اشتباهی سر زده است مرا ببخشید و امیدوارم که مرا عفو نمایی. التماس دعا

مادر مهربانم سلام علیکم امیدوارم از این که در راه خدا به شهادت رسیده ام ناراحت نباشید مادر جان از شما می خواهم که مانند کوهی استوار و مقاوم در مقابل سستیها و مصیبت ها مقاومت کنید، مادرم من همیشه به شما می گفتم که من شما را دوست دارم پدر و برادران و خواهرم را هم دوست دارم اما مکتبم را بیشتر از شما دوست دارم و نمی توانم تحمل کنم که دین من در خطر باشد و با خیال راحت به زندگی ادامه بدهم و به جبهه توجهی نکنم. مادرم من شما را خیلی آزار رساندم اما شما خیلی مهربانید و برایم خیلی زحمت کشیده اید امیدوارم که من را عفو کنید و حلالم کنید.

سخنی دارم با برادران عزیزم و خواهر مهربانم، برادران و خواهر گرامی ام امیدوارم که شما همواره حقیقت جو باشید و همیشه حرف حق را بپذیرید و در زندگیتان سرفراز باشید، برادران عزیزم امیدوارم که بعد از من صبور باشید و سر بلند و مقاوم در مقابل مصائب باشید و تو ای خواهر عزیزم امیدوارم از دیدن جای خالی ام ناراحت نشوید زیرا امانتی بودم که می بایست روزی این امانت از جمع شما می رفت. خواهر عزیزم به تو سفارش می کنم که همچون زینب حجابت را حفظ کنی و بدانی که زن باید مانند یک گوهر در صدف حجابش را حفظ کند. برادران و خواهر گرامیم من هیچ وقت برادر خوبی برای شما نبودم امیدوارم مرا ببخشید و عفو کنید. به امید پیروزی رزمندگان اسلام و به امید آزاد سازی کربلا و قدس و اسیران جنگی جمهوری اسلامی ایران

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار عیسی براری ۶۷/۲/۲۰

عسگری برزگر

شهدای ساری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عسگری برزگر در ۱۵ فروردین ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش حاج خانم سلطانی و پدرش علیجان برزگر پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس لرستان الیگودرز دوره ابتدایی و ساری دوره راهنمایی و دبیرستان با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید عسگری برزگر در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۰۱/۰۸ منطقه عملیات کردستان - مریوان در اثر اصابت گلوله شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عسگری بزرگ

بِسْمِ رَبِّ الشَّهَادَةِ وَالصِّدِّيقِينَ

آیه ۱۵۶- الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ- هر گاه برای شما مصیبتی پیش آمده از آن بیمناک نباشید و بگویید که ما از خدائیم و بازگشت همه ما به سوی اوست.

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ - چرا در راه خداوند و راه نجات محرومان پیکار نمی کنید مردمانی که ضعیف نگه داشته شده اند با درود بیکران به شهدای اسلام از اول تا به آخر و با درود و سلام به رهبر انقلاب اسلامی امام خمینی و بنا به فرمان محمد (ص) وصیت نامه را شروع می کنم.

سلام بر پدر و مادر عزیز و گرامیم با سلام بر شما فرشتگان که با زحمات خود ما را بزرگ کرده تا که برای اسلام و مملکت سودمند باشیم شاید در این عمر کوتاه و سریع لایق برای شما نبوده باشم و زحمت شایان و شایسته شما را درک نکرده ام ولی به بزرگواری خود مرا می بخشید پدرم و مادرم شما را به خدا قسم ارزشی بزرگ پیش خدا دارید چون که امانت خود را به خدا سپردید و هیچ ناراحت نباشید از شما خواهش دارم همچون پدر و مادری که چند فرزند خود را فدای اسلام کردند استوار باشید و صبر را پیشه کارهایتان قرار دهید. با سلام بر برادران و خواهرانم که باید راه ما را همچون شیرمردان و شیرزنان ادامه دهید و امیدوارم که فرزندان شما همچون زینب و حسین پرورش دهید به شما و تمام اقوام و دوستان سفارش می کنم هیچوقت سنگرها را ترک نکنید و اگر پرچم اسلام از دست ما افتاد شما آن را به دست بگیرید و در جهان سرافراز سازید. از شما خواهش دارم که امام را فراموش نکنید مخصوصاً در نماز، ایشان را دعا کنید. سفارش دیگر من این است به تمام اعضای خانواده که اگر جسد مرا نیاوردند ناراحت نشوید چون جسد بی روح فایده ندارد و عوض اینکه سر قبر من بنشینید و فاتحه بخوانید سر قبر دیگر شهیدان بنشینید که انگار سر قبر من فاتحه می خوانید و مرا خوشحال کردید اگر من شهید شدم لباس سیاه بر تن نکنید و بجای آن یک پرچم سبز لا اله الا الله بر سر در خانه بزنید چون ما همه در زیر سایه این پرچم هستیم که زندگی می کنیم و دوباره به شما می گویم که صبر را پیشه تمام کارهایتان بدانید و هیچ وقت امام را فراموش نکنید. دیگر مزاحم وقت گرامی شما نشوم و شما را به خدا می سپارم. خدا حافظ شما باشد.

به امید پیروزی و ظهور هر چه سریعتر امام زمان (ع)

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی حتی کنار مهدی این نور چشم مهدی تو را به جان مهدی خمینی را نگهدار

عسگر بزرگ

قدرت الله برزگر

شهدای آسمانی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز قدرت الله برزگر در ۱۵ فروردین ماه سال ۱۳۴۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای بادله شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش نجمه احمدی و پدرش حیدر برزگر پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس بادله و سمسکنده و هنرستان خیری مقدم با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید قدرت الله برزگر در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۰/۰۱ منطقه عملیات کردستان- کامیاران در اثر اصابت گلوله شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای بادله شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

قدرت الله برزگر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ولا تحسبن الذين قتلو في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون
در مسلخ عشق جز نکو را نکشند***روبه صفتان زشت خو را نکشند
گر عاشق صادقی ز مردن مهر اس***مردار بود هر آنکه او را نکشند
ما شیشه ایم و باک نداریم از شکست***شیشه چو بیشتر بشکند تیز تر شود
بکشید ما را ملت ما بیدار تر می شود.

((امام خمینی))

سلام به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران
مادرم: کوه باش و چون کوه استقامت کن لحظه‌ای از نام و یاد خدا غافل مباش. در راه دین بکوش، که هرچه بکوشی
باز کم است. خواهرم! زینب وار با ناملایمات دست و پنجه نرم کن.

بلکه ما باید سراغ مرگ برویم مگر انسان یک دفعه بیشتر می‌میرد؟ پس چه بهتر که آن یک دفعه هم در راه خدا باشد
ان شاء الله ما به یاری خداوند توطئه آنها را با رنگ خون و نثار جان خشتی خواهیم کرد و آنان را سر جایشان خواهیم
نشاند.

شما ای منافقین خلق که پس از پیروزی انقلاب فقط اسم و شهرت و نام سازمان را بعنوان کیش شخصیت به یدک
می‌کشید از شما می‌پرسم آیا برای رضای خدا یک شب توی این خلق خدا پاسداری داده‌اید به عنوان یک برادر دلم
می‌سوزد برای یک مشت جوان پاک و صادق که رهبران آنها را منحرف می‌کنند و برادر و خواهر مسلمان چقدر
می‌خواهد کانالیزه و سیستماتیک باشید تا کی واگن قطار می‌خواهی باشی به خود آی که خود انسانی مستقل و با اراده
هستی.

ان شاء الله تعالی همان طور که آرزوی همه ماست این انقلاب را به رهبری امام عزیز به انقلاب حضرت بقیه‌الله‌اعظم
امام مهدی عجل الله تعالی فرجه شریف پیوند خواهیم زد که انقلاب جهانی اسلامی می‌باشد.

مادر جان! بعد از شنیدن خبر مرگ من خواهش می‌کنم اشک مرزید به خواهرم هم بگو در سوگ من اشک نریزد زیرا
امام بزرگوارمان در سوگ فرزندش اشک نریخت چون می‌دانست رضای خداوند در این امر می‌باشد.

مادر جان! مرگ من در راه اسلام و قرآن شاید جوششی در جوانان به وجود آورد.

مادر مهربانم! قامت را بلند گیر و ندای (الله اکبر و خمینی رهبر) سروده و سخن شهیدان راه خدا را بر مردم برسان که
همانا سخن ما پیروی کردن از قرآن و خدا می‌باشد.

ای برادران عزیز! هوشیار باشید و غیر اسلام و قرآن به چیز دیگری فکر نکنید. هرچه خیر و صلاح انسان است در این
کتاب نهفته است و شما نیز سعی کنید که راه خدا را ترویج نماید و در این راه از بذل جان و مال خویش دریغ نفرمایید.
ای خواهران: زینب گونه پیام شهیدان راه خدا را به گوش جهانیان برسانید و زینب گونه راه شهیدان را ادامه دهید.

من از دنیا می‌روم تاجوانان زادگاهم با خون من بیشتر به قرآن بیاندیشید.

خون شهید...

شهید چه می‌کند؟ شهید تنها کارش این نیست که در مقابل دشمنی بایستد، یا دشمن را می‌زند یا از دشمن می‌خورد،
اگر تنها این بود، باید بگوییم آن وقت که از دشمن می‌خورد، و خودش را می‌ریزند، خودش به زمین می‌ریزد، خون شهید
هر قطره‌اش تبدیل به صدها قطره و هزارها قطره، بلکه به دریایی از خون می‌گردد و در پیکر اجتماع وارد می‌شود. لذا
پیغمبر فرمود «ما من قطره احب الی الله من قطره دم فی سبیل الله» هیچ قطره‌ای در مقیاس حقیقت و در نزد خدا از قطره
خونی که در راه خدا ریخته شود بهتر نیست.

شهادت تزریق خون است به پیکر اجتماع، این شهدا هستند که به پیکر اجتماع و در رگ‌های اجتماع خاصه اجتماعاتی
که دچار کم خونی هستند خون جدید وارد می‌کنند.

((قسمتی از کتاب شهید استاد مطهری)) قیام و انقلاب مهدی

حسین بسطامی

شهدای سیدآباد

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین بسطامی

حسین بسطامی در ۲۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای سیدآباد شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش معصومه قنبری و پدرش فرضعلی بسطامی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس کوهی خیل و مرادیان فیروزکنده با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسین بسطامی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۰۹/۰۱ منطقه عملیات جزیره مجنون در اثر اصابت ترکش به قلب شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سیدآباد و کوهی خیل شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسین بسطامی

بسمه تعالی

شهید نظر می کند به وجه الله (امام خمینی)

آنهایی که در راه خدا کشته شده اند مرده میندازید بلکه آنان زنده اند پیش خدایشان روزی می خورند.

سلام من به شما باد ای خانواده شهید، سلام من به شما باد پدر و مادر و برادر و خواهر عزیزم و سلام من به شما فامیلان و دوستان و آشنایان من و سلام من به شما پدر و مادر عزیزم، می دانم که در حق شما خیلی بدی کرده ام و خیلی بی احترامی کرده ام و همچنین پدر و مادر عزیزم، به هر حال مرا ببخشید و شما ای برادر و خواهر عزیزم شما هم مرا ببخشید، به هر حال شما دوستان و آشنایان و فامیلان اگر بدی دیدید از من چشم ببندید و مرا ببخشید و همچنین خداوند بزرگوار اگر اینها مرا نمی بخشند شما ای پروردگار بزرگ شما مرا ببخشید. می دانم که باید حتما رضایت ایشان را جلب کنم ولی نمی توانم، شما آن توان را به من بدهید تا آن رضایتشان را جلب کنم. خدایا می دانی که برای لقاء تو به جبهه آمدم و امیدم جز وصل تو نیست و تو دست رد به سینه امیدواران نمی زنی و آنان را می خوانی. خدایا می دانی که رو سیاهم و از گذشته تلخم و از صفات رذیله ام، از گناهان کثیرم فقط تو آگاهی و خودت گفتی که برای توبه بیا. تو فرمودی که تو آیین را دوست داری. هم اکنون آمدم و با نگاه امید به تو می نگرم و می دانم که قول تو حق است. بار الها به درگاهت شکر می کنم که سعادت حقیقی را نصیبم کردی و با حسینیان همراه کرده و در جبهه راه دادی و هم نوای مجاهدان قرار دادی و مرا از تفکرات و تخیلات بیهوده رهانیدی و از ظلمت به نور رهنمون ساختی. از لهویات دنیا به انوار الهی سوق دادی و شراب عشقت را به من نوشاندی و در زمره کسانی که در راه تو نبرد می کند قرار دادی. ای ملت شهیدپرور ایران امام را تنها نگذارید و مثل ملت کوفه نباشید و شعارتان این باشد ما اهل کوفه نیستیم امام تنها بماند، مگر امت بمیرد و امام تنها بماند. و ای ملت قهرمان ایران به حرفهای امام و ولایت فقیه عالی قدر گوش فرا دهید و ای پدر و مادر عزیزم و برادر و خواهر عزیزم هیچ نگرانی نداشته باشید. در عزایم گریه نکنید و اگر شما گریه کنید دشمن خوشحال می شود شما فکر کنید که یک پسران را در راه خدا داده اید و باید همچین فکری را کنید. دیگر عرضی ندارم خدا حافظ شما.

و السلام علیکم ورحمه الله و برکاته

شهید حسین بسطامی

حسین بسطامی
 در راه خدا جانم فدای انقلاب
 امام خمینی که نهد ما را

بخشعلی بهرامپور

شهید
بهرامپور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز بخشعلی بهرام پور
بخشعلی بهرام پور در ۱۱ دی ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین
در روستای حاجیکلا شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در
دامن پر مهر و محبت مادرش ام سلیمه عبدی و پدرش هادی بهرام پور پرورش
یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع راهنمایی در مدارس روستای المشیر با موفقیت و
جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید بخشعلی بهرام پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه های غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ
۱۳۶۵/۱۰/۰۴ عملیات کربلای ۴ منطقه ام الرصاص در اثر اصابت گلوله و
ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر
پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای پاشاکلا شهرستان شهید
پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و
دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بخشعلی بهرامپور

و ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفا كانهم بنیان مرصوص

خدا آن مؤمنان را که در صف جهاد کافران مانند سد آهنین همدست و پایدارند بسیار دوست دارد.

با سلام و درود به آقا امام زمان مهدی موعود و نایب برحقش امام خمینی و سلام بر قائم مقام رهبری آیت حق منتظری و با سلام و درود به رزمندگان جبهه‌های جنگ که می‌روند کربلای حسین و قدس عزیز را آزاد کنند تا همه ما به زیارت قبر شش گوشه آقا امام حسین علیه‌السلام مشرف شویم. سلام به مردمی که ما را از زیر رژیم ۲۵۰۰ ساله طاغوت بیرون کشانده و به سوی آزادی و آزادگی کشانده و فکر مسلمانان جهان را برای مبارزه با طاغوت و طاغوتیان سوق داده است. ای مردم قدر این پیر مرد جهان و بت‌شکن زمان را بدانید که در جهان همچون مردی پیدا نخواهد شد. به مردم و خدایمان سوگند که اگر دریاها یکبار خشک شوند و به دره‌هایی خطرناک تبدیل شوند و قله‌های سر به فلک کشیده یک‌باره فرو بریزند و ذوب شوند، دست از مردی چون امام خمینی بر نگیرم.

ای پدران و ای مادران از رفتن فرزندانان به جبهه‌ها جلوگیری نکنید امروز موقع آن فرا رسیده است که جانمان را در جبهه‌ها فدا کنیم من از خداوند عزوجل می‌خواهم که این لباس مقدس رزم بسیجی را که بر تن دارم رخت دامادی ام قرار دهد. ای خدا می‌دانم که هر بنده گناهکار را مثل من، به در خانه‌ات راه نمی‌دهی، ای خدا تو را به خون امام حسین قسم، تو را به آن موقعی که رزمندگان در جبهه «حسین حسین» می‌گویند، سرشان از بدنشان جدا می‌شود قسم. ای خدا بیا که امروز قلم عفو بر دور گناهانم بکش و مرا به در خانه‌ات راه بده. خدایا خیلی مهربان خیلی بخشنده‌ای.

پدرم اگر روزی جنازه‌ام را بالای دست‌های مردم دیدی با قلبی استوار و پولادین پیشاپیش جنازم حرکت کنی و بگویی که فرزندان ما عاشق حسین هستند و به آرزویشان می‌رسند.

مادرم اگر روزی خبر شهادتم را شنیدی گریه و زاری مکن به جای گریه و زاری در غم مرگم شادباش تا شادی تو تیری باشد بر قلب کاخ نشینان سفید و کرم‌لین. برادرم اگر شنیدی که برادرت شهید شد و اسلحه‌اش بر زمین افتاده بود رو به سوی جبهه کند و در صحرای خشک خوزستان جستجو کن و اسلحه برادرت را از زمین بردار و در سنگر منتظر دشمن خدانشناس باش تا انتقام شهیدان این مرز و بوم را از خصم زبون بگیری.

خواهرم تو هم مثل زینب زمان سختی را تحمل کن، خواهرم از همه مهم‌تر حجابت را حفظ کن، هم صبر تو و هم حجابت تیری است بر قلب یزید زمان صدام عقلی. این بار سوم است که وصیت نامه‌ام را می‌نویسم که شهادت نصیب من نمی‌شود، خدایا مرگ ما را شهادت در راهت قرار بده. در پایان وصیت آن کسانی را که من ناراحت کردم از او برابرم رضایت جلب کنید.

((به امید پیروزی سپاهیان اسلام، والسلام عمر با عزت امام مستدام))

مورخه دوشنبه ۷ مهرماه ۱۳۶۵ هجری شمسی مطابق ۲۴ محرم الحرام هجری قمری ۲۹ سپتامبر ۱۹۸۶ میلادی

سیداحمد تقوی

شهدای ساری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیداحمد تقوی

سیداحمد تقوی در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای سنگده شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش حوا بی بی تقوی و پدرش سیدابراهیم تقوی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس روستای سنگده با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیداحمد تقوی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳/۰۵/۱۳۶۴ منطقه عملیات هورالهیوزه در اثر اصابت تیر مستقیم به سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سنگده شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید احمد تقوی

(بسم الله الرحمن الرحيم)

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنَجِّبُكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۱۰) تَوَمَّنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱) سوره صف

اینجناب سید احمد تقوی فرزند سید ابراهیم متولد ۱۳۴۵ شماره شناسنامه ۱۰۰۴ اعزامی از شهرستان قائمشهر که به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل شتافته ام نکاتی چند بعنوان یادآوری تذکر می‌دهم امیدوارم که همه نسبت به این جملات احساس مسئولیت نمایید. سپاس خداوندی را که مرا به ارزش‌های الهی آشنا نمود و با آشنایی از این معیارهای مقدس مرا وادار به هجرت کرد تا اینکه در راه خدا و حق در جبهه گام نهم و با ایثار هستی خویش، نصرت اسلام را ضمانت نمایم. سپاس پروردگاری را که به من اصالت زندگی داد تا اینکه در پی احیای اصالت جامعه و اسلام بکوشم و با خون سرخم در حراست از آن کوشا بوده و جهانیان را به معیارهای مقدس توحیدی آشنا سازم و راه عدل و اعتدال را به آنان بشناسانم تا اینکه در پی سعادت خود بکوشند در گرد بلا و گمراهی حلقه نزنند و ذلت و خواری را بر عزت ترجیح ندهند، دنیا را بر آخرت و معنویات و روحانیت را بر مادیات ترجیح ندهند و تباهی زوال را با هستی و بقاء اشتباه نگیرند و خلاصه اینکه در کفر نمیرند. من برای روشنگری و هدایت جامعه ام راه هجرت برگزیده‌ام و تا احیای ارزش‌های اسلامی بر این تصمیم استوارم. برای شرافت و بزرگواری جامعه اسلامیم با خون سرخم و ضوی عشق می‌گیرم و از خداوند بزرگ می‌خواهم که مرگم را شهادت در راهش قرار بدهد «اللهم اجعل وفاتی فی سبیلک» و همچون مولایم امام حسین علیه السلام فریاد می‌زنم «انی لاری الموت الاسعاده و الحیاه مع الظالمین الا برما» و با فریاد رساندا می‌دهم «هیئات من الذله» حال که در اینجا هستم سفارشی برای مردم مسلمان ایران دارم، هر چند کوچک تر از آنم که با آنان چنین سخن بگویم چون خود این مردم در صحنه هستند و انقلاب را تاکنون سرپا نگه داشته‌اند. چند کلمه‌ای را تذکر می‌دهم؛ اول اینکه امام را تنها نگذارید و به دستورات امام عمل کنید با مسئولین جمهوری اسلامی که از طرف امام مورد تأیید و تأکید هستند خوب برخورد کرده و مواظب دسیسه‌ها علیه آنها باشند و جنگ را، مسئله بزرگ و شیطان بزرگ آمریکا را از یاد نبرند و به فرزندان خود بسپارید که آمریکادشمن شماره یک اسلام است و بعد اینکه نگذارید تاریخ خدای نکرده دوباره عقب برگردد زیرا من لال حادثه کوفیان در ایران تکرار گردد. از آنجا که اکثر برادرانم این تذکر را به شما دادند حجت بر شما تمام است. یک مسئله دیگر اینکه مساجد را پر کنید که به قول امام دشمنان اسلام از همین مساجد می‌ترسند. حال چند کلمه‌ای با پدر و مادر مهربانم، پدر مهربانم! شرمندهام از اینکه نتوانستند زحمات شما را که طی بیست سال در حق من تحمل نمودید جبران کرده و آن را نادیده انگارم، امیدوارم که خداوند در مقابل همه زحمات اجر عظیم نصیبتان گرداند. من برای بار دوم است که به جبهه آمدم نتوانستم با شما خداحافظی کنم ان شاء الله که مرا مقصر نمی‌دانید، و توای مادر عزیزم می‌دانم که چشم‌های تو از نبود من گریان است و دل تو از دوری من بی‌قرار، حال اینکه شاید مرا دیگر نتوانی ببینی ناراحت نشو، حلالم کن، باشد که خداوند از این کار پاداش خوبی برایت در نظر بگیرد. من که جز برای اسلام نیامده‌ام و خوشا به سعادت شما ای مادر که مانند علی اکبر حسین مرا در راه خدا به میدان جنگ فرستادی و از این خوشحال باش که رضایت خدا در این است. صبر داشته باش و گریه و زاری کمتر کن که کفار و منافقین از این حالات خوشحال می‌شوند و نمی‌گویم که گریه نکن بلکه نه در جمع و با فریاد بلند، آرام و آهسته. هر چند فکر می‌کنی که زحمات بیست ساله ات بیهوده بوده ولی تو آن را برای خدا پرورش داده‌ای، امانتی است که به صاحبش برگشته است. چه دیر و چه زود، چه در رختخواب و چه در سنگر جبهه. از اینکه بدون اجازه و خداحافظی رفتم امیدوارم که مرا بخشیده باشی و چنانچه مرا نبخشیده‌ای هم اکنون مرا مورد عفو قرار بده و حلالم کن و همچنین خواهران و برادرانم مواظب حالاتتان بوده و گریه کمتر کنید و اجر مرا با حرکات خود کم نسازید زیرا از آنچه در مورد خانواده شهدای دیگر دیده‌ام می‌گویم و از شما نیز پوزش می‌طلبم از اینکه نتوانستم خداحافظی کنم و حال چند کلمه‌ای با دوستان و هم‌کلاسی‌هایم. برادران و دوستان و هم‌کلاسی! از اینکه با شما در مدرسه نیستم ناراحت نشوید و امیدوارم که در درس موفق بوده باشید سنگر مدرسه را نگهدارید و با نمرات خوب قبول شوید و فرصت به اجنبیان و بستگان آنان ندهید که به سطح بالاتر نفوذ کنند و دانشگاه ما از آنان پر شود.

سنگر جبهه را نیز فراموش نکنید و امام را تنها نگذارید و حال چند وسیله‌ای را که از اینجناب بجا مانده است را به هر طور که لازم می‌دانید انجام دهید و سالیلی به آن صورت ندارم جز حدودی لباس و عکس و آلبوم، رادیو و همین، از برادران مسجد اعظم که مرا در راه و روشم و هدفم یاری دادند تشکر می‌کنم. از کمک‌های بی دریغ آنها به خاطر دست یافتن به اهداف اسلامیم نهایت تشکر را دارم و برادرانم شب شبانه قرائت قرآن را فراموش نکنید و در اجرای مراسم اینجناب نهایت احتیاط را بعمل آورده تا قدری حتی کم به مردم همسایه مسجد محل و یا محل اذیتی نشود.

«انا لله و انا الیه راجعون» باشد که خداوند مرا به حضور بپذیرد و متذکر می‌شوم چنانچه برادران و کسان دیگر از من بدی مشاهده کردند با بزرگواری مرا ببخشند. والسلام- به امید پیروزی اسلام بر کفر جهانی و زیارت کربلا و قدس ان شاء الله
سید احمد تقوی ۱۳۶۴/۰۴/۱۶ (خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار)

سیدعلی تقوی

شهدای سرآمد

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدعلی تقوی

سیدعلی تقوی در ۲۰ اسفند ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای سنگده شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده رحیمه محمودی و پدرش سیدحسین تقوی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدرسه شهید مختاری سنگده و دبیرستان طالقانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدعلی تقوی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه های غرب (کردستان - مریوان) و جنوب (فاو - والفجر ۸ و شلمچه) شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۲ عملیات تکمیلی کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سنگده شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید علی تقوی

بسم رب الشهداء

به نام الله توانبخش حرمت خون پاک شهدا

((انا لله و انا اليه راجعون))

با درود فراوان بر یگانه منجی انسانیت حضرت بقیه الله و نایب برحقش و خمینی روح الله و با سلام و درود بر تمامی شهیدان به خون خفته از کربلای حسین علیه السلام گرفته تا کربلای ایران و با سلام و درود بر تمامی مظلومان کردستان ان شاء الله امسال سال پیروزی رزمندگان اسلام باشد، سال ایجاد تفاهم و برادری، سال ایجاد مهر و محبت، سال ادامه راه در مبارزه و سال ایجاد ارزش ها. باید بگویم که هر وقت به یاد برادران شهیدم و دوستان شهیدم می افتم و بیاد خاطراتی که با آنها داشتم با خود می گویم که آیا روزی این سعادت را خواهم داشت که به آنها ببینم ولی می بینم که راهی بس طولانی است که باید بیش از پیش خود را ساخت و اکنون که در راه خودسازی هستم امیدوارم زمانی که مرگ به سراغ من آمد آنقدر خود را ساخته باشم که لیاقت پیوستن به برادران و دوستانم را داشته باشم. خداوند تو را به پهلوی شکسته فاطمه زهرا و تو را به حق خون به ناحق ریخته حسین ابن علی (ع) اگر مقابل شهید شدن در ماه مقدست هستم مرا به این مقام والا برسان و از مرگ هیچ هراسی نداریم چرا که امامان ما فریاد زدند از مرگ چه هراسی داریم وقتی به حق می میریم؟ خداوند تا انقلاب شکوهمند مهدی عجل الله امام بزرگوار و اندیشمند و دلسوز اسلام و امت های اسلامی را نگهدار، تا بتواند مستضعفان جهان را به نام گفته قرآن وارثین زمین قرار دهد و اینجانب سید علی تقوی تا آخرین قطرات خونم از این انقلاب و میهن اسلامی دفاع خواهم کرد و تا زنده ام به امید بدان توانا یار و یاور امامم خواهم بود. از خداوند توانا می خواهم که اسلام و اسلامیان را موفق و مؤید کند. پروردگارا! من به ندای امامم لبیک گفتم و به جبهه نبرد حق علیه باطل اعزام شدم، تو گواه باش که به یاری حسین زمان خمینی به یاد کربلا و حسین علیه السلام که در صحرای کربلا می گفت (هل من ناصر ینصرنی) و جوابی نمی شنید به ندای نایب امام زمان لبیک گفته و یاری خواهم کرد تا اسلام به قوت خود تا ظهور مهدی (عج) به سرعت هر چه بیشتر پیش برود. پدرم مرا ببخش که لیاقت فرزندیت را نداشتم و نتوانستم حق فرزندیت را ادا نمایم و شما مادرم همچین امیدوارم بعد از من در موقع عبادات از درگاه خداوند طلب بخشش کرده از خدا بخواهی شهیدی که برای بارور شدن انقلاب اسلامی داده ای و این قربانی نا اهل را که در راه ولایت فقیه داده ای قبول فرماید. خدا توفیقت دهد، همیشه صبور باش تا دیگران نیز از شما سرمشق بگیرند و همیشه با دل شکسته و تبعیت به اسلام از خداوند نابودی دشمنان اسلام را خواهان باش. برادران به شما توصیه می کنم از اسلام و روحانیت مبارز و آگاه که تا به حال اسلام عزیز را به این مرحله رسانده اند حمایت کرده که روحانیت به راستی راه گشایان خوبی هستند و دستهایی که خلاف خدا و اسلام است قطع نموده و همیشه افراد را با اسلام تطبیق نمایید و میزان شناختن اسلام باشد. و ای دوستان و آشنایان اگر از من بدی دیده اید مرا ببخشید و مرا در کنار شهیدان سنگده دفن نمائید.

((والسلام و علیکم و رحمه الله و برکاته))

۶۳/۶/۱۶

((در پایگاه شهید شیروودی دزلی مریوان))

سیدقاسم جعفری

شهدای آرزومند
هدیه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدقاسم جعفری در ۲۷ خرداد ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش شهربانو جعفری و پدرش سید رمضان جعفری پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع راهنمایی در مدارس سیروس و خسرویه با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید سیدقاسم جعفری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه های جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۷/۰۲ منطقه عملیات جاده دهلران در اثر تصادف با ماشین حین ماموریت شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملا مجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید قاسم جعفری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - انا لله و انا اليه راجعون ما همه از خداییم و بسوی خدا هم رجعت می نماییم
به نام او که همه چیز از اوست، سلام بر تو منجی بشریت (امام زمان) و سلام بر توای روح خدا و سلام بر شما عزیزانی که درس
شهادت را در دانشگاه کربلا آموختید و بی پروا چون کبوترهای آزادی از دشت های خود و با فریاد الله اکبر به سوی معشوق برگشته
اید و در نو بهار سبزه شهادت بر بال های ابر نشسته و از این دیار به کربلا نشتافتید.
وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ . سوره لقمان آیه ۲۲.
و هر کس روی تسلیم و رضا به سوی خدا آورد و نیکوکار باشد و محکم ترین رشته الهی چنگ زده و پایان همه کارهای ما به
سوی خداست.

پدر و مادر گرامی: خلاصه آخر صحبت خودم را که همان وصیت نامه ام می باشد در یک تکه کاغذ سفیدی بعرض شما می رسانم.
با سلام و درود به پدر و مادری که مرا به این سن رسانیدن و مرا به جبهه جنگ فرستاده تا با دشمنان اسلام نبرد کنم. پدر و مادر و
خواهران و برادران شما افتخار کنید که چنین فرزند حقیری را فدای اسلام کردید. و من از حسین علیه السلام آموخته ام که چگونه
جان خود و فرزندان خود را فدای اسلام نمود و چگونه امامان ما با خون خود اسلام را آبیاری کرده اند و حال پدر و مادر گرامی!
شما فرزندان راقربان اسلام کردید و به سهم خود ثمره عمرتان را به اسلام بخشیدید. شاید قطره خون فرزندتان در راه حق ریخته
باشد و سعی کنید که صبر از علی علیه السلام بیاموزید و از رهبران بیاموزید و از حسین علیه السلام بیاموزید که خود و فرزندان
را فدای اسلام نمود و حال که از خدا هستیم باید سعی داشته باشیم که رضایت خدا را حاصل نماییم و زمانی می توانیم رضایت
خدا را حاصل نماییم که به وظایف خود عمل نماییم و زمانی می توانیم به وظایف خود عمل نماییم که موقعیت شناس باشیم...
برادران و خواهران! امروز روزی است که بر همه شما حجت تمام شده و هیچ عذری ندارید. اگر کوتاهی شده به روسیاهی ابدی
گرفتار خواهید شد این زندگی زودگذر دنیا ارزش ندارد که به واسطه آن زندگی ابدی آخرت را خراب کنید من می روم ولی به
شما برادران و خواهران و پدران و مادران عموما تأکید می کنم اگر می خواهید رستگار باشید فقط معتقد به ولایت فقیه باشید و
بدانید خط ولایت فقیه در این زمان همان خط علی علیه السلام می باشد.

خدایا تو نیک می دانی که فقط من برای خالص شدن خودم قدم در این راه گذاشتم پس قسم به بزرگیت که شهادت را نصیب
گردانیدی و چه زیبا و دوست داشتنی است خالصانه در راه خدا قدم برداشتن و به درجه والای انسانیت شهادت رسیدن و چه
زشت و ناپسند است در خانه و در بستر مردن که همیشه از چنین مرگی هراس داشتم زیرا که دنیا و زندگی دنیایی محل آزمایش
انسان است پس چه بهتر که فرزندان آخرت باشید.

خدایا، تو خودت شاهدی که من تمامی تلاشم را به کار بردم و در جهت رضای تو حرکت کنم حال نیز که به جبهه پا گذاردم
فقط به این امید است که با ریختن خون ناچیز خود گناهانم آمرزیده شود و شهادت که یکی از آرزوهای دیرینه خودم بود به
آن فیض الهی خودم برسم و شهادت مرگ دلخواهی است که مجاهد در راه خدا با همه شعور و منطق و آگاهی که دارد، خود
انتخاب می کند.

و شما پدر و مادر گرامی، امیدوارم که اگر شهادت سعادت شد با شنیدن چنین خبری افتخار ورزید. با اینکه یکی از فرزندان خود
را در راه خدا داده اید و شما باید بدانید که من آگاهانه و عاشقانه و با انتخاب خود به راه حسین (ع) پا نهادم و از آن زمان که این
راه را در زندگی انتخاب کردم روز بروز که عمرم میگذشت موفقتر و پر بارتر در زندگی خود گام بر می داشتم و لذا اگر توفیق
شهادت نصیب شد هیچ کس مسئول مرگ و شهادتم نیست و بنابر این امیدوارم که بجای آنکه بر من گریه و عزاداری کنید از
خداوند غفور، و رحیم برایم طلب آمرزش و عفو برای خطاها و گناههای گذشته ام بنمایید.

پدر و مادر گرامی و خواهران و برادرانم همیشه بیاد خدا باشید و ذکر خدا بگویید. به منازل شهدا بروید و همیشه به قبرستان روید
و بر سر قبر شهدا بروید و فاتحه بخوانید و از شهادت این همه جوان ها که در راه خدا و شما که در پشت جبهه هستند می جنگند
و شهید می شوند تا شماها زندگی راحتی داشته باشید و درس عبرت بگیرید و مانند رزمندگان دیگر جبهه ها را پر کنید.
پدران و مادران گرامی، ای خواهران و ای برادران گرامی، ای مردم با ایمان، من وظیفه خود دانستم که از اسلام عزیز و انقلاب
بزرگ و خاک پاک میهن اسلامی خود دفاع کنم، شما می دانید چقدر خونها برای این انقلاب ریخته شده است به خدا قسم، قدر
این رهبر و انقلاب را بدانید.

با شهید شدن چند نفر روحیه خود را از دست ندهید و همچنان به اسلام پایبند و وفادار باشید و شما ای برادران بسیجی و ارتشی
و سپاهی و دیگر نیروهای مردمی که برای دفاع از اسلام عزیز می جنگند و درود ما بر شما باد که شما باعث افتخار اسلام و این
مملکت اسلامی هستید و بدانید شما که این چنین در راه خدا و در خط امام حرکت می کنید شکست نخواهید خورد و پیروزی
همیشه از آن لشکریان اسلام است. والسلام

سیدغلامرضا جعفری

شهدای آرموز

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدغلامرضا جعفری
سیدغلامرضا جعفری در ۱۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان
و متدین در روستای جورجاده شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان
گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ربابه زارع و پدرش سیدمرتضی جعفری
پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدرسه ونداد جورجاده و ۱۷ شهریور
(آرش) و دبیرستان شریعتی قائمشهر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و
یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت
های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه
و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدغلامرضا جعفری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۷/۳۰
منطقه عملیات هفت تپه در اثر بمباران هوایی اصابت ترکش به بدن شهید
شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید
بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای جورجاده شهرستان شهید پرور ساری
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید غلامرضا جعفری

بسم الله الرحمن الرحيم

مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي وَمَنْ وَجَدَنِي عَرَفَنِي وَمَنْ عَرَفَنِي عَشَقَنِي وَمَنْ عَشَقَنِي عَشَقْتُهُ وَمَنْ قَتَلْتُهُ قَتَلْتُهُ فَعَلَيْهِ دَيْتُهُ وَمَنْ عَلِيَهُ دَيْتُهُ وَأَنَا دَيْتُهُ. کسی که مرا طلب کند مرا می یابد، هر آنکس که مرا یافت مرا خواهد شناخت، آنکه مرا شناخت عاشقم خواهد شد، هر آنکس که عاشقم شد عاشقش می شوم، و هر آنکس که من عاشقش شوم او را خواهم کشت، آنکه در این راه کشته شد خون بهای او بر من است، آنکه خون بهای او بر من است خود خون بهای او هستم. «حدیث قدسی»

بی عشق خمینی نتوان عاشق مهدی شد بی منتظری نتوان یاور رهبر شد

یا ابوالفضل علمدار خمینی را نگهدار

با سلام بر پیوندگان طریق بندگی و عبودیت و سالکان در راه معنویت و ملکوت و رهسپاران وادی شور و آگاهی و معرفت و چشم انتظاران بهار طاعت و عبادت و مشتاقان دعا و مناجات و آرزومندان لقاء و رحمت و وصلت و صاحبان قرب و کرامت و با سلام به منجی بشریت امام زمان (عج) و با سلام به روشنی آسمان و زمین، پیر جماران قلب تپنده امت و به یاد شهیدان عاشقان طریق و سرخ روح استوار شهیدان کربلای امام حسین (ع)، شهیدان ایران، شهیدان محل، مخلصان واقعی معشوق و محبوب، فتاحی، سلمانی، صالحی، علی پناه جعفری، زارع، فتاحی شهیدانی که هر یک چون شمعی درخشیدند و رفتند و با سلام به رزمندگان جبهه ها، هادیان راه فتوت و مردانگی و با سلام به اسرا و مجروحان جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و دیگر نهاد های مذهبی و اسلامی.

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

چرا از شهادت می ترسید مگر کودکی سراغ دارید که از پستان مادرش بترسد. «امام حسین (ع)»

شب، شب حمله بود شب ایثارگری رزمندگان پر توان، شب شهادت و شهامت، قبل از حمله قصد کردم که ابتدا درد دل هایم را برای پدر و مادرم، برای برادران دلسوز خواهران مهربان و برای امت شهید پرور بگویم تصمیم گرفتم وصیتم را در کاغذ ارائه دهم. نمی دانستم که از کدام وحشی گیری های امپریالیستها شروع کنم از بلوک غرب یا از بلوک شرق، در همین حال برادر همسنگرم را دیدم که انگار با ایمانی که در قلبش نقوذ کرده بود آماده پرواز به عرش الهی بود و دیگری را دیدم که شوق و شور هیجانی به وی دست داده بود مثل اینکه در بهشت به روی وی باز شده است وقتی این چهره های نورسته و نورانی برادران از جان باخته خود را دیدم روحیه ای بس قوی و سرشار به من دست داده بود قلم را به کاغذ زدم شروع کردم با نام معبود یکتا، به ستمگری و وحشی گیری ها بیندیشیدم. به افکار زشت و ناپسند اشخاصی که به خاطر پست و مقام و منزلت، خودشان را گم کرده اند و هدفی جز قلع و قمع ریشه جوانان ندارند بیندیشیدم خود را در مقابل معبودمانند شاگرد در مقابل استاد و ذره ای گرد و غبار در هوا دیدم.

ای خدای من از هیچ ناکسی و هیچ نامردی کمک نمی خواهم و در برابر هر نامردی سر تعظیم فرو نمی آورم ما کوچکتر از آن هستیم که خویشتن را همچون قطره ای از آب در دریا در مسیر راه راست قرار دهیم زیرا ابلیس قوی است و ما ضعیف، پس تو ای آرام بخش قلب ها ما را از آن دیو سیاه نجات ده که راه تو راهی پر ثمر و شیرین است. خدایا من از تکه تکه شدن بدنم نمی ترسم من از ترکش خمپاره و گلوله هراسی ندارم من از این می ترسم که اسلام به خون محتاج است و بهترین جگر گوشه مان را در این راه مقدس از دست می دهیم تا نهال انقلاب ما آبیاری و ریشه آن مستحکم شود و از این می ترسم که خدای ناکرده در بستر بمیرم فقط از همین ترس دارم که در راه خدا کشته نشوم.

اماما، تو دریایی ما حوضچه، تو نوری، تو روح و هادی و مرشد در این راه طولانی هستی اماما هر چند که سعادت و لیاقت آن را نیافتم که صورت نازنینت را ببوسم و بهره و نصیبی برم ولی فرمانت را شنیدم و راهی جبهه های نور علیه ظلمت شدم. پروردگارا حاضرم روزی صد بار زنده شوم و بمیرم و امام ارجمند الگو مملکت اسلامی ما زنده باشد. اماما به فرمانت آنقدر در سنگر می مانم تا بر پیکرم گل مقاومت بروید. الهی این بدن مملوک توست، ملک توست ان شاء الله که عبد توست با آن هر چه می خواهی معامله کن، اگر می خواهی آنرا بسوزانی بسوزان، اگر می خواهی آن را تکه تکه کنی، تکه تکه کن، اگر می خواهی آن را بی سر کنی چنین کن و اگر می خواهی این پیکرم را مانند مولا ام ابی عبدالله لگد مال ستوران کنی چنین کن و اگر می خواهی مانند عباس عموی تشنگان حسین، بدنم را بی دست و پا کنی چنین کن و اگر می خواهی ...

ولی از تو می خواهم، از تو تقاضای عاجزانه دارم تو را به بدن بی سر حسین بن علی (ع) تو را به عزت زهرای مرضیه با این بدن عاصی و گنهگار قهر مکن. چرا که اگر بدانم تو از عذابم لذت می ببری بسم الله، اگر بدانم تو با دیدن بدن سوخته ام شادان می شوی بسم الله اگر بدانم تو با بدن بی سرم خرسند می شوی بسم الله.

در مقتل سوزناک کربلا خواندم که گلوی علی اصغر را تیرهای حرمه سوراخ سوراخ کرد و در کربلای دزفول دیدم که گلوی کوچک خواهرم را موشک های نه متری با خود برد. در مقتل کربلا نوشته بود که زینب را به اسیری می برند و ... و در کربلای بستان دیدم مادرم به پیری رفت به خواهرانم عمل های غیر انسانی و حیوانی انجام دادند و پدر پیرم را برهنه پای از شن زارهای گرم و سوزان هویزه تابنده، پیاده می برند ... و چه ها که نکردند.

سلام بر تو ای بسیجی، در تحیرم و متعجب که تو کیستی که درباره ات هر کجا که می روم و با هر که سخن می گویم زبان به مدح تو می گشاید و آرزوی تو را می کند و امیدوار است که روزی همچون تو بسیجی شود، ای بسیجی تو کیستی که دیگران کفش های خاک آلود، لباس خونین تو را بر دست و صورت خود می کشند، بگو که این چنین قداستی را از چه یافتی؟ تو کیستی که هر کجا می روی شیاطین و دشمنان حق در آن مکان جایی برای خود نمی بینند و محو و نابود می شوند. چه گویم از شجاعت و ایثارگری و مردانگی تان. امیدوارم با این چند جمله لاقلم مقداری از ایثارگری و شهادت طلبی شما را تقدیم حضور ملت شهید پرور ایران بنمایم.

پدر جان سلام علیکم، خسته ناشی، شاید این آخرین نامه و آخرین نشانه ام باشد، امید است از نعمت های خداوند غافل نمانید و شکرگزار نعمت های خداوند حق تعالی باشید، پدر جان با تو چه گویم که یک عمر با رنج فراوان من حقیر و ذلیل را پرورش دادی و بزرگ کردی و مرا در این راه تشویق کردی -

سید غلامرضا جعفری

و اگر از روی کوه فکری و جهالت و نادانی و ناآگاهی از تو نافرمانی نمودم امیدوارم مرا ببخشی و حلالم کنی. ولی پدر جان وقتی در جبهه خونگرم خوزستان به یاد نماز و قرآن هایی که از اوایل صبح شروع می کردی و خانه را پر از نور حقیقت می نمودی می افتادم افتخار می ورزیدم که چنین پدری داشتم و فرزندی همچو علی اکبر تربیت کرده و فدای اسلام نمودی.

مادرانم سلام علیکم، خسته نباشید، انشاءالله که حالتان خوب باشد، مادر جان همیشه به تو گفتم من امانتی از طرف خداوند نزد شما هستم و روزی باید پیش او بروم و امروز همان روز موعود است و اگر خفه ام کنید سازش نخواهم کرد و حقیقت را قربانی مصلحت نمی کنم مادر جان درست است که برای آسایش و آرامش من نیمه های شب بلند می شدی و برای آرام کردن و خاموش نمودن من ذلیل از خواب خوش بلند می شدی و زحمات زیاد و سختی ها و مصائبی دنبال نمودی ولی مادر جان همین قدر که جلوی رفتنم را نگرفتی خیلی باید به شما احسن گویم ولی آخرین سختم با شما این است که امیدوارم شیر پاکت را بر من حلال کرده باشی و مرا ببخش و بیامرز.

برادران دلسوز و مهربانم که هر کدام به مانند معلمان اخلاق و هادیان راه من بودید سلام علیکم و رحمه الله، خسته نباشید انشاءالله که حالتان خوب بوده باشد. برادران ما همه امانتی هستیم از طرف خداوند منان و باید به سوی او برویم و دوست دارم چون کوه سرفراز باشید بالاخره ما باید با دو متر کفن برویم چه بهتر که در راه خوبان قدم گزاریم و با خوبان همسنگر شویم، به پدر و مادرانم دلداری دهید شیون و زاری را کنار بزنید و بامانتت باشید، حوصله به خرج دهید، خانواده شهید خوبی باشید نگذارید که دشمن از شما ضعف بگیرد و از گریه شما سوء استفاده کند خلاصه اگر نفهمی و نا تشخیصی و جهالتی در حققتان نمودم به بزرگی و بزرگ منشی خود بنده را مورد عفو قرار دهید.

خواهرانم سلام علیکم، امیدوارم که خبر شهادتم را شنیده اید شکر و سپاس خداوند را به جای آورید و افتخار کنید چون راه تمام انبیا و اولیای مسلمین می باشد چه بهتر که ما هم در این راه پر نور که روشنایی آن انسان را به سر منشا اصلی می رساند قدم بگذاریم. می دانم، شهادتم برایتان خیلی گران تمام می شود ولی شیون و زاری را کنار بزنید و حجباتان را حفظ نمایید چونکه حفظ حجاب هزاران بار بالاتر از مقام شاخص شهید و برادر از دست داده است و حفظ حجاب یعنی حراست از لباس رزم تان می باشد، برای من گریه نکنید به حال کسانی که در خواب غفلت و جهالت هستند و ضربه به انقلاب و خون شهیدان می زند گریه و ناله کنید. مردم مسلمان و متعهد اسلامی و محلی ارجمندم راه ما راه خداست بشتابید که از کاروان و از قافله عقب نمانید. مرد ها چون حسین (ع) و زنها چون زینب (س) از خواب بیدار شوید که دیگر فرصت کم شده و وقت می گذرد به پا خیزید که خدا جاده را باز کرده است تا شما در این جاده صاف و در این دریا پر تلاطم گم نشوید و غرق نشوید ما باید از آن نوجوان بسیجی سیزده ساله آبادانی قدردانی نمایم که خود را زیر تانک انداخته و علاوه بر له و لورده کردن تانک، خویشتن را فدای اسلام نموده و فصلی نوین به تاریخ بشریت گشود و باید از آن جوان ۱۷ ساله که در زندان بغداد زن آرایش کرده غربی را با سخنان پر محتوایش هشدار داده و ماهای گنهکار را از حضيض بدبختی و چاه ضلالت و باتلاق فساد به مبدأ اعلی و به اوج سعادت رهنمون کردند و باید متداوم راه چنین افراد برجسته در حیات خود باشیم و باید آن آوارگانی که در مقابل هزاران هزار خروار خاک له و لو شده اند و با غذای خمپاره حیات خود را دنبال نموده اند نیز قدردانی نمایم و به یوايه گویان و ابر جنایتکاران و کافران بفهمانیم که ما شاگرد مکتب خمینی هستیم پس شما را به تک تک حرفهای قرآن قسم امام ارجمند نور هستی بخش مملکت اسلامی را تنها نگذاریم و مانند مردم کوفه نباشید که امام شان را تنها گذاشتند و نگذارید ابرهای ملعون جلوی آنرا گرفته و مزاحم اعمال شایسته او شوند و ما را از برکات الهی او بی بهره نمایند. برادران این دنیا دنیای فانی است نه دنیای باقی دنیایی زود گذر و موقت است پس سعی نکنیم که با این دنیا انس بگیریم و هواهای نفس بر شما غلبه نماید و روزی متوجه شوید که دگر وقت گذشته باشد. دعا و استغفار را از یاد نبرید زیرا تسکین دهنده دردها و سلاح مومن است «الدعا سلاح المومن» و همچنین تیر دعا از تیر نیزه تیز تر است به هوش باشید که شهیدان ناظر اعمال شما هستند، به هوش باشید که دیدار ما در روز محشر است، پس با خونم پیام بیداری به شما می دهم با خونم بانگ بر سرتان می زنم که از خواب غفلت بیدار شوید، به دنبال انسانهای الهی و زاهدان شب و عابدان مسجد و شیران جبهه ها برادران؛ سید ضیاء ایمانی، سید صفی الله عمادی، سید مصطفی نورانی، مصطفی فتاحی، سید فرقان فلاح، خضرالله محمدی و ... بروید و با آنها انس بگیرید که راهشان راه خدا و پیام آنها پیام شهیدان است، خداوندا به دودمان پاک شهیدان مرا بیامرز و ببخش و از چاکران شهدا قرار بده، خداوندا تا مرا نیامرزیدی و خالصم نکردی از دنیای مادی خلاصم نکن.

از خیل دلاوران گستن ننگ است
با روح خدا عهد شکستن ننگ است

این است پیام خون یاران شهیدان
جنگ است برادران نشستن ننگ است

در ضمن سلام گرم مرا به تک تک اعضاء خانواده، پدر گرامی و مادران دلسوز و برادران مخلص، صابران حسین معلمان واقعی اخلاق و خواهران دلسوز برسانید و از آنها می خواهم که گریه و زاری نکنند در ضمن سلام مرا به زن داداش های دلسوز برسانید و خیلی ممنونم از اینکه در حق بنده خواهری نمودید و سعادتشان را در این دنیا و اجرشان را در آخرت از خداوند طالبم.

سلام گرم مرا به برادران مجاهد سربازان امام زمان سید محمدرضا جعفری، سید حسن جعفری، سید علیرضا جعفری، سید جواد جعفری، سید مهدی جعفری، سید ضیاء ایمانی سید صفی الله عمادی (هادی راه و مرشد هدفم) سید جمال ساداتی، خضرالله محمدی، ابراهیم حیدری، مصافی، نورانی، شعبان هاشمی و ... برسانید و از آنها نهایت استفاده را برده چونکه از ادامه دهندگان راه خالص شهدا هستند. دلم می خواهد در

آخرین دم این نوای دل انگیز را بخوانم و امیدوارم روح ماهش را ببینم (حسین جان، حسین جان، حسین جان)
و آنگاه مرا در گلستان شهدا در کنار شهید زاهد، برادر بزرگووارم، مظلوم تشنه لب سید حسن جعفری دفن نمایید و شب های جمعه مرا از یاد مبرید و بر سر قبرم کلام قرآن را زمزمه کنید و در شب اول سعی کنید مرا تنها نگذارید چون من از فشار قبر سخت در عذابم.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

بسیجی جان بر کف و برادر کوچک تان سید غلامرضا جعفری

والسلام

عادل جعفری

شهدای سراسر آموز

هوالمشید

زندگی نامه شهید دانش آموز عادل جعفری در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش کوثر امیری و پدرش علی اکبر جعفری پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع ابتدایی در مدرسه آموزگار با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید عادل جعفری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۱۰ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۸ سال تفحص گردید و بعد از تشییع در گلزار ملا مجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عادل جعفری

بسم الله الرحمن الرحيم

هم اکنون که قلم را بر دست گرفتم و مشغول نوشتن هستم بیاد دارم که چندین بار قلم را بر دست گرفتم و قلم روی ورق لغزاندم و وصیت نامه خود را نوشتم و در انتظار شهادت نشستم ولی تاکنون به این درجه دست نیافتم. هر چند بودند یاران و دوستان هم سنگری که در کنار هم فعالیت می کردیم که به سوی شهادت شتافتند و به لقاء الله پیوستند به و من ماندم چون آنها سبک بالان بودند که توشه لازم را جهت سفر طولانی جمع کرده و خود را برای پرواز مهیا نموده بودند و در حقیقت وابستگی های خود را در این دنیا که قفس برایشان محسوب می شد کردند و خود را سبک ساختند و به سوی ملکوت اعلی پرواز نمودند اما چه کنم که من سنگین بال بودم و ماندم. و گناهانمان مانع از پرواز به سوی معبودم گردید و شاید هم خداوند از روی رحمت و بخشش خود فرصتی دیگر به من داد تا بتوانم توشه لازم را جمع کرده و خود را سبک بال سازم و بتوانم خود را به آن قافله سبک بالان برسانم. در هر حال هم اکنون به این امید وصیت نامه خود را می نگارم و از خداوند طلب عفو و بخشش گناهانم می کنم که مرگ در راه او نصیبم گردد هر چند می دانم که رسیدن به آن درجه شهادت و مقام لقاء الله مختص بندگان خالص و صالح خداست و گناهکاران را به آن جایگاه راهی نیست ولی به فضل و بخشش خداوند اعتماد می کنم و در اینجا با کمال سرافکنندگی و خجالت و تواضع در پیشگاه او توبه می کنم و امیدوارم که بحق محمد و آل محمد خداوند بر حقیر رحمت و ترحمی نماید و از گناهان و معصیت هایم درگذرد و اعمالم را قبول نماید و توفیق شهادت راه حسین و معصومین را نصیبم گرداند و از او می خواهم که با فضلش با من معامله کند نه با عدلش. ای خداوند بزرگ و ای غفار و ای ستار و ای ارحم الراحمین مرا ببخش بعلت نافرمانی هایی که کردم مرا ببخش بعلت اینکه نعمت های زیادی نصیب ما نمودی ولی شکر آن بجای نیاوردم مرا ببخش بعلت بی اعتنایی هایمان به احکام و دستورات مرا ببخش به جهت اینکه بسیج یا پاسدار واقعی انقلاب نبودم. خداوند در حالی بسوی تو می شتابم که نمی دانم آیا اعمالم را قبول و دعاها را مستجاب خواهی کرد و مرا از بندگانت قرار خواهی داد یا نه؟ ولی به کرم و بخشش اعتماد دارم و تو خود به تو آیین مژده بخشش داده ای. ای خداوند آنچنان نیرویی به من عنایت فرما در هنگامیکه اسلحه دشمن سینه های ما می درد بجای آخ گفتن شکر تو و نعماتت را بجا آوریم و به تو توکل نماییم. ای امت عزیز ایثارها و فداکاری شما آنقدر زیاد است که قادر بر زبان آوردن نیستیم و اجر آن آنقدر عظیم است که خدا بایستی بدهد. ای امت عزیز! انقلاب اسلامی ما، با حضور شما در صحنه فداکاری هاو ایثارهای شما و فرزندانان به پیروزی رسید و بی شک با حضور مداوم شما در صحنه و پیروی خالصانه و عاشقانه از ولایت فقیه روی پای خود خواهد ایستاد. برادران عزیزم به فرمان امام خمینی که در حقیقت خلیفه خدا و نائب امام زمان بر روی زمین است لیبیک گوید و بسوی جبهه های نبرد حرکت کنید و خود را به آن قافله برسانید و از آن عقب نیفتید که فردا دیر است و همانا راه سعادت و رستگاری این است که فرزندان انقلاب بایستی در آن درس چگونه زیستن و تقوا را بیاموزند. پدر و مادران نکند که مانع از رفتن فرزندانان به جبهه بشوید که در این صورت غیر از این که مانع از رشد فرزندان شدید بلکه در روز قیامت در پیشگاه رسول خدا و معصومین سرافکننده خواهید بود. ای امت عزیز! شعار جنگ جنگ تا پیروزی را از گفتار به عمل تبدیل کنید. برادران و خواهران دنیا مزرعه ای برای آخرت است و این لحظاتی که در آن بسر می بریم فرصتی است تا توشه لازم را برای سفر طولانی که همه در پیش داریم جمع آوری کرده و خود را مهیای مرگ بسازیم. برادرانم و خواهرانم! همچنان که مرگ به سوی من آمد، خلاصه روزی خواهد رسید که نوبت یک یک شما شود پس ای برادران و خواهرانم خود را مهیای مرگ کنید و به حساب خود قبل از آنکه به حسابان برسند برسید و وابستگی خود را از دنیا کم کنید و تقوای الهی پیشه کنید که تنها راه سعادت مندی در دنیا و آخرت این است.

مادر عزیزم می دانم شنیدن شهادت شما ناراحت و افسرده خواهد کرد ولی شما باید خشنود و شاد باشید و خدا را سپاس گوید زیرا که با شهادت افتخار بزرگی نصیب گردیده است. مادرم راهی را که قدم زدم، راه امام حسین علیه السلام و یاران فداکار اوست، راهی است که خدا مرا به آن فرمان داد، راهی است که حسین علیه السلام از من یاری می خواست، راهی است که امام خمینی و ولی فقیه مرا به آن می خواند، مادر عزیزم! راهی را که من گام نهادم راهی بود که خدا مرا به یاری آن خلق کرده بود. ساده و لباس عزا را از تن برکن و غم و غصه ها را از خود دور کن و گریه و زاری مکن که من راضی نیستم. اما تو پدر عزیزم مرا ببخش که نتوانستم فرزند خوبی برای شما باشم و حق فرزندی را ادا نمایم و در هر حال مرا ببخشید. پدر جان از تو تقاضا دارم که بعد از مرگم به خود هیچگونه ناراحتی راه نده. سخنی با خانواده و اقوام و خویشاوندان، نکند خدای ناکرده در مقابل شهادت من انتظاری از انقلاب و مسئولین داشته باشید که من هرگز راضی نیستم و خدا هم نخواهد بود و بایستی همه چیز خود را حتی جانمان را فدای انقلاب کنیم که بایستی بنگریم که انقلاب چه انتظاری از ما دارد نه اینکه در جستجوی منافع شخصی از انقلاب باشیم. از تمام دوستان و برادران و خواهرانم و اقوام و خویشاوندان می خواهم که اگر بدی از من دیدند و یا زبانی از طریق من به آنها وارد شده ببخشند و همچنین می خواهم که برای من از خداوند بزرگ طلب عفو و بخشش گناهانم کنید. به پدر و مادر وصیت می کنم که در صورت باز شدن راه کربلا به سوی حرم آن سرور شهیدان بشتابند و به نیابت از من زیارت کنند. در ضمن تا هر چقدر امکان دارد برایم نماز قضای احتیاطی بجا بیاورند. در پایان بایستی بگویم که در هر حالی از این جهان رخت می بندم در این اندیشه ام که چگونه امت، اسلام و انقلاب را پاسداری خواهند کرد و چگونه پیرو ولایت فقیه خواهند بود و چگونه اسلحه به زمین افتاده شهدا را بر دوش خواهند کشید و چگونه فرمان خداوند را لیبیک خواهند گفت که می فرماید «و قاتلوهم حتی لاتکون فتنه و یکون الدین لله» (به اهتزاز باد پرچم خونین اسلام در سراسر گیتی. نابود باد استکبار جهانی در هر شکل و رنگی) اگر قرار باشد که آخر بمیرم چه خوش باشد که در سنگر بمیرم. فرزندان عادل جعفری (۱۳۶۵/۰۱/۱۱)

صفر جعفری

شهدای سرآمد

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز صفدر جعفری
صفدر جعفری در ۲۰ مرداد ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای کردخیل شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش لیلا زارع و پدرش اصغر جعفری پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آموزگار و دبیرستان امام خمینی (ره) با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید صفدر جعفری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۱۶ عملیات بیت المقدس (آزادسازی خرمشهر) منطقه خرمشهر در اثر اصابت ترکش خمپاره شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار امام زاده علی روستای کردخیل شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

صفر جعفری

بسم رب الشهداء والصدیقین

ولا تحسین الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون

با درود فراوان به سالار شهیدان حسین ابن علی و با سلام به رهبرم امام خمینی و با سلام به امت شهید پرور، اینجانب صفر

جعفری فرزند اصغر جعفری متولد ۱۳۴۳ ساکن کردخیل

باید از فیض شهادت دین حق احیا کنیم

جان خود تقدیم راه خالق یکتا کنیم

دشمن کافر نخواهد گشت سد راه من

می روم کفار را با خون خود رسوا کنم

وظیفه شرعی یک مسلمان است در برابر بیگانگان از میهن اسلامی خود دفاع کند و جلوی این از خدا بی خبران را بگیریم تا

هوس تجاوز به خاک عزیز ما را نکنند و تا آسیبی به انقلاب ما نرسد و درس عبرتی برای این کفار باشد و چه زیباست شهادت

در راه خداوند حق تعالی و شهادت، انسان را به درجهٔ اعلائی ملکوتی می رساند و به دیدار خدا می رود.

خدایا شهادتم که خاری در چشم دشمنان دین تو هست قبول کن. ای پدرم امیدوارم که مرا حلال کنید و ای مادرم مرا ببخشید

و حلالم کنید و ای برادرم خط سرخ شهیدان بهترین راه تو است و این خط را ادامه دهید.

و ای خواهرم زینت زنان باشید. از اسلام عزیز دفاع کنید. راستی امام ما را تنها نگذارید و از سخنان گهربارش استفاده کنید

دستور است: من را کنار شهید نصیری دفن کنید.

خدا حافظ شما

صفر جعفری

تنها ره سعادت: ایمان، جهاد، شهادت

وصیت نامه صفر جعفری اعزامی از ساری - کردخیل

سالار
صفر جعفری - اصغر جعفری - ۱۳۴۳
ملا محمد باقر - ملا محمد باقر - ۱۳۴۳
دینو بهیم فرزند صفر
با درود فراوان به سالار شهیدان حسین ابن علی و با سلام به رهبرم امام خمینی و با سلام به امت شهید پرور، اینجانب صفر جعفری فرزند اصغر جعفری متولد ۱۳۴۳ ساکن کردخیل باید از فیض شهادت دین حق احیا کنیم جان خود تقدیم راه خالق یکتا کنیم دشمن کافر نخواهد گشت سد راه من می روم کفار را با خون خود رسوا کنم

علی جورابلو

شهدای ساری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی جورابلو
علی جورابلو در ۱۰ بهمن ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده ربابه ساداتی و پدرش پرویز جورابلو پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع ابتدایی در مدرسه قائم مقام با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید علی جورابلو در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۰/۲۶ منطقه عملیات گیلانغرب- شیاکو در اثر رفتن روی مین شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی جورابلو

((بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ))

خدمت پدر بزرگوارم سلام

سلام بر توای پدر و ای راهنمای همیشگی این حقیر و سلام و درود خدا بر تو باد که چنین فرزندی بزرگ و تربیت کرده ای که توانسته دین خود را به انقلاب و اسلام ادا نماید. اینجانب فرزند کوچک شما موافقت و خوشبختی آنجناب و خانوادهات را از درگاه خداوند تبارک و تعالی خواستارم و امیدوارم که همیشه خوش و سرفراز باشید و هیچ گونه ناراحتی نداشته باشید. اگر احوال اینجانب فرزند خود علی جورابلو را خواسته باشید بحمدالله خوب هستم و شما را دعا گویم و اینجانب در جبهه گیلان غرب هستم و زمانی که به خط مقدم رسیدم فکرم بجز جهاد در راه خدا چیزی دیگر نبود و همیشه آرزوی پیروزی یا شهادت را دارم چون امام عزیز ما فرمود ما چه پیروز شویم و چه شهید هر دو پیروزی است. پدر جان هر کس که می خواهد خدا را بشناسد باید به جبهه بیاید. اینجا صحرای کربلاست کربلای دیگری مانند کربلای حسین که آنرا کربلای خمینی می نامیم. اینجا همان چیزهایی رخ می دهد و دیده می شود که در کربلای حسین رخ می داد و دیده می شد. پدر جان اگر در زمان قبل از انقلاب صحبت حسین می شد و صحبت از شهادت می شد ما فقط می شنیدیم ولی عمل آن برای ما مشکل بود، ولی این امام عزیز ما خمینی بت شکن این الگوی انسان ها این منجی عالم بشریت فرمودند شهادت سعادت است و شهادت حسین را خوب تفسیرمان کرد و یادمان داد که چگونه باید حسین وار زیست. پدر عزیزم باید بدانی که امروز ما باید حسین وار زندگی کنیم و پیرو حسین باشیم باید آن کنیم که حسین کرد و آن باشیم که حسین بود و آن چیزی را قبول کنیم که حسین قبول کرد مگر ما شیعه نیستیم؟ مگر امام حسین علیه السلام امام شیعه نیست؟ پس چرا مثل او نباشیم و اگر مثل او نباشیم مسلمان نیستیم. امروز دیگر ملت ما ملت کوفه نیست که به ندای امام حسین که می گفت «هل من ناصرنا ی نصرنی» جواب ندهیم امروز ملت ما می گوید «لبیک یا حسین» و تا آخرین قطره خونش با پیروی از امام امت از انقلاب اسلامی مان دفاع خواهند کرد. ضمناً باید عرض کنم که ما در جبهه های گیلان غرب هستیم در اینجا چند تپه وجود دارد که رزمندگان اسلام آن را آزاد کردند و ما برای محافظت از این تپه ها در آنجا هستیم و مطمئن باشید که ما پیروزیم زیرا روحیه دشمن آنقدر ضعیف است که ما سنگ را به جای نارنجک استفاده می کنیم و آنها فرار می کنند. همان طور که گفتیم اینجا صحرای کربلاست اینجا امکان شهادت و وجود دارد و یک وصیت کوچک می کنم چون انسانی که بدون وصیت بمیرد انسان نیست و آن این است که اگر من شهید شدم و اگر جسدم پیدا نشد و حتی اگر جسدم را سوزاندند هیچ ناراحت نباشید. خدمت مادر عزیز و مهربانم و برادرها و خواهرهایم سلام بلند می رسانم. خدمت تمام دوستان و فامیلان سلام می رسانم و من یک عکس می فرستم. زیاد عرض ندارم بجز سلامتی شما از درگاه خداوند متعال.

مادرم امام را دعا کن، چون او سالها از سرزمینی به سرزمینی رفت و چشم هایش همیشه نگران مرزهای ایران بود و به شهدا بود و به شهدای پانزده خرداد فکر می کرد.

خداحافظ شما باد. علی جورابلو

محمد رضا جهانی

شهدای سراسر آموز

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد رضا جهانی
محمد رضا جهانی در ۲۵ شهریور ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و
متدین در روستای قادیکلا شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود
و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده کلثوم خدابخشی و پدرش سرالله جهانی
پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی در دبیرستان طالقانی با موفقیت و
جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد رضا جهانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۴ عملیات
تکمیلی کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را
نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع
در گلزار روستای قادیکلا شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون
گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد رضا جهانی

وصی نام

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت خاواره عزیز و درصمیم سلام علیکم

بار و باره از راه و راه تیرا فلاب اسلوی در مهدی طلوع لحن و در شده به اسلام و پس از عزت
بلاسم ملائقی شایرا از زرقه خداوند فعال بمان خراسان و خوار تمام باری که احوالی از این
ما این بند رویداد خوارم با ندرت عالم خوب دوست و به دعا نوی آشنا معلوم و هیچ ندان
ندارم بجز دردی شایر امیدوارم در حال صبا خوب و خوشی بار و هیچ نازاقی نداشته باشی
ما تنی از تمام دوست و فایده و میخانه و خوشی خاله ما و عذبه حضرت خواهی که در می توانم
برای آنکه نامه بنویسم جدا از آنکه در خواهی لب و را حق پیروز می آید در زنده به اسلام
درست آورده اند و حق از راه بود و بگویند چون شنیده اند ما در هفت بیگ بودم و مقامی
را در روزی در روزم در دست دل از پیروی رفیق زنده باه اسلام به نوس می رسد
شکی خوشی می بینم را تنی فال فاطمه خانم حطرات استعاضه الله حال خواهر امیر

بیا ندرت و هیچ نگرانی نداشته باش من هم را حقی نازا هست مملو ۲ و حقی آدم بدی
بودم در واقعا شرفنامه استعاضه الله امرای محرمی لب و به بزرگوار خود تمام مواضع
حال اما تیرن حطرات استعاضه الله در حال برابر مرتبم خوب و خوشی بار
و امیدوارم در درسی و تمام ۶ رنگای خود موقوف باشی و هم در کارهای خانه به ما
تلف می کند مثل حسن آثار و لافام در درگاه خانه به ما مان لک می کند را تیر جان
آنکه حطرات امیدوارم در حال آنکه خوب باشی در درستان خوب خوشی باشی
حال حسین آقا خود را حطرات حق الان در کار کمال عرف سینه امیدوارم در دین
آنقدر لبا از جایر و بلند کرد مان کنی و دست فوا بر من تا به آن یک نامه
هیست در ام و در تکرار یک نامه هم نویسی از زنده که که قرار بود از این
بیت که بعد لغت کس در ساری در روز ۲۰۳ بود اولقم کرده از نفازه ناهر طرفی بنظر
آرس بر برای شما نامه بجهت نیدم نازا حق نمی توانم چونه حومه زارم

و تا بحال هم که در ده این برای من نامه زیاد نوشته ام برای این بود که تیرا خدمت
بهر جا که در در پیش ما هسته باعث نامه و تنی به مشیدم باز هم سلام کنم که از برای نامه
خدا لایم نظر تیرا و خواهش میکنم در دست خود راوش مردم باز نلیله و خدارا
نماهد ملایم در جا و نذر این و هر هر که فیر مان خوب است و من از خزل هم راست
مش و خواهش میکنم در نظر من بنایه رانی من شنیده ام در آن کلی تفضیله حساب
رده و نامه ساری کلی از یک ماه بیاه از دسترس تمام آفای عیس العری
آید پیش ما و من از او شنیده ام در آن کلی تفضیله حساب کرده است
ما تازه میخوانیم خرا برویم پیش که در شنیده ام در یک از آنجا رفت
را تنی ما تمام بهر جا این حومه از قاره براه رفتن تا ارد شیر جمله به ما هم چشم
عقل تمام بهر جا سالم و تندرست هستی و هیچکدام هیچ گونه نازاقی ندارند

و آنگاه یک بهر برای هم قرار استعاضه الله حساب بگرد و به ستاری بنایه
سلامی بر لبه دانی علی و خاواره استعاضه الله امرای خاواره استعاضه الله محرمی به خاله است و خاواره این
و عا سلام بر لبه به تفضیله حاله و عیون و عیان آنقدر بطور استعاضه الله فاطمه خانم ملازمی
به حیدر و خوشی و و غیره و غیره و سعید و خاواره استعاضه الله سلام بوی سینه به نیا که حطرات
در دست در ام و دعا و سلام بر لبه در تمام سلام به بنایه در همه حوره و فاطمه است
و بینه ما تیرا دعا و سلام بر لبه در تمام سلام بر لبه در تمام سلام بر لبه در تمام سلام
در آن من به انبیا از تمام دوست که شنیده ام که در خوارم بلای آنکه نامه بنویسم
در روز این استعاضه الله در تمام سلام بر لبه در تمام سلام بر لبه در تمام سلام
بهر جا که در در پیش ما هسته باعث نامه و تنی به مشیدم باز هم سلام کنم که از برای نامه
خدا لایم نظر تیرا و خواهش میکنم در دست خود راوش مردم باز نلیله و خدارا
نماهد ملایم در جا و نذر این و هر هر که فیر مان خوب است و من از خزل هم راست
مش و خواهش میکنم در نظر من بنایه رانی من شنیده ام در آن کلی تفضیله حساب
رده و نامه ساری کلی از یک ماه بیاه از دسترس تمام آفای عیس العری
آید پیش ما و من از او شنیده ام در آن کلی تفضیله حساب کرده است
ما تازه میخوانیم خرا برویم پیش که در شنیده ام در یک از آنجا رفت
را تنی ما تمام بهر جا این حومه از قاره براه رفتن تا ارد شیر جمله به ما هم چشم
عقل تمام بهر جا سالم و تندرست هستی و هیچکدام هیچ گونه نازاقی ندارند

حسین چمنی

شهدای امروز
همه شهید

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین چمنی
حسین چمنی در ۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش سکینه آشپزیان و پدرش صفر چمنی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع راهنمایی در مدارس بقایی و قائمی و شهیدمالک
با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و
اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران
و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی
داشت.

شهید حسین چمنی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۳۰
عملیات والفجر ۱۰ منطقه خرمال در اثر اصابت ترکش به سرو صورت شهید
شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید
بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملا مجدالدین شهرستان شهید پرور ساری
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسین چمنی

به نام خدا

ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون

اولین وصیت به پدر و مادر:

پدر و مادر عزیزم بعد از عفو و حلالیت از شما می خواهم که از من راضی بوده باشید و اگر در طی این مدت دراز اذیت و ناراحت کردم مرا ببخشید و از شما می خواهم که از خدا برای من طلب مغفرت و رحمت بفرماید و از شما می خواهم به فرزندان خودتان بگوئید راه ما راه انبیاست، راه ما راه اولیاء می باشد این راه، سختی و مشقت زیاد دارد و این را بدانید که این دنیا برای هیچکس ماندنی نیست و ما همه باید این دنیا را وداع کنیم و به دیدار هستی جاوید برویم و چه خوش مرگ ما شهادت در راه خدا باشد.

دومین وصیت به دوستان

ای دوستان و ای هم کیشان! اگر من در طی این مدتی که با شما آشنا شدم، شما را اذیت نمودم مرا می بخشید و از شما می خواهم در همه مراحل زندگی خدا را فراموش نکنید و کارها را همه به رضای او انجام دهید و ترس از خدا را فراموش نکنید، به جبهه و پشت جبهه مخصوصا پایگاه های مقاومت اهمیت بسیار بدهید و از برادران پایگاه بهرام اتر می خواهم که پایگاه را باشکوه تر و با عظمت تر گردانید و احترام به همدیگر را فراموش نکنید و با مردم با خشونت و تندری رفتار نکنید و مردم را مثل خانواده خود بدانید. آیا با خانواده تان با تندری صحبت می کنید و در آخر عاقبت همه مسلمین را از خدا می خواهم ختم بخیر گرداند.

سومین وصیت درباره اموال شخصی:

به جز پول هر چه که دارم را هر چه خود صلاح می دانید مصرف کنید و درباره پول هر چقدر که هست را ۲ قسمت کنید نصف آن را به جبهه و نصف دیگر را به پایگاه بهرام اتر بدهید.
و در آخر به همه مردم:

ای ملت مسلمان و معتقد اسلام، ای انسان ها که به خدا و پیغمبر خدا ایمان آوردید اتحاد، همبستگی و ایمان به خدا را فراموش نکنید و بترسید از روز جزاء، روزی که ریز و درشت را از شما سؤال و جواب می کنند و بترسید از آتش جهنم، بترسید از عذاب خدا. امام را فراموش نکنید، امام را تنها نگذارید، امام را یاری کنید، اسلام را نصرت دهید، مسلمانان را یاری دهید، انقلاب را رونق بخشید. بخدا سوگند آخر تمام کارها نیستی است یعنی همه ما فانی هستیم و در این دنیا نمی مانیم.

والسلام

چهارشنبه یازدهم آذر ماه ۱۳۶۶

وصیت نامه
۱۳۶۶/۱۲/۲۴
حسین چمنی

ابوالقاسم حدادی

شهدای سراسر کشور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ابوالقاسم حدادی در ۶ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای ولویه علیا شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خانم طاهره و پدرش ذکریا حدادی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس سعادت و بصیری با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید ابوالقاسم حدادی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۸/۰۵ منطقه عملیات تپه سنگ معدن(خاک عراق) در اثر اصابت ترکش به پهلو شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای ولویه علیا شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

ابوالقاسم حدادی

بسم الله الرحمن الرحيم

با درود و سلام به حضرت ولی عصر امام زمان و نایب برحقش امام خمینی


مادرم برای من ناراحتی نکن که اگر برای اسلام قربانی شوم و هنوز کم است. از این ملت می خواهم در پشت سر این رهبر باشند و از رهبری او اطاعت کنند و منافقین و این غافلان کوردل به زمان را به آن گورستانی که محمدرضای خائن و ساواک خون آشام رفته بفرستند.

و من به عنوان یک سرباز کوچک از ارتش و بسیج و سپاه می خواهم که همه دست اتحاد به هم دهند و اسلام را به تمام دنیا رواج دهند که خائنین بدانند در مقابل اسلام نمی شود مبارزه کرد. از ملت می خواهم که همیشه دعا کنند به نیروهای مسلح که پیروز شوند. فتح کربلا را که طرح آن را ریختند با رهبر عزیز در آنجا به نماز جماعت بپردازید و جامعه ای که بخواهد حکومتِ الله در آن جامعه حکم فرما باشد، امکان ندارد مگر به یک شرط، خود می دانیم موقعی که می خواهیم چیزی بکاریم هر چند زمین خود قادر به تولید است ولی اگر مواد شیمیایی پای او بریزیم برداشت دو برابر می شود و برای انقلاب هم باید جان داد و شهید شد و هجرت کرد. خوشبختانه مکتب ما مکتب هجرت است و مکتب ما مکتب مبارزه با هر نوع شخص یا هر گروهی و یا طایفه ای، چه در لوای اسلام مانند صدام و چه در لوای کفر مانند اسرائیل. حال که با میل و اشتیاق به مرز جنوب و غرب کشور اعزام می شوم می توانم بگویم که تا به حال اینقدر خوشحال نبودم و امید من این است که با موفقیت برگردم و عقیده من این نیست که زنده برگردم. وقتی شهید شدم که باز هم پیروزیم و این گفته رهبر انقلاب امام خمینی است. و من از ملت ایران تقاضا دارم که از روحانیت جدا نشوید که زیر سلطه ابر قدرت ها و طاغوتیان بمانیم و دیگر سخنم این است اگر من به شهادت رسیدم عوض من هم قبر حسین (ع) را زیارت کنید.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

ابوالقاسم حدادی ۶۲/۶/۵

در سنگر نبرد نوشته شده است.

دست‌نویس نهادهای بزرگ اسلامی

 خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

سیدمرتضی حسینی



شهدای ساری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدمرتضی حسینی
سیدمرتضی حسینی در ۵ فروردین ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و
متدین در روستای کردیخیل شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان
گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صدیقه نیازی و پدرش سیدعسگری
حسینی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شهیدجعفری و آموزگار و
۱۷ شهریور با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب
در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و
انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدمرتضی حسینی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴
عملیات کربلای ۴ منطقه ام الرصاص در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین
شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار
پس از تشییع در گلزار امام زاده علی روستای کردخیل شهرستان شهید پرور ساری
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید مرتضی حسینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ (۹۷) وَ أَعُوذُ بِكَ رَبَّ أَنْ يَحْضُرُونِ (۹۸) مومنون- رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي - إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ (۴) صف.

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و با درود و سلام به آقا امام زمان عجل الله و نایب برحقش این اسطوره مقاومت و تقوای و این قلب تپنده مستضعفین جهان، امام خمینی و با نثار بهترین و خالصانه ترین سلام ها به نثار گلگون کفنان مسیر شهادت که اسلام را با خون خویش آبیاری نمودند مخصوصاً شهدای مظلوم که چون آقا و سرورشان حسین ابن علی با بدنهای پاره پاره به لقای الله رفتند. در این دنیای فانی مالی به آن صورت ندارم که درباره آن وصیت نمایم و فقط قصد من از این کار این است که چند کلامی به عنوان سفارش و یادگاری از خودم باقی بگذارم و نیز از آنجایی که قرآن کریم می فرماید: «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» چند خطی می نویسم شاید که برای مومنین نفع داشته باشد. مقام شهید و هدف من، اگر به حق پیوستگی شهید در نظر بگیریم: بهترین و عالیترین و رفیع ترین مسیر صعودی که انسان ممکن است نایل شود؛ شهادت است و چنانکه قرآن کریم می فرماید «ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون» گمان مبر آنان را که در حق شهید شده اند مرده اند، خیر آنها هستند؟ نزد پروردگارشان منتعم به انعامات او و زنده اند و در نزد خدا روزی می خورند و همینطور منطق اسلام از شهید شروع می شود.

اما حق شهید: تمام کسانی که به هر نحوی که به بشریت خدمت کردند که چه از راه فکر و اندیشه از راه صنعت، از راه اختراع و اکتشافات از راه اخلاق، حقی بر بشریت دارند ولی هیچکس حقی به اندازه حق شهدا بر بشریت ندارد چون عالم در علم خود و فیلسوف در فلسفه خود، مخترع در اختراع خود، [عارف] در تعلیمات اخلاقی خود، نیازمند محیطی مساعد و آزادند تا خدمت [کنند] ولی شهید آن کسی است که به فداکاری و از خود گذشتگی و خاکستر شدن خود محیط را برای دیگران مساعد می کند تا دیگران زندگی کنند. آی کوردلان که هنوز در خواب گران فرو رفتید برای چه ما انقلاب کردیم؟ چرا جنگ می کنیم با دیگران؟ ما خودمان بیشتر و برای کی شهید بشویم؟ به ما چه که کشور دیگر مسلمان هست یا نه؟ با قطره قطره خون مان درخت انقلاب اسلامی آبیاری شود بله شهید مثل شمع است که خدمتش از نوع سوخته شدن و فانوس افکندن است تا دیگران در این پرتو که به بهای نیستی او تمام شده است آسایش بیابند و کار خویش را انجام دهند. آری شهدا شمع مانند سوختند و محفل بشریت را روشن کرده اند اگر این محفل تاریک می شد دستگاهی نمی توانست کار خود را آغاز کند و این تاریکی اگر تاریک باشد محیط، خواهران مادران در کلفتی بسر می برند. کسی باقی نمی ماند، از دین خبری نبود، جامه درختان رو به زردی می رفت پژمرده می شد که چون از میوه اش معلوم می باشد ریشه اش را دیگری می کند نه شمع. چنانچه شاعر می گوید: (پروین اعتصامی)

شاهدی گفت به شمعی که امشب در و دیوار مزین کردم / دیشب از شوق نخفتم یک دم دوختم جامه و بر تن کردم
کس ندانست چه سحرآمیزی به پرند از نخ و سوزن کردم / صفحه ی کارگه از سوسن و گل به خوشی چون صف گلشن کردم
تو بگرد هنر به من نرسی زآنکه من بذل سر و تن کردم

جواب شمع شمع خندید که بس تیره شدم تا ز تاریکیت ایمن کردم / پی پیوند گهر های تو بس گهر اشک به دامن کردم
گریه ها کردم و چون ابر بهار خدمت آن گل و سوسن کردم / خرمن عمر من ار سوخته شد حاصل شوق تو خرمن کردم
کارهایی که شمردی بر من تو نکردی همه را من کردم

هدف من آن است که همیشه در سایه الله باشم و هر چه زودتر رفع فتنه شود در جهان و به پیام رهبرم لبیک بگویم و چنانچه قرآن کریم سه مفهوم مقدس را در بسیاری آیات خود به میان آورده است؛ که ایمان، هجرت و جهاد است. انسان در قرآن موجودی است وابسته به ایمان و وارسته از هر چیز دیگر و این موجود وابسته به ایمان برای نجات ایمان خود هجرت می کند و برای نجات ایمان جامعه و در حقیقت برای نجات جامعه از چنگال بی ایمانی جهاد می نماید. «ان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصه اولیائه» همانا جهاد دری از درهای بهشت است دری است که خداوند این در بهشتی را به روی همه کس نگشوده است یا «هو لباس التقوی» «جهاد جامه تقوا است» و آیه دیگری «الْحَصِيْنَةُ وَ جَنَّتُهُ الْوَيْثِقَةُ» جهاد زره خدا و سپر مطمئن خدا است.

سید مرتضیٰ حسینی

آنکه از جهاد به دلیل بی میلی رو بگرداند، خداوند جامهٔ ذلت و رو پوش بلا برتن او می پوشد. لگدکوب، حقیر می گرداند و حجابها و پرده ها روی بینششان قرار می دهد و بینش را از او صلب می کند. دولت حق را ضایع ساختن جهاد از او برگردانده می شود و به سختیها و شدائد دچار می گردد و از رعایت انصاف درباره اش محروم می شود بس که نمی روند و جهاد نمی کنند گرفتار و توسری خور می شوند و می پندارند که آسایش دارند ولیکن صدها گرفتاری در پیش می گیرند. و اینجا شعری گفتیم:

ما در پردهٔ عصمت جان زشت صفتانیم
گر پرده را بشکافی ما همه رفتگانیم
در مسلخ عشق خدا نبریدن روانیست
ببر ای تیغ برنده که خطا نیست
هر تیر که در کیش است بر ریش فرو آید
ما نیز یکی باشیم از جمله قربانها
و بقول سعدی:

حرم در پیش است و حرامی در پس اگر رفتی بردی و گر خفتی مردی. بلی ما با آنکس که خودش را روی نارنجک می اندازد و خودش شهید می شود ولی دیگران شهید نشود فرق داریم و یا ما با آنکه خدا را شناخته و به معشوق خود نرسید و دست بر نمی دارد، فرق داریم. پس بین ما پرده ای است که این پرده را اگر بردارند بنده خجالت زده است در برابر خوبان، ما زشت صفتانیم پس برخیز و ما هم یکی از این قربانها باشیم و ما باید در زیر خورشید که بالای سرما قرار دارد آزمایش خودمان را انجام دهیم و پیشاپیش اعمال خویش باشیم ما وارث خون سید الشهداءیم و ستمگران را بر خاک مذلت فرو نشانیم و می رویم تا کربلا را از اسارت یزید رهایی بخشیم. ما می رویم تا امام این نایب حق دوازدهمین آفتاب در مصاف با پلیدان تنها نماند. ما میرویم تا پاسخ سرخی باشیم که در ظهر عاشورا از حلقوم مبارک حسین بن علی جاری شد. [جان ما] ارزانی آن حلقوم مبارک باد.

اما وصیت من

امت حزب الله بقول امام، اسلام هنوز امتی چون شما را به چشم ندیده، شمایمی که از بهترین سرمایه های زندگیتان در راه اسلام گذاشتید، عزیزان تان درخت پژمردهٔ دین را آبیاری نموده اند وصیت نمودن به شما نامفهوم است به شما چه بگویم که دارای آن نباشید؟ از شما چه بخواهم که آن را انجام نداده باشید؟ فقط یک جمله به شما عرض می کنم و آن که در صحنه باشید و استوار و پا بر جا به راهتان ادامه دهید. امت مبدا خسته شوید که امروز اگر ضربه ای به اسلام وارد شود جبران نخواهد شد. خداوند در قرآن کریم می فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ - ۳۰ فصلت.**

«همانا کسانی که گفتند که پروردگار ما خدا هست پس استقامت کردند و بر آنها فرشتگان نازل شد و نمی ترسند و غمگین نمی شوند و بر آنها بشارت بهشت را بده همانگونه که به آنها وعده داده شده پس می گویند نترسید غمگین مباشید». بنابر این نتیجه می شود که گفتن تنها و شعار تنها کافی نیست بلکه استقامت و تلاش نیز لازم است و به عبارتی دیگر انقلابی بودن ملاک نیست انقلابی ماندن ملاک است. البته امت حزب الله به جهانیان ثابت کردند که در راه هدفشان حاضر به هر زحمتی هستند و در راه اسلام عزیز همه ناملائیما را به خود هموار نموده اند ولی با کمال تأسف عده ای هم به نام حزب الله از شیاطین پیروی می کنند و خطاب من به آن عده قلیل است. ای دو چهره گان! مگر شما نبودید که سالیان سال «یا لیتنا کنا معک» می گفتید که آرزو داشتید که یار امام حسین می بودید و او را یاری کنید. ای صد بار از کوفیان بدتر، نفرین خدا بر شما باد. زیرا که کوفیان یک بار به امام حسین نامه نوشتند که بیا ولی بی انصافی کردند و حال هم شما انسانهای بی انصاف، هزاران بار گفتید ما همه سرباز توایم خمینی، گوش به فرمان توایم خمینی، چرا حالا موقع سربازی است خود را عقب کشیدید. ای نامردان که صورت مردان را دارید، چطور با خیال راحت در خانه هایتان زندگی می کنید و هیچ به فکر آن عزیزی که سالهای سال است که روح خانه و زندگی را ندیده اند و در کنج زندانها بسر می برند چطور به فکر آن رزمندگانی که شب را به بیداری صبح می آورند در حالیکه در زیر رگبار گلوله ها و انفجار عظیم بمبها می باشد، نیستید. مگر پیامبر بزرگوار اسلام فرموده اند که هر کس شب را به صبح بیاورد به فکر کارهای مسلمان نباشد مسلمان نیست. براستی اگر معتقد به انقلاب و جمهوری اسلامی نیستید لا اقل مرد باشید که به قول امام حسین «اگر دین ندارید در دنیا آزاد مرد باشید» حال تو بی خیالی و راحت طلبی و چگونه می خواهی با مردانگی و وطن دوستی کنار هم قرار دهی و تویی که به عناوین مختلف خود را کنار کشیده ای، بهوش باش، که این حجرهٔ تاریک کی به ما رسد. با خدا باشید در دنیا که آنوقت در قیامت معذرت پذیرفته نیست و هرگز از عذاب الهی در امان نیستید.

سید مرتضی حسینی

ای بد اندیش ها! تو و امثال تو بودند که باعث قتل امام حسین شدند. اگر امام را تنها نمی گذاشتید او غریبانه شهید نمی شد. ای کسانی که صدای شما عالم را کر کرده است ولی در حقیقت چیزی درونتان نیست، مثل همه [کسانی] که از اول انقلاب سنگ انقلاب و اسلام را به سینه می کوبیدند ولی وقتی جنگ شد پا را کنار گذاشتید و ای کوفیان بی وفا که عهد خود را با امام شکستید و در طول ۶ سال جنگ قدم به جبهه نگذاشته اید. از این بیشتر [فرار] نکنید از این بیشتر ضربه به انقلاب و خون شهدا نزنید. اگر نا آگاه هستید، و اگر آگاهانه دست به این اعمال می زنید منتظر قهر الهی باشید که سخت عذابی است. مردم چون ما مسافری هستیم که چند روزی در این دنیای فانی هستیم واقعی حرکت کنیم. تصور کنید که دنیا مانند پلی است میان شما و هدفان و برای رسیدن به هدف اصلی و تکامل از روی این پل که دنیا است باید بگذرید هیچ عالمی دیده اید که روی پل خانه بسازد و آن هم پلی را که هر لحظه [احتمال خرابی] می دهد؟ چرا هر ارزشی را فدای بی ارزش می کنید؟ «الدنيا مزرعة الآخرة» مدت عمر را در مزرعه دنیا چیزی بکارید تا آنجا بتوانید درو نمایید و این دو روز دنیا را در خوشی و لهو و لعب و مسائل زودگذر نگذارانید. بسیج پیر میدان دار عشق است و مدرسه عشق است بیاید در بسیج، بیاید به معشوقتان برسید، عشق به لقاء الله، عاشقان حسین و عباس و کربلا. اگر نمی دانید بدانید که کربلا رفتن خون می خواهد. با کنج خانه نشستن و یا حسین گفتن راه کربلا باز نمی شود. به سخن حق گوش کنید تا رستگار شوید. دوست دارم که هرگز چنین افرادی در تشییع جنازه من شرکت نکنند که از خدا و حق دور می شوند.

ما می رویم شما هم بیاید تا با اتحاد و پیکار فتنه را برداریم و تا کربلا راهی نیست به بوی و عطر معشوق رسیده ایم. بیاید از خواب گران برخیزیم. بیاید ببینید که چه کسانی رفتند که چه خوب زندگی کردند و چه خوب زندگی خواهند گذراند. کسانی هستند که افسار نفس و طغیان را کشیده اند و مرگ را جلوه ایمان قرار داده اند.

ما لاله عشقیم و بخون رنگ شدیم چون غنچه ز هجر یار دلنگ شدیم
مشتاق شهادتیم از آن روی که ما مانند حسین وارد جنگ شدیم

مادرم کفنم را بیاور تا بپوشم که خون من از خون حسین (ع) و علی اصغر به خون خفته رنگین تر نیست به جهانخواران شرق و غرب بگویند که اگر خانه و کاشانه ام را به آتش بکشید اگر گلوله های شما قلبم را سوراخ کند آرزوی شنیدن یک کلمه ضعف و زبونی و آرزوی فروختن دینم را به گور خواهید برد. به آنها بگویند که اگر پیکرم را زنده زنده پاره کنند اگر پاره های تنم را به آتش بسوزانند اگر خاکسترم را به دریا بریزند از دل امواج دریا صدایم را خواهید شنید که اسلام پیروز است و کفر و نفاق نابود است. خون من قطره قطره تبدیل صدها قطره می شود. بلکه به دریایی از خون می گردد و در پیکر اجتماع و جامعه و مزرعه پخش می شود.

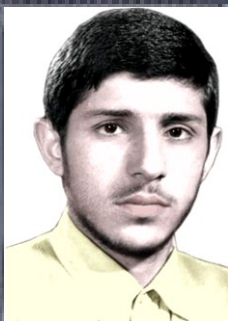
دوست دارم دست کسی تابوتم را لمس کند که فردا بوسه بر قبضه های تفنگ بزند، دوست دارم پای دنیال جنازه ام حرکت کند که همیشه در راه خدا باشد، نه پای را که هر راهی را برود غیر از راه خدا. اگر جنازه ای داشتم دوست دارم که مشتم را باز نکنند و مرا آزاد نگذارند تا دشمنان بدانند تا زنده ام دست از آن ها بر نخواهیم داشت و دهان را نیندند تا کوردلان بر صداقت گفته ام که تا آخرین نفس جنگ جنگ تا پیروزی و هیئات من الذله را تکرار [می کنم پی برند] چشمانم را باز بگذارید تا کج اندیشان باور نکنند که به زور رفته ام بلکه با چشم باز انتخاب کرده ام و چه زیبا است که اگر لباس رزم، تنم باشد چون تا آخرین نفس آماده جنگ هستم.

خدایا پس از عمری گناه و نافرمانی حال با کاروان کربلا به جبهه رفته ام از همه بریده ام جز تو و همه چیز را زیر پا گذاشتم تا به تو برسم. مادرم! من با کاروانی باشم که از جلو خبر رسیدن کاروان را می دهم که در بهشت به بهشتیان ابلاغ می کنم که قوم و خویشان آمدند، پدرم آمد، فرزندی مثل من تربیت کرد راه و رسم زندگانی را به من آموخت. خدایا شهادت را کفاره گناهانم قرار ده. خدایا مرا در راه آزادی کربلای حسین بسوزان و خاکستر گردان تا آتش جهنم بر من حرام شود.

پدر و مادر برادران مهربان، خواهان زینب پسند اگر بدی از این بنده مخلص خدا و جامعه دیده اید ببخشید و چون خودم این راه را انتخاب کردم امیدوارم که به سرور شهیدان حسین (ع) پیوندم و تنها خواهم این است که فقط برای رضای خدا و خشنودی امام زمان و نایب برحقش امام خمینی و اسلام از پای نشینم اگر مالی دارم بفروشید و برایم نماز و روزه بگیرید.

خداحافظ - سید مرتضی حسینی کردخیلی در تاریخ ۱۳۶۵/۰۷/۰۳

سیداسدالله حسینی



شهر شهید
هر روز

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیداسدالله حسینی
سیداسدالله حسینی در ۲۹ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و
متدین در روستای سیکاء شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود
و در دامن پر مهر و محبت مادرش خدیجه سیکائی و پدرش سیدرضی حسینی
پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع راهنمایی در مدارس رضاخان روستای سیکا و
مجتمع رزمندگان با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان
خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و
انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.

شهید سیداسدالله حسینی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه مهران شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۴/۱۲
عملیات کربلای ۱ منطقه مهران در اثر اصابت ترکش به بدن شهید شیرین شهادت
را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار جاویدالاثرا
می باشد و مزار نمادین در گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان
مازندران می باشد و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید اسدالله حسینی

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ - آیه ۶۹ سوره عنکبوت

و آنان که در راه ما به جان و مال خود جهاد و کوشش کردند محققاً آنها را به معرفت لطف خویش هدایت می کنیم و همیشه خدا یار نیکوکاران است. ((قرآن کریم))
بدرستی که جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری می کند. بارالها مرگ ما را شهادت در راهت قرار بده.

با تقدیم درود و سلام به پیشگاه ولی عصر امام زمان و نایب بر حقش امام امت خمینی کبیر و با سلام به تمامی شهدای اسلام و جنگ تحمیلی که در خون خود غلطیدند و اسلام را زنده کردند.

بارالها تو را سپاس می گویم که قدری به من توفیق دادی که توانستم برای دفاع از اسلام به این دانشگاه بیایم، دانشگاهی که محل داد و ستد هم می باشد حضور پیدا کنم، جبهه ای که بندگان مخلص دور هم جمع شده اند و برای معامله از معبودشان آماده می شوند، در این معامله که بندگان مخلص و صادق آمدند تا بهترین و بزرگترین کالای خود را که همان جانشان می باشد با معبودشان معامله کنند.

بارالها، لیاقتی به من بده تا بتوانم من هم این معامله را با نیت خالص انجام دهم.

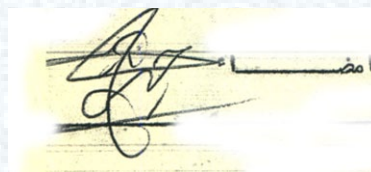
پدرم! می دانم که اگر شهید شده ام ناراحت نمی شوی چون به آرزویم رسیدم شما هم پیش جدمان سربلند خواهید شد و انشاء الله از شهادتم خوشحال می شوید.

و تو ای مادرم! می دانم که زحمت های زیادی برایم کشیده اید و من هم موقع آمدن به جبهه از شما خداحافظی نکردم باید مرا ببخشید و می دانم که حق فرزندی را بجا نیاوردم.

امیدوارم که بتوانم در آخر با شهادتم شما را پیش خدا و جدمان روسپید و خوشحال سازم.

از خدا می خواهم که شهادت در راهش را نصیبم گرداند. برادران حزب الله جبهه را فراموش نکنید امام را تنها نگذارید.

امضا



سیدرضا حسینی

شهدای ساری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدرضا حسینی

سیدرضا حسینی در ۱۳ خرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای پاشاکلا شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زهرا رزاقی و پدرش سیدحسن حسینی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در مدارس نیمایوشیج و خیری مقدم و هنرستان کشاورزی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدرضا حسینی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۰۴ منطقه عملیات شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در روستای پاشاکلا شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

وسنامه

هو الشهود

سیدرضا حسینی

سیدالشهدا
کتابخانه



گیرنده باز پذیران بسیاری به بار طالقانی - چهارم آذر سن ۱۳۴۱
 عام ۱۳۴۱ - ۳۱ - شهریور سن ۱۳۴۱

فرومخته حضرت کمال زهرا کبری علیها السلام
 ۱۳۴۱
 ۹۶۳۴۱۹

سیدرضا حسینی از علمای آذربایجان



کتابخانه آذربایجان

در عنایت اسلام امیر و مردم حال شما خوب باشد. فرصت پیدا می کند به سلامتی امیر و مردم حال شما خوب باشد و از احوالی را
 وی شما متغول می باشم و عرض می شود که در ملاقات به مردم از اطلاع و احوال نامهربانی می آید و ما آنجا آن در صفت
 است. همدردی پس از هر ما و دانی نامه داشتیم. قبیل از اینک که ما و دانی بر این نامه به علم من به این نامه
 چون برای ترسیت و علم ثبت نام کردم اینجا چه بکنی داشتیم. فرم از طرف مدرسه فرانسوی به علی
 آنکه پس ما وقت که نظر سلاطین شوریه فائز از آذربایجان می آید تا آنکه کشور بکلیت در آذربایجان است
 صید فاصله داریم آنجا چون کما لفظه بودید. پس آنکه صید از هر چه بودید و فرقی هم از آن
 (ایشان از بی کاری حوصله ما سر بردند و وقت های بگاری اینجا که از دست اندازش در این روزها
 بعد از ظهر من در این فواید بودیم و وقتی از خواب بلند شدم بعد گفت من خواب در خواب خوابم و خوابم و خوابم
 هم خواب بودیم. بعد هر وقت بی کاری که شعری که می خواند می خواند در خواب خوابم و خوابم و خوابم
 پس گفتم آنجا که نیز حالت طوایف در خوابم و آنجا که خوابم و آنجا که خوابم و آنجا که خوابم و آنجا که خوابم
 که در این شب پروردگار منم از آنجا که فرید سلامی شما که از دستم خوابم و خوابم و خوابم و خوابم و خوابم
~~.....~~

احمد حق شناس

شهدای ساری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز احمد حق شناس
احمد حق شناس در ۲۴ آبان ماه سال ۱۳۳۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش نرگس تهامی و پدرش امیر هوشنگ حق شناس پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس قائم مقام و حافظ و پیام انقلاب با
موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و
اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران
و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی
داشت.

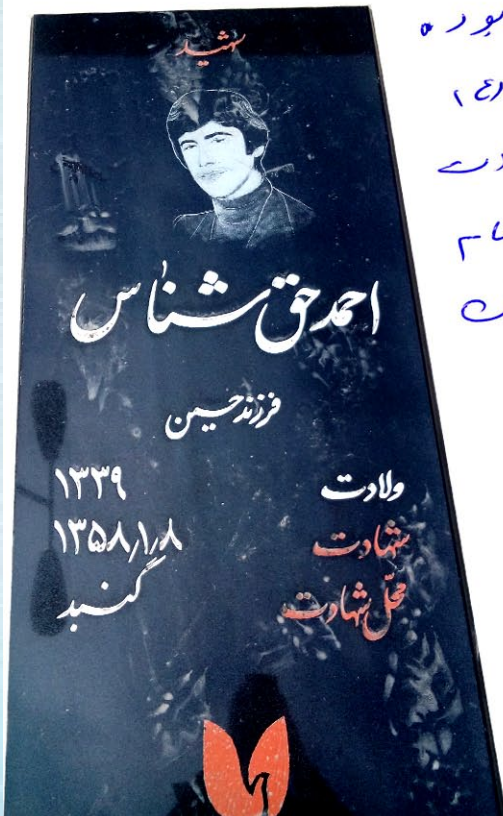
شهید احمد حق شناس در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در درگیری گنبد شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۵۸/۰۱/۰۸
منطقه عملیات گنبد در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید
و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در
گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید
و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

جلو نگی شهادت:

شهيد احمد حق شناس همه تک به هم ولايتي طور ملتقي حکم ساءورت
به اين ويره به منطقه گنبد اعزام شد و پس از چند روز در گنبد
با منافقين در اورنگلو در بيارض گنبد به شهادت رسيد
وزيرا شهادت پر اورا فراستن بر بالين اميد دهند
گنبد شهيد را اين وقتي بيشه را برين و به رحمت فدا شهادت
رفت و

خسرو صيانت اقداس شهيد:

شهيد احمد حق شناس يك فرد لوز رهبران بود ايتان خيل
علاقه به يرو سادر خود داشته ايتان كارهايش وقت
داشته و در نظم و انظما خيل معتقد بود و در انجام
ايشه نمازها و اواب و مستجاب با ايند بوده
وايتان علاقته بجنون به ائمه اطهار و اهل بيت رسا
داشته و مصنوعات به حضرت امام خمينه ك ارادت
بجنون داشته و كسي نداشت بيش او از امام
يك حرف بديا حتر يك حرفي ارزني بزند ايتان
از خود عكس العمل من صدار



جلیل حق شناس



شهدای امروز
همه شهدا

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز جلیل حق شناس
جلیل حق شناس در ۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین
در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و
محبت مادرش آمنه روشن و پدرش خلیل حق شناس پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدرسه طالقانی رشته فرهنگ و ادب با
موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و
اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران
و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی
داشت.

شهید جلیل حق شناس در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۴ عملیات
تکمیلی کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین
شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار
پس از ۸ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار ملا مجدالدین شهرستان شهید
پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و
دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

جلیل حق شناس

به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان

با حمد و سپاس به درگاه پروردگار عالمیان و ائمه معصومین و درود و سلام به امام امت بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و امت به پا خاسته اسلامی و شهدای جنگ تحمیلی و معلولین و مجروحین این انقلاب و به شما رزمندگان جان بر کف اسلامی و درود و سلام به والدین عزیز و گرامی و نونهالان انقلاب که آینده سازان این مرز و بوم می باشند.

این حقیر جلیل حق شناس فرزند خلیل متولد ۱۳۴۶ و شماره شناسنامه ۳ اعزامی از ساری وصیت خود را آغاز می نمایم. ابتدا وداع خود را به امام و امت شهید پرور اسلامی و خانواده محترم از طرف خودم اعلام می کنم سپس به خانواده خود باید عرض کنم که تلاشهای شبانه روز شما را که از خردی من آغاز نموده و تاکنون ادامه داده و من حقیر نتوانسته این کمکهای بی دریغ شما را جبران نموده و آهسته از آغوش گرم و پر از مهر و محبت شما بر خواسته تا بتوانم به ندای امام خود لبیک گویم و بتوانم دین خود را به انقلاب ادا نمایم تا بتوانم یکی از سربازان حقیر امام در میادین جنگ باشم و او را یاری نمایم و دین خود را از دست امپریالیسم شرق و غرب نجات داده و دشمن اسلام و دشمن شما مسلمین را خار نمایم و اسلام را سرفراز نمایم و پرچم پر افتخار اسلام را همراه با رزمندگان اسلام در جهان به اهتزاز در آوریم.

مادرم از اینکه شما را رها کرده و نتوانسته در پیروی عصای دست گرانبهای شما گردم مرا ببخشید وقتی که در میدان جنگ مردان مسن و مرشد را مرشد را نگاه می کنم خود را کوچک می بینم و به خصوص، جوانان با نظاره کردن مردان مسن و مرشد احساس حقارت می کنند. نمی دانم این چه دینی است. خدایا! هنوز کامل آن را نشناختم، ولی چه شوری است که مردان پیر و کودکان خردسال را به میدان می کشاند. این چه شوری است که همه جان بر کف با اشتیاق به سویش می روند.

خدایا! پروردگار! می دانم خیلی گناه و معصیت کرده ام از صغیره تا کبیره زمانی که از تو غافل شدم ولی دوباره به توری آوردم و از تو طلب آمرزش گناهان کردم. ایاک نعبد و ایاک نستعین تو را می پرستم و از تو کمک می جویم. صاحب روز قیامت! با چه زبانی بگویم راه های زیادی را طی کردم با کوله باری از گناه به درگاہت آمدم. ای خدا! نا امیدم نفرما گناهانم را ببخش.

ای برادران من که نتوانستم راه این جانبازان و شهدا را آنچنان ادامه بدهم ولی از شما می خواهم راهشان را تا شهادت ادامه دهید.

والدین عزیزم! صبر شکبیا داشته باشید نمی خواهم شرمنده شویم در مقابل کسانی که دو شهید در یک خانواده تقدیم اسلام کردند والدین شرمنده ام در مقابل شما. از شما می خواهم که از من راضی باشید. مرا حلال کنید. دوست دارم هر وقت بیکار بودید به مزارم آئید و فاتحه بخوانید و از شما می خواهم که از خدا طلب آمرزش گناهان مرا بخواهید.

از اینکه مرا کجا دفن نمایید والدین عزیزم شما مخیر (مختار) می باشید. والدین عزیزم اگر مخالفین شرع اسلام و ضد انقلابیون حرفهایی به شما می زنند خواهشمندم گوش به حرفهایشان ندهید و این گوش در و گوش دیگر را دروازه قرار دهید و مشتکی محکم با صحبتهای خود به آنها زنید که دیگر نتوانند کلمه ای علیه اسلام بگویند من شما را به خدای متعال می سپارم وصیت خود را به اتمام می رسانم.

خدا یار و نگهدار تان باد انشاءالله

چند بیت شعر:

به روز مرگ چو تابوت من روان باشد	گمان مبر که مرا درد این جهان باشد
برای من مگری و مگوی دریغ دریغ	به دام دیو درافتی دریغ آن باشد
جنازه ام چو بینی مگو فراق فراق	مرا وصال ملاقات آن زمان باشد
مرا به گور سپاری مگو وداع وداع	که گور پرده جمعیت جنان باشد

سید اسماعیل حمیدی

شهدای امروز
همه در راه

هوالمشید

زندگی نامه شهید دانش آموز سید اسماعیل حمیدی
سید اسماعیل حمیدی در ۲۰ فروردین ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان
و متدین در روستای تلوکلا کلیجان رستاق (سنگ بن) شهرستان ساری استان
مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده نساء
هاشمی و پدرش سیدزکی حمیدی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس ۱۵ خرداد سنگ بن و راهنمایی حر
و دبیرستان طالقانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان
خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و
انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.

شهید سید اسماعیل حمیدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۱۱
منطقه عملیات موسیان در اثر اصابت تیر به گلو شهد شیرین شهادت را نوشید و در
جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار
روستای سنگ بن شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و
تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید اسماعیل حمیدی

بسم الله الرحمن الرحيم

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون

به نام الله و با درود فراوان به رهبر کبیر و عظیم الشان انقلاب اسلامی ایران، ابراهیم زمان، امید مستضعفان، قلب محرومان، نور چشم ملت های ستمدیده جهان که درد آنها را می داند و عامل آن را شناخته و آنچنان قهرمانانه از کشور اسلامی دفاع می کند که حیرت جهانیان را برانگیخته است و سلام بر شهیدان صحرای کربلا و آل آنها امام حسین (ع) و سلام بر ملت قهرمان و شهید پرور ایران زمین و با یاد رزمندگان اسلام در جبهه های نبرد حق، علیه باطل که مردانه می خروشد و در خون خود می غلتند و با صدای الله اکبر خود لرزه بر اندام صدامیان می افکنند. اینجانب سید اسماعیل حمیدی فرزند میر تقی متولد ۱۳۴۳ با شماره ۳۹۶ با اراده و خواست قلبی و وجدانی خود و با توجه به اوامر امام عزیز فرمانده کل قوا و انجام فریضه الهی جهاد و حفظ ناموس و کشور و پایمال نشدن خون شهدای این انقلاب به جنگ علیه کافران صدامی می روم. شهادت، سعادت است بس بزرگ که حق تعالی نصیب بنده خود می کند. یعنی بنده خالص خداوند فرصت می یابد که جان و خونی را که در رگهای اوست و حیاتش را میسر می سازد. برای رضای او فدا نماید. باید بگویم که راهی در این جهان نیست و نخواهد بود چون این جهان فنا پذیر است، بالاتر از شهادت. هیچ عملی نیست که بتوان بهتر و بیشتر از این عمل به پروردگار قرب پیدا کرد. نه تنها شهید شدن سبب قرب به خداوند می شود بلکه شهید یکی از فریضه های الهی یعنی جهاد را انجام داده و با ریختن خون خویش نهال پر ثمر اسلام را بارور می کند. اگر در این جهاد که یک وظیفه شرعی است به دیدار معشوقم یعنی لقا الله پیوستم و معشوقم (خداوند) عشقم را پذیرفت و مرا بسوی خویش طلبید. از شما دوستان و برادران انتظار دارم که خلاف عقیده من عمل نکنید و راهم را ادامه دهید.

همانطوری که من تا آخرین قطره خون خویش پیرو روح الله بودم شما نیز چنین باشید و این ابر مرد تاریخ را تنها مگذارید. این کشور و این مکتب رسول الله که هزار و چهار صد سال مورد هجوم ستمگران بوده است بر گردن ما حق دارد. همانطوری که امام عزیز، نور چشم ما، بت شکن فرمود: ((چشم امید من به شما جوانان برومند است که ادامه دهندگان راه امام حسین (ع) هستید و این راه را بیش از هزار و چهار صد سال ادامه داده اید.)) ما نیز به پیروی از امام امت نور چشم مستضعفان عالم، رهبر عظیم الشان مسلمین جهان، او را تنها نخواهیم گذاشت و همچون علی اکبر سید الشهداء جان خود را فدای این دین انسان ساز می کنیم تا باشد که اسلام این دین الهی جهانگیر گردد و ظالمان و زورگویان نابود گردند. پدرم! درود بر تو که همچون ابراهیم خلیل الله فرزندان را به قربانگاه فرستادی، بدان و آگاه باش که اسماعیلت هرگز از فرمان باری تعالی سر باز نمی زند و مرگ در راه خدا را جز سعادت و زندگی را جز جهاد در راه عقیده و اسلام درست نمی داند پس خوشحال باش که از امتحانی بنام تربیت فرزند خوب بر آمده ای.

مادر عزیزم! که عزیزترین عزیزهایی و بعد از خداوند مهربانترین مهربانها، به وجود تو افتخار می کنم که مرا چنین تربیت کرده ای که موفق شده ام که در اوان جوانی خدمت ناچیزی به اسلام بکنم و پیرو خط سرخ حسین زمان خمینی روح الله باشم و پای خود را جای پای علی اکبر سید الشهداء بگذارم که چه کشته شوم و یا بکشم در هر دو صورت برای تو افتخاری است. برادران عزیزم! کاملاً پیرو خط امام (ولایت فقیه) باشید و اوامر و سخنانش را مو به مو به جان خریدار باشید و برای پیشبرد اهداف اسلام عزیز این مکتب انسان ساز خدایی که به رهبری نایب صاحب الزمان ولی امر امام زمان (عج) امام خمینی می باشد تا آخرین لحظات زندگی و تا آخرین تپش قلب خویش گوش به فرمان او بدهید چون زمان زمان حسین است و هر روزمان عاشورا و هر دشتمان کربلا است. پس پیرو حسین زمان باشید تا سبب سرفرازی و سربلندی و روسپیدی در عالم اخروی باشد و خدا از شما راضی باشد او را تنها مگذارید که در غیر این صورت مورد خشم خداوند قرار خواهید گرفت. تو ای خواهر، حجاب و عفت و پاکدامنی و وقار اسلامی را مورد اهمیت فوق العاده قرار بده، چون حجاب تو مشت محکمی است بر دهان مستکبران و منافقان و امید است که از دامن عفیف تو فرزندان پرورنده شوند که ادامه دهندگان راه حسین (ع) و تداوم بخش آن باشند.

به امید طول عمر امام عزیز و ظهور هر چه زودتر امام مهدی (عج) و پیروزی رزمندگان اسلام و زیارت کربلا و نجف.

حسن خاکزاد

شهدای امروز
همه شهیدند

هوالمشید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسن خاکزاد

حسن خاکزاد در ۱۲ بهمن ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بهشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده ساره میری و پدرش حسینعلی خاکزاد پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شهید حق شناس و هنرستان شهید بهشتی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسن خاکزاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۰۶/۰۲/۱۳۶۷ منطقه عملیات شلمچه در اثر جراحات ناشی از اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملا مجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسن خاکزاد

دوشنبه ۲۲ مرداد ۱۵ ذیقعده Mon. 13 August

۸ اللهم اني اعوذ بك من الهم والحزن
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰

Note

یادداشت روزانه

۱۳۴۴/۴/۱۴

جمعه ۳ فروردین ۱۹ جمادی الاخر Fri. 23 March

۸ ما انما نؤمن بالله ربنا انما نؤمن به
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰

Note

یادداشت روزانه

عید نوروز

سیدعلی خالقی

شهادتنامه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدعلی خالقی
سیدعلی خالقی در ۶ شهریور ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بهشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش خاتون کاظم زاده و پدرش سیدحسین خالقی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس خاوری و حافظ الصحه و دبیرستان
شهید باهنر رشته ادبیات با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش
آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید سیدعلی خالقی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه های جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ
۱۳۶۴/۰۵/۱۷ عملیات قدس ۵ منطقه هورالعظیم در اثر اصابت ترکش به بدن
شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملا مجدالدین شهرستان شهید پرور ساری
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و بسم الله القاسم الجبارين

وصیت نامه اینجانب سید علی خاکی فرزند سید حسین متولد ۱۳۴۵ شماره شناسنامه ۷۱۷ - آدرس: ساری - کوی پانزده خرداد (پشت ورزشگاه سابق) بیست متری اول - خیابان دوم - پلاک ۳ منزل سید حسین خاکی

خدایا که کریمی و بزرگی می دانم که خطا کارم و با اینکه سخت بوجود تو اعتقاد دارم در پرستش تو که کوتاهی بخرج داده ام اکنون که دریافته ام وجود هر کس در دنیا برای آزمایش و سنجش زندگی او می باشد «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَنَّكُمْ» سوره محمد (ص) آیه ۳۱ و البته شما را در مقام امتحان می آوریم تا آنکه در راه خدا مجاهده و کوشش دارید و بر رنج آن صبر می کنید مقامش معلوم سازیم و اخبار و اظهارات شما را هم بیازمائیم. اگر این مطالب را ننویسم آرام نخواهم گرفت، عشق عجیبی در من ایجاد شده است عشقی به رفتن و از این تکرارها خارج شدن. چرا که احساس می کنم تمام حرف هایی که می زنم چون بسا به آن عمل نمی کرده ام تأثیری نخواهد داد و این را در روح دوستان نیز میبینم که به آنان چنین حالتی دست داده است، برای رسیدن به یقین ها باید بروم به جبهه جنگ تا از کسانی نباشم که خدا را به حرف می پرستند. «و بعدالله علی حرف» تا از کسانی نباشم که می گویند و عمل نمی کنند و حال که بدنهای ما برای مردن آفریده شده پس چه بهتر که این مرگ در راه خدا باشد. «افضل الموت القتل فی سبیل الله» برترین نوع مرگ، مرگ سرخ در راه خداست اگر انسان ایمان داشته باشد سرما و گرما برایش مطرح نیست بلکه در برابر خمپاره و توپ و گلوله ایستادگی می کند. خدایا من در راه تو مبارزه می کنم و حتی تا مرز شهادت دست از یاری امام خمینی که در راه تو می کوشد دست بر نخواهم داشت و حتی از مال و جان در راه تو که راه حق است می گذرم.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنَجِّيْكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ - تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ) سوره صفت آیه ۱۰ و ۱۱ «ای اهل ایمان آیا شما را به تجارتی سودمند که شما را از عذاب دردناک (آخرت) نجات بخشد دلالت کنم آن تجارت این است که بخدا و رسول او ایمان بیاورید و به مال و جان در راه خدا جهاد کنید این کار (از هر تجارتی) اگر دانا باشید برای شما بهتر است.

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِنِعْمِ اللَّهِ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۱ توبه)

من به مصداق این آیه که فرمود جان و مال مومنان را به بهای بهشت خریداری می کنم و عده تو را می پذیرفتم و با تو عهد کردم و امید است که عهد مرا بپذیرید که خواهی پذیرفت و بهشت جاویدان عطا بفرمایی که اعطا خواهی فرمود و در این آیه خود فرموده ای «ولئن منم او قتلتم لالی الله تحشرون» اگر در راه خدا بمیرید یا کشته شوید غم ندارید که به رحمت ایزدی پیوسته اید و به سوی خدا محشور خواهید شد.

و تو ای بشر قدری بخود بنگر و بیندیش که برای چه آفریده شده ای؟ آیا برای این آفریده شده ای که پیرو نفس اماره و نفس شیطانی باشی یا پیرو الله؟ و در فکر شناختن خویش باشی یا کسی که تمام کار و کوشش او جز به امور زندگی دنیا و تامین خوراک و پوشاک و مسکن و شهوت نیست و تمام فکر خیالش در موهومات و تجسس در حالات مردم و گذشته و آینده موهومه است و دنبال مقام باشی. و دیگر اینکه قدری پول در بانک قرض الحسنه دارم بردارید و خرج مخارج زندگی کنید از برادران و خواهرانم می خواهم که پیرو امام و یارانش باشید و اگر من آنها را اذیت کردم و در حق آنها بدی کردم مرا ببخشید. از دوستان و همسایگان طلب آموزش می طلبم. یک پیام برای ملت ایران دارم که گوش به حرف امام بدهند و بدان عمل کنند و حجاب اسلامی را رعایت نمایند و گول منافقین و ملی گراها و لیبرالها را نخورند که این ها مخالف اسلام هستند در پایان وصیتم از شما می خواهم که وحدت خودتان را حفظ کنید و دعای همیشگی را هیچوقت فراموش نکنید.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار از عمر ما بکاه و بر عمر رهبر افزا

پرویز خلردی

شهدای سرآمد

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز پرویز خلردی
پرویز خلردی در ۹ شهریور ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
روستای خلرد شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن
پر مهر و محبت مادرش شهربانو پازوکی و پدرش علیرضا خلردی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس خلرد و فردوسی و دبیرستان
۱۷ شهریور با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب
در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و
انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.

شهید پرویز خلردی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۱/۱۰ منطقه
عملیات جزابه در اثر اصابت ترکش به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در
جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار
ملا مجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا
قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

پرویز خردی

بسم الله الرحمن الرحيم

((مپندارید آنها که در راه خدا رفته اند مرده اند، بلکه آنها زنده هستند و نزد خدا روزی می خورند))

خدایا اول پاکم کن، بعد خاکم کن

با درود بر رهبر انقلاب، رهبری که سخن او تکان دهنده و خشم او طوفنده است. بخدا در این انقلابهایی که در جهان انجام گرفت، هیچ رهبری مثل امام خمینی نبود. من از طریق رهبری او عاشق اسلام شدم و خدا را به یکتایی پرستش می کنم.

هر چند بنده لیاقت دیدن او را ندارم اما بخدا من عاشق امام هستم.

سفارش می کنم نکند روزی به امام من و ملت ایران لعن کنید. بخدا روح من از شما ناراحت و شما را نفرین می کند.

اگر من شهید شدم جسد مرا در ساری دفن کنید. چون نمی خواهم مرده من شما را اذیت کند و به ده ببرید.

از خدا بخواهید که مرا مورد قبول خود قرار دهد. والسلام

مرگ بر امریکا و شوروی

و مرگ بر منافقین، با آرم مجاهدین

بسم الله الرحمن الرحيم
 سینه‌دار کسانیه در راه خدا زنده اند مرده اند بلکه آنها زنده هستند و مستورند
 و نزد خدا مرده و روزی می خورند .
 با درود بر رهبر انقلاب رهبری که سخن او تکان دهنده و خشم او طوفنده است .
 بخدا در ایام انقلاب جهانی که در جهان انجام گرفت هیچ رهبری مثل امام خمینی نبود
 من از طریق رهبری او عاشق اسلام شدم و خدا را به یکتایی پرستش می کنم .
 هر چند بنده لیاقت دیدن او را ندارم اما بخدا من عاشق امام هستم .
 سفارش می کنم نکند روزی به امام من و ملت ایران لعن کنید بخدا روح من از شما
 ناراضی و شما را نفرین می کنم . اگر من شهید شدم جسد مرا در ساری دفن کنید
 چون من نمی خواهم مرده من شما را اذیت کند و به ده ببرید بخدا مرده من را ببرد
 قبول خود قرار دهد . والسلام .
 مرگ بر آمریکا و شوروی
 مرگ بر منافقین با آرم
 مجاهدین .

عبدالرضا خورشیدی

شهدای ساری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عبدالرضا خورشیدی
عبدالرضا خورشیدی در ۱ اسفند ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و
متدین در روستای پاچی شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود
و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه خورشیدی و پدرش محمد خورشیدی
پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس روستای پاچی و مالک و دبیرستان
طالقانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در
تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی
آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور
پررنگی داشت.

شهید عبدالرضا خورشیدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۱/۲۲
منطقه عملیات حلبچه - طویله در اثر جراحات ناشی از انفجار مین شهد شیرین
شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار
پس از تشییع در گلزار ملا مجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران
مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عبدالرضا خورشیدی

بسم رب الشهداء

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون

بر همه واجب است که از دل و جان بخاطر رضای خداوند از انقلاب اسلامی دفاع کنیم.

با درود و سلام به امام زمان (عج) و نایب برحقش امام امت و سلام به تمامی شهیدان اسلام از صدر تا انقلاب اسلامیان و با درود و سلام به تمامی اسیران حزب الله. اول بنام آن خدای عادل و توانا و دانا که همه انسان ها را آفرید و به او روح و هستی بخشید و در این دنیا با فرستادن پیامبران و راهنمایان بسیار، انسان را به راه راست و اصلی هدایت کرده. لذا خوش بحال کسی که به سوی آن راه الهی شتافت و خود را با پیامبران و صالحین همنشین کرد و از الطاف و نعمتهای حق تعالی بهره مند گردید. اول آنکه خوشحالم که این جان ناقابل خویش را فدای اسلام و قرآن و مکتب محمد(ص) می کنم و افتخار می کنم که فرهنگ و هدف من اسلام و قرآن است، اسلام و قرآنی که به من یاد داد که چگونه بیندیشم و چگونه هدفم را در صراط مستقیم ادامه دهم و از خداوند متعال سپاسگزارم که به من قدرت و توانایی داد تا بتوانم از اسلام و میهن اسلامی خود به اندازه طاقتم دفاع کنم تا در آن دنیای ابدی لا اقل در پیشگاه مقدس امام حسین (ع) رو سفید باشم. پدر و مادر عزیزم! امیدوارم که قبل از هر چیز مرا مورد عفو و بخشش قرار دهید چون رضایت شما باعث شادی روحم می شود و از شما نهایت تشکر را دارم. از خداوند می خواهم به شما صبر و پاداش عنایت بفرماید. پدر و مادر عزیزم! به هر حال در طول این مدت نتوانستم کاری برای شما بکنم و نتوانستم حق فرزندی را نسبت به شما ادا نمایم مرا ببخشید. شما ای برادرانم! هر چه قدر می توانید در یادگیری اصول مکتب و عقاید انسان ساز اسلامی کوشش کنید و سعی کنید که درستان را خوب بخوانید تا جای شهیدانی همچون رجایی و باهنر و بهشتی و ... را پر نمایید و با فکر خودتان سلاحهای مبارزه و مقابله با سلاح های امریکای جنایتکار و دیگر قدرت های زورگوی جهان بسازید و از این انقلاب اسلامی خود که همان اهداف انبیاست تا آخرین نفس و آخرین نفر دفاع کنید و آن را به نتیجه و ثمر برسانید. در ضمن با درس خواندن خود این انقلاب را یاری برسانید و سفارش می کنم که همیشه در خط رهبر و ولایت فقیه و اسلام باشید. تو ای مهدی جان امیدوارم مرا ببخشید که نتوانستم برادر خوبی برای شما باشم، از اینکه موفق نشدم در شهر خود خدمتی به شما بکنم مرا ببخشید.

مرا در صلوات الله علیهم سید دفن کنید و همانطور هم امیدوارم بر من عرض نهاده
 خدایا - خدایا - تا انقلاب صدر خمینی را بشمار آید من برب العالمین «والسلام»
 صلوات
 ۶۶/۱۱/۷۷

شعبان داداشی

شهدای سرافراز

هوالمشید

زندگی نامه شهید دانش آموز شعبان داداشی

شعبان داداشی در ۱۰ تیر ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای قرتیکلای شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش بلور رزاقی و پدرش حسین داداشی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس روستای قرتیکلا و سمسکنده و دبیرستان ۱۸دی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید شعبان داداشی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۲۶ عملیات رمضان منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش به سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار امام زاده محمد روستای قرتیکلا شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

شعبان داداشی

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان

با درود به رهبر کبیر انقلاب اسلامی، حماسه آفرین قرن، خمینی روح خدا

ولاحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون

آنانی که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندارید، بلکه زنده اند و در نزد خدا روزی می خورند.

ای اسلام، ای مکتب خون و پیام، ای یاور بیکسان و ضعیفان، ای دشمن کافران و مستکبران، که در راهت هزاران جوان و نوجوان، مرد و زن، جان عزیزشان را فدا کردند.

این جاذبه تو چیست؟ چه چیز است که هر جوان مسلمانی، هر مرد و زن مسلمانی در راهت حاضر است جان بدهد؟ و من به قطره قطره خون تمام یاورانی که در راهت مظلومانه و سعادت‌مندانه جان داده اند قسم یاد می کنم که از تو و قرآن کریم پاسداری کنم و جان نالایقم را در راه پر عظمتت فدا کنم.

و تو ای رهبر، ای جوشنده از قلب ملت، ای روح امت، که ذره ذره وجودت برای خدا و برای ملت و اسلام و قرآن در حرکت است. به روح مقدست سوگند یاد می کنم که از حیثیت اسلام و قرآن کریم و از ولایت فقیه دفاع کنم و فریاد می زنم از روحانیت این سنگر آزادی و عدالت و حامی مستضعفان حمایت کنیم و فریاد می زنم تا حال من مُرده بودم و این لحظه آغاز جهاد و شهادت است، تازه دارم متولد می شوم و زندگی جاویدان خود را آغاز می کنم. شهادت انسان را به درجه اعلی ملکوتی می رساند و چقدر شهادت در راه خدا زیباست و مانند گل محمدی می ماند که وارثان خون پاک شهیدان از آن می بویند. خدایا شهادتم را در راه اسلام و قرآن که خاری در چشم دشمنان است بپذیر. ارواح شهدا وقتی آرام خواهد گرفت که اسلام در ایران [باشد].

پدرجان و مادر جان! این فرزند عزیز و دل‌بند شما قصد دارد به جبهه حق علیه باطل برود، به دلیل اینکه حیات راستین را در عزم و سفر به این جبهه، که برای خود تنها راه نجات از این دنیای فانی می داند و این راه است که مرا به آن وعده های حق الهی که همانا جاودانگی و بندگی محض خداوند متعال است می رساند، و این خواسته ام بود که رسیدم و امیدوارم که از من راضی باشید. موفقیت و پیروزی اسلام را از خداوند متعال خواستارم.

پدرجان! من به فرمان امام امت اسلحه به دوش می گیرم و برای مبارزه با ظلم و جور و تجاوز راهی شهر شهادت می شوم. پدر و مادر عزیزم! اکنون عازم جبهه حق علیه باطل هستم و می روم که انتقام خون ائمه اطهار (ع) و شهدای صدر اسلام و شهدای این انقلاب را که رهبری آن به عهده آن پیر بزرگوار، آن کوه استوار، خمینی بت شکن است، بگیرم. و به باطل ثابت کنم که در مقابل حق و حقیقت کوچکترین قدرتی در وجود پلید خود ندارند. می روم به کاروان آن شهیدان بزرگوار، آن بزرگمردان راستین اسلام و آن بندگان صالحی که جان خود را با خون خود به خداوند تبارک و تعالی تقدیم نمودند، بیوندم. می روم آن بهشت رضوان و همان بهشتی که در قرآن کریم آن کتاب آسمانی که برای هدایت بشر آمده است و در آن وعده داده شده است، روزی بخورم.

و تو ای خواهرم از رفتن من غمگین مباش و چون زینب آن کوه استوار و عظیم، شجاع و بردبار باش. از رفتن من شاد باش، من به این حقیقت که کوشش انبیا بر آن بود رسیدم که همه چیز از خداست و همه چیز بسوی خداست. با باور و یقین بود که این راه را انتخاب کرده و با توکل به خداوند به این راه می روم و هم اکنون تو بدان که بازگشت من و تو نیز بسوی خداست. ای برادر عزیزم راه خدا بهترین راه هاست، پوینده و کوشنده این راه باش.

والسلام

علیرضا داداشی

شهدای آرزومند
همیشه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علیرضا داداشی

علیرضا داداشی در ۸ خرداد ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای مازیارخیل شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مرضیه قاسمی و پدرش حسین داداشی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس روستای مازیارخیل و شهید قاسمی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علیرضا داداشی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۷/۲۷ عملیات والفجر ۴ منطقه کردستان- مریوان در اثر جراحات ناشی از بمباران هوایی شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای مرسی کلا روستای مازیارخیل شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

د- دوران بعد از انقلاب: بدلیل سیر غیر انقلابی ما به ما که با انجام خود را ادامه دادیم
و متفعل متابعت می‌کردیم اما بعد از رب ما را حفظ و نگهداری مملکت خود را
امام کبیر تحکیم شده بود اما به هر کس که نور رسالت داشته است روز ما کار ما کرد
عرب نهبانز ما داده است که توزیع نفت و غیره سهم داشته است تا آنجا
ممانده است بر مردم ما کار ما کرد و کند ما کرد

توصیه نامه شهید علیرضا داداشی

به شما عزیزان توصیه می‌کنم که مطیع امر رهبر باشید و از روحانیون متعهد پیروی کنید. در دفاع از
میهن از هیچ چیز دریغ نکنید که دفاع از میهن حکم دفاع از ناموس را دارد. نماز را اول وقت بجا آورید
و در انجام فرائض دینی بکوشید. با قرآن مانوس باشید چرا که انس با قرآن باعث هدایت می‌شود. از
خواهرانم می‌خواهم که در حفظ حجاب خود نهایت کوشش را داشته باشند که حجاب آنان کوبنده تر
از خون شهیدان است.

علی داداشی

شهدای سراسر آموز

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی داداشی

علی داداشی در ۱۵ دی ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای شرفکلای شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ربابه کاونده و پدرش صفر داداشی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس روستای شرفکلا با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید علی داداشی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۱۱/۱۰ منطقه عملیات کردستان- جانوران در اثر از هم پاشیدگی سینه و گردن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملا مجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی داداشی

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون
(قرآن مجید)

مکتبی که شهادت دارد اسارت ندارد (امام خمینی)

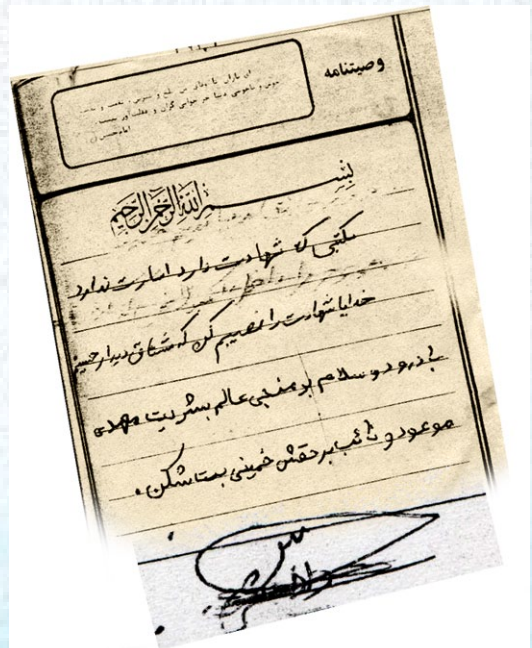
خدایا شهادت را نصیب من گردان که من مشتاق دیدار حسینم (شهید علی داداشی)
با سلام و درود فراوان به رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی و با درود بر شما ای ملت ایران، به خصوص مردم ساری و سلام بر شما پدر و مادر عزیز و مهربانم، امیدوارم که خرم باشید و ناراحت نباشید از اینکه فرزندان در راه حق شهید شد. برادرم تو وارث لباس رزم می باشی، تو تداوم بخش راه تمامی شهیدان هستی و نباید مهلت خشک شدن خون شهیدان را در خود راه بدهی. خواهرانم! شما باید همچون زینب زندگی کنید و حجاب خود را حفظ کنید. مادرم می دانم که ناراحت هستی، هر چند می خواهی گریه کن ولی طوری گریه کن که منافق متوجه گریه تو نشود. مادرم حجاب تو پاینده و نگهدارنده خون من است. مادرم عکس مرا به هیچ کس در بیرون نشان نده. پدر بزرگوام از تو متشکرم که مرا خوب تربیت نمودی تا در راه میهنم یک سرباز نمونه قرآن باشم. اگر من شهید شدم همه شما حلالم کنید از اهالی شرفدارکلا و ساری می خواهم که هیچوقت امام را تنها نگذارید و تا قیام حضرت مهدی (عج) امام را یاری کنید و دعا بجان امام یادشان نرود و از برادران و خواهرانم می خواهم که مرا حلال کنند از دوستانم می خواهم در شبهای دعای کمیل برای این بنده حقیر هم طلب آموزش کنند. از شما می خواهم که اگر شهید شدم مرا به خانه ابدی ام گلستان شهدا کنار شهیدان دیگر با همان لباس رزم بخاک بسپارید. پدرم و مادرم اگر جنازه ام به دستتان نرسید ناراحت نباشید و خدا را شکر کنید.

به امید سلامتی و پیروزی رزمندگان اسلام

آمین یا رب العالمین

علی داداشی

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار



عباس دشتبان



هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عباس دشتبان در ۵ اسفند ماه سال ۱۳۴۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای بندارخیل شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش کلثوم احمدی و پدرش حسنعلی دشتبان پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس جعفری و معجوری و دبیرستان طالقانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید عباس دشتبان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه های غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۱۰/۲۱ منطقه عملیات جوانرود در اثر اصابت ترکش به سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عباس دشتبان

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله و انا اليه راجعون. ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون
ما از خدائيم و بازگشت ما بسوی خداست. آنهایی که در راه خدا کشته شدند مرده میندازید بلکه آنها زنده اند و
نزد خدایشان روزی می خورند.

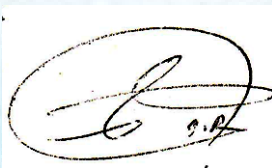
ما خدا داریم ما اسلام داریم، ما برای خدا داریم عمل می کنیم کسی که برای خدا دارد عمل می کند چرا بترسد،
از کسی بترسد، آنها باید بترسند که اگر از اینجا رفتند جهنم است آملشان. امام خمینی
مادر حلالم کن

دروود بیکران به رهبر امت مسلمان و ملت ستمدیده ایران که با آبیاری خون نونهالان خود حسین وار عمل کرده
و ایران را آزاد و برای رسیدن به هدف نهایی، مشتها را به سمت کلیه ابرقدرتها نشانه رفته و در زمانهای مناسب بر
فرق پوسیده شان فرود آورند. راهم از راه ملت و شهدای کشور جدا نبوده و همیشه تلاش بر هم آواز شدن و لیبیک
گفتن به پیامهای انسان ساز امام بوده ام و هستم. در راهی که قدم برمی دارم اعتقاد راسخ داشته و خونم متعلق به
راهم و هدفم بوده، این انقلاب از آن من و هم طبقه من که در پایین ترین سطح جامعه هستم تعلق دارد. همیشه و
همه جا باید برای درهم کوبیدن ستمگران و خون آشامان کره زمین متحد باشیم تا بتوانیم جامعه توحیدی و دور
از فریب و نیرنگ بسازیم. این نوید را میدهم که در پرتو انقلاب، ایران و درکنار آن جهان از همه ظالمان، تهی و
برادری و یکپارچگی جای آنها پر خواهد کرد. می روم تا شاهد باز شدن کربلا و سقوط صدام آمریکائی و صدور
کامل انقلابمان به جهان باشم و از شما می خواهم که بردبار و صبور باشید و از خداوند بخواهید که پیشکش شما
را در راه حسین(ع) قبول کند. همیشه با انقلاب همدم باشید تا ایران را سمبل جهان سازید.

شهادت و کشته شدن ارث ماست. اینجانب عباس دشتبان متولد سال ۱۳۴۱ ساکن ساری دارای شماره شناسنامه
۲۱۱۷ وصیت می کنم که اگر من شهید شدم مرا در ملامجالدین ساری کنار دیگر شهدای شهرمان و برادرانمان
دفن کنید. واز بابت من ، پدر و مادرعزیزم ناراحت نباشید چون این یک امانتی بود که درنزد شما بود و شما هم به
صاحب اصلی اش (الله) برگردانید و افتخار کنید که همچنین فرزندی داشتید و در راه اسلام و قرآن دادید.(چه
چیز بالاتر از قرآن و اسلام) و اگر زنده ماندیم در کربلا کنار قبر امام حسین(ع) دیدار خواهیم کرد و ما می رویم
که اسلام را زنده کنیم و به تمام جهان نشان دهیم که همیشه اسلام پیروز است(حق) ضمنا به شما می گویم که امام
را تنها نگذارید و از دستورات او پیروی کنید و به ضعیفان کمک کنید و درنماز جمعه ها شرکت کنید و مسجد را
خالی نکنید.

مادرم! برای من زیاد گریه نکن و ناراحت نباش. به امید باز شدن راه کربلا و سقوط صدام آمریکایی
دیگر عرضی ندارم بجز پیروزی اسلام در تمام جهان خداحافظ (وصی پدرم و ناظر مادرم می باشد)
خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

۶۱/۶/۱۰ عباس دشتبان



رضاعلی دوستدار

شهدای ساری



هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رضاعلی دوستدار رضاعلی دوستدار در ۳ خرداد ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای اناردین شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رضیه دوستدار و پدرش یارعلی دوستدار پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس روستای اناردین و ماکران و دبیرستان غفاری با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رضاعلی دوستدار در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۰/۰۵/۱۳۶۲ عملیات والفجر ۳ منطقه مهران در اثر اصابت ترکش به دست و ران شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار امام زاده عبدالله روستای انار دین ولایت شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

رضاعلی دوستدار

بسم الله الرحمن الرحيم: بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان

و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احيا عند ربهم يرزقون

آنهایی که در راه خدا کشته شدند مرده میندازید بلکه زنده اند و پیش پروردگارشان روزی می خورند.

با سلام و درود فراوان بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران این پیر جماران نجات دهنده مستضعفان و رسوا کننده مستکبران. با سلام درود فراوان بر رزمندگان اسلام که هر روز در جبهه های حق علیه باطل حماسه می آفرینند و با سلام درود فراوان بر تمامی شهدای انقلاب اسلامی ایران که واقعاً با خونشان این درخت اسلام را آبیاری کردند تا این اسلام به پیروزی رسید.

اینجانب رضا علی دوستدار فرزند یارعلی عضو بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ساری ساکن روستای اناردین. با این بیانات امام امت بر همه کس واجب است که در این جنگ شرکت کند من با این مسئله و یک امر شرعی بر خود دانستم که بتوانم ندای «هل من ناصر ینصرنی» امام زمان را لبیک بگویم و به سوی جبهه ها بشتابم. هدف من از جبهه رفتن این بود که اندازه ای برای این اسلام خدمتی کرده باشم و ادامه دهنده راه حسین سرور شهیدان و دیگر شهدای انقلاب اسلامی ایران باشم و سلامتی امام عزیز. ما می رویم به سوی جبهه ها آنقدر بر سر صدامیان می کوبیم و از آنجا به کربلا و از کربلا به قدس عزیز می رویم و به امید خداوند پرچم لا اله الا الله توسط رزمندگان اسلام در تمامی کشور به اهتزاز در می آید.

چند پیامی به مردم ایران باید داشته باشم، این است که اولاً امام عزیز این قلب تپنده مستضعفان را در همه مواقع دعا کنید، ثانیاً از خواهرها می خواهم حجاب خود را رعایت کنند چون اگر حجاب در جامعه باشد آن کشور رو به فساد نمی رود، ثالثاً همانا امام امت فرموده است خانواده های شهدا چشم چراغ این ملت هستند حتماً با خانواده های شهدا دیدار کنید. اما ای پدر و مادر عزیزم می دانم چه زحمت هایی برای من کشیدید اما نتوانستم جبران آنها را بکنم، باید مرا ببخشید. اگر شهادت نصیب من شد هیچگونه گریه و زاری نکنید، خوشحال باشید. مادر عزیزم! اگر چه اکنون در حال جهاد اصغر می باشم ولی دعا کن که در هنگام انجام دادن جهاد کوچک، جهاد بزرگتر نیز که همان مبارزه با نفس است انجام دهم.

اما ای خواهران عزیز! تنها خواهش من به شما این است همچون زینب باشید، راه برادر خود را ادامه دهید.

از انجمن های اسلامی و محلی خودم که مدتی با هم بودیم اگر ناراحتی از بنده دیدید باید ببخشید.

بار خدایا! گناه زیاد کرده ام ولی پشیمانم و روی به درگاه تو می آورم. ای آمرزنده مهربان سپاس تو را می کنم که مرا راهنمایی نمودی.

خداوندا، اگر خون من آن ارزش را دارد که می تواند درخت پر ثمر اسلام را آبیاری کند از تو می خواهم که هزاران جان به من دهی تا در راه تو فدا کنم.

جنگ، جنگ تا پیروزی - مرگ بر صدام

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار.

آمین یا رب العالمین

دوستدار ۱۳۶۲/۰۵/۰۱

محمد مهدی دهقان

سردار آموز

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد مهدی دهقان
محمد مهدی دهقان در ۵ فروردین ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و
متدین در شهر تهران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
سکینه دهقان و پدرش حسین دهقان پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس تهران و ساری با موفقیت و
جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید محمد مهدی دهقان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۱/۰۶
عملیات بیت المقدس ۳ منطقه سرپل دربندی خان عراق در اثر اصابت ترکش
شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید
بزرگوار پس از تشییع در گلزار بهشت زهرا ی تهران قطعه ۴۰ ردیف ۲ شماره
۲ مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد مهدی دهقان

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام به تمامی افراد خانواده ام، امیدوارم که بعد از من روزگار را خوشتر و بهتر بگذرانید و ناراحت نباشید. اینطور که می بینم خدا می خواهد که من به این راه بروم (امیدوارم که واقعاً اینطور باشد) و تنها امیدم به این است که مرا تا آخر خط ببرد و بقول شیخ انصاری با قیمت خوبی مرا خریده باشد و پس نفرستد و صحبت اول من در مورد زحماتی است که بعد از خودم برای شما باقی می گذارم، البته امیدوارم که مرا ببخشید و از تمام کسانی که با من به نحوی بر خورد داشته و رفت و آمد می کردند، طلب بخشش نموده خلاصه مطلب به فکر روح من در آن دنیا باشید و با اعمال شایسته خودتان شادم کنید.

چند کلام با خانواده عزیزم:

پدر عزیزم! امیدوارم در درجه اول مرا ببخشید و برایم آرزوی بخشش کنید و هیچگونه کدورتی از من به دل نداشته باشید، دیگر نمی دانم چطور از شما طلب بخشش کنم. آمدن من به جبهه نه به خاطر این بود که اسلام احتیاج داشته باشد و نه به خاطر این که مملکت محتاج من باشد، بلکه به خاطر اینکه وظیفه ام بود که به اینجا بیایم فقط و فقط به خاطر همین مسئله بوده. من می دانم که شما در صورتی این وصیت نامه را می خوانید که من به خواست خدا شهید شده باشم.

مادر جان! از شما هم خیلی زیاد متشکرم اصلاً نمی دانم چطور و با چه زبانی از شما تشکر کنم، بابت زحماتی که کشیدید و مرا تا به اینجا رساندید، خلاصه من که تا بحال نتوانستم جوابگوی محبت شما باشم، امیدوارم که خودتان به بزرگیتان مرا ببخشید.

خواهرم! امیدوارم در درس هایت موفق باشی، ولی خوب چیزی که از درس خواندن مهمتر است دین می باشد. اول همه نماز، باز هم نماز، نمی دانم چطور اهمیت نماز را بیان کنم، امیدوارم که خودت به اهمیت نماز پی برده باشی و بعد از آن اخلاق. ان شاء الله خیلی بهتر روی این مسائل کار کنی و در این مورد راهنمایی که می توانم بنمایم این است که هر چیز را برای خودت می پسندی حداقل اگر بهتر از آن را برای دیگران نمی پسندی لااقل همان را برای دیگران پسند و حرفی را که می خواهی بزنی قبلاً فکر کن که آیا اگر کسی به تو بزند ناراحت نمی شوی؟ و یا اگر جلوی کسی که در مورد او حرف می زنی این حرف را بگویی ناراحت نمی شود؟ و یا اینکه اصلاً می توانی جلوی این حرف را بگویی یا نه؟ خواهر جان! دیگر نمی دانم چگونه سفارش کنم و این را بگویم که تو در نبود من سر مشق بقیه بچه ها هستی و دیگر اینکه روح من شاهد کارها و اعمال تو و بقیه می باشد، امیدوارم سید الشهدا (ع) را از خودت راضی کنی، در آخر از تو و بقیه حلالیت می طلبم. امیدوارم هر چه بدی از من دیده اید به بزرگی خودتان ببخشید، از تو خواهش می کنم که وقتی محمد و محمود و آتنا و علی بزرگ شدند از آنها هم از طرف من به خاطر اخلاق بدم طلب بخشش کنی. از تمامی کسانی که با من رفت و آمد داشتند طلب بخشش کنید.

(والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته)

سیدعلی ذراری

شهدای ساری



هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدعلی ذراری

سیدعلی ذراری در ۸ مرداد ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه نوشی کوچکسرائی و پدرش سیدابراهیم ذراری پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در دبیرستان طالقانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید سیدعلی ذراری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۱۰/۰۳ منطقه عملیات موسیان در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.



وَأَعِدُّوا لَهُمْ أَسْبَاطًا مِّمَّا كَفَرْتُمْ

لَهُمْ سَعِيرٌ

امام زینسی: اینها را که شب از دعا و مناجات بر می تیزند البته در جنگها پیروز خواهند

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
سلام بر پیر و پادشاه عز و جلال و اسیر و ارباب که حالش در غم و غم باشد دلش در غم
و در این روز که در این روز است تمام آقا انظم سلام بر سائید و سید
و کتب بنویس که در این روز است که در این روز است که در این روز است که در این روز است
من برونه و این است که در این روز است که در این روز است که در این روز است که در این روز است
می کند و در این روز است که در این روز است که در این روز است که در این روز است که در این روز است
یکه اطاعت می کند و در این روز است که در این روز است که در این روز است که در این روز است
و از این روز است که در این روز است که در این روز است که در این روز است که در این روز است
و امروزه در وقت و وقت بگیریم دیدیم ضو و ضوئی فاتیما از من گنم به آسمان
دیدیم یک ~~...~~ میگفتی مرا می است که در این روز است که در این روز است که در این روز است
بکناساتش من آینه دل میچ کار می نویسی خواننده بکنند و در این روز است که در این روز است
آمدیم به در وقت و در این روز است که در این روز است که در این روز است که در این روز است
آن سال که است در این روز است که در این روز است که در این روز است که در این روز است
شدیم در این روز است که در این روز است که در این روز است که در این روز است که در این روز است
و اینها تنها چیز است که در این روز است که در این روز است که در این روز است که در این روز است
است و در این روز است که در این روز است که در این روز است که در این روز است که در این روز است
فهی در این روز است که در این روز است که در این روز است که در این روز است که در این روز است
را می خورد و در این روز است که در این روز است که در این روز است که در این روز است که در این روز است
میگیم من زنده و در این روز است که در این روز است که در این روز است که در این روز است که در این روز است
که تمام اینها است که در این روز است که در این روز است که در این روز است که در این روز است
سیر یک ~~...~~ به مادر از رحمت تو بودم در این روز است که در این روز است که در این روز است که در این روز است
در این روز است که در این روز است که در این روز است که در این روز است که در این روز است
بر است انرا تا آنکه نترس بر بگیریم تا هر چه ضو و ضوئی در این روز است که در این روز است که در این روز است که در این روز است

قنبرعلی ذلیکانی

سوره سوره
همه را می‌داند

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز قنبرعلی ذلیکانی در ۲۰ خرداد ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای استخرسر شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صنم رضانی و پدرش یوسف ذلیکانی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شهیدمطهری تلاوک و ارشاد و دبیرستان طالقانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید قنبرعلی ذلیکانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۲ عملیات تکمیلی کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش خمپاره شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای استخرسر شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

قنبر علی ذلیکانی

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خداوند بخشنده مهربان و در هم کوبنده مستکبران
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا تُبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَتْ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْنَا إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولُنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آمادگی خود را (در برابر دشمن) حفظ کنید و در دسته‌های متعدد، یا بصورت دسته واحد، (طبق شرایط هر زمان و هر مکان)، به سوی دشمن حرکت نمایید! در میان شما، افرادی (منافق) هستند، که (هم خودشان سست می‌باشند، و هم) دیگران را به سستی می‌کشاند؛ اگر مصیبتی به شما برسد، می‌گویند: «خدا به ما نعمت داد که با مجاهدان نبودیم، تا شاهد (آن مصیبت) باشیم! و اگر غنیمتی از جانب خدا به شما برسد، درست مثل اینکه هرگز میان شما و آنها دوستی و مودتی نبوده، می‌گویند: «ای کاش ما هم با آنها بودیم، و به رستگاری (و پیروزی) بزرگی می‌رسیدیم! اینجانب چند کلمه را به عنوان وصیتنامه بر روی قلم می‌آورم.

من نیز در واپسین این لحظات بر آن شدم تا برای آخرین بار با شما درد دلی مختصر کنم. اول از هر چیز روی سخنم به پدر و مادر گرامیم است. که سالهای فراوانی برایم رنج و زحمت کشیدند. پدر و مادر گرامیم با استناد به این کلام زیبا و پر معنای امام حسین (ع) با شما سخن می‌گویم. امام حسین (ع) وقتی به طرف کربلا می‌آمد چنین می‌گفت: اگر چه دنیا زیبا و دوست داشتنی است دنیا آدم را به طرف خودش می‌کشد اما خانه پاداش الهی و خانه آخرت خیلی از دنیا زیباتر است خیلی از دنیا بالاتر و عالی تر است. مادرم می‌بینی امام حسین (ع) مرگ و زندگی و دنیا و آخرت را چگونه می‌بیند ما نیز رهرو او هستیم و باید اینگونه باشیم. گرچه دنیا دوست داشتنی است، گر چه شما را دوست دارم، گرچه به زندگی عشق می‌ورزم، اما همه این وابستگی‌ها و دلبستگی‌ها نباید و نمی‌تواند مانع رفتنم شود. پدر و مادر رضای خداوند از هر کس و هر چیز بالاتر است. گذشته از اینها این راه راهی بود که خود شما در پیش پای من و دیگر اعضای خانواده گذاشتید تشویق کننده ما بودید پس چرا باید ناراحت شوید. پدر و مادر! اول از خدا بعد از شما طلب آمرزش و بخشش می‌کنم. برادران و خواهران مهربانم! گرچه جدایی از شما واقعا کار دشواری است اما خوب می‌دانید که نشستن و تن به ذلت و خواری دادن، شاهد قربانی شدن ارزشهای انقلاب اسلامی بودن نیز کاری بس دشوار تر است. لذا از همه شما می‌خواهم که پیرو صدیق امام باشید و برای پاسداری از انقلاب بکوشید. هر چند در این راه متحمل بسیاری از شدائد و سختی‌ها شوید وحدت خود را حفظ کنید از روحانیت آگاه و متعهد جدا نشوید. خانواده گرامی! ما همان وظیفه ای را که اولین پاسدار اسلام امام حسین برایمان تعیین کرده است، در راه پاسداری از اسلام برای خود تعیین کرده ایم.

حسین (ع) در برابر ظالمان زمان ایستاد، ما هم باید بایستیم. امام حسین دست ذلت به یزیدیان نداد، ما هم نباید بدهیم و با صدام زمانش سازش نکرد، ما هم نباید سازش کنیم. امام حسین از خون خود و جوانان و اصحاب و خویشانش گذشت ما هم برای ادامه راه خونین حسین باید از خون خود و عزیزان خود سرمایه گذاری کنیم. زیر لوای حسین که امروز بدست روح الله بر افراشته شده است به مبارزه و پیکار با فتنه انگیزان ادامه دهیم تا ان شا الله با این پاسداری احدی الحسینین دست یابیم و در هر صورت پیروزی از آن ما است و قرآن کریم می‌فرماید: «هر جا مشرکان را یافتید به قتل رسانید و از شهرهاشان برانید چنانکه آنان شما را از وطن آواره کردند و فتنه گری که آنها می‌کنند. سخت تر و سزایش بیشتر از قتل است و در جای دیگر خدا در قرآن می‌فرماید: فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ - پس کسیکه بر شما تعدی کرد بمانند تعدی که بر شما کرده بر او تعدی کنید.

پدر و مادر گرامیم! صدام جنگ را به ما تحمیل کرد و تا نابودیش ما جنگ را ادامه می‌دهیم. از هیچ ابر قدرتی نمی‌ترسیم. و شاید من نتوانستم فرزند مفیدی برای شما باشم و هیچ کار مثبتی برای شما انجام داده باشم ولی از شما می‌خواهم که مرا عفو کنید. مادر شاید آرزو ها داشتی که من همه را از بین بردم ولی بدان مادر، من با مرگم، تو با صبرت چنان سیلی به دشمن دین و خدا می‌زنی که به قول امام دیگر از جایش بلند نشود. مادر! شهید زنده است و نزد خداوندش روزی می‌خورد. «إِنَّ الْغُرَاءَ إِذَا هُمَا بِالْغَزْوِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُمْ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ» قرآن می‌فرماید: هنگامی که رزمندگان از صمیم قلب قصد کنند که به جبهه بروند خداوند برای آنان برائت از آتش جهنم را می‌نویسد و هنگامی که رزمندگان اسلام با دشمنان خدا روبرو شدند اهل دنیا دیگر نمی‌توانند اندازه ثواب آنها را درک کنند.

قبر علی ذلیکانی

پدر و مادرم! تمام تأکید من بر روی شما است اگر شهید شدم تنها خواهشی که دارم این است که شما هیچ گریه و زاری نکنید، خوشحال باشید که توانستید فرزندی را در راه خدا دادید و شب روز در هنگام نماز امام را دعا کنید و ظهور هر چه زودتر امام مهدی علیه السلام. اگر سعادت شد شهید شوم مرا جایی دفن کنید که بعداً بتوانید پدر و مادرم را در بغلم دفن کنید دلم می خواهد پدرم دست راست و مادرم دست چپ من باشد و همیشه پی آنها باشم. هر چند جدایی از مادر خیلی سخت است ولی نشستن در جا و تماشا کردن ظلم خیلی سخت تر است. به خدا قسم خیلی دلم خواست روزی تشکیل زندگی بدهم، و تنها چند سالی که عمر پدر و مادر باقی مانده آنها را داشته باشم تا شاید خدا از ما راضی شود. پدر و مادر می بخشید که نتوانستم جواب آن همه زحمت شما را به خوبی جوابگو باشم. هر چند که فرزند باید جوابگوی احتیاجات پدر و مادر باشد و من نتوانستم باشم ولی مرا ببخشید چون در این مرحله و این برهه از زمان، وظیفه خودم دانستم که به جبهه بروم و دین خود را نسبت به وطن و دین اسلام ادعا کنم. تا شاید از گناہانی که مرتکب شدیم خداوند درگذرد. تنها کسی که در زندگی دربارۀ آنها فکر می کردم و می کنم فقط پدر و مادر شما بودید. ولی به خدا حیف که کاری از دستم بر نمی آمد. ما باید برویم چون خون ما از خون امام حسین سرخ تر نیست، مگر این همه می روند پدر و مادر ندارند. خدایا ما را با شهدای صحرای کربلا و امام حسین محشور بگردان. آمین

این کشته فتاده به هامون حسین تست	وین صید دست و پا زده در خون حسین تست
این نخل تو کز آتش جان سوز تشنگی	دود از زمین رسانده بگردون حسین تست
این ماهی فتاده به دریای خون که هست	زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست
این غرقه محیط شهادت که روی دشت	از موج او زمین شده جیحون حسین تست
این خشک لب فتاده دور از لب فرات	کز خون او زمین شده جیحون حسین تست
این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه	هرگاه زین جهان زده بیرون حسین تست
این قالب طیان که چنین مانده بر زمین	شاه شهید ناشده مدفون حسین تست
چون روی در بقیع به زهرا خطاب کرد	وحشی زمین مرغ هوا را کباب کرد

خدایا اول پاکم بعد خاکم کن.

در هر صورت بگذریم، هر چه فکر کردم دیگر راهی جز رفتن نداشتم من می روم و شما در اینجا نیرو دهنده من باشید و اگر هم از من راضی نیستید اشکالی ندارد، شاید خدا از گناہان من در گذرد. اگر شهید شدم و پولی در این بابت به شما دادند هیچ وقت نگیرید چون ما نمی جنگیم تا اینکه پولی بگیریم. ما برای اسلام و قرآن می جنگیم. اگر شما ناراضی هستید از من، دلم می خواهد اصلاً خود را خانواده شهید ندانید و به رفیقان بگویید مرا دفن می کنند و حتی احتیاج آمدن در تشییع جنازه من هم نیست. اگر از رفتن من راضی هستید که چه بهتر، باعث خوشحالی و سرافرازی ما خواهد بود که تمام خانواده من، از رفتن من به جبهه راضی باشند. خانواده گرامیم می بخشید بدون اجازه شما رفتم، به خدا مجبور بودم، نمی خواستم کسی باشم که کارم فقط از اینجا مثل ترسوها پرسه زدن در حوالی خانواده باشد بلکه کار یک مرد جنگی بر روی من باشد و خاطر جمع باشید که خودم این راه را انتخاب کردم و هیچ کس مرا تشویق نکرد، شاید این ایمان بود که مرا تشویق کرده است.

من آفتاب غیرتم	شب را به آتش می کشم
با خون سرخم خط بطلان	روی سازش می کشم
من مرد خون و خنجرم	شوق شهادت بر سرم
من بنده زر نیستم	غافل ز محشر نیستم

در کربلا من با قیام خود قیامت می کنم از شط سرخ خون خود غسل شهادت می کنم

با پیروزی تمام رزمندگان اسلام در هر جای دنیا و طول عمر برای رهبر کبیر انقلاب اسلامی، سلام بر منتظری و به امید ظهور هر چه زودتر امام زمان منجی بشریت، سخنم را به پایان می رسانم. شما را به خدا می سپارم و می بخشید که شاید وقت گرانبهای شما را گرفتیم. فرزند و برادر شما قبر علی ذلیکانی

جنگ، جنگ است عزت و شرف ما در گرو همین جنگ است. «امام خمینی»

ایران کشور عاشقان است نه کشور عاقلان، این ره عشق است عشق به الله، عشق به حسین. ((شهید مظلوم دکتر بهشتی))

اسحاق ذوالفقاری

شهدای ساری

هوالمشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز اسحاق ذوالفقاری

اسحاق ذوالفقاری در ۲۰ بهمن ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای میار کلاهی شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش روبابه ذبیحی و پدرش نعمت الله ذوالفقاری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع راهنمایی در مدارس میار کلا و عمار با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید اسحاق ذوالفقاری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۲ عملیات تکمیلی کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت گلوله به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای میار کلا شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

اسحاق ذوالفقاری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيُكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ - با کافران جهاد کنید تا فتنه و فساد از روی زمین بر طرف شود و همه به آئین خدا باشند. سپاس خداوند متعال که به من توفیق شرکت در جهاد داده، جهاد در راه خدا و برای نابودی دشمنان اسلام و برپایی آئین خدا در جهان داده.

خدایا، تو رحیمی، کریمی، بخشنده ای، اکنون که بسوی تو می آیم کوله باری از گناه دارم آنقدر سنگین است که گویی کمرم خم شده است. با روی خجالت زده، غمگین و افسرده مثل مجرمی را که دستگیر کرده اند و بسوی دادگاه می برند چه حالی دارد؟ من هم مثل آن مجرم هستم و حالم مثل آن مجرم است، بسوی تو می آیم با این حال، ولی یک چیزی مرا از ناراحتی به در می آورد و آن رحمت و بخششی که نسبت به بندگان داری. امیدوارم مرا به درگاهت راه دهی و گناهانم را ببخشی، خدایا زندگی شیرین است، لذت های دنیوی آدم را به طرف خودش می کشد، ولی این لذت ها مثل بهشت آدم را به خود جذب نمی کند، لذت های دنیوی روزی تمام می شود ولی لذت های بهشتی پایان ناپذیر است، چه لذتی بهتر از همنشین شدن با اولیای خدا و پیامبران. خدایا از تو سپاسگزارم که زود جان مرا گرفتی چون بار گناهانم کمتر است.

و اما پدر و مادر بزرگوار و مهربان! از اینکه نتوانستم در پیری عصای دست شما باشم مرا ببخشید. در زندگی شما را رنجانده ام و شما را ناراحت کردم، امیدوارم به بزرگواری خودتان مرا ببخشید و از من راضی شوید زیرا اگر شما از من راضی شوید خدا هم از من راضی می شود. اگر خبر کشته شدن من به شما رسید زیاد از حد گریه و زاری نکنید مقاوم باشید، صبر و پایداری پیشه کنید. نگران نباشید چون من امانتی بین شما بودم و حالا وقتش رسیده که به صاحب امانت بازگردم، مرا حلال کنید، حرف امام را گوش کنید و ایشان را تنها نگذارید. اما برادرانم! بعد از اینکه کشته شدم جای خالی مرا پر کنید و با دشمنان اسلام بجنگید، حرف امام را گوش کنید و دستورات ایشان را اجرا نمایید و همواره کارهایتان برای اسلام باشد.

و اما خواهرم حجابت را حفظ کن، زیرا حفظ کردن حجابت از خون شهیدان کوبنده تر است. از تمام فامیل ها می خواهم که اگر عمل بدی از من سرزده مرا به بزرگواری خودتان ببخشید. از تمام افراد محله و دوستان می خواهم که اگر عمل بدی از من سر زده مرا امیدوارم ببخشید. مرا در قبرستان محله مان و در کنار شهیدان دفن کنید.

ظهور دولت یار و طول عمر امام و پیروزی رزمندگان، شفای معلولین و مجروحین و آزادی اسرا، آرمان من است.

والسلام

مورخه روز دوشنبه ۱۳۶۵/۱۱/۰۶ ساعت ۹/۳۰ شب اسحاق ذولفقاری

اسحاق ذوالفقاری
مورخه ۱۱/۰۶/۶۵
روز دوشنبه
ساعت ۹/۳۰ شب

بهروز رشیدی

شهدای امروز

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز بهروز رشیدی

بهروز رشیدی در ۲۰ مرداد ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای رسکت علیا شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رقیه امیری و پدرش محمدحسین رشیدی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس رسکت و طالقانی و حر و دبیرستان والفجر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید بهروز رشیدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۵ عملیات والفجر ۸ منطقه فاو در اثر اصابت ترکش به سینه و سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای رسکت علیا شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بهر روز رشیدی

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان

همین شهادت هاست که پیروزی اسلام را بیمه و دشمن را رسوا می کند. (امام خمینی)

با درود و سلام فراوان به یگانه منجی عالم بشریت ولی عصر، امام زمان، مهدی موعود (عج) و نایب بر حقش امام امت، خمینی بت شکن، ناخدای کشتی اسلام و درود بر خانواده های شهدا و اسرا و معلولین و مفقودین، وصیت نامه ناقابل خودم را برایتان می نویسم.

امت مسلمان ایران! همیشه در کارهای خیر پیش قدم باشید و بچه های خود را اسلامی تربیت کنید و امام امت را تنها نگذارید و جبهه را گرم نگهدارید. خدمت پدرم و مادرم و اقوام و وصیتی دارم که این است؛ پدر و مادرم! من در خانه هیچگونه خدمتی به شما نکردم و از شما می خواهم که از من راضی باشید و حلالم کنید و جبهه ها را هرگز فراموش نکنید. من ماه رمضان در جبهه بودم و روزه نگرفتم و برایم روزه و نماز بدهید.

خدایا! اگر با ریخته شدن خون من خدمتی به تو و دین تو می شود، پس بگذار که خون من در راه تو ریخته شود و کلمه الله اکبر، خمینی رهبر - مرگ بر شرق و غرب روی زمین نقش ببندد. آمین
پدر جان من الان می خواهم در عملیات شرکت کنم و احتمال دارد بر نگردم، اگر هر گونه ناراحتی از من دیدید مرا ببخشید و سلام مرا به همه اقوام و هم ولایتی ها برسان و بگو که حلالم کنند.

والسلام

۱۳۶۴/۱۱/۲۰

آدرس:

ساری، دودانگه، بالارسکت - رشیدی

پدر جان من الان می خواهم در عملیات شرکت کنم و
احتمال دارد بر نگردم اگر هر گونه ناراحتی از من دیدید
مرا ببخشید و سلام مرا به همه اقوام و هم ولایتی ها برسان و بگو که حلالم
کنند
والسلام
۱۳۶۴/۱۱/۲۰

آدرس
ساری - دودانگه - بالارسکت - رشیدی

نورمحمد رضادوست

شهدای امروز
همه در راه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز نورمحمد رضادوست

نورمحمد رضادوست در ۷ بهمن ماه سال ۱۳۴۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای چناربن شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش طاهره حاجی آبادی و پدرش یوسف رضادوست پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس چناربن و صفدری و دبیرستان امام خمینی(ره) با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید نورمحمد رضادوست در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۵۹/۰۸/۳۰ منطقه عملیات سر پل ذهاب- کرمانشاه در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار جاوید الاثر گردید و تا کنون تفحص نشده است. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بسم الله الرحمن الرحيم و ان شاء الله تعالى
سید محمد رضا دوست در این روزگار
از خداوند بزرگوار است که در این روزگار
بنا شده است به این روزگار
در روز ۱۷ فروردین ماه سنه ۱۲۸۵
مادر محترم منی در این روزگار
در این روزگار
در این روزگار
در این روزگار

محمد رضا دوست در این روزگار
بسم الله الرحمن الرحيم و ان شاء الله تعالى
در این روزگار
در این روزگار
در این روزگار
در این روزگار
در این روزگار
در این روزگار
در این روزگار

مسعود رضایی

شهدای امروز
همه شهدا

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مسعود رضایی
مسعود رضایی در ۱۷ آذر ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش طلعت صمدائی و پدرش رضاعلی رضایی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در هنرستان خیری مقدم رشته برق با موفقیت
و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید مسعود رضایی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۱/۱۹ عملیات
کربلای ۸ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش به بدن شهد شیرین شهادت را
نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع
در گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید
و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام آنکه شهادت را آفرید، به نام آنکه عشق را در اندرون دل‌ها نهاده، بنام آنکه جهان را برای رسیدن به سیر و سلوک الی‌الله، برای آزمون انسان‌های پاک و برای تجزیه پاکان از ناپاکان و اهریمنان قرار داده است، حال آنکه خود را در این گستره گیتی یکه و تنها می‌بینم و خود را مشاهده می‌نمایم که آماده‌ام برای یک حرکت زیبایی به نام شهادت. خوب دیدم دست به قلم برم و عقده‌های خودم را تبدیل به عقیده‌نمایم و این عقیده را با قلم به رشته تحریر در بیاورم تا شاید برای آیندگان یادگاری باشد که آیندگان بخوانند، که اگر یک انسان بخواهد سرنوشت خود را رقم بزند باید با چشمانی باز و با انگیزه‌ای روشن و با عقیده‌ای پاک، دست به جهاد بزند و سرنوشت آیندگان را با مردن خود که همان شهادت است روشن نماید. جهادی که ما از آن بنام یک اصل لاینفک از دین نام می‌بریم در زمانی آغاز می‌شود که اهریمنان و زورمندان باهم دست بدست هم بدهند و یک اتحاد شومی را شروع نمایند، که مظلومان را در زیر چکمه‌های آهنی خود خرد نمایند.

جهاد ما زمانی آغاز می‌شود که سکوت مرگباری از ناحیه رنج کشیدگان بر کل جهان سیطره شود، آنجائیکه صدای نعره استعمارگران زمین را به لرزه در بیاورد و احدی حق تکلم نداشته باشد، آنگاه که تمام مقدسات یک مسلک، یک ایده و هدف متعالی ملعبه دست زورگویان شود در آن زمانیکه سکوت از یک طرف و شلاق خوردن و دم بر نیارودن از طرف دیگر و اینکه خاموشی مطلق و تاریکی محض و تسلیم شدن و سر تعظیم فرود آوردن در مقابل فرعونیان آغازیدن گرفت، باید جرعه‌ای زده شود، انسانی منفجر شود، که انفجارش همگام باشد با کینه‌اش، که کینه را در اندرون دلش باروتی کرده باشد که با انفجار این باروت کاخ شیشه‌ای ظلمت را در هم بکوبد، باید نوری روشن شود که نورانیت این نور خاموشی مطلق و تاریکی محض را تبدیل نماید به آفتابی که آن آفتاب نوری را از خود منعکس نماید که آن نور شهادت است. پس با وجود این مقدمه بر همگان باید روشن شود که انگیزه‌ام به جبهه آمدن این بوده است که این نور را مهیا شوم و آیندگان و تاریخ‌نویسان برای نسل بعدی درج نمایند، که یک انسان زخم خورده در آخرین لحظات عمرش انگیزه رفتن در مقابل توپ و خمپاره را چه اعلام کرده است. خوب است اندیشمندان و متفکران تاریخ نویس این خط سیر را دنبال نمایند، که مدیون خون شهیدان نباشند. اگر تعهد دارید خوب بیاندیشید و اگر می‌خواهید که موفق باشید این انگیزه‌ها را ادامه دهید. ملت شهید پرورمان نیز باید همگام با عبور زمان در کنار بهترین عزیزانشان هادی و منادیان حقی باشند که شهیدانشان از او اسم بردند و اما شما پدر و مادر عزیز! اگر می‌بینید که صحرای تقدیده خوزستان را بر هوای لطیف مازندران ترجیح دادم، اگر دیدید عواطف پدر و فرزندی و مادر فرزندی را به غربت محض ترجیح دادم، اگر دیدید عوالم مادی و دنیای زیبا و طبیعت قشنگ را به پشت سر گذاشته و هجرت به سوی گرمترین و سوزناکترین دیار کردم، بدین خاطر است که تو پدر با عرق جبینت غیرت و مردانگی را در کالبد وجودم گسترانیدی و تو مادر مراد در قناده کودکانه پیچیدی و مراد در مجالس روضه خوانی امام حسین (ع) بردی و در آنجا شیر خود را با اشک حسرت خود ممزوج نمودی و تخم محبت و شجاعت و مردانگی و غیرت اهل بیت را در سراسر سلولهای وجودم پخش نمودی، آری جبهه آمدنم برای این بود که چون تو پدر با من آن کردی و تو مادر به من آن خوراندی و این را هم بدانید که عشقی که با شیر بیاید با خون بیرون می‌رود. در آخر شما برادران و خواهران عزیز! من نمی‌گویم اسلحه‌ام را بردارید و بر خصم هجوم برید، اما فطرت و دوستانتان را بکار برید و حتی یکبار هم که شده به قصد گردش به جبهه‌ها که کانون گرداب زیبای عشق الهی است عروج کنید و اگر وقت نمودید یک تحقیق نسبی از روحيات عالیة قدسیان مقدس جبهه‌ها بنمائید، که حرکت و تحرک جدیدی در شما به وجود می‌آورد. وصیت من به شما این است که خوب است تکانی بخورید و آن لایه گردی که در پشت تمام انسانها نهفته است را با حرکت خود بتکانید. فریاد شوید بر خصم، ازدهای سهمگین شوید بر استعمار، عصای موسی شوید بر فرعون، قرآن محمد شوید بر قریش و خشم خمینی شوید بر آمریکا. در ضمن این وصیتنامه را نه یکبار نه دو بار بلکه صدها بار مطالعه نمائید که محققا در قیامت همدیگر را ملاقات می‌نمائیم. در آخر از دوستان و آشنایان التماس دعا دارم. در حدود یک ماه و نیم روزه قضا دارم برایم بگیرید. هیچ راضی نیستم بنشینید فقط از من تعریف و تمجید کنید. بجای اینکار دعا کنید و برای من مجالس ختم بگیرید تا شاید از عذاب قبر و قیامت من کمی کاسته شود. از دوستان و آشنایان و از کسانی که بر حقیر حقی دارند عاجزانه و ملتسمانه می‌خواهم که حقیر را عفو فرمائید. به امید پیروزی رزمندگان اسلام بر کفر جهانی. «اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل محمد و مماتی ممات محمد و آل محمد»

بارها درجه شهدا عالی است متعالی بگردان

سید محسن رضوی

شهدای آرزومند
همیشه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدمحسن رضوی
سیدمحسن رضوی در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و
متدین در روستای همت آباد شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان
گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده معصومه هاشمی نسب و پدرش
سیدمصطفی رضوی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع راهنمایی در مدرسه روستای همت آباد با موفقیت
و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدمحسن رضوی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۰۶
عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را
نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع
در گلزار شهدای روستای همت آباد شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران
مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

با درود و سلام بر رهبرانقلاب اسلامی ایران و پیر جماران امام خمینی و با سلام و درود بر منجی عالم بشریت آقا امام زمان (عج) و با سلام بر شهدای صدر اسلام تاکنون و با درود و سلام بر مجروحین و معلولین و اسراء و با سلام و خسته نباشی به تمامی رزمندگان اسلام که همیشه بر علیه کفر جهانی در نبرد هستند، وصیت نامه خودم را شروع می کنم شاید وصیت نوشتن برای نوجوانی که هنوز عمری و سالی را نگذارند بسیار سخت و مشکل باشد وصیت نوشتن به معنای آن است که انسان خود را برای مرگ آماده می سازد و خود را آماده دیدار با خدایش مینماید.

خدمت پدر و مادر عزیز و مهربانم سلام عرض می کنم و می دانم برای من زحمت زیادی کشیدید و من از شما تشکر می کنم و اینجانب از راه دور سلامتی شما را از خداوند تبارک و تعالی خواهانم و امید آن را دارم که شما مرا حلال نمائید.

مادر و پدر عزیزم شما بجای نور چشم من هستید، اگر من چشم نداشته باشم میتوانم زندگی کنم ولی اگر قلب نداشته باشم نمی توانم زندگی بکنم، آری من می روم به سرزمین کربلای خوزستان تا با خون خود ایران و اسلام را گلستان کنم.

در ضمن پدرجان به برادرانم بگو راهی که من رفته ام ادامه بدهند و منافقان را ریشه کن کنند و روشی را انتخاب کنند که دیگر شهیدان انتخاب کردند.

پدر و مادرم هیچ وقت از هجرت من بسوی پروردگارم افسوس مخورید، زیرا این راهی بود که خودم انتخاب کردم ، پدر و مادر و برادرانم هیچ وقت امام را تنها نگذارید و همیشه پشتیبان امام باشید و همیشه به ندای امام لبیک بگوئید چون هرکس امروز امام امت را یاری کند در دو عالم رستگار و سعادتمند است ، از دوستانم می خواهم که جبهه رفتن را فراموش نکنند و امید آن را دارم که هرکس به سهم خودش دینش را ادا کند تا در آخرت پیش خداوند و ائمه طاهرین (ع) و شهدای عزیز سر به زیر نباشد و به گفته امام خمینی این جنگ را ادامه دهید که این جنگ شرافت و دین ما و قرآن ما را حفظ می کند.

در آخر پیام من به مردم دلاور روستای همت آباد این است که هرگز امام را تنها نگذارند و خط سرخ شهیدان را ادامه دهند و به مردم عزیز همت آباد این خبر را می دهم که به خدا سوگند که خدا پشتیبان این انقلاب است .

***خداحافظ،خداحافظ به امید پیروزی ، رزمندگان اسلام ، بر علیه کفر جهانی

کسی شیپور رفتن می نوازد	سرهر کوی و برزن می نوازد
همه یاران من رفتند و گویی	برای رفتن من می نوازد
خدایا من نگویم این و آن ده	ثواب این جهان و آن جهان ده
تو خود بهتر نیاز ما بدانی	شهادت را شهادت را به من ده
ای مادر غم دیده ندانی خیر از من	که از گردش ایام چه آمد به سر من
من تازه جوان بودم اندرچمن حوض	نشکفته فرو ریخت همه بال و پر من
تابوت مرا جای بلندی بگذار	تا باد برد بوی مرا در وطن من
پیراهنم را به در خانه بیاویز	تا مردم این ده نگویند پسرش نیست
ای بادصبا گر گذری از وطن من	گر مادرو خواهر نشوند منتظر من

والسلام روز سه شنبه مورخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۳

سیدرضا رکابی

شهدای امروز
همه در راه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدرضا رکابی

سیدرضا رکابی در ۱۲ آبان ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای دولت آباد شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سلیمه شکریان و پدرش سیدتقی رکابی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس روستای دولت آباد و خسرویه و دبیرستان طالقانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدرضا رکابی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۶/۰۳/۱۳۶۰ منطقه عملیات کردستان- مریوان در اثر اصابت ترکش توپ شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سیدرضا رکابی

بنام خداوند بخشنده و مهربان

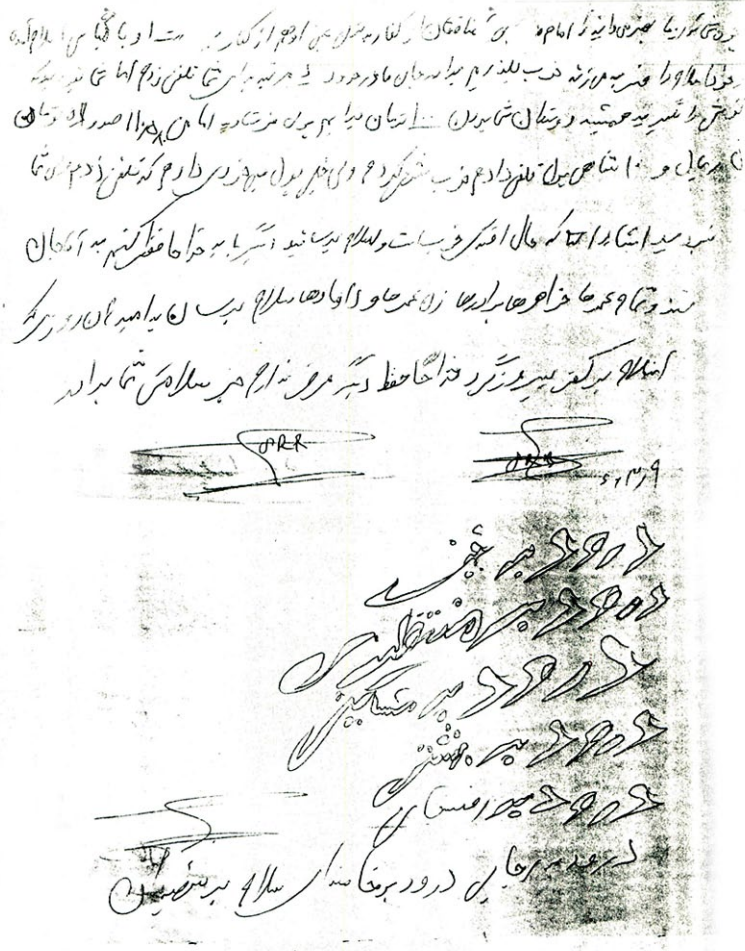
و بنام خدایی که ستمگران را نابود و مستضعفان را پیروز می گرداند آن خدایی که حق را پیروز، باطل را سرنگون می کند. و با درود و سلام گرم خود به رهبر کبیر انقلاب و به تمام شهیدان راه خدا وصیتنامه خود را شروع می کنم.

اولاً: بگویم که من هدفی جز الله نداشتم و ندارم و آرزو داشتم که در راه خدا و اسلام و قرآن و خمینی کبیر که پرچمدار اسلام است در راه آن شهید شوم.

و خیلی دوست داشتم که در کربلای زمان شهید شوم این آرزوی شخصی بنده بود. وقتی که شهید شدم مراد آرامگاه ساری در صف شهیدان دفن کنید هر کس گریه کند. یا کمک مالی را بپذیرد روح مرا شکنجه می کند و دیگر اینکه وقتی شهید شدم دیگر برادرانم باید راه مرا ادامه دهند و در آخر از ملت شریف ایران می خواهم که این منافقین را که دم از خلق میزنن نگذارید که اینها فعالیت کنند. اگر بگذارید که اینها فعالیت کنند روح شهدا را شکنجه و خون شهیدان را پایمال می کنند.

دیگر وصیت ندارم (والسلام)

به امید پیروزی حق بر باطل، درود بر خمینی بت شکن زمان، سید رضا رکابی



علیرضا رمضان پور

شهدای آرمود

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علیرضا رمضان پور در ۲۰ آذر ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش حبیبه مهدی زاده و پدرش سراله رمضان پور پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شهید توفیقی و شاهد و دبیرستان ۱۵ خرداد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علیرضا رمضان پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۴/۱۲ عملیات کربلای ۱ منطقه مهران در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علیرضا رمضان پور

فرازهایی از نامه شهید علیرضا رمضانپور در جبهه نبرد حق علیه باطل

بعد از شهادت برادرش موسی رمضانپور

بسمه تعالی

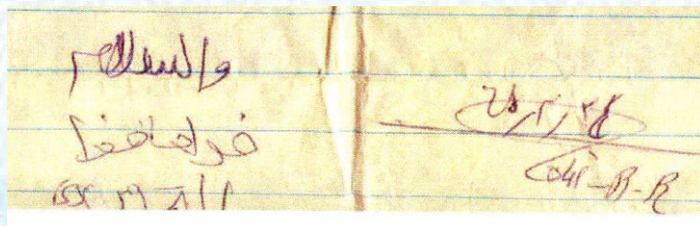
باسلام و درود فراوان بر یگانه منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عج) و نائب بر حقش امام امت و با سلام و درود فراوان بر رزمندگان و شهدای اسلام، امیدوارم که در کسب رضای الهی موفق و مؤید بوده و مشغول عبادت و طاعت پروردگار باشید. من هم از راه دور به دعا گوئی شما مشغولم و همانطوری که امام فرمود: «من همه شب شما رزمندگان را دعا می کنم» شما هم آنها را دعا کنید البته من هنوز لیاقت این نام را ندارم از خداوند مسئلت دارم که ما را جزء رزمندگان قرار دهد و اجری را که برای یک رزمنده معین کرده است به ما عنایت فرماید.

خطاب به مادر

مادرم! امیدوارم همیشه صبور و پایدار و استوار باشی و مانند دیگر مادران شهدا و مفقودین در مجالس دینی شرکت کنی تا اینکه خداوند لطفی در حق این خانواده فرماید و ما را جزء رزمندگان قرار دهد. مادرم شما مرا برای رضای حق فرستادید پس همیشه توکل بر خدا کنید و هرچه خدا خواست همان است و تمام کار مرا خداوند درست کرد چون هرچه فکر کردم کاری انجام ندادم. امیدوارم مانند همیشه به دیدار خانواده های معظم شهدا بروی و به آنها روحیه دهی. هیچ وقت به خودت ناراحتی راه مده چون اسلام به این خون ها احتیاج دارد. این شهدا هر کدام مدت دو سه سالی از عمر خود را در جبهه ها صرف کردند و هر کدام لااقل یکبار مجروح شدند و این باعث شد که بیشتر به درگاه خداوند نزدیکی جویند، تا اینکه خداوند آنها را طلب کرده، همانطور که موسی و محمود و دیگر شهدا را درخواست کرد و از ما گرفت. این یک امتحان الهی است که ما باید با صبر و استقامت خود از این آزمایش و امتحان الهی سربلند و سرفراز بیرون بیائیم. مبدا خدای ناکرده بعد از این همه صبر و استقامت شیطان در ما نفوذ کند و ما را از راه خارج سازد. و شما خانواده محترم با صبر و بردباری به خانواده های شهدا روحیه دهید در تشییع جنازه شهدا شرکت کنید، بیشتر به منزل شهدا بروید و کوشش کنید با صبوری و بردباری با الطاف خداوندی سازگاری پیشه کنید. امیدوارم شما خانواده محترم شهدا با صبر و استقامت به خانواده های دیگر درس صبر، فداکاری و ایثار بدهید.

إن شا الله خداوند به شما روحیه ای قوی و صبر و استواری عنایت فرماید.

بر مزارم بنویسید بسیجی شهید چون عاشق بسیجم



یوسف رمضان زاده

شهدای آسمان

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز یوسف رمضان زاده
یوسف رمضان زاده در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و
متدین در روستای بادله شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود
و در دامن پر مهر و محبت مادرش ام البنین عابد و پدرش رجبعلی رمضان زاده
پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در دبیرستان ۱۵ خرداد رشته ریاضی با موفقیت
و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید یوسف رمضان زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه های غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ
۱۳۶۵/۰۱/۲۹ منطقه عملیات فاو در اثر اصابت تیر مستقیم به کمر شهد شیرین
شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار
پس از تشییع در گلزار روستای بادله شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران
مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

یوسف رمضان زاده

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ
 مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالَ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (۲۳ احزاب)
 از میان مومنین مردانی هستند که صادقانه به آنچه با خدای خویش عهد بستند وفا کردند، پس برخی از آنان شربت شهادت نوشیدند و برخی دیگر در انتظار و تغییر رای ندادند. ما از خداییم و بازگشت ما بسوی اوست.

بنام کسی که هستی و وجودم برای اوست و بنام کسی که پیامبران را در میان انسانها برای راهنمایی فرستاد و بنام خدای سرور شهیدان حسین ابن علی (ع) با درود و سلام به امید مستضعفان جهان و رهبر نهضت اسلامی ایران امام خمینی و امت اسلام و سلام به همه شهیدان و رزمندگان اسلام.
 گواهی میدهم که خدای یگانه پدید آورنده همه موجودات جهان می باشد و هیچ گونه شریکی ندارد و محمد (ص) رسول و فرستاده اوست و حضرت علی (ع) ولی خداست.

وصیت من به ملت ایران این است که تقوا پیشه کنند، همدیگر را در کارهای خیر یاری دهند. نماز را سبک نشمارند و از نماز یاری بجویند که اگر نماز پذیرفته نشود کاری پذیرفته نمی شود. مسجد پایگاه مسلمین را پر کنید که امام فرمود مسجد سنگر است و بدانید که تنها چیزی که باعث شکست ما می شود تفرقه و دور رویی می باشد که باید از آن شدیداً دوری کنید. به فرموده قرآن: «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا» «همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید تا متفرق نشوید» و قرآن ها را از کنار طاقچه ها بیرون بیاورید و بخوانید و درباره آن اندیشه و بدان عمل کنید. بر شماست انقلاب را یاری کنید و گوش به فرمان رهبر انقلاب باشید و در مقابل منافقان و کافران ایستاده و آنها را فرصت اغتشاش ندهید، در مقابل سختی ها و رنج های انقلاب صبر و استقامت پیشه کنید که خداوند با صابرين است و رهرو راه شهیدان باشید و همیشه به یاد خدای قادر متعال باشید چون با یاد خدا دلها آرامش می یابد. امر به معروف و نهی از منکر یادتان نرود. بزرگترین مسئله، مسئله اخلاق است. در برخورد با هم اخلاق اسلامی را رعایت کنید که امروز اسلام نیاز به انسان اخلاقی و ایمانی دارد. رفتن به جبهه من به خاطر آن بود که دین خدا را یاری کنم که جهاد امری است واجب، منتظر کاروانی بودم که به سوی الله برود تا این کاروان مرا هم با خود ببرد بسیار شتافتم بعد از چهار سال جنگ موفق شدم به این کاروان بروم، اگر شهادت نصیب من شد بدانید که شهادت را با آغوش پذیرفتم، من نیز سخن مولایم علی (ع) را تکرار می کنم. حاضر ۷ بار در جبهه تکه تکه شوم ولی یک بار در بستر مرگ نمی رم. برادرانم، می دانم نتوانستم وظیفه برادری را ادا کنم امیدوارم مرا ببخشید از شما می خواهم که این دنیا محل عبور، محل زندگی نیست، گذران است، جز خدا به هیچ کس دل نبندید که شیطان در آن قرار دارد و شما را از مسیر الهی باز می دارد. تقاضا می کنم که برادر زاده هایم را خوب تربیت کنید و تحویل جامعه بدهید، برای همه برادرزاده هایم و شما آرزوی موفقیت می کنم. خواهرم! زینب گونه پیام خونم را با حجابت به تمام دنیا برسان، بدان که حجاب تو کوبنده تر از خون من است، فاطمه وار زندگی کن که آن بهترین شیوه زندگی است، چشم از مال دنیا بپوشان، تسبیح فاطمه زهرا را در وقت نماز فراموش نکن و زمانی که می - خواهی گریه کنی بر معلم زنان، فاطمه زهرا گریه کن که رنج های دنیا را متحمل شد.

مادر جانم! چه گویم که مادر بر سر فرزندش آرزویی دارد، ام البنین نیز آرزویی داشت و فاطمه نیز آرزویی داشت و تو نیز آرزو داری، مادر جان من هم آرزویی دارم، آرزو داشتم که در پیری عصای دستت شوم، کارهایت را انجام بدهم، گریه ام می گیرد که نتوانستم حق مادری را نسبت به شما ادا کنم اما چه می کردم، زمانی که اسلام به خون من احتیاج داشت، زمانی که هادی ها بدست دشمن پر پر می شدند زمانی که بچه های آبادانی در زیر آوار و بچه های فلسطینی بدست اسرائیل صهیونیسم بوسیله بمب عروسی به شهادت می رسیدند و من سکوت می کردم. چه می کردم زمانی که ندای «هل من ناصر ینصرنی» حسین علیه السلام از حلقوم خمینی بیرون آمد آیا جز لبیک بیرون آمد آیا جز لبیک یا خمینی می توانستم بگویم. مادر جان اگر می - خواهی گریه کنی بر ابا عبدالله الحسین گریه کن، بدنش ذره ای سالم نبود، اگر بدنم به خانه نیامد ناراحت نباش که ابا عبدالله بر رزمندگان لطف دارد، مادرم با روح بزرگت مرا ببخش خدایا در قیامت با کرم و احسان و بخشش با ما رفتار کن، اگر با عدالت رفتار کنی سزاوار سخت ترین عذاب هستیم.

در خاتمه از همه می خواهم شهدا را فراموش نکنید و طوری با خانواده شهدا رفتار کنید که نبود فرزندشان را احساس نکنند احترام به بزرگترها و نیکی به کوچکترها را فراموش نکنید. نماز جمعه و جماعت برپا کنید. نماز را سر وقت بخوانید مساجد را پر کنید که دشمنان از مساجد می ترسند، گوش به فرمان امام باشید نه یک قدم جلو و نه یک قدم عقب، امام و رزمندگان را در وقت نماز دعا کنید. از همه دوستان و آشنایان و کسانی که آزار من به آنها رسید عاجزانه می خواهم مرا عفو کنند.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار خدایا خدایا رزمندگان اسلام پیروزشان بگردان

یوسف رمضان زاده ۱۳۶۳/۰۲/۱۲

ابراهیم رمضان زاده

شهدای امروز

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ابراهیم رمضان زاده در ۱۳ آبان ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در رستمکلای شهرستان بهشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش حوریه حامدی و پدرش پرویز رمضان زاده پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در شاهرود و ساری مدارس آموزگار و هنرستان خیری مقدم رشته برق با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید ابراهیم رمضان زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۱۱/۱۲ بعد از انتقال به بیمارستان فیروزگر تهران در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملا مجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

ابراهیم رمضان زاده

ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون
کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده نپندارید بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگار روزی میخورند.
(خط سرخ شهادت خط آل محمد و علی است)

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان، شهیدان غزوه و بدر محمد(ص) تا شهیدان خیبر خمینی روح الله و با سلام بر فرمانده اصلی جبهه ها مهدی (عج) و نائب بر حقش پیر جماران، روح الله، بنام قدس آن اسیر در چنگال صهیونیسم و بنام کربلا میعادگاه عاشقان عشق و شهادت و بنام حسین(ع) سردار بی سر اسلام که مظلومانه در دشت کربلا بشهادت رسید و بنام بهشتی مظلوم آغشته به خون انقلاب ایران و بانگ و نفرین بر آمریکا این غده سرطانی عصر ما و بانگ و نفرین بر شوروی روسیاه و بانگ و نفرین بر منافقین این بدتران از کفار، به امید طول عمر با عزت امام خمینی و پیروزی رزمندگان اسلام، خدایا قلم در دست گرفتم تا بروی کاغذ حقایقی را بنویسم حقایقی از دگرگونی خودم و حقایقی از امدادهایت در جبهه، حقایقی که شاید بعضی از جاهلان زمان ما که بعد از شش سال از انقلاب گذشته هنوز تغییری نکردند، خدایا می خواهم بگویم که با چشم بسته راه خود را انتخاب نکردم و نیز از روی تقلید راه خود را انتخاب نکردم میخواهم بگویم که ای امت و ای جهان، مرگ را پذیرفتم زیرا در مرگ چیزی می بینم و آن سعادت من است و بیخیال به جبهه نیامدم که کشته شوم بلکه حسین(ع) را شناختم علی(ع) را شناختم و شناختم راه آنها را و به این راه آمدم. من به این خاطر به جبهه نیامدم که جبهه به من احتیاج دارد، بلکه به خاطر این به جبهه آمدم زیرا به جبهه احتیاج دارم، زیرا در جبهه بهتر می توان خدا را شناخت و از آن راه است که عاشق خدا میشوی و خدا نیز اگر چنانچه لیاقت داشتی عاشق تو می شود. و خدا هر کس را عاشق شود او را می کشد. ان شاءالله ما نیز مورد رضای خداوند قرار بگیریم تا عاشق واقعی او شویم و بسوی او پر بکشیم. ان شاءالله

آری ای مردم بدانید که دنیا پوچ است و زیبایی فریبنده ای دارد، انسان را گول می زند. گول زیبایی دنیا را نخورید و به ندای «هل من ناصر» حسین زمان لبیک گوئید و به جبهه ها آئید و اسلام عزیز را یاری کنید.
خدایا نمی دانم که این حرفها را از روی اخلاص می زنم یا نه خدایا اگر از روی اخلاص نیست نمی گویم، خدایا قلمم را بشکن و مرا هدایت فرما و ایمانم را قوی نما، خدایا، خدایا، خدایا، خدایا مرگم را برسان زیرا که می ترسم در دنیا فرو روم و تو را فراموش کنم، خدایا شهادت را نصیب نما زیرا به شهادت چنان علاقه دارم همانطوریکه بچه نوزاد به شیر مادرش علاقه دارد و به امید اجابت شدن دعاها و این دعا ان شاءالله.

پدر و مادرم! دست به قلم گرفتم تا وصیتی به شما و امت حزب الله نمایم، پدر و مادرم مرا ببخشید که نتوانستم فرزند خوبی برای شما باشم و در دوران پیری دست شما را بگیرم زیرا اسلام عزیز در زمانی قرار گرفته است که همه شیاطین دنیا در پی نابودی آن بودند و من نیز مسلمان و مقلد-مقلد امام و لبیک گو، لبیک گوی هل من ناصر حسینی امام، برای دفاع اسلام باید به جبهه رفت و اسلام و انقلاب را یاری نمود.

پدر و مادرم! هر چند بگویم برایم گریه نکنید می دانم که گریه می کنید اما وصیتم به شما این است که در حال گریه بیاد مصیبت حسین(ع) و زینب(س) باشید و نماز شکر بپا دارید و شکر کنید به درگاه خداوند که امانت خود را صحیح و سالم به او تحویل دادید.

والدین گرامی برای چندین مسئله وصیتی به شما می کنم و امیدوارم حتما عمل نمائید.

۱- محل دفن خود را به عهده پدر و مادرم می گذارم و دیگر آنکه مقداری پول در خانه دارم که مقداری از آن را برای مجلس ختم استفاده نمائید و بقیه را بحساب مستضعفان بریزید. ضمنا اینجانب بعلت بودن در جبهه ماه مبارک رمضان دو ماه را روزه نگرفتم از شما می خواهم که واجبات مرا که شامل نماز و روزه قضا می باشد انجام دهید.

۲- راضی نیستم که بعد از شهادتم تبلیغات زیادی براه اندازید از پارچه نویسی و نصب پوستر عکسم و تبلیغات زیاد خودداری نمائید.

۳- منافقان و دشمنان اسلام بدانند که من مقلد امام خمینی هستم و جان را در راهش فدا می کنم و هیچ راضی نیستم کسیکه مقلد امام نیست و در خط انقلاب و ولایت فقیه نمی باشد در مراسم تشییع جنازه و مراسم ختم شرکت نماید چنانچه آنکس از نزدیکترین آشنائیان باشد.

والسلام ابراهیم رمضان زاده رستمی

رمضانعلی رمضان نژاد

شهدای آرمور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رمضانعلی رمضان نژاد
رمضانعلی رمضان نژاد در ۵ فروردین ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان
و متدین در روستای گرجی پل شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان
گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رقیه ذبیحی و پدرش عزت الله رمضان
نژاد پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در دبیرستان ۱۸ دی رشته حسابداری با
موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و
اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران
و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی
داشت.

شهید رمضانعلی رمضان نژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴
عملیات کربلای ۴ منطقه ام الرصاص در اثر اصابت تیرشهد شیرین شهادت را
نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع
در گلزار امام زاده عبدالکاظم روستای قاجارخیل شهرستان شهید پرور ساری
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

رمضانعلی رمضان نژاد

الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ - آیه ۴۶ سوره بقره

بدرستی آنانکه می دانند همانا ایشان دیدار کنندگان پروردگارشانند و همانا ایشان به سوی او باز گردند.

وصیت نامه ام را با یاد خدا و به توکل بر خدا آغاز می کنم؛

مکتبی که بخواهد استوار بماند و حکومت الله در آن مکتب استوار بماند هیچ راهی ندارد مگر به یک شرط و آن این است که باید شهید بدهد و باید خون بریزد و باید هجرت کند خوشبختانه مملکت ما شهید داد و خون هم داد تا به مقاومت و استواری پا بر جای خود ایستاد، و آرمانهای ۱۴۰۰ ساله را زنده نگه داشت و یکایک ما از این انقلاب حق و شریک هستیم و تنها حق گفتن و شعار گفتن نباشد و باید کارهایمان را عملی کنیم و آن حق چیست؟ آن حق این است که مال و جان خودمان را بدهیم تا در سرای آخرت در پیش خداوند تبارک و تعالی و ائمه معصومین (ع) و شهدای عزیزمان سر بزیر نباشیم.

معبودا: تو را حمد و سپاس می گویم که مرا در این زمان و مکان به دنیا آوردی و از پیروان امام عزیزمان نائب امام زمان، که کسی او را دوست نداشته باشد بدون شک امام زمان را یاری نمیکند بی عشق خمینی نتوان عاشق مهدی شد و من این وصیت نامه را آن موقعی می نویسم که هدفم را شناختم و بسوی او می شتابم و چندین بار با نوشتن آن سعادت نصیبم نشد. ولی این بار از خداوند خواهانم که سعادت و توفیق شهادت نصیبم نماید، و ان شاءالله آخرین وصیت نامه ام است که توفیق پیدا کردم. شهادت برای ما بسیجیان مانند این است که پرنده ای از داخل قفس به بیرون پرواز کند، آری ما متکی به سلاح نیستیم و نبودیم و این قدرت، قدرت ما فوق قدرتهای شیطانی همچون قدرت لایزال الهی می باشد و تکلیفی بر خودم می دانم شاید اندکی دین خودم را فدای اسلام عزیز بعد از ۱۴۰۷ سال نمایم. من فقط به ۳ جهت این راه را انتخاب کرده ام. ۱- قرب الهی برای نزدیکی به معبود خویش ۲- فی سبیل الله جان دادند ۳- برای لقاء الله

و شما ای پدر و مادر گرامیم بعد از شهادت من گریه و زاری نکنید، این گریه و زاری را برای امام حسین (ع) و فرزندان در صحرای کربلا بکنید، و من مال شما نیستم و از آن خدا هستم که او هر وقت اراده نماید و مرا لایق دانست تا آیت هایش را ببینم و پیش خودش میبرد. و از شما که خیلی سختی و مشقت کشیدید سپاسگزاری می کنم و اجرتان را از خدا بخواهید. از دوستان و فامیلان مومن اگر بدی از من دیده اید به بزرگیتان مرا عفو نمایید. جبهه را خالی نکنید و برادران حزب الله نماز که ستون دین است هرگز حتی یک لحظه آنرا ترک نکنید. و جنگ ما و فرق ما با کفر یک چیز است و آن هم نماز است. برادران عزیز غیبت برادر مومن هرگز نکنید و حتی در مجالس غیبت شرکت نکنید و در مجالسهای مذهبی بیشتر شرکت کنید. مجلس ختم مرا خیلی سبک بگیرید تا اجر بیشتری ببرید. برادران عزیزم راه مرا ادامه دهید و جبهه و اسلام عزیز را ترک نکنید. هرگز برای من گریه نکنید. که خودتان می دانید بسیج جایش در جبهه است، در شهر خود غریبی می کند و در جبهه آشنایی دارد و محلش است و خواهرانم هرگز برای برادر خود اشک نریزید زینب وار صبر داشته باشید. چرا که خداوند بزرگ صابران را دوست دارد. و در پایان وصیتم جسد مرا در کنار مزار شهید تقی محمودیان دفن کنید و در موقع دفن دستانم را باز کنید تا دنیا طلبان بدانند که من با خودم از دنیا چیزی نبردم و چشمانم را باز کنید تا کوردلان بدانند که من این راه را کور کورانه انتخاب نکردم و مشتاهیم را گره کنید و در لحظه آخر بای جان بر دهان منافقان یکوبم و دعا به جان امام و رزمندگان اسلام را فراموش نکنید.

عزیزان می روند نوبت به نوبت خوش آنروزی که نوبت بر من آید

خداوند حافظ پدر و مادر و برادران و خواهران عزیزم

داریوش رنجبر

شهدای امروز
همه در راه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز داریوش رنجبر

داریوش رنجبر در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای آقمشهد شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه محمودی و پدرش عبدالله رنجبر پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدرسه شهید چمران با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید داریوش رنجبر در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۱۰/۲۶ منطقه عملیات مریوان-کردستان در اثر اصابت ترکش به سر و سینه شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

داریوش رنجبر

بسم رب الشهداء و الصديقين

بنام الله پیام آور خون شهیدان اسلام و درود به رهبر عزیز انقلاب اسلامی و قائم مقام رهبری حضرت آیت الله منتظری و درود و سلام به شهیدان و خانواده شهید و امت شهید پرور ایران و با سلام به دوستان و خویشاوندان. إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ (۱) وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا (۲) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا (۳) چون هنگام فتح و پیروزی با یاری خداوند فرارسد و در آن روز مردم را بنگرید که فوج فوج بدین خدا داخل می شوند و در آن وقت خدای خود را حمد و ستایش کن و پاک و منزه دان و از او مغفرت و آمرزش طلب که او خدای بسیار توبه پذیر است.

انسان یک روزی به دنیا می آید و روزی هم از دنیا می رود چه خوب است یک انسان واقعی و یک مسلمان واقعی باز هم چه خوب است که در راه و هدفی کشته شود که هدف آن هم الله و الهی باشد و من هم هدفم الله بود من به بزرگترین آرزوی خود یعنی شهادت خواهم رسید امیدوارم که گناهان مرا ببخشید تا خداوند بزرگ گناهانم را ببخشد و اگر ناراحتی از من دیدید به بزرگواری خودتان مرا عفو کنید ای برادران من با بازوی پر توان خود در راه اسلام کوشا باشید و همیشه پیش قدم باشید در راه اسلام و تو ای خواهرم با حجابت مشیت محکمی بر دهان ابر قدرتهای جهان بزنی. گناهانم را ببخشید و اگر ناراحتی از من دیدید به بزرگی خودتان مرا عفو کنید.

ما باید یاری دهنده خونهای هزاران شهید باشیم بخصوص شهدای کربلا که طفل شیرخواره چه گناهی کرد که کشته می شود و برادر [خون] دو هزار و پانصد سال ملت ایران و هزاران شهید این انقلاب را به پیروزی رسانید و ان شاء الله این انقلاب به انقلاب حضرت مهدی (عج) پیوندد، شما ای خانواده های شهدا باید ادامه دهنده راه شهدا باشید مرا در محلمان امام زاده آقمشهد دفن کنید دیگر عرضی ندارم جز سلامتی شما، برای همه دوستان سلام مرا برسانید برای عمه و ننه و عموزن و عمو احمد، زهرا، صمد شیردل، کوروش، شکوفه، زینب، معصومه، طاهره سلام مرا برسانید ان شاء الله که حال ابراهیم خوب است عوض من صورت ابراهیم را بوسه بزنید.

والسلام مورخه ۱۳۶۳/۰۷/۲۹ روز یکشنبه

اگر این جنگ بیست سال هم طول بکشد ما ایستاده ایم (امام خمینی)

خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار ...

(آمین یا رب العالمین)

داریوش رنجبر
خداوند
۱۳۶۳/۰۷/۲۹

عباس رنجبر

شهدای آرزومند
همه را

هوالمشید

زندگی نامه شهید دانش آموز عباس رنجبر

عباس رنجبر در ۱ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای پروریج آباد شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده فیروزه ساداتی و پدرش شهیدالله رنجبر پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع ابتدایی در مدرسه سپاه دانش روستای پروریج آباد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید عباس رنجبر در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۲ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش به شکم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای پروریج آباد شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عباس رنجبر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَأَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَ وَفَاتِي قِتْلًا فِي سَبِيلِكَ تَحْتَ رَأْيِهِ دِينِكَ مَعَ أَوْلِيَائِكَ

خدایا از تو می خواهم که مرگم را شهادت در راه خودت، زیر پرچم اسلام با اولیا خودت قرار دهی!

أَشْرَفَ الْمَوْتِ قِتْلُ الشَّهَادَةِ

شرافتمندانه ترین مرگ ها شهادت است

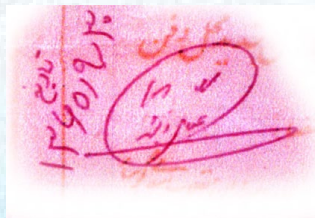
چه جمله جالبی که سرور آزادگان حسین (ع) به پاسداری آموخت. وقتیکه خورشید انسانیت می درخشد چرا آدم مثل موش کور به تاریکی پناهنده شود اکنون مال و انسانیت را در پیش گرفته ایم و این درسی است که از سرورمان حسین علیه السلام آموخته ایم و موفق شده ایم در این جهاد مقدس شرکت کنیم تا گلوی تشنه خود را سیراب کنیم و آب را از چشمه زلالی بیاشامیم نه مانند گمراهان در باتلاق و مرداب سراغ آنرا بگیریم. ما چون از سرورمان حسین (ع) درس آموخته ایم و هرگز زندگی ذلت بار و ننگین را نخواهیم پذیرفت بلکه مرگ خونین را به از زندگی ذلت بار می دانیم و برای گسترش اسلام در سطح جهان و دستیابی به آزادی کامل مستضعفان تا آخرین نفس و تا آخرین قطره خون خویش در راه هدف با دشمنان مبارزه خواهیم کرد.

پدرجان! در مرگ من به هیچ عنوان گریه نکن چون من برای اسلام و قرآن به جبهه جنگ رفتم و شما باید افتخار کنید که من در راه دین و قرآن و راه اسلام عزیزم کشته شدم، شما هم مادر جان در مرگ من گریه نکن می دانم که مرگ من شما را ناراحت می کند شما پدر و مادرم نباید گریه کنید که دشمنان اسلام و قرآن اگر ببینند خوشحالی می کنند و بگویند که دیدید پسر شما کشته شد و دل شما به درد افتاد. پدر جان و مادر عزیزم! باز هم باید بگویم که در مرگ من گریه نکنید می دانم که شما برای من چه آرزوهایی داشته اید ولی باید مرا ببخشید که نتوانستم آرزوهای شما را برطرف کنم. چون اسلام از همه چیز واجب تر است و شما هم خواهرم زهرا برای من گریه نکنید می دانم که سوگ من برای شما خیلی خیلی دردآور است شما باید افتخار بکنید که من برای هدفم کشته شدم. می دانم که چه آرزوهایی دارید خیلی خیلی مرا ببخشید. به امید پیروزی اسلام بر کفر جهانی.

هدف از آمدن به جبهه: برای اینکه بتوانم به اسلام و قرآن کمک کرده باشم و سهمی در این جنگ داشته باشم. پیام من به امت! که ای ملت ایران دست از مبارزه بر ندارید و نگذارید که دشمنان مردم به ما ظلم کنند بخواهند اسلام عزیز ما در سطح جهان رشد نکند باید دشمنان اسلام نابود شوند.

والسلام

۱۳۶۵/۰۹/۳۰



اسماعیل زارع

شهدای سراسر کشور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز اسماعیل زارع
در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و
محبت مادرش طاهره محمودی و پدرش علیرضا زارع پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شهید قائمی و مالک و دبیرستان
طالقانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در
تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی
آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و
حضور پررنگی داشت.

شهید اسماعیل زارع در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۰۱/۲۲ منطقه
عملیات کردستان- مریوان در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت
را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از
تشییع در گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون
گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

اسماعیل زارع

تاریخ

محل پانویس شریف آباد

ناحیه شهر سارر استان مازنران

کد شناسائی [] نام اسماعیل نام خانوادگی زارع نام پدر عیاضا

شماره شناسنامه (۲۴۷) محل صدور شریف آباد تاریخ تولد ۱۳۴۴ محل تولد شریف آباد

جنس مرد زن همسر دارید آری خیر تعداد افراد تحت تکفل

مدرک تحصیلی (مقطع کارشناسی) شغل معجز تخصص کشاورزی تجربه نظامی آری خیر

در صورت آری لطفاً مدت خدمت و تخصص خود را ذکر کنید

اینجانب داوطلب هستم که پس از گذراندن دوره آموزشی یکی از وظایف زیر را در گرومقاومت خود بعهده دار شوم

آموزش و تبلیغات تکمیل کویپ و لنگه واحد رزمده تدارکات آشنائی و ضد شراکتاری ایسره

آدرس محل سکونت کمر بندر شریف آباد

تلفن

آدرس محل کار

تلفن

عضو



غلامرضا سالیانه

شهدای امروز
همه در راه خدا

هوالمشید

زندگی نامه شهید دانش آموز غلامرضا سالیانه
غلامرضا سالیانه در ۲۰ اسفند ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین
در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و
محبت مادرش کلثوم نعمتی و پدرش حسن سالیانه پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس سعادت و استاد معجوری و دبیرستان
باهنر رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان
خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و
انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.

شهید غلامرضا سالیانه در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۴/۰۴/۱۳۶۵ عملیات
کربلای یک منطقه مهران در اثر متلاشی شدن سر و صورت شهد شیرین شهادت
را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از
تشییع در گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون
گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

غلامرضا سالیانه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون

آنهایی که در راه خدا کشته شده اند مرده میندازید بلکه زنده اند و در نزد خدای خود روزی می خورند.

سلام و درود همیشگی بر امام زمان مهدی موعود عج الله تعالی فرجه شریف که نابود کننده ظلمت های جهانی و با سلام و درود بر امام عزیز خمینی بت شکن و نابود کننده ظلمت ها و روشن کننده دلها به سوی خدا و سلام بر رزمندگان اسلام که عاشق خدا و مهدی هستند.

آری خدای ما یکتا، مکتب ما اسلام و کتاب ما قرآن و پیامبر ما حضرت محمد (ص) و مذهب ما شیعه دوازده امامی که امام اول حضرت علی و امام آخر امام زمان مهدی موعود که عشق دیدن او را دارند.

وصیت من به مردم حزب الله این است که امام را تنها نگذارید این امام بود که اسلام را دوباره زنده کرد و ریشه ظلمت را از بین برد و دلهایمان را به خداوند نزدیک کرد آری مردم حزب الله اگر می توانید بروید به جبهه ها همانطور که امام گفت بر هر جوانی واجب عینی است که اگر می توانند به جبهه بروند. و اگر نمی توانند در پشت جبهه به جبهه ها کمک کنند و در دعا کمیل و نماز جماعت شرکت نمایند.

بشنوید ای منافقین شما می گوید یک شخص و رزمنده بخاطر پوتین و لباس می روند به جبهه ها، کور خواندید و شما نمی فهمید، چشم دل شما کور است. آنها به خاطر اسلام و به عشق خداوند همچون پروانه ای به دور شمع خود می چرخند بسیجیان هم به عشق خداوند به جبهه ها می روند.

و بعد وصیت به پدر و مادر عزیز بشنو انسانی که به دنیا می آید یکروز هم از این دنیا می رود چه خوب است که انسان با عمل پاک از این دنیا برود آری ما متعلق به خداوند هستیم که خداوند در قرآن می گوید «انا لله و انا الیه راجعون» ما از اویم و به سوی او می رویم و تو ای مادرم شما زحمت کشیدی و شب و روز نخوابیدی تا من را بزرگ کردی و من در برابر شما کاری نکردم جز اذیت و ناراحتی شما و تو ای پدرم که شما هم برای من زحمت کشیدی و من حرف شما را گوش نمی دادم و مرا بیخشید و ...

مادرم بشنو که اگر من نتوانسته ام دیپلم خودم را بگیرم در عوض به راهی رفتم که مدرسه من جبهه و معلم من امام حسین و کتاب درس قرآن و موضوع درس شهادت بود که در این درس با معدل بالا قبول شدم و افتخار می کنم و شما هم افتخار کن که پسر ت را در راه خدا هدیه کردی.

مادرم مرا حلال کن و در ضمن بعد از شهادت من هیچ وقت گریه نکن و همچنین کسی نباید در خانه ما بی حجاب باشد چه فامیل و چه غیر فامیل.

شما ای خواهرانم حجاب شما حجاب زینب است و دختر هایتان را با حجاب و مومنه تربیت کنید و پسر هایتان را با مسجد مانوس و مسلمان واقعی تربیت کنید و شما ای برادران راه من را ادامه دهید و ...

وصیت من به هم پایگاهی خود، شما ای برادران جای من را پر کنید و در دعای کمیل و دعای توسل و در نماز و جلسات شرکت نمایید و اجر و پاداش در همین است و اگر لیاقت شهادت داشتم اولاً به عباس آقا گفتم اگر نشد، من را ملا مجالدین در پیش شهدا دفن کنید.

((والسلام علیکم))

یزدان سلطان تویه

شهدای ساری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز یزدان سلطان تویه
یزدان سلطان تویه در ۲۰ دی ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مرضیه سلطانی و پدرش علی بابا سلطان تویه پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در دبیرستان باهنر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید یزدان سلطان تویه در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۴/۱۲ عملیات کربلای ۱ منطقه مهران در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

یزدان سلطان تویه

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام خدمت امام عزیز و درود و سلام بر سنگر نشینان جبهه ها و سلام بر شهیدان به خون خفته انقلاب اسلامی ایران. سلامی که از قلبم سر چشمه می گیرد خدمت شما عرض می کنم و چند خط مطلبی که برایتان می نویسم همان وصیت نامه بنده است که برایتان می نویسم و امید آن است که به مطالب عمل شود به خصوص برای کسانی که هنوز مفهوم شهید و شهادت در راه خدا را نفهمیده اند و خیال می کنند با چند روز سیاه پوشیدن و گریه کردن اداء دین کرده اند.

اینجانب یزدان سلطان تویه فرزند علی بابا متولد ساری سرباز کوچک اسلام بودم که در لباس مقدس بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خدمت می کردم. هر کس که در این دنیا زندگی می کند فانی است، حتی حیوانات و موجودات غیر زنده روزی به وجود می آیند و روزی هم از بین می روند و کسی نیست که سراغ داشته باشد فردی یا افرادی چند قرنی زنده باشد، همه از بین رفتنی هستند همه باید سر به تیره خاک فرو ببرند. رفتن از دنیا چند طریق است بیماری، تصادف، در بستر عادی به صورت عادی مردن و مرگ پر افتخار و شهادت که بهترین و ارزشمند ترین و والا مقام ترین نوع مرگ همان شهادت در راه خداست. جداً اگر انسان یک مقدار انسانی فکر کند و در مورد شهادت و به ویژه شهادت آشنایی داشته باشد به هر طریق که باشد به طرف شهادت می رود.

شهادت مرگی است که به وسیله آن تمام گناهان بخشیده می شود و هنگامی که انسان وارد خانه تنگ و تاریک و گلی قبر می شود با عمل نیک شهادت روحش در کنار دیگر شهیدان می رود و در عالم برزخ است تا روز محشر و بنده که هم اکنون خبر شهادت به شما رسید با چشمی باز، گوش شنوا و قلبی بیدار، این راه بزرگ اسلامی و شهادت را برای خودم انتخاب کردم. البته با بصیرتی روشن، اطاعت از رهبری پیامبر گونه امام امت که واقعا جوانان ما را بیدار کرد و بنده فقط به خاطر در خطر افتادن اسلام که حضور بنده نیاز بود این راه را انتخاب کردم و شما ای کسانی که می گوید شهدا برای وطن جنگیدن و برای خاک جنگیدن و بعد شهید شدند برگردید به کلام زیبای اسلام که حد و مرز را نمی شناسد و آن شهدایی که در لبنان و بیروت شهید شدند آنها مگر مال این آب و خاک نبودند؟ چرا آنها شهید شدند؟ پس آنها به خاطر اسلام عزیز به شهادت رسیدند.

مکان برایشان معنی و مفهومی نداشت و اگر در میان بستگان و آشنایان کسانی چنین فکر می کنند به شما اخطار بدهم که در مورد بنده و دیگر شهیدان جمهوری اسلامی چنین فکر نکنند که سخت در اشتباه هستید و شما بعضی از بستگان بنده در حدود خانواده های خودتان حدوداً چند شهید تقدیم انقلاب نمودید و قبلاً شما را در مراسمات چند شهید دیده بودم که سخت در عزا و ماتم به سر می بردید و وقتی که چند روز از شهادت شهید گذشت همان بی تفاوتی قبل را نسبت به خود گرفتید و حتی برای یکبار هم به وصیت نامه شهید عمل نکردید و کمال تشکر را دارم از آن دسته از بستگان که همیشه به فکر عبادت و شرکت در مراسمات مذهبی از قبیل دعای کمیل، دعای توسل، نماز دشمن شکن جمعه و راهپیمایی ها هستند و شرکت می کنند خداوند انشاالله شما را در اعمالتان موفق تر کند.

از افراد عادی محل تقاضا می کنم که در بسیج و پایگاه مقاومت شهید معلم کلایی عضو شوند و در هر سنی که هستند اشکال ندارد، بسیج به سن و سال کار ندارد بسیج به تقوا و ایمان شما کار دارد. از برادران شورای مرکزی انجمن اسلامی معلم کلا می خواهم که در کارتان کاملاً استوار باشید و در دادن نامه و بقیه مسائل انجمن اسلامی بهتر از قبل عمل نمایید و فقط وجدان را قاضی خود قرار دهید.

پدرم از شما کمال تشکر را دارم و هیچ وقت زحمات بی دریغ شما را در دوران کودکی و جوانی که برایم کشیدید فراموش نمی کنم و فقط از شما می خواهم که در پایگاه مقاومت محل ثبت نام کنید و جبهه را فراموش نکنید و اسلحه به زمین افتاده مرا به دست گیر و قلب دشمنان اسلام را نشانه گیر. در مورد شهادت بنده اصلاً ناراحت نباشید زیرا که پسر با چشم باز خویش این راه بزرگ اسلامی را انتخاب کرد و راهی برفت که تأسف در آن نیست و انشاء الله که مرا می بخشید و دیدارمان روز قیامت ان شالله.

و تو ای مادرم ای اسطوره مقاومت، تو ای کسی که در شهادت محمد تقی و عسگری برزگر و احمد افضل و رحیم صادقی و اصغر وفایی نژاد و محمود علمدار خوب امتحان پس دادی، در شهادت پسر هم مقاوم باش تا اینکه بقیه مادران که فرزندان خود را بسیار دوست دارند و اصلاً به فکر تربیت درست اسلامی و نماز و عبادت در راه راست جوانشان نیستند از شما درس عبرت بگیرند و بدانند که فرزند امانت خداوند است که باید درست و سالم تحویل خدا داد. دو پسر دیگر را هم که مانند شیر هستند رزمنده تر تربیت کن که هم در درس فعال باشند هم در سنگر نشستن.

یزدان سلطان تویه

هم در عبادت و هم پشت جبهه. افتخار کن که پسر های شما الان جوانان سر خیابانی بار نیامد و جوان مسجدی بار آمد و جوان بسیجی شد، مادرم حرکات دیگر مادران را در بزرگ کردن بچه ها و شیر دادن به فرزندان در نیمه شبها دیده ام و می دانم که شما هم برای بنده چنین زحماتی کشیدید، درود بر تو که شیر پاکت و حلالیت مرا چنین بار آورد و انشاءالله که مرا می بخشید و دیدارمان روز قیامت انشاءالله.

خواهرانم! حجاب اسلامی، عبادت اسلامی، شعار و عملتان باشد و شرکت در مراسمات اسلامی و در مراسمات مذهبی نماز جمعه، دعای کمیل، دعای توسل شرکت نمایید. دشمن از حجاب کوبنده شما و سیاهی چادر شما خیلی می ترسد و حسرت می خورد.

ای داماد عزیز و خواهر بزرگم، شما هم در زندگی بنده زحمات فراموش نشدنی برایم کشیده بودید خیلی لطف کردید می بخشید که نتوانستم جبران کنم فقط همیشه سلام گرم مرا به خواهر زاده عزیزم مهدی برسانید که او را بسیار دوست داشتم و به مهدی بگویید که دایی امیر رفت پیش مائده خواهر کوچکت.

ای دوستان من، ای کسانی که ما چند نفر در یکدیگر خلاصه شده بودیم آقایان حسن و حسین عباسی، رضا انوری، مصطفی و یحیی کاکویی، حسن زارع، حمت یداللهی، ولی الله مردانشاهی و برادرم عباس بعد از شهادتم مسئولیت بسیار سنگین دارید که سفارش مخصوص می کنم که پایگاه مقاومت شهید معلم کلایی از زندگی بنده هم برایم بیشتر ارزش داشت به شما امانت می دهم و از شما می خواهم که با همکاری برادران شورای پایگاه و برادران انجمن اسلامی شهید مظلوم سید محمود علمدار و سایر اعضای پایگاه که ۵۰ نفر می باشید شب و روز سعی کنید که فعالتر عمل کنید و مراسمات مذهبی را مثل قبل زنده نگهدارید و با اخلاق و رفتار اسلامی شروع به جنگ با افراد بی تفاوت بنمایید و در صورت مواجه شدن به مسائل جنگ آنها را (دشمنان اسلام) را از بین ببرید.

از خاله های عزیزم و خانواده های مقاوم و محترمشان کمال تشکر را دارم و از شما می خواهم که در دلداری خواهر خود کوشش نمایند. آخرین کلمات وصیتنامه ام این است که از همه بستگان طلب بخشش و آمرزش می کنم، از عموها و پسر عموها و دایی ها و پسر دایی ها، عمه ها و پسر عمه ها و خاله ها و پسر خاله ها و از همه و همه فامیلها و آشنایان و همسایگان طلب بخشش و آمرزش دارم و فقط شما را سفارش می کنم که حتماً وصیتنامه شهدا را بخوانید و عمل کنید در غیر اینصورت گریه خالی شما روحم را عذاب می دهد.

والسلام - یزدان سلطان تویه

در ضمن اگر جنازه ام را نیاوردند ناراحتی نکنید زیرا جنازه بدون روح فایده ای ندارد اگر روزی جنازه ام را آورده اند مرا در مزار شهدای ساری اگر جا بود حدود قبر شهید بزرگ ها دفن کنید و مقدار پولی که از بنده می ماند به مادرم بسپارید و صرف خواهرانم کند و نماز و روزه قضا دارم به جای آورید و مراسمات بنده را با ساده ترین برنامه ها طی کنید که آنطور دلم می خواهد و آرزوی آخرم این است که بعد از شهادتم برادرم اسد را به کلاس خطاطی و باشگاه بفرستید.

ای برادران بسیجی، ای اعضای گروه مقاومت شهید معلم کلایی با شما هستم و این چند کلمه مخصوص شماست پس خوب گوش کنید اگر توان دارید حتماً باید به جبهه بروید، اگر ندارید در پشت جبهه با حضورتان در پایگاه جلسات و مراسمات مذهبی فعالانه شرکت کنید و اگر انقلابی هستید واقعاً انقلابی باشید و اگر کسانی هستند در پایگاه که کمی سازشکار هستند این را بدانید که اگر مقداری خون شهیدان پایمال شود فردای قیامت کنار علم سبز امام حسین (ع) و رسول الله (ص) از دست شما شکایت می کنند و نفس درون خود را از خود دور کنید، در تمام اعمال و حرکات خود انقلابی باشید و تک تک شما وظیفه دارید که بسیج را به مردم بفهمانید و همیشه دوست جوانان پاک و مخلص جبهه ای باشید و هیچوقت فرصت به سوسول های سر خیابان ندهید و این را بدانید شاید بعد از شهادتم این جوانان سر چهار راهی که صاحبانشان توان تربیتشان را ندارند، شاید به ظاهر اشک تمساح بریزند و در باطن قربانی خواهند کرد. فقط چشم امید من شما بسیجیان قهرمان هستید که سخت در مقابل این بی صاحبان سر خیابانی بایستید و هیچ وقت اجازه نفس کشیدن را به این ها ندهید.

دیدارمان روز قیامت انشاءالله.

اسفندیار سلمانی

شهدای آرزو
همیشه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز اسفندیار سلمانی در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای جورجاده شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش پروانه باقری و پدرش امرالله سلمانی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس روستای جورجاده و قائمشهر و بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید اسفندیار سلمانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۷/۲۹ عملیات والفجر ۴ منطقه کردستان- مریوان در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای جورجاده شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

اسفندیار سلمانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یا ایها الذین آمنوا خذوا الحق من اهل الباطل و لا تأخذوا الباطل من اهل الحق.

ای مومنان حق را از اهل باطل بگیرید و اما باطل را از اهل حق نگیرید.

ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون. قرآن کریم

مپندارید آنان که در راه خدا کشته می شوند مرده اند بلکه زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی می خورند.

با سلام و درود بر مهدی موعود این چهره پر نور خدا، منجی بشریت، نجات دهنده محرومین و مستضعفین جهان و نایب بر حقش ابر مرد تاریخ ابراهیم زمان - بت شکن قرن - معلم بزرگ - خورشید درخشان - پیر جماران - خمینی روح الله و با سلام و درود بر شهیدان صدر اسلام از هابیل گرفته تا حسین و از حسین گرفته تا کربلای ایران که با خون سرخشان درخت کهنسال اسلام را آبیاری نمودند و خط سرخ انبیاء را بر ما گشودند و با سلام و درود بر رزمندگان دلیر و ایثارگر و جان برکفان قرآن و اسلام که همچون شیر می خروشدند و ارتش زبون صدام را به نابودی می کشاندند. و با سلام و درود بی پایان بر شما مردان همیشه در صحنه در پشت جبهه که بر حق هستید و پشتیبان رزمندگان و نابود کننده منافقین و کوردلان امریکایی، درود و سلام همه رزمندگان بر شما دلیران باد. خدایا - بارالها - پروردگارا - معبودا - معشوقا - با تو پیمان بسته بودم که تا پایان راه بروم و بر پیمان خویش همچنان استوار ماندم. های و هوی بهشت را می بینم چه غوغایی، حسین به پیشواز یارانش آمده چه صحنه ای، فرشتگان ندا دهند که همزمان ابراهیم - همراهان موسی - همدستان عیسی - همکیشان محمد - هم سنگران علی - همفکران حسین - همگامان خمینی از سنگر کربلا آمده اند چه شکوهی. خدایا به محمد (ص) بگو که پیروانش حماسه آفرینند، به علی (ع) بگو که شیعیانش قیامت بپا کردند و به حسین (ع) بگو خونس در رگها همچنان می جوشد. بگو از آن خونها سروها روید. ظالمان سروها را بریدند اما باز هم سروها روید. خدایا می دانی که چه می کشیم، پنداری که چون شمع ذوب می شویم، ما از مردن نمی هراسیم. اما می ترسیم بعد از ما ایمان را سر ببرند و اگر بسوزیم هم که روشنایی می رود و جای آن دوباره به شب می سپارد. پس باید چه کرد؟ از یک سوء باید بمانیم تا شهید آینده شویم و از سوی دیگر باید شهید شویم تا آینده بماند. هم باید امروز شهید شویم تا فردا بماند و هم باید بمانیم تا فردا شهید نشود. عجب دردی، چه می شد امروز شهید می شدیم، فردا زنده می شدیم تا دوباره شهید شویم. آری همه یاران سوی مرگ رفتند در حالیکه نگران فردا بودند. من با امام عزیز میثاق بسته ام و به او وفادارم زیرا که او به اسلام و قرآن وفادار است و اگر چندین بار مرا بکشند و زنده ام کنند دست از او نخواهم کشید. باید راه سعادت بخش حسین (ع) را ادامه دهیم و زینب وار زندگی کنیم. به خدا قسم من ضعیف و ناتوان، دوست دارم چشم هایم را دشمن در اوج دردش از حلقه به در آورد و دستهایم را در تنگه جزایه قطع کند و پاهایم را در خونین شهر از بدن جدا سازد و قلبم را در سوسنگرد آماج رگبارهایش کند و سرم را در شلمچه از تن جدا کند تا در کمال فشار و آزار دشمنان، مکتبم ببیند که گرچه چشم ها، دستها و پاها و قلب و سینه و سرم را از من گرفته اند اما یک چیز را نتوانسته اند که بگیرند و آن ایمان و هدفم است که عشق به الله و معشوقم و به مطلق جهان هستی و عشق به شهادت به امام و اسلام است.

ای خدای جهان و هستی! جنده را که با سوگند به ثارالله در لشکر روح الله برای شکست عدو الله و استقرار حزب الله زمینه ساز حکومت جهانی بقیه الله است حمایت کن. پیامبر صل الله علیه می فرماید: در روز قیامت فرشتگان مرحبا گویان به استقبال مجاهدین راه خدا می روند که با شمشیر به خون آویخته از درب مخصوص باب المجاهدین وارد بهشت می شوند و هر آن کس جهاد در راه خدا را به همراه امام عادل ترک کند لباس خواری و ذلت پوشیده و در زندگی تنگدست و نیازمند گردد و دینش از بین برود. ای جوانان نکند در رختخواب ذلت بمیرید که حسین علیه السلام در میدان نبرد شهید شد. ای جوان عزیز مبادا در غفلت بمیرید که علی در محراب عبادت شهید شد و مبادا در حال بی تفاوتی بمیرید که علی اکبر حسین در راه حسین علیه السلام و با هدف شهید شد.

ای مادران عزیز! مبادا از رفتن فرزندانان به جبهه جلوگیری کنید که فردا در محضر خدا نمی توانید جواب زینب کبری را بدهید که تحمل ۷۲ شهید را نمود. ما باید همه مثل خاندان وهب باشیم که جوانان خود را به جبهه های نبرد می فرستند و جسدهای آنها را تحویل نمی گرفتند، چون مادر وهب فرمود؛ سری را که در راه خدا دادم پس نمی گیرم.

اسفندیار سلمانی

برادران استغفار و دعا را از یاد نبرید که بهترین درمان‌ها برای تسکین دردهاست و همیشه به یاد خدا باشید و در راه او قدم بردارید و هرگز دشمنان بین شما تفرقه نیندازند و شما را از روحانیت متعهد جدا نکنند که اگر چنین کردند روز بدبختی مسلمانان و روز جشن ابرقدرت‌هاست. حضورتان را در جبهه‌های حق علیه باطل ثابت نگه دارید. بر امام عزیز بیشتر دقیق شوید و سعی کنید عظمت او را بیابید و خود را تسلیم او سازید و صداقت و اخلاص خود را همچنان حفظ کنید. اگر فیض شهادت نصیبم گشت آنان که در خط سرخ امام خمینی نیستند و به ولایت او اعتقاد ندارد بر من نگریند و بر جنازه من حاضر نشوند. اما باشد که دماء الشهداء آنان را نیز متحول سازد و به رحمت الهی نزدیکشان کند. پروردگارا به سربازان ما درس تقوی و پرهیز بیاموز و ایشان را متین و کارشان را استوار فرمای. عبادتشان را از فساد و ریا و خود پسندی به دور دار و بگذار که جز بخاطر تو ننشینند و بر نخیزند و جز به رضای تو فکر نکنند و سخن نگویند و در آن هنگام که غریو مصاف میدان نبرد را بگذارند سپاه دشمن را در چشمشان کوچک و ناچیز بنمای تا به یک حمله روزگار بر آنان تباه سازند. الها! قلم تقدیر تو فرمان شهادتشان را به امضا رسانید چنان کن که ابتدا فتح را بچشند و دشمنان تو را به ذلت اسارت و شکست در اندازند و بلاد مسلمانان را از شر اجانب ایمن بدارند و لشکر کفر را از مرز اسلام برانند و ای خدای بزرگ آنچه‌ان که در واقعه بدر سربازان اسلام را با افواج ملائک پشتیبانی کرده ای همچنان فرشتگان ظفر مند خویش را با سربازان ما همراه ساز تا یکباره قوای کفر را از هم بشکافند و شوکت دشمن را در هم بشکنند و تراکمشان را پریشان سازند.

سلام مرا به رهبر عزیزم برسانید و بگویید تا آخرین قطره خونم سنگر اسلام را ترک نخواهم کرد با خداوند پیمان می بندم که در تمام عاشوراها و در تمام کربلاها با حسین (ع) همراه باشم و سنگر او را خالی نکنم تا هنگامیکه همه احکام اسلام در زیر پرچم اسلامی امام زمان (عج) به اجرا در آید. به امید پیروزی نهایی رزمندگان اسلام بر کفر پیشه گان صدامی.

خدمت پدران و مادران گرامی! با سلام و درود بر پدران و مادران عزیز این پیروان حسین که همانند شیر می خروشدند و ایثار می کنند و فرزندان را برای جهاد در راه خدا و قرآن و اسلام آماده می سازند.

ای پدران عزیز! شما باید پدری چون حسین (ع) باشید که فرزندان خود را به میدان می فرستاد و به شهادت می رسیدند و شما باید پدری چون یاسرها و یا پدری که چندین فرزند خود را به میدان می فرستد و به شهادت می رسند باشید و راستی که خودشان هم آماده جهاد هستند. و ای مادران گرامی! شما باید مادری چون فاطمه و زینب باشید مثل آن شیر زنان و قهرمانان راه خدا، که فرزندان را در کربلای خونین و در راه خدای بزرگ به شهادت رسیدند. مادری چون سمیه باشید که اولین شهید صدر اسلام بود و همچنین فرزند خود را فدای قرآن نمود. ولی ناله ای از آنها بلند نشد. مادر! بهشت جاویدان برای کسانی که در دل شب برای ترس از خدا گریه می کنند باز است. ای مادر عزیز و گرامی و تو ای خواهر عزیز! رسالتی که بر دوش شماس خیلی سنگین می باشد، تو باید خوهری همچون زینب کبری باشی که برادر خود را در کربلای خونین از دست داد، برادری چون حسین، رسالت تو خواهر برای ادامه راه شهیدان جد است که باید آنها را انجام دهی.

و ای برادر گرامی! شما باید برادری چون عباس باشید که چطور به میدان نبرد تاخت و با دشمنان خدا جنگید و به شهادت رسید: شما برادر باید نگذارید که سنگر من خالی بماند و اسلحه من بر زمین بیافتد باید راه مرا ادامه دهی و جهاد در راه خدا را دنبال کنی.

مادر عزیز! من حسین وار وارد میدان شدم و حسین وار مبارزه کردم و حسین وار هم به شهادت خواهم رسید. به امید پیروزی نهایی و به امید آن روز که مژده فتح کربلا را بر شما به ارمغان بیاورند.

در ضمن مرا در وطن عزیز خودم جورجاده در کنار دو پاسدار شهید، دو الگو و اسوه مبارزه و جهاد دفن کنید. به امید پیروزی فرزندان شما علی سلمانی - الله اکبر - خمینی رهبر ((شعر کوتاه))

عاشق شدم عاشق مهدی مادر مهدی را کنار سنگر دیدم مادر
روانه شدم سوی مهدی مادر به معشوقم رسیدم مادر

۱۳۶۲/۰۴/۱۱

سیدابراهیم سیدی

شهدای امروز
همه در راه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدابراهیم سیدی
سیدابراهیم سیدی در ۲ اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۱ میان خانواده ای با ایمان و
متدین در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر
و محبت مادرش باجی محسنی و پدرش سیدبابا سیدی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی
از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های
فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و
محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید سیدابراهیم سیدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۳/۳۱
عملیات نصر ۴ منطقه ماووت در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید
و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در
گلزار ملا مجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید
و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.



«بسمه تعالی»

اینجانب محمد زائق خطرات از سید ابراهیم سیدی دارم که بر استان
 بازرگانی کم من خوشه دوران راهی را با هم در یک مدینه دین خداوند
 بجهت مهربانی و دل سواری بود بیکه از دانش مرزبان خوب است در طبری
 پور بعد از مدتی گاه با هم بازی می کردیم و آنکه آب پیوسته در نازاری
 در نزاری اگر او من رفتم که نان بگیری که در نزاری بود من با هم
 می آید که اصلاً حق کسی را ضایع نمی کرد که مردم از او راضی بودند
 را در دست داشتند

صفحه:
 ادامه دارد
 پایان

۱۱/۱۱/۱۰۱ س. ک- ۸۰/۲/۱۷-۱۰۰۰۰۰ (خ)

امضاء نویسنده خاطره: محمد زائق

نوروزعلی شمشیربند

شهدای نوروز

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز نوروزعلی شمشیربند

نوروزعلی شمشیربند در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای ولویه علیا شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زهرا عبدی و پدرش یحیی شمشیربند پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در مدارس روستای ولویه و ۱۸ دی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید نوروزعلی شمشیربند در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۱ عملیات والفجر ۸ منطقه فاو در اثر اصابت گلوله شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای ولویه علیا شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

نوروز علی شمشیربند

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و با سلام به پیشگاه آقا امام زمان (عج) و نایب بر حقش امام خمینی و با درود و سلام به شهدای صدر اسلام از شهدای کربلای حسین تا شهدای کربلای خونین ایران و با درود و سلام به رزمندگان پر توان و سلحشور جبهه های نبرد حق علیه باطل و با سلام به امت شهید پرور و غیور و همیشه در صحنه ایران . ای ملت غیور و حزب الله تنها وصیتم این است که اولاً امام را تنها نگذارید و پیرو ولایت فقیه باشید تا به شما آسیبی نرسد و همیشه در صحنه باشید و گوش به فرمان امام باشید و تا آنجا که توان دارید چه مادی و چه معنوی کار کنید برای اسلام و انقلاب اسلامی و شما ملت حزب الله کارتان برای رضای خدا باشد و به فرموده امام کار برای خدا دلسردی ندارد و اجر و پاداش را هم از خدا طلب کنید و می بینید که تمام ابرقدرت های شرق و غرب و سلطه گران و سر سپردگان و ایادی داخلی و خارجی دست به دست داده اند که نظام عدل انسانی و اسلامی را بر اندازند و شما ملت عزیز همبستگی و وحدت خود را حفظ کنید و همچون سدی فولادین بر سر آنها بکوبید و به یاری قرآن و اسلام بشتابید . در نماز های جمعه و جماعت شرکت کنید که اینها عزای دشمن است و از آن خوف و هراس دارند . دعا های کامل و توسل و ادعیه را در موعد مقرر بخوانید و پیام رسان خون شهیدان باشید و بهترین دعاهایتان برای من این باشد که خداوند سعادت شهادت را نصیبم گرداند .

از شما برادران انجمن اسلامی می خواهم همانگونه که جهاد اصغر می کنید جهاد اکبر را فراموش نکنید و شما برادران ازدواج کنید و به حرف پیامبر بزرگ اسلامی ما حضرت محمد (ص) لیبیک بگوئید و سعی کنید در این امر خیر مادیات را در نظر نگیرید . تقوا را در نظر داشته باشید که در دنیای دیگر خوشبخت هستید . تا آنجائیکه امکان دارد شبهای جمعه یا هر شب دیگر برایم قرآن بخوانید و در موقع دعاها یادی از ما بکنید و اگر اشتباه یا خطائی از من دیدید به بزرگی خودتان مرا عفو کنید و ببخشید و وقتی شنیدید من شهید شدم و خبر شهادتم به شما رسید خوشحال شوید و نگوئید که او ناکام رفته است بلکه بکام و آرزوی خود رسیدم و برایم گریه و زاری نکنید اگر خواستید گریه کنید برای شهید کربلا ابا عبد... الحسین که مظلومانه و بی یار و یاور شهید شد گریه کنید و عوض گریه کردن راهم را ادامه دهید ضمناً جنازه ام را در بالا ولویه در کنار شهید قاسم حدادی دفن کنید و هر وقتی بر سر قبرم بیایید فاتحه ای بخوانید و مرا خوشحال کنید و خودتان هم خوشحال شوید .

وصیتم به برادرانم این است که وقتی من شهید شدم نگذارند سنگرم خالی بماند و سلاحم بدون حامل بماند و نگوئید دیگران هستند و جایش را پر می کنند. سنگرم را پر کنید و سلاح آتشین را همراه سلاح ایمان بگیرید و به قلب دشمنان اسلام نشانه بگیرید و با یک دست قرآن و با دست دیگر سلاح بگیرید و به قلب دشمنان خدا بروید .

به صدام و صدامیان باید گفت تا زمانی که در ایران اسلام است، ملت غیور اسلامی ایران با کمک خداوند و امام زمان (عج) چنان مشت محکم و کوبنده ای به آنها خواهد زد که آنها از صحنه روزگار محو و نابود شوند و اسلام انشاء... به یاری خداوند جهان گیر خواهد شد و به امید خداوند روزی فرا می رسد که اسلام و قوانین الهی سراسر جهان را فرا خواهد گرفت و خداوند انشاء... فرج امام زمان (عج) را هر چه زودتر نزدیک کند .

در پایان؛ وصیتم به مادرم این است که مادر جان ناراحت نباش که فرزندت را در راه خدا از دست دادی چون می دانی که مردن برای همه هست پس چه بهتر که در راه خدا فرزندی به خدا و اسلام هدیه نموده ای و من امانتی بودم نزد شما و شما این امانت را به صاحبش یعنی خداوند تحویل نموده اید وقتی خبر شهادتم به شما رسید اصلاً ناراحت نباشید بلکه لباس نو بپوشید و خوشحال باشید که از میان خانواده و دوستانمان کسانی بودند که توانستند با خون خودشان انقلاب را آبیاری کنند و همانگونه که نایب مهدی (عج) امام امت فرمودند ما هر چه داریم از برکت خون شهادت است .

جانم فدای رهبر عزیز - ایران و وطنم - خاکش کفنم

والسلام علیکم ورحمة الله... و برکاته

فرزند شهید شما نوروز علی شمشیربند

پنجشنبه ۱۳۶۲/۰۶/۰۳

قاسم شیری

شهدای امروز
همه در راه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز قاسم شیری

قاسم شیری در ۱ شهریور ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای پائین گلما شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده فاطمه حسینی و پدرش حیدر شیری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع ابتدایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید قاسم شیری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۸/۲۷ منطقه عملیات کردستان- مریوان در اثر اصابت تیر به سینه و سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای گلما شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

قاسم شیری

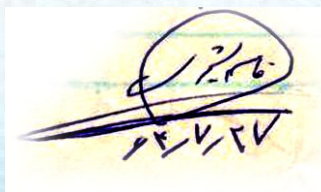
بسم رب الشهداء و صدیقین

چون آخر الزمان رسد شهادت، خوبان امتم را گلچین می کند. رسول اکرم (ص)

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون

خدمت در کردستان مظلوم، بالاترین خدمت هاست. (شهید محراب آیت الله دستغیب)

درود خدا بر آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه منجی عالم بشریت و نایب برحقش امام امت، بنیانگذار حکومت جمهوری اسلامی ایران امام خمینی و درود و سلام خدا بر کردستان مظلوم، بر کردستان تشنه که حجله گاه خونین عزیزان اسلام است. آری کردستان عزیز حجله گاهی برای شهیدان اسلام است. ای که تشنه آزادی و آزادی هستی، خلاصه با خون خود آزادت خواهیم کرد. دشمنان اسلام بدانند که فرزندان قرآن تا آخرین قطره خون از سرزمین اسلام دفاع خواهند کرد و یاران رسول الله اینک در این زمان به ندای «هل من ناصر» حسین زمان لبیک خواهند گفت. وقت آن رسیده که فریاد یا حسین سر داده و از کردستان و کربلا عبور کرد تا به قدس عزیز رسید. آری در این میان باید جان داد، فریاد زد و قطعه قطعه شد تا به تکامل رسید. پدر مهربانم! می دانم که از من رنجیده خاطر شده ای ولی چه باید کرد؟ که اسلام عزیز تر است. مرا می بخشی که بدون اجازه شما عازم سنگر شده ام، می دانم که زیاد هم ناراحت نیستی به خاطر اینکه خودت هم در گروه مقاومت خدمت می کنی و همه چیز را می دانی. به شما پدر بزرگوارم تبریک میگویم که چنین مرا پرورده_ ای و جان ناقابل را که هدیه خدا به شما بود به خداوند هدیه کرده ای و شما ای برادرانم عباس - اکبر - اصغر و کاظم امیدوارم که از من رنجیده خاطر نباشید که از شما خداحافظی نکرده ام. امیدوارم راهم را که راه سید الشهداء است ادامه بدهید و شما ای خواهرانم حوا - زینب و طاهره امیدوارم که همچون زینب خواهر امام حسین عمل کنید و پیرو راهم باشید. خواهرانم در مورد رعایت حجاب زیاد به شما سفارش میکنم. برادران و خواهرانم شما را به رعایت اخلاق اسلامی و خواندن نماز و گرفتن روزه و امر به معروف و نهی از منکر زیاد سفارش می کنم. امیدوارم که برای نسل های آینده مفید واقع باشید و شما ای دوستان و یارانم بدانید که دنیا محل گذر است خلاصه باید رفت چه بهتر که رفتن در بستر مرگ نباشد و شهادت را همراه داشته باشد. همواره خدا را فراموش نکنید، اخلاق اسلامی، نماز و روزه امر به معروف و نهی از منکر را نیز فراموش نکنید. در مراسم شهدا حتما شرکت کنید که در جهت پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی خیلی مفید است. ضمناً اینجانب قاسم شیری پدرم را به عنوان وصی خود انتخاب می نمایم. پدر جان چنانچه اگر به شهادت رسیدم مرا در گلستان شهدای روستای گلما در کنار شهدای بخون خفته، پیرزاده و بابائی دفن کنید. پدر جان، برادران و خواهرانم! اگر به شهادت رسیدم حتما سلام شما را به مادرم می رسانم و به او می گویم خوش به حالت که همچون دیگر مادر شهدا در مقابل حضرت فاطمه (س) سربلند هستی. ضمناً چند سفارشی به دوستان و برادران دارم که عبارتند از: دعا به جان امام را هرگز فراموش نکنید، در همه حال امام را دعا کنید، جبهه ها را فراموش نکنید مسائل جنگ را در رأس همه کارها قرار دهید.



محمد صادقی

شهدای امروز
همه در راه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد صادقی

محمد صادقی در ۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زینبده حقیان و پدرش رمضان صادقی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد صادقی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۱۰/۰۳ منطقه عملیات موسیان - پاسگاه شرهانی در اثر اصابت ترکش به سینه شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملا مجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد صادقی

بسمه تعالی

انا لله و انا اليه راجعون

خداوند مرگ هر انسان را در لوح قضای الهی و در وقت معین تعیین کرده است.

با درود سلام به رهبر کبیر انقلاب و ملت شهید پرور ایران و با عرض سلام بر پدر و مادر عزیز و بزرگووارم. امیدوارم شما پدر و مادر مرا ببخشید که شما را اذیت کردم و از شما طلب بخشش می کنم. بعد از مرگ من شما گریه نکنید و به دوستان و فامیلان و آشنایان بگویید که نماز و قرآن را ترک نکنند و برادران من هم باید با نماز و قرآن خوان باشند و درباره خواهر کوچولوی من که به امید خدا به سن بلوغ رسیده با ایمان و با حجاب باشد و به شما پدر و مادر درباره ازدواج خواهرم (۶ ساله) زیاد سختگیری نکنید و به کسی شوهر دهید که فردی با ایمان و پاک باشد. من که خودم مقداری پول دارم کمی را به فقرا و کمی را به جبهه و مقداری را برای خرج کفن و دفنم و بقیه را در اختیار شما پدر و مادر قرار می دهم که به زیارت حضرت رضا (ع) بروید و از آن حضرت بخواهید که خدا از گناهان من بگذرد و به پدر بزرگووارم می گویم که دعای توسل و دعای کمیل و دعا به جان امام و رزمندگان را فراموش نکنند و بعد رو به برادران خود می گویم که مادر عزیز و بزرگووارم را اذیت نکنند که او از دوری من ناراحت نشود. دیگر وقت شما پدر و مادر را نمی گیرم و امیدوارم که از دوستان و فامیلان بخواهید که مرا ببخشند و هرگز جبهه و امام را تنها نگذارند. ضمناً فکر دامادیم نباشید که آن دنیا بهتر از این دنیاست، ناراحت نباشید که من داماد شدم و شهید شدم.

خداحافظ شما پدر و مادر

یا حسین یا حسین پیروزی کن عطایم

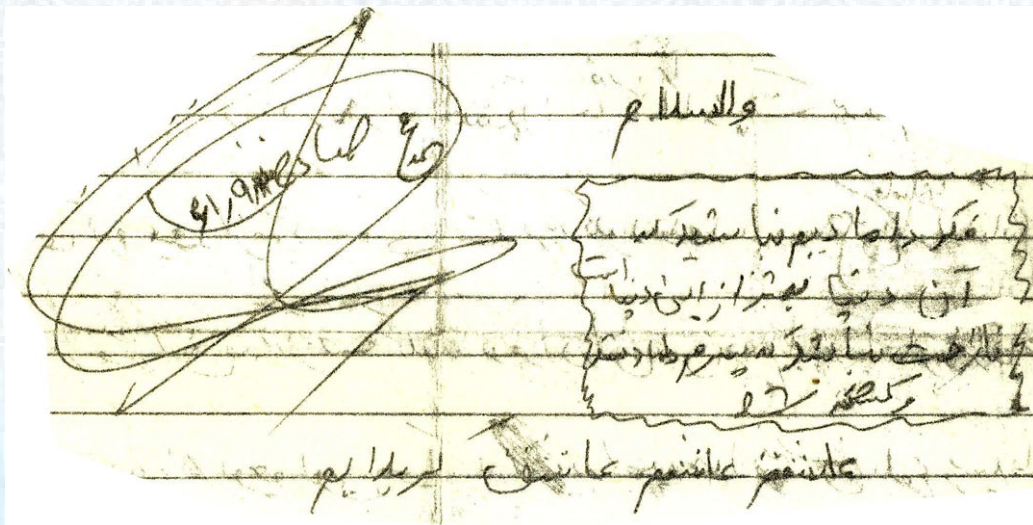
عاشقم عاشقم عاشق کربلایم

شهادت افتخارم

حسین حسین شعارم

شهادت در راه خدا سعادت است. خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی - حتی کنار مهدی (ع) خمینی را نگهدار

تاریخ وصیت - ۱۳۶۱/۰۹/۲۳ - شهادت ۴ بعد از ظهر روز پنجشنبه ۱۳۶۱/۱۰/۰۳ پاسگاه شرفانی عراق



علیرضا صادقی

شهدای امروز
همه در راه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علیرضا صادقی

علیرضا صادقی در ۲۹ اسفند ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای سنگ بن شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ماه جهان درویش نیا و پدرش محمدعلی صادقی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع ابتدایی در مدرسه سنگ بن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علیرضا صادقی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۲/۰۹ منطقه عملیات فاو - ام القصر در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سنگ بن شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

توصیه نامه شهید علیرضا صادقی

به شما عزیزان توصیه می کنم که مطیع امر رهبر باشید و از روحانیون متعهد پیروی کنید. در دفاع از میهن از هیچ چیز دریغ نکنید. نماز را اول وقت بجا آورید و در انجام فرائض دینی بکوشید. با قرآن مانوس باشید. توصیه دیگرم به شما در مورد تحصیل است که بدان توجه ویژه ای داشته تا بتوانید برای خود و جامعه فرد مفیدی باشید. از خواهرانم می خواهم که در حفظ حجاب خود نهایت کوشش را داشته باشند که حجاب آنان کوبنده تر از خون شهیدان است.

۱- ابروصیت نامفانی داریند مشخص کنید دست چه کسی است. وصیت نامه هر

۷- در صورت مجروح یا شهید شدن به کدامیک از اعضای خانوادهات خبر دهم. تقی خروشی شرکت

۸- در صورتیکه به درجه رفیع شهادت نائل گشتید شما را در کدام گستان به خاک بسپاریم.

در گستان سنگ پلحر

امضا: علیرضا صادقی

۹- هر وقت به مرخصی آمدید به امور رزمندگان مراجعه نمائید.

وکالت نامه	مساعده به خانواده
اینجانب علیرضا صادقی نام پدر علی شماره شناسنامه ۱۵	
تاریخ تولد ۱۳۶۵ به امور رزه دان واحد بسیج ناحیه	
پایگاه	جهت دریافت مساعده وکالت نامیم

آدرس و گروهی منزل: منزل علی صادقی

سنگین

سیدعباس صداقت

شهدای امروز
همه در راه خدا

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدعباس صداقت
سیدعباس صداقت در ۱۰ آذر ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین
در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و
محبت مادرش حمیده خدابخشی و پدرش سید آقا صداقت پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در دبیرستان حافظ رشته تجربی با موفقیت و
جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید سیدعباس صداقت در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۶/۰۳
منطقه اردوگاه بادله ساری در اثر جراحات وارده به بدن حین آموزش شهد شیرین
شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار
پس از تشییع در گلزار ملا مجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران
مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید عباس صدقات

بسم الله الرحمن الرحيم

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون - قرآن کریم

آنان که در راه خدا کشته شدند مرده مپندارید بلکه زنده اند و نزد خدا روزی می خورند.

با سلام و درود به پیشگاه حضرت احدیت سبحانه تعالی و با سلام به پیشگاه یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر به حق از حضرت آدم (ص) گرفته تا حضرت محمد خاتم (ص) و با سلام و درود به پیشگاه چهارده معصوم و حضرت فاطمه علیها السلام اسوه شجاعت، عصمت، عفت و یگانه دخت نبی گرامی اسلام و با درود و سلام به پیشگاه دوازده امام بر حق از علی علیه السلام و یازده فرزند پاکش به غیر از صاحب عصر که انشاءالله خداوند فرجش را نزدیک تر سازد همگی راه شهادت را برگزیده یا بضرب شمشیر یا بوسیله سم مسموم شدند و با سلام به سالار شهیدان حسین بن علی و برادرش ابوالفضل العباس پرچمدار صحرای کربلا و با سلام بر فرزند عزیزش نایب امام زمان حضرت امام خمینی که به حق از سلاله پاک و طیب سالار شهیدان و فرزند زهراست و سلام خدمت حضرت آیت الله منتظری امید امت و امام و با سلام خدمت خانواده های شهدا هر چند نوشتن وصیت نامه برای فردی مثل من در این سن کوچکی بسیار سخت می باشد اما چه کنم که جیلان زمان زندگی را به کام مسلمانان تلخ نموده و مرا بر این داشته که در این سن کم عاشقانه به سمت جبهه ها پرواز کنم زیرا این جنگ را خداوند برای ما آزمایشی نموده است تا ببینم می توانیم از این آزمایش پیروز بیرون آئیم یا نه. اینجا جبهه محل امتحان است، و دانشگاهی عظیم زیرا فرمانده آن مولا صاحب الزمان می باشد و من یکی از آرزوهایم این است در درجه اول پیروز شویم و در نهایت شهید، اگر خداوند قبول کند زیرا ما الگو داریم مگر الگو من حضرت قاسم (ع) و حضرت علی اکبر نیستند این تعجبی ندارد که نوجوانی که هنوز قدرت برداشتن سلاح را ندارد در این راه قدم می گذارد مگر حضرت قاسم نبود که از بس شمشیرش سنگین بود آن را به زمین می کشید. پس خانواده عزیزم توصیه های کوچکی دارم در حد امکان به آن عمل کنید اولاً از زحمتهایی که برایم کشیده اید و مرا به اینجا رسانده و اینگونه تربیت کرده اید که خود را بیابم و در خط سالار شهیدان روم خیلی تشکر می کنم و از اذیتها و مزاحمت هایی را که برایتان فراهم کرده ام عفو نمایم مادرم، هیچ گاه از این همه هیاهوی دشمن و سلاحهای آن نترسید زیرا در مقابل الله اکبر بچه بسیجی های مان دود می شود و از دست دادن یا بهتر بگویم (به دست آوردن) این عزیزان ناراحت نشویم زیرا آنان جان خود را با خدا معامله کردند.

مادرم، در نمازهایت، برای همه رزمندگان اسلام و به جان حضرت امام دعا کنید. که اوست ان شاءالله همه ایرانیان و جهانیان را به سعادت سوق می دهد. مادرم از تو می خواهم بعد از شهادتم سیاه نپوشید و گریه نکنید، زیرا اشک شما غم دشمن را می شوید و دشمن را شاد می کند هر وقت خواستی گریه کنی به یاد غریبی امام حسین گریه کن، که به خواست خدا رزمندگان با پیروزی نهایی به کنار قبر شش گوشه سالار شهیدان و تمام شهدای کربلا می روند. بعد خانواده شهدا، اسرا، مفقودین و معلولین را هم می برند. مادر جان حلالم کن زیرا که بهشت زیر پای مادران است این را پیغمبر اکرم فرمود. پدرم، ای که همه وجودم از وجود شماست مرا بیخشید، و صبر و بردباری پیشه کنید که خداوند صابران را دوست دارد از زحمتهایی که برایم کشیده ای بی نهایت متشکرم، نگذار که با شهادتم غباری بر روی چهره مردانه ات بنشیند و افتخار کنید فرزندی در راه اسلام می دهید.

خواهرانم، از شما انتظار دارم، همیشه یک خواهر شهید باشید، صابر، با وقار، محجوب و با عفت همانند زینب کبری سلام الله علی شیرزن کربلا.

دیگر اینکه صرفه جویی پیشه کنید و اسراف نکنید که خداوند مسرفین را دوست نمی دارد.

و دیگر اینکه هیچوقت به فکر دنیا نباشید چون مال دنیا هیچ ارزشی ندارد و همیشه به فکر اسلام و به فکر خدا باشید و روز جزا زیرا اگر ایمان به خدا باشد در کارهایتان موفق هستید.

همانطور که گفتم مقداری برایم نماز و روزه بدهید پدرم را وصی و مادرم را ناظر می گیرم.

به امید پیروزی نهایی رزمندگان اسلام بر تمامی دشمنان و طول عمر برای رهبر کبیر انقلاب حضرت امام خمینی

خلیل صفرعلیزاده

شهدای امروز
همه در راه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز خلیل صفرعلیزاده
خلیل صفرعلیزاده در ۲ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و
متدین در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر
مهر و محبت مادرش کلثوم جعفری و پدرش حسین صفرعلیزاده پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی مدرسه خسرویه با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی
مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید خلیل صفرعلیزاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۱۰/۰۳
منطقه عملیات پاسگاه زید در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را
نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع
در گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید
و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

خلیل صفرعلیزاده

این جانب فقط نقل خاطره‌ها و توانم بنماید از در شهید که برام تعریف کرده
 است. مادر شهید در سفر به مشهد مقدس راتلی برابر شهید عزیز را می‌گفت
 و بفرزانی سوغات برابر شهید می‌آورد. شهید هم کفوف فعال نیروها / منزهین در
 حسینم باقر آید در خیمه بنی لیسف طبری به در داشت است. هله و بفرزانی کسی که
 از نماز او این ایا حسین بیاید برایی که کرد ز حضور نهی لایستک است و دیده از شب

زیستنی متوجه می‌شود که شخصی وارد حسینیه شده و این برگرام ناب برتن
 کنار شهید به لولن آن فقید راتک خود را از تن در می‌آورد و به آن
 شخص می‌دهد و عرقش به شمر می‌آید. مادر شهید از او مسؤل می‌گفت پس (راتک)
 چه شده است در حسینیه که گزشتی می‌گویی نه کف لولن او را می‌گویی برگرام
 نه دستم داده ام به امینی و مادر شهید به امینی می‌گویی جزوت پس چه کرد
 که بیشتر ز داشته اس این هم یکی از کارهای شهید است در جهت رضای خدا بوده است
 شما را اگرانی ردهوت با نداشتن خدا آنجا پیش خدا نمی‌برد پس لایستک
 ردهوت بود که خدا آنجا پیش خود برده است. است است خداوند ما را امام
 داشته تا راه آن بزرگواران را...

تذکر: راوی گرامی، در صورتیکه خاطرات شما ادامه دار است در صفحات (E - T) نوشته، علاوه بر صفحه نگاری پایان صفحات را امضاء نماید
 امضاء نویسنده خاطره صفحه پایان ادامه دارد

بهر روز صفری

شهدای آراموز

هوالمشهد

زندگی نامه شهید دانش آموز بهروز صفری

بهر روز صفری در ۲ خرداد ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای عیسی خندق شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مریم رشیدی و پدرش یدالله صفری پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در دبیرستان طالقانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید بهروز صفری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه های جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۴/۱۶ عملیات کربلای ۱ منطقه مهران در اثر اصابت ترکش به ناحیه صورت شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای عیسی خندق شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بهر روز صفری

(به نام الله، پاسدار حرمت خون شهیدان)

با سلام و درود بر یگانه منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عج) فرمانده کل نیروهای مسلح اسلام و با سلام بر پیر جماران نایب بر حق مولا امام زمان و با سلام بر شهیدان صدر اسلام و انقلاب اسلامی ایران و با سلام بر مجروحین و معلولین انقلاب اسلامی ایران، بنده حقیر بهروز صفری متولد سال ۱۳۴۹ که در بحبویه انقلاب ایران به سن رشد و تکامل اسلامی رسیدم خود را در مقابل عنایات خداوند باری تعالی ناسپاس می دانم که چرا سپاسگزارم نیستم و نتوانستم برای انقلاب اسلامی ایران خدمت کنم.

ای خدای بزرگ من نمی دانم چگونه از تو تشکر کنم که مرا به فیض رساندی ولی خوشحال هستم که توانستم به راهی که مقرر فرموده ای راهی شوم و در آن راه به شهادت برسم شهادتی که در نمازها آن را یاد کردم و در پرائنزه قرار می دادم چون قبول شدن آن حتمی است من این شهادت را دوست داشتم چون بهترین مرگ است و سعادت آخرین است و دوست داشتم که در جهان آخرت با بدن های تکه تکه و پاره پاره محشور شوم تا در مقابل مولا حسین و یارانش خجل نباشم و به حضرتش عرض ادب نمایم که گرچه در روز عاشورا نبودم تا در رخت جان فدا نمایم ولی بنده «هل من ناصر ینصری» فرزندان خمینی بت شکن را لبیک گفته و جان ناقابل را اهدا نمایم. اما پس از شهادتم از خانواده ام می خواهم که گریه تضعیفانه نکنند گریه ای بکنند که بتوانند با دست راحت و آسوده برادر دیگرم را راهی جبهه نمایند، این گریه مورد قبول رزمندگان است. که وصیت می کنم گریه تضعیفانه ننمایند زیرا دشمن سوء استفاده می کند. از برادرم می خواهم سنگر مرا پر نماید و به دشمن موقعیت تلاش ندهد از هم محلی هایمان می خواهم که سنگر جبهه ها را پر نمایند و به دشمن امان ندهند که استراحت نماید جبهه ها را اولویت قرار دهید و امام را دعا کنید زیرا ما هر چه داریم که به این درجه رسیدیم و از فحشاء و منکرات کمی دوری می کردیم دلیل تمام اینها امام عزیزمان بود. از خواهرم می خواهم که حجابش را رعایت فرماید چون من روی حجاب خیلی تاکید دارم خواهرم که خیلی کوچک بود همیشه به او سفارش حجاب را می کردم وقتی که بزرگ شد دیگر معلوم است. ای پدر مرا در قبرستان عمومی روستایمان دفن کنید و جایی که بتوانید به راحتی با من تماس بگیرید. دیگر عرضی ندارم بجز سلامتی رهبر و والدین را امیدوارم و از از خدا می خواهم که به شما خانواده و فامیل های عزیزم صبر و اجرت عنایت فرماید.

خانواده شهید

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

صیبه قالی
 قدر بر آرزوی سوله ایستدگان
 ملایم و ایتم تا مالا بجزم نام ایتم
 اگر آتش عشق بویلت را بوزانه
 بهن ساه کن تا در محوم سوخت
 (از زنتار شهید بهروز صفری)

حسن ضیائی

شهدای آرزومند
همیشه

هوالمشید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسن ضیائی

حسن ضیائی در ۱۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در تهران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش کبری ضیائی و پدرش غلامعلی ضیائی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در زیراب قائمشهر و بهشهر مدرسه صدر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسن ضیائی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۲ منطقه عملیات شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملا مجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بسم الله الرحمن الرحيم - ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احيا، عند ربهم يرزقون کسانی که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندارید بلکه آنها زنده اند و نزد پروردگار خویش روزی می خورند. قرآن کریم با درود و سلام بر مهدی، منجی عالم بشریت و با سلام به نایب بر حق او پیر جماران و با آرزوی توفیق و پیروزی نهایی بر کفر و استکبار جهانی برای رزمندگان پر توان اسلام که توانستند با یاری جستن از امداد های الهی، شرق تجاوزگر و غرب جنایتکار را چنان به زانو در آورند که تمام محاسبات شیطانی آنها که مکر و حيله ای بیش نیست به هم بریزد و دنیا را به حیرت و تعجب وا دارند. که: **اِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا و : مَكْرًا وَا لَّهِ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ.** که خدا با ماست اگر او را یاری نماییم و امام عزیزمان را همیشه یار باشیم.

خدمت پدر و مادر مهربانم! به خدا سوگند که دستم عاجز مانده است که درباره این همه سختی ها و زحمات شب و روز شما را دیده ام خجالت می کشم، گونه ام اشک دارد و از چشمانم سرازیر است، دستم می لرزد که به شما سفارش کنم من خودم را مدیون شما می دانم، آه پدر جان و مادر مهربانم من خاک پای شما را می بوسم. پدر و مادر عزیز و مهربانم! من تا قیامت در مقابل شما شرمسارم که نتوانستم دین خودم را نسبت به شما ادا کنم تا در آینده عصای دست شما و پشتوانه گرمی برای شما باشم، مرا حلال کنید.

پدر و مادر مهربانم! صبر و مقاومت و استواری را پیشه کنید که همچون مادر دو شهید «نسیمی» گردید. پدر و مادرم! من به جبهه رفتم که اسلحه از دست افتاده شهید «جواد نسیمی ها» را بگیرم و تا آخرین فشنگ با کفار بجنگم و انتقام خون تمام شهیدان را بگیرم. آه چقدر مشتاقم که هر چه زودتر به این جوانان شهید بپیوندم. خدمت برادرانم محمد و علی! سفارشی به شما دارم البته با تمام برادرانی که در این ساعت به روی جسد من گرد آمده - اند به همه آنها به خصوص دوستانم سفارشی دارم که این است:

نمازهای جماعت، به خصوص نماز جمعه را فراموش نکنید که دشمن از این اجتماعات بزرگ وحشت دارد، هر چند یک عده نادان با ائمه جمعه مخالفند، هشیار باشید اینها با امام جمعه شهر مخالف نیستند اینها با اسلام و امام مخالفند، اینها در خطی هستند که ماموریت دارند این اجتماعات بزرگ الهی، سیاسی و مذهبی را به هم بزنند و وحدت بین مردم و روحانیت اصیل در خط امام را بشکنند.

برادرانم! اینها همان طلحه و زبیرها هستند که با قدرت طلبی و مقام طلبی و فرصت طلبی خودشان می خواهند معنویت را از شما بگیرند، اینها همان مسلمان نماهای آمریکایی هستند که از این انقلاب ضربه خورده اند و یا نتوانسته اند به عیش و نوش بپردازند و حال می خواهند حزب الله را از صحنه بیرون کنند. کور خواندند، همین برادران حزب الله و برادرانم و دوستانم همچون به دهان آنها بزنند که دیگر از زمین بلند نشوند.

در خاتمه از شما پدر می خواهم که سلام مرا به امام خمینی و اگر نشد سلام مرا به امام جمعه محترم برسانید و بگویید که من با امام خمینی میثاق بسته ام و به او وفادارم، زیرا که او به اسلام و قرآن وفادار است و اگر چندین بار مرا بکشند و زنده ام کنند دست از او نخواهم کشید چون راه سعادت بخش امام همان راه سعادت بخش حسین (ع) است. پروردگار! خدایا! به روان مقدس محمد و آل محمد رحمت فرصت و مرزهای اسلام را از حمله دشمنان در پناه خودت مصون و محفوظ بدار.

خداوند! پروردگار! به روان مقدس محمد و آل محمد رحمت فرصت و جان پاسداران، بسیجیان و سربازان را که در مرزها خدمت می کنند با فروغ علم بیافروز و آنان را تا آزادی کربلا و قدس پشت و پناه باش. درخاتمه می خواهم بگویم اگر جسد من بدست شما رسید به حاج آقا سید صابر جباری امام جمعه محترم بهشهر سلام برسانید و بگویید که اگر می شود متنی روی من گذارند و بر پیکرم نماز بگذارند.

خوب پدر جان و مادر مهربانم! جسد مرا در ملامجدین ساری در نزدیکی شهید کربلایی «نوبخت» به خاک بسپارید. از تمام شما، فامیل ها می خواهم و از شما دوستان می خواهم که هر شب جمعه به مزارم بیایید و روح مرا شاد بگردانید. خوب دیگر عرضی ندارم نماز جمعه و دعای کمیل را فراموش نکنید.

دعای همیشگی را نباید فراموش کرد. (خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار)

ساعت ۱۰/۳۰ دقیقه صبح روز ۱۳۶۵/۰۱/۲۸

حسن ضیائی

مهدی طالبی

شهدای امروز
همه در راه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مهدی طالبی

مهدی طالبی در ۲۱ مهر ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای صاحبی شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه حاجی پور و پدرش علیجان طالبی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدرسه ۲۹ آبان با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مهدی طالبی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۰۲ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر قطع دست و پا شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار امام زاده قاسم روستای صاحبی شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

اکبر عابدبادلی

شہداء
آرامو

ہواالشہید

زندگی نامہ شہید دانش آموز اکبر عابد بادلی
اکبر عابد بادلی در ۳ تیر ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
روستای بادله شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن
پر مهر و محبت مادرش طیبه احمدی و پدرش محمود عابد بادلی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع زانمایی در مدرسه روستای بادله با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شہید
بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شہید اکبر عابد بادلی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۲۷ عملیات
والفجر ۱۰ منطقه کردستان- مریوان در اثر اصابت ترکش شہد شیرین شہادت
را نوشید و در جوار رحمت الہی جای گرفت. پیکر پاک شہید بزرگوار پس از
تشییع در گلزار روستای بادله شهرستان شہید پرور ساری استان مازندران مدفون
گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطہرش.

اکبر عابدبالی

((به نام آنکه جانم در ید قدرت اوست))

با درود و سلام بر مهدی موعود و نائب بر حقش امام امت این قلب تپنده مستضعفین و با درود و سلام بر بت شکن قرن، که با پیام خودشان ملت را به راه راست هدایت کردند.

سلام گرم و خالصانه ام را به پدر بزرگوار برسانید و بگویید هر چند که فرزند خوبی برای او نبوده ام ولی در آخر زندگی از او می‌خواهم که مرا عفو کند. پدر جان سلام مرا به مادر زحمت کش برسانید و بگویید فرزند شما امانت بوده و روزی هم می‌خواست برود. ولی من، مادر جان این را بدان که خودم عاشقانه در این راه رفته‌ام و ترسی در دل ندارم که چرا رفته ام و این آرزوی من بوده است. مادر جان همه ما رفتنی هستیم پس چه بهتر که انسان راه خود را انتخاب کند. در آخر از برادران خودم حسین و حسن و احمد می‌خواهم که راه مرا ادامه دهند و حرف این دنیا طلبان را گوش ندهند و راه و هدف شما الله باشد. خدایا! هر کس تو را شناخت جان را نمی‌خواهد. من او (خداوند) را الان مدتی است که در زندگی خدای خودم را شناختم و هرگز از راهی که انتخاب کرده‌ام بر نمی‌گردم. از خواهران خودم می‌خواهم که مرا ببخشید که برادر خوبی برای شما نبودم. شاید شما آرزوی زیادی داشتید ولی من به آرزوی خودم زودتر خواهم رسید.

چند کلمه‌ای هم پیام برای فامیل‌ها و دوستان و هم روستایی‌های خودم دارم، از آنها می‌خواهم که ادامه دهنده راه من باشند و با هم وحدت کلمه داشته باشند، باهم برادروار زندگی کنند تا دشمنان از شما بترسند. بنده حقیر و کوچک می‌خواهم که ادامه دهنده راه شهیدان روستای خودم باشم، چه خوب است زیبا از این دنیا رفتن و بدون مشکل، اصلاً من در برابر شهدای روستای خودم کاری نکرده‌ام، می‌خواهید بدانید چرا؟ چون که من خیلی از آنها عقب مانده‌ام، چون که آنها محبت و عشق و صمیمیت در جبهه را پیدا کردند و من دیر به آن دسترسی پیدا کردم. از خداوند بزرگ می‌خواهم که این شهادت بزرگ را به بنده حقیر بدهد چون که به هر کسی نمی‌رسد این آرزو.

در آخر می‌خواهم که این حرف را هم بزنم که دنیا بقا ندارد.

والسلام

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

برادر کوچک شما اکبر عابد

بعضی از مردم در دوستی من معلوم نیست که چه می‌خواهند. و هیچ تار عنقی من نباشند.
من هفت نیم هستیم. عادل و تقی و علی و سید ناصر قائم. و علی شایگان با هم هستیم. من و علی شایگان با هم
سیم. من هر مهندس زود هستیم علی شایگان هم هست. دیگر وقت ساهارانی داریم. و سید علی

سید اسماعیل عابدین پور



شهدای آرزومند
همیشه

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سید اسماعیل عابدین پور
سید اسماعیل عابدین پور در ۲۶ بهمن ماه سال ۱۳۴۰ میان خانواده ای با ایمان و
متدین در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر
و محبت مادرش خدیجه حسینی و پدرش سید حسین عابدین پور پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه دبیرستان ۱۵ خرداد با موفقیت و جدیت پشت
سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار
در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات
مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید سید اسماعیل عابدین پور در سنگر مدرسه به اسلام خدمت می کرد که
در حوادث انقلاب اسلامی شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۵۷/۱۰/۱۸ طی
تظاهرات علیه نظام شاهنشاهی ساری (میدان شهدا) در اثر جراحات وارده به
بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملا مجدالدین شهرستان شهید پرور ساری
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.



سید اسماعیل عابدین پور

نفاذ نما

پسندیدم با پدر فرزندان این خانواده، تقاضای به شراعت راستی مسائل معنوی و رفتاری
 و اخلاقی را، هر راجعتی که از او می‌داد، هم در صحت کسب می‌نمودم، این و سایرین
 از خودم، از کسب آید، در وقت اول انعقاد - از او هم شنیدم، از استاد
 و از من شنیدم، و از او هم شنیدم، سبب کما که بعد از آن
 آن فرزندم که چارچوب و در نظر پدر من، او را از قول کلام به کسب
 تا از من شنیدم، و در وقت اول آن حق در حال کلام هم شنیدم، از
 کسب شنیدم، که بعد از آن را در آن کسب شنیدم، از کسب
 جوی خواست در وقت و با آنکه از این واقع می‌کرد، و به امر آن من شنیدم
 حسن را کسب داشت، او رفتن بود و حریف بود، با کسب شنیدم، از کسب

امضاء نویسنده خاطره: سید اسماعیل عابدین پور صفحه ۱

ادامه دارد پایان

۱۱/۱۱/۱۰۱ هـ ک - ۸۱/۲/۲۰۰۰/۱۴۵ (خ)

سید اسماعیل عابدین پور
۱۴۰۱/۱/۱۴

صفرعلی عالیشاه

شهدای آرزومند

هوالمشید

زندگی نامه شهید دانش آموز صفرعلی عالیشاه
صفرعلی عالیشاه در ۱ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و
متدین در روستای اروست شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود
و در دامن پر مهر و محبت مادرش حوا احمدی و پدرش جعفر عالیشاه پرورش
یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی
از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های
فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و
محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید صفرعلی عالیشاه در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳/۱۲/۱۳۶۵
عملیات تکمیلی کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش به ناحیه سر شهید
شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید
بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای اروست شهرستان شهید پرور ساری
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

((بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)) بنام الله پاسدار خون شهیدان
 إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِمْ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ
 وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. (توبه - آیه ۱۱۱)
 خدا جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرد و آنها در راه خدا جهاد می کنند که دشمن دین را به قتل
 رسانند و یا خود کشته شوند این وعده قطعی است بر خدا و عهدی است که در تورات و انجیل یاد فرموده و از خدا
 وفادارتر به عهد، کیست؟ ای اهل ایمان، شما به خود در این معامله بشارت دهید که این معامله را با خداوند به حقیقت
 سعادت و پیروزی بزرگی است.

ولا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله امواتا بل احياء ولكن لا تشعرون. (بقره - آیه ۱۵۴)
 نگوئید کسانی که در راه خداوند کشته می شوند مرده اند بلکه آنان زندگانند لیکن در نمی یابید.
 ملتی که شهادت برای او سعادت است پیروز است. ((امام خمینی))

قصد نداشتم وصیتنامه بنویسم اما مسئولیت شرعی اقتضاء می کند که قلم به دست گیرم و چند جمله ناقابل بنویسم،
 ببخشید مرا که مزاحم می شوم.

این جهان و آن جهان را هر چه هست عاشقان را روی معشوق هست و بس
 خداوندا: آنکس که تو را شناخت جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند
 دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه تو مرد دو جهان را چه کرد

آرزو دارم که جانباز مکتب توحید باشم و ادامه دهنده راه شهیدان.

سلام و درود فراوان به پیشگاه مقدس حضرت بقیه الله الاعظم امام زمان (عج) و نایب برحقش خورشید تابناک اسلام
 در هم کوبنده ستمگران و ظالمان و یاری گر مظلومان امام امت.

سلام و درود بر ارواح پاک و طیبه شهدای راه حق و حقیقت و فضیلت که در راه رضای باری تعالی و اعتلای کلمه
 «لا اله الا الله جنگیدند و رزمیدند و در این راه به لقای الله پیوستند و سلام و درود به رزمندگان کفر ستیز اسلام و
 قرآن، که شجاعانه و جوانمردانه می جنگند و می رزمند و هر روز برای امت حزب الله حماسه های نوین را به ارمغان
 می آورند و سلام به شما امت حزب الله که همانند سد آهنین در برابر توطئه های اجانب ایستادگی و مقاومت کردند.

تو ای مادر مکن زاری که من اکنون بسی شادم نمردم زنده می باشم بود رنج تو در یادم
 همانا شیرپاک تو مرا جانباز پرورده که جان خویشتن را اندر ره قرآن و دین دادم
 برو مادر بخواب آرام فدای آن رخ ماهت برای من مشو دلتنگ که فرزندت شده راحت
 تو شادی کن به مرگ من برای اینکه من شادم خداحافظ که من رفتم اگر خواهی کنی یادم

نمی خواهم که در بستر بمیرم، هم می خواهم برای حفظ قرآن، برای یاری رهبر بمیرم، هم می خواهم که در فصل
 جوانی میان جبهه و سنگر بمیرم. چرا به جبهه آمدم چطور شد که درس را رها کردم و روانه جبهه شدم؟
 شیطان بزرگ پس از پیروزی انقلاب اسلامی دست به حيله هایی زد تا انقلاب را از حرکت باز دارد، دشمنان اسلام
 و دین و قرآن، تمام جنایتکاران غیر قابل توجه را علیه ایران انسجام داده اند و عراق این مزدور حلقه بگوش با کمک
 فراوان منطقه و شیطان بزرگ با تمام قوا حمله کردند و خاک پاک میهن اسلامی را مورد تجاوز قرار دادند. غارتگرانه از
 هر سو به ایران حمله کردند و وحشیانه به ناموس ما تجاوز کردند، آری برادران چه جنایت هایی که انجام نداده است
 به هر حال چگونه می توانستم این همه غارتگری ها را ببینم و چگونه می توانستم که خون به نا حق ریخته این همه
 شهیدان را در جلوی چشم، مجسم نمایم، چگونه می توانستم ساکت بمانم و بی تفاوت باشم و در خانه به زندگی
 ذلت بار ادامه دهم در حالی که ندای «هل من ناصر ینصرنی» امام را شنیده ام این ندای حسین علیه السلام که «هیئات
 من الذله» را بپا داشته.

آری، مرگ سرخ و با عزت از زندگی ذلت بار بهتر است بنابراین برحسب وظیفه شرعی راه جبهه را در پیش گرفته ام
 و درس و مدرسه را رها کردم و اما مادرم، مادرم چون کوه استوار باش و چون امواج دریا بر ظالمان و منافقین بخروش
 مادرم زینب وار و فاطمه گونه پیام خونینم را به تمامی نسل ها و در تمامی اعصار برسان. مادرم در شهادتم گریه نکن
 مادرم خوشحال باش که فرزندت را به قربانگاه فرستاده ای زیرا راهی که انتخاب کرده ام همانا «فی سبیل الله» است. اما
 مادرم آن بی خوابی های تو را در آن نیمه های شب هرگز فراموش نخواهم کرد.

صفر علی عالیشاه

مادر من آن زحمات تو را هیچوقت فراموش نخواهم کرد. بنابراین مادرم حلالم کن مادر مهربان می دانم که یک عمر رنج و ناراحتی کشیدی و مرا بزرگ کردی. مادر جان افتخارت باد ای شیرزن قهرمان که در صبر و استقامت و بردباری همتا نداری. افتخار بر تو ای مادر که فرزندی حسین گونه در رکاب خمینی به میدان جهاد فرستادی. مادر جان اشک را بر چشمان تو هیچ کسی نباید ببیند زیرا هر قطره اشک تو همه دشمنان اسلام را شادمان می کند مادر جان از اینکه چنین فرزندی داشتی سرفراز باش و لباس سرور بر تن کن.

و اما پدرم که چون سیل می خروشی و بیشه صحراها را در می نوردی، پدرم! تا توان داری در راه اسلام بکوش می خواهم که شما مرا حلال کن و مرا ببخشید اگر شما را ناراحت کردم طلب آمرزش می کنم و زحماتت را هرگز از یاد نخواهم برد و درود بر تو ای پدر عزیز که شب و روز کار کردی و با دست های پینه بسته خود و چنین فرزندی را تربیت کردی. درود بر تو که به من اجازه دادی که به جبهه بیایم با تجاوزگران بجنگم.

و اما عموجانم و زن عمومی مهربانم! شما زحماتی را که برایم در دوران تحصیلی من انجام داده اید هرگز از یاد نخواهم برد. عموجان و زن عمومی گرامی از شما می خواهم وقتی خبر شهادت مرا شنیدید خداوند را شکر کنید و از خداوند بخواهید که این هدیه ناقابلتان را قبول کند و اصلاً ناراحت نشوید که فرزندتان شهید شد زیرا مگر من بهتر از «علی اکبر» هستم که او به میدان رفت و شهید شد و اما شما برادرانم و پسر عمومی عزیز و گرامی از شما می خواهم که در کارهایتان خداوند را فراموش نکنید و تا جان دارید در حفظ انقلاب کوشش کنید زیرا انقلابی است که از قطره قطره خون شهیدان حاصل شده است. خواندن دعا و قرآن را از یاد نبرید و از همه شما طلب مغفرت و آمرزش می کنم و از شما می خواهم مرا ببخشید و اگر شما را اذیت کردم حلالم کنید و از شما می خواهم که هنگامی که خبر شهادت مرا شنیدید هیچ گریه و زاری نکنید.

زیرا با گریه کردن شما روح ناراحت و با شادی شما روح من شاد می شود و از شما می خواهم به جای گریه با پرچم قرمز و با لبخند شادی بر مزارم بیایید و شادی و شوق کنید که من شهید شدم. اما خواهران عزیز و مهربان! می دانم همگی ما دست پرورده یک دامانیم و شب ها در نزدیک لحاف، برادر وار و خواهر گونه پهلوی همدیگر در یک خانواده با پدر و مادر زندگی می کردیم. از شما می خواهم که بعد از شهادتم هیچ احساس تنهایی نکنید و عفت و پاک دامنی را سر لوحه زندگی خودتان قرار دهید و همیشه فاطمه وار و زینب گونه زندگی کنید و با حجاب خودتان با دشمنان اسلام مبارزه کنید. خواهر جان از شما طلب مغفرت می کنم و اگر اشتباهی نسبت به شما انجام داده ام و شما را اذیت کردم مرا ببخشید.

وصیت من به شما دوستان و عزیزان این است که اولاً هیچگاه از خود سازی دست بر ندارید و همیشه به یاد خداوند متعال باشید و سعی کنید که هدف های دنیایی شما را گول نزنند. دوستان سعی کنید عدالت را در جامعه برقرار سازید و بای عدالتی مبارزه کنید. عیب های خودتان را بر طرف سازید و برای همدیگر عیب جویی نکنید و سعی کنید خودتان را اصلاح کنید. دنباله رو روحانیت مبارز باشید و همراه با آنها مبارزه کنید. و در پایان از کلیه آشنایان و همبستگان طلب مغفرت می کنم و از آنها می خواهم مرا ببخشند.

((والسلام علی من التبع الهدی))

((خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار))

جنگ جنگ تا پیروزی

صفر علی عالیشاه دانش آموز سال چهارم دبیرستان

مورخه ۱۳۶۵/۱۱/۱۱ شب یکشنبه

مرادعلی عباسی

شهدای امروز
همه در راه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مرادعلی عباسی

مرادعلی عباسی در ۷ فروردین ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای قلقل محمدآباد شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خدیجه کبری قبادی و پدرش حسینعلی عباسی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شهید کاویانی محمدآباد و نواب پهنور و دبیرستان امام صادق(ع) با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مرادعلی عباسی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۱۱/۱۵ منطقه عملیات سردشت - مریوان در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار امام زاده باقر روستای کهنه ده دودانگه شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مرادعلی عباسی

بسم رب الشهداء
 عنوان خاطره: **شهم مرادعلی عباسی قاتلی**
 که مرادعلی عباسی برادر شهید مرادعلی عباسی است
 یک شب که با هم خوابیدیم و بودیم او در خواب
 را گفت: **و من انک را اللّٰه ذات و**
موقوفه این که من ضراست صیغانه بیخبرم
مادر او را صبر کرد رفتیم دیدیم که فقو امتقا
است و مرادعلی نیست او از خواب رفت بی پایگاه
یعنی پناه رودانام که مراد نام داشت
عقدش را در فضا کرد و به انگشترش به کتف باران
 حسین مرادعلی
 نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

که منار که رفت و مادر اشفاق خانواره رفت تا او را
 به خانه بیاورد گفت من آن کیم و پس از آنکه
 به عیبه رفت این شهید در دعای کمال شرکت کرد و
 خودت نتوانی در خانه هر چه را می کنی را
 می خواند و ترسید هرگز و میند هر دو به او گفتیم
 این چه کاری است گفت من دارم دعا خوانم
 و بر سر امام حسین (ع) ترسیدیم که انشاء الله
 خداوند قبول کند و مرا بپذیرد.
 حسین مرادعلی
 نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

۸- آدرس داوطلب: **دوران صحرآباد (صلح)**

شماره تلفن (تلفنی که بشود با شما تماس گرفت):

۱- _____ ۲- _____

اثر انگشت	کارآیی شما در چه زمینه هایی بیشتر است؟
محل امضاء	نظامی _____ تدارکاتی _____ فنی _____

اداری _____ فرهنگی _____

محمود عزیزی

شهدای سرافراز

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمود عزیزی

محمود عزیزی در ۱ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صدیقه بویه و پدرش حسین عزیزی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع ابتدایی در مدرسه روستای آکند با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید محمود عزیزی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۲۰ عملیات کربلای ۱۰ منطقه بانه در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای دازمیرکنده شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمود عزیزی

بسم الله الرحمن الرحيم

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون

کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده مپندارید بلکه آنان زنده اند و در نزد خدا روزی می خورند و شکر می کنیم خدا را که این توفیق را داده تا بتوانم وظیفه شرعی خود را در حد توانم نسبت به اسلام و قرآن انجام دهم و در مدت عمرم این زمان را که عازم جنگ می باشم بهترین زمان عمرم می بینم. از خدا تقاضا کرده ام که مرا در بستر نمیراند و مرا در راه اسلام بدست شقی ترین بندگان بمیراند و این آرزویم است. از خدا می خواهم که به من ایمانی قطعی بدهد که فقط راه حسین را دنبال کنم انشاءالله.

وصیتی که به پدر و مادر خوبم دارم این است که بعد از مرگم شیون و زاری نکنید که دشمنان اسلام و قرآن از ناله های شما سوء استفاده کرده و خوشحال می شوند پس بنابر این هر وقت ناراحت شدید به فکر آن عزیزانی بیفتید که پاره پاره تنشان را هرگز کسی ندیده است. وصیتم به برادران گروه مقاومت حزب الله روستای خودم این است که شب های جمعه دعای کمیل و دعای توسل و دعا به جان رزمندگان اسلام و پیروزی نهایی را بر کفر جهانی فراموش نکنید در آخر وصیت به اهالی روستا این است همیشه و در همه حال پشتیبان امام باشند که گوهر گرانبهایی است که باید گرانتر شود. والسلام علیکم.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی حتی کنار مهدی خمینی را نگهدار - جنگ جنگ تا پیروزی (مرگ بر صدام)

و من الله التوفيق

محمود عزیزی

۱۳۶۵/۱۰/۰۳

بسم الله الرحمن الرحيم
وصیتی که به پدر و مادر خوبم دارم این است که بعد از مرگم شیون و زاری نکنید که دشمنان اسلام و قرآن از ناله های شما سوء استفاده کرده و خوشحال می شوند پس بنابر این هر وقت ناراحت شدید به فکر آن عزیزانی بیفتید که پاره پاره تنشان را هرگز کسی ندیده است. وصیتم به برادران گروه مقاومت حزب الله روستای خودم این است که شب های جمعه دعای کمیل و دعای توسل و دعا به جان رزمندگان اسلام و پیروزی نهایی را بر کفر جهانی فراموش نکنید در آخر وصیت به اهالی روستا این است همیشه و در همه حال پشتیبان امام باشند که گوهر گرانبهایی است که باید گرانتر شود. والسلام علیکم.

و من الله التوفيق

محمود عزیزی

۱۳۶۵/۱۰/۰۳

محمود علامه

شهدای امروز
همه در راه

هوالشهید

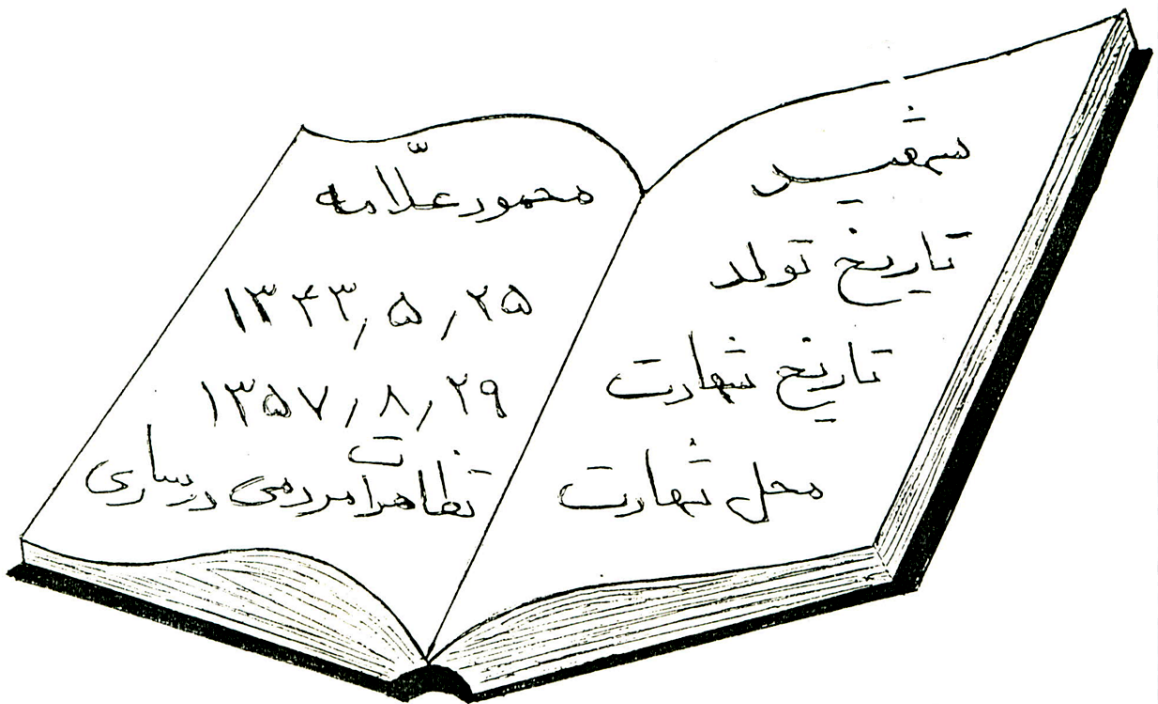
زندگی نامه شهید دانش آموز محمود علامه

محمود علامه در ۲۵ مرداد ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زهرا راهمی و پدرش علی اصغر علامه پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدرسه دانش با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمود علامه در سنگر مدرسه به اسلام خدمت می کرد که در حوادث انقلاب اسلامی شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۵۷/۰۸/۲۹ در ساری (خیابان فرهنگ) به دست دژخیمان رژیم شاهنشاهی در اثر اصابت تیر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.



سب سے پہلے یاد فرمائیں کہ مریدانہ طور پر بیان لیا گیا منزل پران یعنی اہل حق
 و تقاضات بہ محل رویم موقع ظہر تہ شہر سلوچ بود بہ دنبال اور فہم وان جاد او ہارہ
 بیرون آمدن را بہ او نداد در حصین ہنگام نیروہای رژیم سادہ بہمت فرم و کوچہ علم و
 شہادت کہ پس از جنبہ تہ اہل حق ہمدان گریہ و شہادت از منزل شہیدانہ
 پس از اصابت بکثیر بہ مرید محمود علامہ روح بزرگ این شہید نوحوان و دلاور بہ تقاضا
 رسید

نام علم الکبر نام خانوادگی تمیز کار

ادامہ دارد پایان

صفحہ :

امضاء نویسنده خاطرہ :

سید محمود علمدار

سید سید
سید سید

هوالمشید

زندگی نامه شهید دانش آموز سید محمود علمدار
سید محمود علمدار در ۱ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و
متدین در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر
و محبت مادرش ربابه همتیان و پدرش سید سعید علمدار پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه هنرستان خیری مقدم رشته راه و ساختمان با
موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و
اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران
و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی
داشت.

شهید سید محمود علمدار در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۱
عملیات والفجر ۸ منطقه فاو در اثر اصابت ترکش به بدن شهد شیرین شهادت
را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از
تشییع در گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون
گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید محمود علمدار

بسمه تعالی

امام عزیز! اگر ما در روز عاشورا در جمع هفتاد و دو تن نبودیم، اما حال آمده ایم تا برای پیوستن به یاران امام حسین (ع) وضو از خون بسازیم.

خدمت پدر و مادر عزیزم سلامی دوباره و یا آخرین سلام را برایتان دارم، من الان در پشت بام یک خانه از روستای صدابیه نشسته ام. تمام برادران گردان ما در اینجا هستند و در گوشه ای برادران، آتش روشن کرده اند و آب گرم می کنند تا با آن لباس های خود را بشویند و غسل شهادت نمایند.

این نامه را که اکنون برایتان می نویسم می دانم که آخرین نامه من می باشد، زیرا امروز روز آخر است و نیمه شب امشب ما بر بعثیان کافر مردانه می تازیم، امشب شبی است که میثاق با الله و خاتم الانبیاء بسته می شود و شما پدر و مادر عزیز من باید خوشحال باشید که این رزمنده برای الله می جنگد نه برای نفس. امروز و امشب و فردا و فرداهای دیگر روز سرنوشت ساز است، روزی که عاشورا زنده می گردد، روزی که عاشقان به سوی معشوق خود پرواز می کنند. ای پدر، اگر برایم، برای از دست دادن من گریه کنی. ای مادر، اگر برایم، برای از دست دادن من گریه کنی. شما عزیزان باید بدانید که ما شهدا نمرده ایم و لیکن از خدای رحمان خود روزی می خوریم و در روز قیامت با هم به سوی بهشت جاوید می رویم.

تو ای پدر من و تو ای مادر من! از هر دوی شما ممنون هستم که مرا به راه راست هدایت کردید و امروز باید خوشحال باشید که به امید خدای بزرگ، امام حسین علیه السلام ما را با خود می برد.

ما در راه الله رفته ایم نه در راه غیر خدا. امروز همگی باید خوشحال باشید.

وای بحال آن کسانی که هنوز که هنوز است در خواب غفلت هستند و فکر می کنند که جهاد در راه خدا مرگ دستی است و آن را یک خودکشی می پندارند.

ای گروهی که این چنین حقیرانه فکر می کنید، بدانید که هیچ گاه در راه خودتان پیروز نخواهید بود جز آنان که به راه خدا رفته اند و آن را انتخاب کرده اند.

ما پیروزیم و چه خوش گفت آن شاعر که ای لشکر صاحب الزمان آماده باش - آماده باش

پس ای مادر عزیز، دو پسر دیگری را آماده کن، زیرا که باید راهگشای قدس عزیز باشند و باید دو شیر تربیت کنی تا بتوانند انتقام خون مقدس شهدا را از اشغالگران قدس بگیرند و...

سید محمود علمدار ساروی

بسمه پیروزی رزمندگان اسلام

خدا یا خدایا تا انقلاب همدی خینی را نگوار

سیداصغر علوی

شهدای امروز
همه سید

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیداصغر علوی

سیداصغر علوی در ۱۲ آبان ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای پهنه کلا شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سکینه زارع و پدرش سیدرضا علوی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس روستای پهنه کلا و شهید مطهری با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

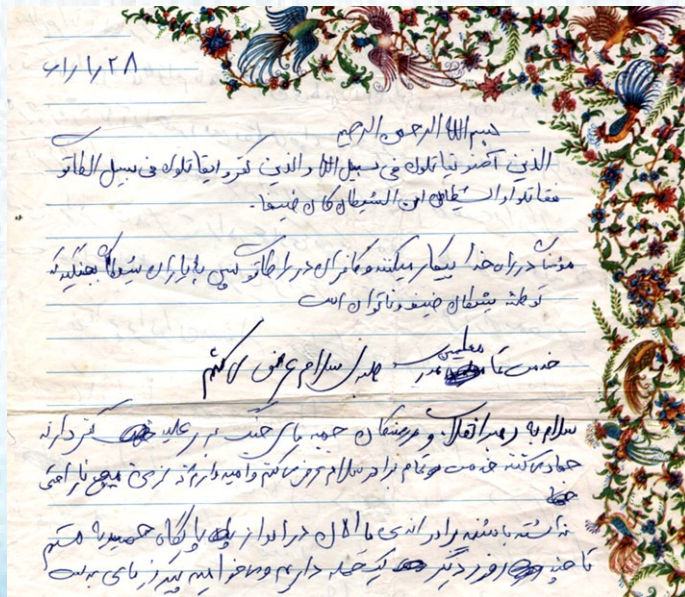
شهید سیداصغر علوی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۲۴ عملیات رمضان منطقه شلمچه در اثر اصابت خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. بیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای پهنه کلا شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سیداصغر علوی

بسم الله الرحمن الرحيم

آنانی که در راه خدا کشته شدند مرده میندازید بلکه آنها زندگانی هستند که در نزد خدای خود، روزی می خورند. سلام به روح خدا خمینی عزیز سلام بر نور چشم ملت ایران سلام بر نایب بر حق مهدی موعود عیج سلام بر رزمندگان که در جبهه‌های جنگ حق علیه باطل می جنگند سلام بر شما رزمندگان خدا، من از اینجا وصیت نامه خود را آغاز می کنم. اسم من سید علی اصغر علوی که با عشق و علاقه خودم که به دین و مملکت جمهوری اسلامی ایران دارم و با آگاهی و شناخت اسلام، وظیفه خود می دانم به جبهه حق علیه باطل بروم و از حریم کشور جمهوری اسلامی و میهن عزیز و اسلام دفاع کنم. شناخت اسلام و آگاهی را به وسیله امام کبیر خمینی بت شکن بدست آوردم و به دفاع از مرز اسلام و دین و قرآن و ناموس آدمم، جزء این است که راه شهدا را ادامه دادم با وجود اینکه علاقه زیادی به درس و ادامه تحصیلات و تشکیل زندگی دارم همه اینها را فدای دین اسلام و قرآن می کنم و سفارش من به کلیه افراد مومن و مذهبی این است که راه شهیدان گلگون کفن انقلاب جمهوری اسلامی ایران را ادامه دهند و در صورت توفیق شهادت، از خانوادهام خواستارم هیچ گونه نگرانی برای من نداشته باشند و از خدای منان مسالت دارم که مرا با شهیدان کربلا محشور گرداند و پدر عزیزم و ای مادر مهربانم! شما فقط امام را دعا کنید و من آرزو دارم که شهید شوم و اگر شهید شدم برایم گریه نکنید و هر وقت نماز می خوانید امام را دعا کنید. شهادت یکی از بزرگترین افتخارات است اگر شهید شدم مرا بدون وضو و کفن دفن کنید چون رهبر ما امام حسین را در صحرای کربلا بدون غسل و کفن دفن کردند. خدایا من هرچه از تو در زندگی خواستم به من عطا فرمودی حتی شهادت در راه خودت را از من دریغ نمودی، من چطور بتوانم از عهده شکر تو برآیم؟ دیگر عرضی ندارم جز سلامتی امام زمان و نایب بر حقش امام خمینی را خواستارم. در پایان بگویم اگر شهید شدم مرا در وطنم دفن کنید مرا بغل شهید عزیز «میر حمزه» دفن کنید تا بتوانم در شب‌های جمعه در تکیه امام حسین عزاداری کنم اگر چه شهید شدم برایم گریه نکنید و امام را دعا کنید. من بایستی بمیرم چه خوب است که جان خودم را در راه خدا فدا کنم حتی جنازه مرا آورند گریه شما برای من نباشد گریه تان برای خدا باشد.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار



قاسم علیزاده

شهدای امروز
همه سید هستند

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز قاسم علیزاده

قاسم علیزاده در ۳ دی ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای سیدآباد شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده مرصه طاهری و پدرش حسن علیزاده پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس روستای سیدآباد و فیروزکنده با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید قاسم علیزاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۰۲/۱۵ منطقه عملیات کردستان- مریوان در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سید آباد شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

قاسم علیزاده

الحمد لله رب العالمين الصلاه و السلام على خير خلقه محمد وآله الطاهرين و لعنه الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين - إنا لله و إنا اليه راجعون - همه از سوی حق تعالی آمدیم بازگشتمان همه بسوی اوست. باسلام و درود بریگانه منجی عالم بشریت مهدی موعود و نایب بر حقش خمینی بت شکن و با سلام و درود بر تمامی شهدای گلگون کفن از صدر اسلام تا به شهدای انقلاب و جنگ تحمیلی. پدرم مرا ببخشید که در طول عمرم جز زیانکاری و نگرانی برای شما چیزی به ارمغان نیاورده ام و در پیروی نتوانسته ام عصای دستتان شوم، پدرم بسیار خوشحال می باشم از اینکه هم رزمنده اید و به جبهه رفته اید و هم مرا فرستاده اید، پدرم از خدای حق تعالی می خواهم که بار دیگر به کردستان بیائید تا با مظلومیت آن آشنا شوید، مادرانم هر دوی شما بیش از حد برایم زحمت کشیده اید و مرا برای رضای خدا و صدور انقلاب به جبهه فرستاده اید که امیدوارم خدای عظیم قبول کند و به امید آن روزی که تمام بچه های شما به جبهه بیایند و حقمان را از ظالمین بگیرند. پدر و مادر، خواهر و خانواده ام و دوستان و فامیلان از شما می خواهم حجاب خود را حفظ کنید که حفظ حجاب زنان ما از خون شهدای گلگون کفن هم کوبنده تر می باشد. پدرم، مادرم، برادرم، دوستانم، خانواده ام همه شما دوست داشتنی می باشید، اما دوست داشتنی تر از شما خدای حق تعالی می باشد که او را از همه شما بیشتر دوست می دارم، من که سعادت شهادت ندارم هر وقت این توفیق عظیم را به مرحمت خود عنایت فرمود با آغوش باز پذیرا می باشم. در ضمن من از تاریخ ۶۲/۱/۱۱ شروع به نماز خواندن کامل [کردم] و از سال ۶۲ روزه گرفتم و فقط یک روز آن را خوردم. در ضمن من که نمی دانم از آشنائی بدهکاری داشته ام یا نه، اگر آنها می دانند از خانواده ام بگیرند. از همگی دوستان می خواهم راهم را ادامه بدهند و هر بدی که از برادر حقیرشان دیده اند مرا ببخشند، من که چیزی از آنها ندیده ام و اگر هم دیده ام ببخشیده ام، بخصوص دبیران عزیز. آنقدر به جبهه می روم می جنگم یا پیروز شوم یا زیارت کنم کربلای حسینی را یا شهادت نصیبم گردد. ای جوانان نکنند در رختخواب ذلت بمیرید که حسین(ع) در میدان نبرد شهید شده است، ای عزیزان نکنند در غفلت بمیرید که علی(ع) در محراب عبادت شهید شده است، نکنند در حال بی تفاوتی بمیرید که علی اکبر حسین در راه حسین با هدف شهید شد. ای مادران نکنند از رفتن به جبهه فرزندانمان جلوگیری کنید که فردا در محضر خدا نمی توانید جواب زینب را که تحمل ۷۲ شهید را نمود، بدهید. همه مثل سربازان صدر اسلام که سربازان امام زمان(عج) می باشند جوانانمان را به جبهه نور علیه ظلمت بفرستید و مثل آن مادری باشید که چندین شهید می دهد ولی مثل کوه استوار است. من هم امیدوارم که مادرانم مثل آن مادری باشند که جسد پاک آخرین فرزندش را نیاوردند اما باز افتخار می کند که فرزند او در راه خدا شهید شده و برنگشته است. مادرانم دلتان را با «الا بذکر الله تطمئن القلوب» آرام کنید که بهترین ذکر است برای آرامش دلهای شما، مادرانم هرگز برایم گریه نکنید بخصوص پیش مردم که خدای نکرده چنان نکنید که دل دشمنان اسلام و امام عزیز، شاد شود و آنها از این فرصت استفاده کنند و خوشحال شوند. دعا را از یاد نبرید که بهترین تسکین دردها است و همیشه بیاد خدا باشید. از خط امام و روحانیون پیرو خط امام جدا نشوید که اگر جدا شوید به گودال عمیق افتاده اید که در آنجا یا آمریکا است یا شوروی و آن روز است که قلب امام را به درد می آورید و روز جشن ایادی داخلی و دشمنان اسلام می باشد و آنهایی که در خط ولایت فقیه و خط سرخ امام خمینی نمی باشند، اگر شهید شدم و خدا قبول کند از آنها می خواهم که در تشییع جنازه ام به هیچ وجه حاضر نشوند تا باشد که کرده های این شهدا آنها را به خط امام بیاورد و راه مستقیم را به آنها نشان دهد و سلام مرا به امام عزیز و امید امام برسانید و بگویند تا هستم در خط او می باشم تا جان سپارم و تا آنجائی که این جنگ ادامه دارد در خدمت اسلام می باشم و تا پرچم لا اله الا الله را در کاخ های ظالمین به اهتزاز در بیاوریم. خدایا اگر کشته شدم ذره ای به انقلاب کمک می رساند پس این توفیق را به من بده تا خونم را در راه تو بریزم. والسلام

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار
قاسم علیزاده اعزامی از ساری

محمدحسن عنایتی

شهدای امروز
همه در راه

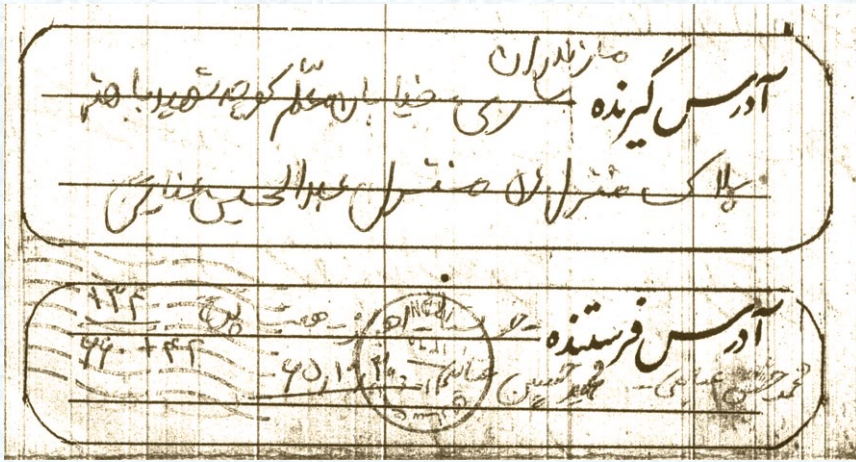
هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدحسن عنایتی

محمدحسن عنایتی در ۸ شهریور ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای ارزفون شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ربابه دلاخیلی و پدرش عبدالحسین عنایتی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمدحسن عنایتی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۱۰ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در روستای ارزفون شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.



دست پدر و مادر و خواهران و برادر عزیزم سلام پس اگر من سلام سلمتی تا راه از درگاه خوار و ناز بزرگ استوار
 و خوار تمام اگر احوالی از این صفت محمد حسن عنایتی در دست باشد خوب است هم سلام مرا به عموم جان و
 جان و آقا دلان و زن و مرد و پسرانید و عرق و اندک و کیدان را بگوید درسی نور را بیوان
 بپای من نامه دهید و من در وقت تپه هم همکار با ما معلومی من است از اداره پر
 و پوست دارا سی آقایی محمدی سنگر ما است گفته برای تو سلام برسانم و سلام
 امام را بیا کنید رزق دستگان را در ما کنید بپای من نامه بدید
 آیات نامه بدست شمار رسید اصرار اندکی سنگر من است
 جواب خوری به آدرس است برای ما و مادر و فرزندان
 ص و اند

غلامرضا عنایتی

شهدای گرامر آموز

هوالمشید

زندگی نامه شهید دانش آموز غلامرضا عنایتی
غلامرضا عنایتی در ۲۸ مرداد ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای شبکلا شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رقیه فلاح و پدرش قاسم عنایتی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس قائم مقام و طبری با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید غلامرضا عنایتی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۰۹/۲۳/۱۳۶۰ عملیات مطلع الفجر منطقه گیلانغرب - شیاکو در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملا مجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

غلامرضا عنایتی

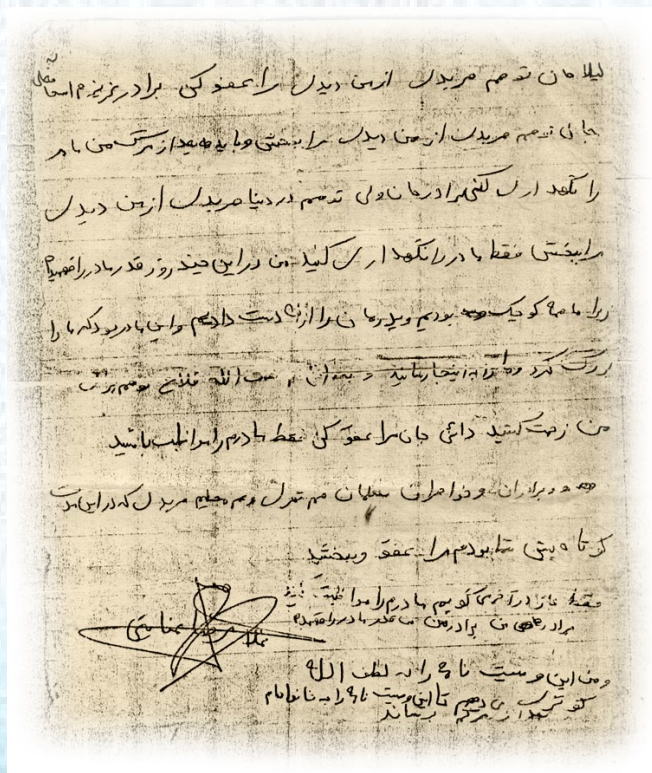
بسمه تعالی

بنام پاسدار حرمت خون شهیدان

من غلامرضا عنایتی فرزند قاسم با شماره شناسنامه ۱۴۲۸۹ صادره از حوزه ۲ ساری وصیت نامه خود را چنین شروع می‌کنم؛ وصی و وارثم مادرم است و من هر چه در این دنیا دارم به خواهر کوچکترم لیلا عنایتی می‌دهم و بعد از مرگم برادر بزرگترم «اسحاقعلی حاجیان» از مادرم و لیلا محافظت کند و از آنها نگهداری کند و اگر نمی‌تواند برادرم «ولی» را وصیت می‌کنم از مادرم و لیلا که امید من هستند محافظت و نگهداری بکنند و به مادرم بگویند که من هر چند لایق شهادت نیستم اما مرا پیش حضرت فاطمه زهرا قبول کند. مادرم در خانه هر بدی از من دیدی مرا ببخش. مادر جان من هر داد بیدادی که کردم در خانه، از من بگذر. مادر جان من قدر تو را در این مدت که جدا شدم فهمیدم واقعا فهمیدم نوری که از چشم من بیرون می‌آید تو هستی و به خواهرم لیلا، لیلا جان حجابت را حفظ کن بلکه که این حجاب است که در این دنیا تو را هدایت می‌کند لیلا جان تو هم هر بدی از من دیدی مرا ببخش و بعد از مرگ و شهادتم از مادر نگهداری کن. ولی جان! تو هم بدی دیدی ببخش. فقط مادر را نگهداری کنید من در این چند روز قدر مادر را فهمیدم زیرا ما همه کوچک بودیم و پدرمان را از دست دادیم و این مادر بود که ما را بزرگ کرد و ما به اینجا رساند و به دای ام «نعمت الله فلاح»! تو هم برای من زحمت کشیدی دایی جان، مرا عفو کن فقط از مادرم محافظت کنید و برادران و خواهران مسلمان همشهری و هم محلیم! هر بدی در این مدت کوتاه که پیش شما بودم دیدید مرا عفو و ببخشید. فقط باز در آخر می‌گویم از مادرم محافظت کنید. برادران! من قدر مادر را فهمیدم.

والسلام

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار



علیرضا غفوری

شهدای امروز
همه در راه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علیرضا غفوری

علیرضا غفوری در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای بالاکولا شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش محرم وفایی نژاد و پدرش علی غفوری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس روستای هولار با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علیرضا غفوری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۰/۲۴ منطقه عملیات گیلانغرب - شیاکو در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار امامزاده محمد روستای بالا کولا شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علیرضا غفوری

پدرجان: بر هر فرد مسلمان واجب است که هر جا می رود اول وصیت نامه را بنویسد و بدهد خانه. اول وصیت نامه به برادرم محمد: این است که محمد جان من که رفته ام جبهه دیگر جای من به خانه نیست، بلکه همیشه در جبهه هستم تا خدمتتم تمام بشود.

برادر جان: شما باید طوری با دیگران رفتار کنید که نباید دیگران شما را به بد بگویند و از این به بعد شما جای من هستید و نام مرا دارید.

و اگر یک وقت شهید شدم نام من نام شماست.

برادر جان درس خود را بخوانید تا چیزی بشوید برای اینکه بتوانید کار کنید، این حرف مرا بشنوید و در ضمن همانطوری که نماز خواندن را تعقیب می کردید الان هم نماز خود را بخوانید و کار بد نکنید و همیشه در پیش خدا حلال باشید و دیگر درباره شما عرضی ندارم.

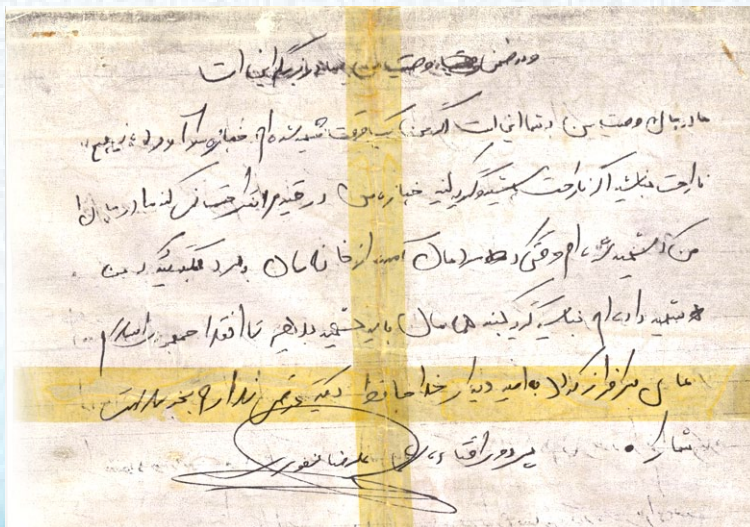
سفارش دیگرم به پدرم این است: پدر جان شما یک فرد مسلمان هستید و همیشه نماز خود را می خوانید و اگر پسر را دوست دارید پیش از نماز کمی قرآن بخوانید و همیشه دست ناتوان را بگیرید و اگر یک وقت من شهید شده ام نباید ناراحتی کنید. بلکه خداوند مرا در این راه برده و پدر جان کاری کنید که همیشه در زندگی خود شاد باشید و هیچ ناراحتی نکنید. پدرجان: من این وصیتنامه را مینویسم که اگر من شهید شده ام این وصیتنامه را داشته باشید و فرمانده به ما گفت به هر مسلمان واجب است جبهه نرفته، وصیت خود را بنویسد و به خانه خود برگرداند.

پدرجان: وصیت من به تمام رفیق هایم این است: که مردمان، ماهایی که در جبهه حق علیه کفار می جنگیم شما باید پشت جبهه را محکم داشته باشید نباید خدا نکرده یک منافق به اسلامان لطمه بزند و شما باید از این به بعد اسلام ایران را به تمام جهان پر کنید. که تمام دنیا را بفهمانید که جمهوری اسلامی ایران حقیقی است و تا ابد باقی است. دیگر عرضی ندارم خداحافظ.

مادر جان وصیت من به شما این است: اگر من یک وقت شهید شدم جنازه مرا آوردند باید هیچ ناراحت نباشید و اگر ناراحت باشید و گریه کنید جنازه من در قبرم استراحت نمی کند.

مادر جان: من شهید شدم به مردمان آمده در خانه مان و به مردم بگویند که من شهید شدم نباید گریه کنید همه مان باید شهید بدهیم تا انقلاب اسلامی مان سرافراز گردد.

به امید دیدار خداحافظ. دیگر عرضی ندارم بجز سلامتی شما را. پسر دور افتاده شما: علیرضا غفوری



مصطفی فتح الهی

شهدای امروز
همه در راه

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مصطفی فتح الهی
مصطفی فتح الهی در ۲۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و
متدین در روستای سیدآباد شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود
و در دامن پر مهر و محبت مادرش کلثوم شاکری و پدرش رجبعلی فتح الهی
پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس روستای سید آباد و شهید مرادیان
و دبیرستان ۱۷ شهریور با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش
آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مصطفی فتح الهی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۰۵ عملیات
کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را
نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع
در روستای سیدآباد شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید
و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مصطفی فتح الهی

بسم الله الرحمن الرحيم
 ما بعد ستایش روزگارهای تان و با سلام و درود بی محقر
 مقدر امام زمان (عج) و با سلام و درود بر نایب بر
 حضرت و با سلام در روزگارهای تان و با سلام و درود بر
 و با سلام درود بر خاتمه سعادت و معجزات و معجزات و معجزات
 و با سلام درود بر خدمت ابراهیم
 پس از عرض سلام سلامتی ستارگان از کافران و از تبارک تعالی
 ضا حان و در استارم اگر از این از طلال و صبحی فرشته با نرس
 به خداوند خود خوشی هستیم . راست بلال روز شنبه ۲۲ ۱۳۹۱
 ایستادن و ایستادن و ایستادن بود و قیلا تا می بیند در کربلا
 صاحب الزمان بود ندیده و مالکین خود بود و کربلا را تا صد
 و از روز دو شنبه بیاید بر سر همه و مال در جایی قابل هستیم و اسباب
 محمودی و شایسته ما را منتظر خط و مهر هر یک با است برای
 ما در آن سلام می رسانیم و بر ما کلمه فایده ای رسانیم
 اینجا به مقصد است استگنا سر داریم در کربلا عرض
 نداریم . مالکین خود است
 (مهر و امضا)



بسم الله یا خداوند رحمت بخش و شفیع و شفیع
 با سلام درود بر نیایان منجی عالم بشریت مهد موعود و با سلام درود بر نایب بر حضرت
 با بستگاری روح مقدس است
 خدمت پذیر و ما در آن و میراد آن و خود هر آن و همه فانیان و استگنا بیان دعا و سلام هر رسانیم پس از خود نیم هر
 سلام سلامتی منتظر از درگاه خداوند تبارک و تعالی خواهد بود و خود استارم از احوالی از اینها میان جلال و عظمت
 را خواستند یا منتظر به الحمد لله در سلامتی کامل بسیار بر جسم و با دعا کوشش شما مشغول هر با اینهمه با فاعلا در کردن عا نشورا
 دستم و بوک نشود همان سوزگ در همه صفتیم برادر من شفیع ظاهر من در آن است و بعد از این بی خبر مانده که در آن است و من
 یا سدا بر روی نسبت نامم کرده ام رفرا است بر ارس کشف تا حد بیانند و حاج غلیل نظر هر را در اعم و نحو اما که
 به کبر رسیده است بر اثر کله در دستان و استگنا و فاصیلان دعا و سلام هر رسانیم
 (مهر و امضا)

مجتبی فتح اللهی

شهدای سیدآباد

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مجتبی فتح اللهی

مجتبی فتح اللهی در ۳ دی ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای سیدآباد شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش حوریه غلامی و پدرش رجبعلی فتح اللهی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدرسه سیدآباد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مجتبی فتح اللهی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۲/۰۹ منطقه عملیات فاو در اثر اصابت ترکش به سینه شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سیدآباد شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مجتبی فتح الهی

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام و درود بر یگانه منجی عالم بشریت حضرت مهدی موعود و با سلام و درود بر نایب بر حقش امام امت خمینی کبیر، امید مستضعفان جهان و با سلام و درود بر شهدای صدر اسلام تا شهدای کربلای ایران و با سلام و درود بر خانواده های معظم شهدا و با سلام و درود بر مجروحین و معلولین جنگ تحمیلی.

اینجانب مجتبی فتح الهی فرزند رجبعلی فتح الهی شماره شناسنامه ۱۶۸ تاریخ تولد ۱۳۴۸ ساکن روستای سید آباد ساری، چون که بر هر فرد مسلمان واجب است وصیت نامه بنویسد بدینوسیله وصیت نامه ام را آغاز می کنم.

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون

از آنجائیکه یک فرد مسلمان واقعی با دیدگاهی باز به خدا بنگرد و اگر اهل منطق باشد استقلال و استدلال فکری در او وجود داشته باشد باید این حقیقت را بپذیرد و این انقلاب را خدایی بداند. بنده تسلیم این انقلاب و این انقلاب را انقلاب خدایی می دانم. اما در رابطه با جنگ تحمیلی عراق همانطور که می دانید ما خواهان جنگ نبودیم و نیستیم ولی دولت عراق به سرکردگی آمریکای جهانخوار که خدمتی بر ایشان کرده باشد بسوی مرزهای جنوب کشور حمله ور شد و مردمان بی گناه را به زیر آتش نفرین خود قرار داد و آنها را به خاک و خون کشید. پس بنابراین جنگ ما تنها با صدام جنایت کار نیست بلکه با تمام ابر قدرتهای شرق و غرب است. اکنون اگر لازم باشد جانم را فدای این انقلاب می کنم و رهسپار دیار عاشقان و سرزمین نور هستم. اما شما پدر و مادرم نشان ندهید هرگز لباس سیاه به تن نمی پوشید، خوشحالی و شادی کنید، نگذارید دشمنان اسلام روحیه شما را تضعیف ببینند. عزا و گریه کردن شما جشن و شادی دشمنان ماست و از شما برادرانم و خواهرانم می خواهم بجز اسلام و انقلاب به چیز دیگری فکر نکنید و قدمی که بر می داریم برای اسلام باشد و از شما می خواهم که همیشه نماز را بپا دارید که نماز از همه فریاد هارساتر است و در دعاها کوتاهی نکنید که دعا برای تسکین دردهاست، در دعاها شرکت کنید که شرکت شما در دعاها مشقت محکمی است بر دهان ابر قدرت های شرق و غرب. پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «کسی که به دعا توفیق یابد بدبختی ندارد» مادر قهرمان و شجاع من! بعد از رفتن من هیچوقت ناراحتی نکن تو تنها مادری نیستی که فرزند خود را از دست داده ای، بلکه مادرانی هستند که آخرین فرزند خود را به جبهه می فرستند. حاضرند که خودشان اسلحه بدوش بگیرند و در رکاب رزمندگان اسلام در خط مقدم جبهه بجنگند و برادران در امام بیشتر دقیق شوید و سعی کنید عظمت او را بیابید و اگر شهادت نصیب من شد دوست ندارم که کسانی که به این انقلاب از پشت خنجر می زند بیایند و روز تشییع جنازه ام شرکت کنند. تا باشد دماء خون شهدا آنان را از پای در آورد. برادران و خواهران هدف من به جز اسلام و انقلاب هدف دیگری نبود. همیشه سعی من بر این بود که قدمی برای این انقلاب شکوهمند برداشته باشم. امیدوارم که به وصیت نامه های شهدا عمل کنید تا با انقلاب اسلامی ایران به آن هدفی که در پیش داریم انشا الله موفق باشیم. به امید پیروزی رزمندگان اسلام و نابودی دشمنان اسلام شما را بخدای یگانه می سپارم. خدا یار نگهدارتان باد.

تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۰۱ مجتبی فتح الهی

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار (آمین یا رب العالمین)

اسماعیل فتحی

شهدای سراسر کشور

هوالمشید

زندگی نامه شهید دانش آموز اسماعیل فتحی

اسماعیل فتحی در ۲۹ دی ماه سال ۱۳۵۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای کردیخیل شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش محرم بخشنده و پدرش رمضان فتحی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در روستای کردیخیل مدرسه داراب با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید اسماعیل فتحی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۴ عملیات تکمیلی کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار امام زاده سید قاسم روستای کردخیل شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عباسعلی فرجی

شهدای آرزومند

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عباسعلی فرجی

عباسعلی فرجی در ۲ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای ماهفروز محله شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش محرم زارع و پدرش عبدالعلی فرجی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس ماهفروز محله و دبیرستان امام خمینی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید عباسعلی فرجی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه های جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۵/۲۰ منطقه عملیات کردستان - مریوان در اثر اصابت گلوله به فرق سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملا مجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عباسعلی فرجی

بسم رب الشهداء

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون

پس از ستایش خداوند یکتا و درود بر رسول اکرم و ائمه اطهار بالاخص حضرت مهدی (عج) و فرمانبر برحقش امام خمینی رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران و ملت شهید پرورمان و با سلام بر پدر و مادر و خواهر و برادران به تمامی دوستان و آشنایان. من عباسعلی فرجی فرزند عبدالعلی براساس رسالت و مسئولیتی که حس نمودم در راه الله و برای پاسداری از انقلاب کبیر اسلامی که خونبهای ۲۰۰۰۰۰ شهید و مجروح است به جبهه آمدم تا به هدفم که آزاد کردن میهن عزیزم و کربلا از دست صدامیان است، برسم و اگر در این راه مقدس شهید شدم مرا در آرامگاه شهدای ملامجدالدین ساری کنار دیگر برادران شهیدم دفن کنید و اگر جسدم را نیافتید به یاد شهدای کربلا و برادرانی که برای باز کردن راه عملیاتی، شبانه به روی مین می روند و خاکستر می شوند باشید و هیچ گونه ناراحتی به خود راه ندهید و هر وقت دلتان گرفت به گلزار شهدا بروید و بر مزار این همه شهیدان به خاک و خون کشیده بنگرید آن وقت درد خود را فراموش خواهید کرد. پدر عزیزم! درود خدا بر تو باد که با امضا نمودن رضایت نامه برای من در حقیقت شهادت نامه مرا امضا کردید. مادرم! کوه باش و چون کوه استقامت کن، لحظه ای از نام و یاد خدا غافل مباش در این راه بکوش و هر چه بکوشی کم است، قامت را بلند گیر و ندای الله اکبر خمینی رهبر سرده و فریاد شهیدان راه خدا را به مردم برسان که همانا فریاد ما پیروی کردن از خدا و قرآن و خمینی است. و اما تو یگانه خواهرم! زینب را به یاد آور و خواهران ایمانیم را امروز دیدید که چگونه شعار الله اکبر سر دادند و با حجاب خود پشت دَد صفتان و طاغوتیان را در هم شکستند و شما ای برادرانم! خشم و نفرت خودتان را نسبت به ضد انقلابیون و صدامیان زیاد تر کنید و سعی کنید ادامه دهندگان راهمان باشید. در پایان از همگی می خواهم که در هر حال پیرو ولایت فقیه باشید و همیشه روحانیت را سرمشق خود قرار دهید و با کفار و منافقین و با آمریکا و شوروی و دیگر قدرتهای شیطانی با تمام قوا بجنگید و انتقام خون شهیدان را از آنها بگیرید و در نمازهایتان امام را دعا کنید و شعار همیشگی (خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار) را از یاد نبرید و از همه می خواهم مرا حلال کنند و آرزوی سلامتی همه شما و طول عمر پر برکت امام را دارم. به امید پیروزی و فتح کربلا. در هر شب جمعه برایم طلب آمرزش کنید.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

عباسعلی فرجی ۱۳۶۰/۱۲/۱۲

زین العابدین فردوسی زاده

شهدای آرزو
همه را برآورد

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز زین العابدین فردوسی زاده
زین العابدین فردوسی زاده در ۴ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان
و متدین در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر
مهر و محبت مادرش فاطمه ابراهیمیان و پدرش اصغر فردوسی زاده پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع ابتدایی در مدرسه سعادت با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید
بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید زین العابدین فردوسی زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام
خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ
۱۳۶۴/۰۵/۳۱ عملیات عاشورا ۲ منطقه چنگوله در اثر جراحات وارده به بدن
شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملا مجدالدین شهرستان شهید پرور ساری
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

زین العابدین فردوسی زاده

بسم رب الشهداء و الصدیقین

ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون

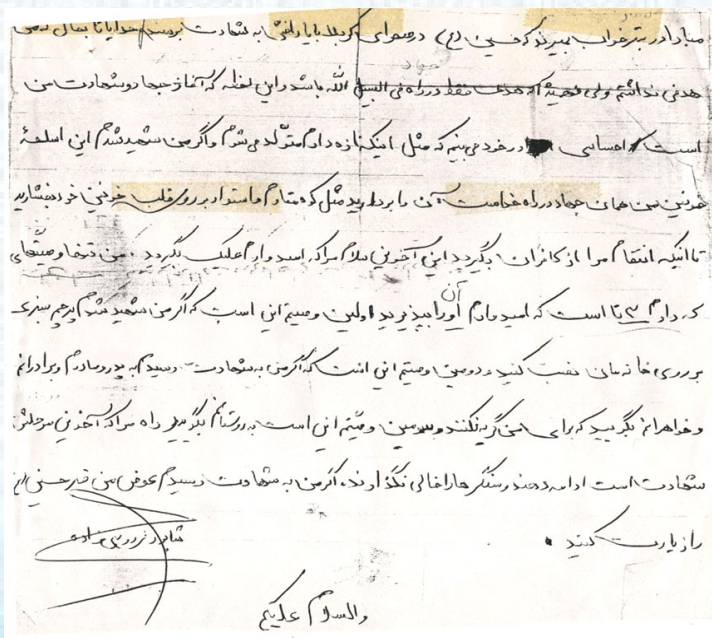
با درود و سلام به آقا ولی عصر و نایب برحقش امام خمینی و با درود و سلام و رزمندگان غیور اسلام که در جبهه حق علیه باطل می جنگند تا بتوانند اسلام را همیشه پایدار کنند.

خدایا می دانی که هدف فقط برای توست که فقط جهاد فی سبیل الله است پس خدایا مرا به عنوان یکی از بالاترین مرحله اش که شهادت است برسان.

وصیت من به ملت ایران و شهیدپرور این است که مبادا جوانان در بی احساسی بسر ببرند که برادران شما در صحنه پیکار به شهادت برسند مبادا خدایی نکرده در خانه بنشینید که علی در محراب به شهادت برسد.

مبادا در بستر خواب بمیرید که حسین علیه السلام در صحرای کربلا با یارانش به شهادت رسید. خدایا تا به حال که من هدفی نداشتم ولی فهمیدم که هدف فقط جهاد در راه «فی سبیل الله» باشد و این لحظه که آواز جهاد و شهادت من است احساسی در خود می بینم که مثل اینکه تازه دارم متولد می شود و گرنه شهید شدم این اسلحه خونین من همان جهاد در راه خداست، آن را بردارید مثل کوه مقاوم و استوار بر روی قلب خونین خود بفشارید تا اینکه انتقام مرا از کافران بگیرید. این آخرین سلام مرا امیدوارم علیکم بگیرید.

من تنها وصیت هایی که دارم سه تا است که امیدوارم آن را بپذیرید؛ اولین وصیتم این است که اگر من شهید شدم پرچم سبزی بر روی خانه مان نصب کنید و دومین وصیتم این است که اگر من به شهادت رسیدم به پدر و مادرم و برادرانم و خواهرانم بگویند که برای من گریه نکنند و سومین وصیتم این است به دوستانم بگویند راه مرا که آخرین مرحله اش شهادت است ادامه دهند و سنگرها را خالی نگذارند اگر به شهادت رسیدم عوض من قبر امام حسین (ع) را زیارت کنید. والسلام علیکم



رمضانعلی فقیه

شهدای آرزومند
همیشه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رمضانعلی فقیه
رمضانعلی فقیه در ۱ آذر ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و
محبت مادرش ماهرخ عبدی و پدرش ابراهیم فقیه پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در هنرستان نوشیروانی بابل با موفقیت و
جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید رمضانعلی فقیه در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۶/۲۰
منطقه عملیات هورالهویزه در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید
و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در
گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید
و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

رمضانعلی فقیه

بسم الله الرحمن الرحيم

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون

کسانی که در راه خدا کشته شدند مرده مپندارید بلکه آنها زنده‌اند و در نزد خدا روزی می‌خورند.

پدر و مادر و برادران و خواهر عزیزم اینک که فرزند شما عازم میدان نبرد می‌باشد امیدوارم که او را حلال کرده باشید. خانواده عزیزم خدا را شکر کنید که فرزند شما برای خدا راهی میدان جنگ شد، و از شما می‌خواهم مبادا برای شهادت من گریه کنید تا دشمنان اسلام خوشحال شوند و بعد از شهادت من همیشه در صحنه باشید و پیرو خط رهبر انقلاب امام خمینی باشید، چون او پیرو پیامبر و امامان معصوم(ع) می‌باشد و در مقابل شایعات دشمنان مقاومت کنید چون می‌خواهند مردم را از صحنه جنگ دورکنند. چون انقلاب ما از اسلام و امام حسین نشأت گرفته پس برای اسلام باید سختی و مشکلات را تحمل کنیم که خداوند اجر و ثواب آن را خواهد داد و آن هم پیروزی اسلام خواهد بود. در پایان از همه شما طلب مغفرت دارم و برای پیروزی اسلام و مسلمین و رزمندگان اسلام دعا کنید. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

رمضانعلی فقیه خوشابلی - بسیجی داوطلب ۱۳۶۳/۰۱/۱۴

بسم الله الرحمن الرحيم
 ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون
 کسانى که در راه خدا کشته شده اند مرده مپنداريد بلکه آنها زنده اند و در نزد خدا روزى مى‌خورند
 پدر و مادر و برادران و خواهر عزيزم - اينک که فرزند شما عازم ميدان نبرد مى‌باشد. اميدوارم که او را حلال کرده
 باشيد. چنين خانواده عزيزم خدا را شکر کنید که فرزند شما برای خدا راهی میدان جنگ شد، و از شما می‌خواهم
 مبادا برای شهادت من گریه کنید تا دشمنان اسلام خوشحال شوند و بعد از شهادت من همیشه در صحنه باشید و پیرو
 خط رهبر انقلاب امام خمینی باشید. چون او پیرو پیامبر و امامان معصوم(ع) می‌باشد و در مقابل شایعات دشمنان
 مقاومت کنید چون می‌خواهند مردم را از صحنه جنگ دورکنند. چون انقلاب ما از اسلام و امام حسین نشأت
 گرفته پس برای اسلام باید سختی و مشکلات را تحمل کنیم
 که خداوند اجر و ثواب آن را خواهد داد و آن هم پیروزی اسلام خواهد بود
 در پایان از همه شما طلب مغفرت دارم و برای پیروزی اسلام و مسلمین و رزمندگان اسلام
 دعا کنید.
 والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
 رمضانعلی فقیه
 بسیجی داوطلب
 ۱۳۶۳/۰۱/۱۴

سیدابوالفضل فلاح



شهدای امروز
همه شهدا

هوالمشید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدابوالفضل فلاح

سیدابوالفضل فلاح در ۲ دی ماه سال ۱۳۴۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای گلنشین شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش نصرت جهان تشنه دل و پدرش سیدعلی فلاح پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس امام خمینی و دهه انقلاب با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدابوالفضل فلاح در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۳۱ عملیات رمضان منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار امام زاده ابراهیم کاظم شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید ابوالفضل فلاح

بسم الله الرحمن الرحيم

آنانکه در راه خدا کشته شدند خدا هرگز رنج و اعمال آنها را ضایع نمی کند. قرآن کریم بیکار کنيد برای احراز حق و بگذاريد بجای ذلت و ننگ، دامن و کفن شما آغشته به خون بدنتان باشد. علی(ع) اینجانب سید ابوالفضل فلاح گل نشینی وصیتنامه خود را با نام خداوند بخشنده و مهربان شروع می کنم و به جبهه جنگ حق علیه باطل عازم می شوم که با نثار خون ناقابل خود به این نابخردان و کافران بفهمانم که اگر در صحرای کربلا نبودم تا به یاری امام حسین (ع) بروم اما امروز به ندای حسین زمانم خمینی کبیر، فریاد لیبیک را سر می دهم و تا آخرین قطره خونم علیه دشمنان اسلام و رهبرم می جنگم و نخواهم گذاشت دشمنان لحظه ای فرصت پیدا کنند تا بر علیه مکتب مقدس اسلام و مسلمانان توطئه کنند و مرگ زیر سخت ترین شکنجه ها را بر زندگی جامعه ای که مردمشان تحت ظلم و ستم یزیدیان زمان باشند ترجیح می دهم. من متأسف از آن هستم که خدمتی به اسلام نکردم و امید آن دارم که خداوند ما را ببخشد چونکه هنوز وظیفه خود را انجام ندادم. مادر عزیزم! شما منتظر آمدن من نباشید چون که من منتظر شهادت هستم و حتماً بهش می رسم. (آمین) پدر عزیزم! باید به بزرگیت مرا ببخشی چونکه من در مقابل زحمات شما هیچ کاری انجام ندادم و پیامی دارم برای ملت شهید پرور ایران! هر چند که اینجانب کوچکتر از آن هستم، برای شما ملت مسلمان پیام یا موضوعی را به استحضار برسانم و آن اینکه وحدت خودتان را حفظ کنید و نگذارید منافقین و ملی گراها و جوجه کمونیستها به این انقلاب اسلامی و رهبری که حاصل خون صد هزار شهید ۱۵۰ هزار معلول است، ضربه ای بزنند. اگر شما کشته شوید و یک نفر باقی بماند من از آن یک نفر می خواهم که تسلیم دشمن نشود، فقط تسلیم در برابر خدا باشد و از دوستانم می خواهم برایم عزاداری نکنند و فقط راهم را ادامه دهند چونکه شهید پیرو می خواهد که بعد از مرگش رسالت حکومت الله را بدوش بکشد.

از مادرم می خواهم که برایم گریه نکند خوشحال باشد که یکی از فرزندان خودش را در راه اسلام هدیه کرد و از دولت، طلبی حتی یک ریال هم نکند.

والسلام

روز دوشنبه به تاریخ ۶۰/۱۲/۱۷

مرادر امامزاده ابراهیم کاظم دفن کنید.

خداحافظ به امید دیدار در جهان دیگر که خداوند ظالمان را در آنجا به مجازات می رساند

سید ابوالفضل فلاح

روز دوشنبه به تاریخ ۶۰/۱۲/۱۷
مرادر امامزاده ابراهیم کاظم دفن کنید
خداحافظ امید دیدار در جهان دیگر که خداوند ظالمان را در آنجا به مجازات می رساند
سید ابوالفضل فلاح

محمدعلی قائمی

شهدای ساری



هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدعلی قائمی

محمدعلی قائمی در ۴ آذر ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده نرگس خاتمی و پدرش محمدتقی قائمی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در هنرستان خیری مقدم رشته فلزکاری با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمدعلی قائمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۰۷/۰۵ عملیات ثامن الائمه منطقه آبادان در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد علی قائمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انا لله و انا اليه راجعون - ما همه از او هستیم و همه بسوی او باز خواهیم گشت.

وقتی قلم بر روی کاغذ می نهم و می اندیشم، ذهنم مانند شکوفه های گل می شکفتد و آنگاه که در این باره (یعنی وصیت خویش) فکر می کنم امیدوارم حق تعالی مرا یاری نماید. وصیتم را بر سه قسم تقسیم نموده ام؛ (۱) عقیدتی (۲) سیاسی (۳) اقتصادی

در قسمت عقیدتی: باید بگویم اعتقاد دارم به آفریدگار، کهکشانش، ماه، ستارگان، زمین، موجودات و عناصر عالم که دستی آنان را به حرکتی منظم در آورده و او غیر از خدا کس دیگری نمی تواند باشد.

اقرار دارم ۱۲۴ هزار پیغمبر داریم که اول آن حضرت آدم و آخر آن حضرت محمد(ص) است و محمد(ص) رسول خدا است و رسول خدا هرگز اشتباه نمی کند. قبول دارم که دوازده امام داریم که اول آن حضرت علی(ع) و آخر آن امام مهدی(عج) است. اعتقاد دارم که قرآن فرستاده خداست که از جانب خدا به محمد(ص) نازل شد.

و آخر سختم در این باره این است آنکسی را که می ستاییم عادل، مهربان، بخشنده، دانا و تواناست.

در قسمت دوم؛ قبول دارم که حزب اسلامی باید در جامعه اسلامی باشد تا بتواند نیروهای متعهد و شناخته شده را جذب کنند. امیدوارم انقلاب اسلامی ما به جهان سرایت کند تا تمام مستضعفین بر تمام مستکبرین با آگاهی کامل بشورند. اعتقاد دارم که ولایت فقیه باید در راس حکومت اسلامی باشد و اگر در جامعه ای ولایت فقیه در راس آن حکومت نباشد آن حکومت نخواهد بود. همچنین اقرار دارم که ولایت فقیه استمرار حرکت انبیاء است و یکی از ارکان اسلام است. این را باید ذکر کنم که حزب الله هرگز از صحنه باز نخواهد ایستاد حتی اگر مانند لاله های گل پرپر شود و در خون خویش بغلظت، او همچنان می جوشد و حزب الهی هایی می رویاند. راستی ما به چه می اندیشیم؟ خوردن و خوابیدن، کارکردن، مانند حیوان، این که حیوانی است؟ یا به فکر آنانی که رفتند کار حسینی کردند و آنانی که ماندند باید کار زینبی کنند و گرنه یزیدیند؟ اصولاً هر انسانی آرزوهایی دارد، یکی از آرزوهای من هم این است که به درجه رفیع شهادت نائل آیم زیرا در مدت زندگی برای اسلام خدمتی نکردم شاید خونم برای اسلام خدمتی کند.

پروردگارا تو را به جان مهدی(عج) مرا به آرزویم برسان. خدایا اول پاکم کن بعدا خاکم کن. پروردگارا تعجیل در ظهور امام زمان بگردان و رهبر ما را در پناه خود حفظ کن. لعنت و صد لعنت بر قوم منافقین و کافرین.

و حال به قسمت سوم می پردازم، امیدوارم پدر و مادرم مرا ببخشند من زحمت زیادی به پدر و مادرم داده ام بالاتر آنکه قدرشان را نمی دانستم پدرم این نکته را خوب توجه کند که من تنها فرزند شما نیستم، من فرزند تمام مادرانی هستم که فرزندشان را از دست داده اند به خصوص فرزند «چمنی ها» هستم با اینکه یک فرزندشان شهید شد، فرزند دیگری هم مجروح شد، باز فرزند دیگری را به جبهه فرستاده اند، مرحبا به چنین خانواده هایی که استوار، مقاوم و با شهامتند. مادرم! دوست دارم همچون مادر چمنی ها استوار و با استقامت باشی و دوست دارم همیشه در مجالس اسلامی شرکت کنی. من جمله در تظاهرات.

خواهرم! دوست دارم همانطوری که بودی در صحنه سیاست، همواره بمانی و دیگران را زینب وار تشویق نمایی و دوست دارم هر کاری که می خواهی انجام دهی اول فکر کنی که اگر زینب(س) بود آن را انجام می داد یا نه؟ و اگر انجام می داد تو هم انجام دهی؟

از برادرم می خواهم هرگز سکوت نداشته باشد و همواره تعصب آگاهانه، همراه با عمل داشته باشد و این بار از خانواده - ام می خواهم که همواره در صحنه حضور داشته باشند و خط تکامل بخش انسان که فعلا به نام خط امام جلوه یافته هرگز فراموش نکنند.

من؛ محمد علی قائمی - فرزند: محمد تقی قائمی هستم - وصی خود را پدرم محمد تقی و ناظرم را مادرم قرار داده ام. من مقداری پول در صندوق قرض الحسنه دارم که آن را بردارید و خرج کنید و لباسهایم را به فردی مستحق دهید.

والسلام علی عبادی الصالحون خداحافظ محمد علی قائمی

غلامرضا قرائیان

شهدای امروز

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز غلامرضا قرائیان
غلامرضا قرائیان در ۱۲ اسفند ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین
در کندوان شهر پل سفید استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر
و محبت مادرش سیده باجی نبوی (ماه بی بی) و پدرش قربانعلی قرائیان پرورش
یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس پل سفید و هولار ساری با موفقیت
و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید غلامرضا قرائیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۲۸
منطقه عملیات شلمچه در اثر اصابت ترکش به سر شهد شیرین شهادت را نوشید
و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع
در گلزار روستای سنگ بن شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون
گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

غلامرضا قرائیان

بسم رب الشهداء و الصديقين

به نام خداوندی که به انسان ها هستی داد، باری دیگر عشقم سفری آغاز نمود که کوله باری بس سنگین به دوش دارد سفری که باید تک و تنها کوله بارم را به دوش گیرم پس عشق من به خروش در آی کوله بارت را زود بردار و سفرت را آغاز کن سالهاست برق امید در چشمانم پدیدار گشت صحبت تو به دلم نشست و دلم را به لرزه افکند چرا که تو را شناخته ام اکنون بخاطر تو دست از همه زندگی تلخ و شیرین می کشم و عاشقانه چو پروانه ای که گرد شمع [می پرد بسوی تو می آیم].

خداوندا! عشقم را در راه تو در راه میهنم به خروش در آوردم تا دیگران بفهمند که چرا در زندگی تلخ و شیرینم باقی نماندم این بار می خواهم چو شمعی باشم که خود بسوزم تا دیگران از گرمی و نورم آسوده باشند خود بمیرم تا هم میهنانم در آسایش و راحتی باشند پس ای شهرم از این لحظه با تو وداع می کنم و تو را به دست محافظ پر قدرت الهی می سپارم، نامت جاوید، خودت پایدار. روزی چشمانم را بر جهان عظیم گشودم و منتظرم تا روزی دوباره چشمانم را بر این عالم بزرگ و زیبا ببندم، پس چه بهتر که چشم بستنم فقط در راه پروردگار عظیم الشان باشد. آری شهادت مرگ سرخی است پر افتخار که تا ابد نام انسان را جاوید نگه می دارد نامی که شاید دیگران از این درس عبرت بگیرند آری شهادت مرگ پر افتخاری است که شهدایی چون «حمیدی ها، نبوی ها، خناری ها» آن را انتخاب کرده و پسندیدند ولی باید بدانید که راه این عزیزان ادامه دارد و ما جایشان را پر کرده، سلاح به زمین افتاده ایشان را به روی دست بلند می کنیم هر مسلمانی وظیفه دارد قبل از مرگ خویش با خانواده اش چند کلامی صحبت کرده یا وصیتش را بازگو کند اکنون چند کلامی برای شما بازماندگان عزیزم صحبت می کنم و امیدوارم که پس از مرگم لاقبل به این وصیتم توجهی بکنید. اول اینکه این عبدالحقیر را به بزرگی خویش عفو و بخشش نمایید و اگر در این مدت به کسی بدی نمودم مرا ببخشید دوم اینکه پدر بزرگوارم از شما خواهش می کنم پس از مرگم شیون نکنید از خدا صبر طلب نمایید و مراسم دعا و مجلس ختم که شیرینی آن نان و خرما باشد به پا دارید. ای پدر عزیزم! بعد از من هیچگونه ناراحتی نکن اگر خدا خواست و ما را جزء یاران امام زمان قرار داد شفاعت شما را نزد ایشان می کنم مادرم بر روح درورد و سلام می فرستم که مرا این چنین تربیت نموده اید بر روح سلام و درود می فرستم که در راه بزرگ کردنم سختی ها و مشقتهای فراوان کشیدی از اینکه بالای سر مقبره پاکت از این لحظه به بعد نمی آیم مرا عفو و بخشش اکنون من می روم تا از بدیها و ظلم و ستم خویش راحت شوم. شما را دوست داشتم و هنوز هم بعد از مرگت تو را دوست دارم. خواهرانم! شما را بسیار دوست داشته و دارم. پس از مرگم هرگز نعمت های شما را فراموش نمی کنم به زندگی امیدوار باشید فرزندانان را خوب تربیت کنید و آن چه شایسته ماست با آنها رفتار کنید آنها را چنان بسازید که جامعه نیاز دارد جامعه ای که به انسان و ایمانش احترام بگذارد. به جای شیون افتخار کنید که کشته ای در راه خدا و وطن داده اید افتخار کنید که برادرتان سرفراز چشم از جهان فرو بست. در مجلس سوگ به جای گریه و ناله خواهران و مادران دیگر را به راه مستقیم و راه الله هدایت کنید. برادرانم! شما در زندگی با ایمان و پشتکار فراوان کار کنید تا چرخ های اقتصادی جامعه را بچرخانید در زندگی خود به فرزندانان آن چه شایسته انسانیت است پرورش دهید. مردانه وار قد علم کنید و سرتان را نزد دشمنان بلند بدارید و افتخار کنید که شهید داده اید. چون مادر ندارم که صحبتی برایش بکنم به جای آن می نشینم و برایش گریه می کنم و از خدا می خواهم جایش را در بهشت قرار دهد. مادری که قبل از این حقیر دنیا را وداع کرد و شما ای مادران شهدا همسران شهدا صبر پیشه کنید و زینب وار استقامت و پایداری کنید تا خداوند شما را عزیز بدارد همانطور که خدا فرموده «ان الله يحب الصابرين». خداوند صبر کنندگان را دوست می دارد. به خدا سوگند دلم می خواهد بدنم پودر شود تا تمامی گناهانم از بدنم دور ریخته شود و این دشمنان از خدا بی خبر بفهمند که راهمان ادامه دارد پس از مرگم برایم مراسم کمتر بگیرید دلم می خواهد بدنم تکه تکه شود تا جنازه ام به منزل نرسد. «اللهم لا تردنی» الها! در آخر صحبتی دارم با شما مردم شهید پرور که ادامه دهنده راه شهیدان باشید. اگر مفقود نشدم و جنازه ام برگشت مرا کنار مادرم در روستای سنگ بن دفن کنید. خدانگهدار.

یعقوبعلی قربانی

شهدای سراسر آموز

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز یعقوبعلی قربانی در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای اناردین شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش نعیمه معافی و پدرش جلیل قربانی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس روستای اناردین و ماکران با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید یعقوبعلی قربانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۵/۱۲ منطقه عملیات مهران در اثر اصابت ترکش به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار امام زاده عبدالله روستای اناردین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

یعقوبعلی قربانی

بسمه تعالی

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون

کسانی که در راه خدا کشته شده اند را مرده مپندارید بلکه آنان زنده اند و در نزد خدا روزی می خورند.

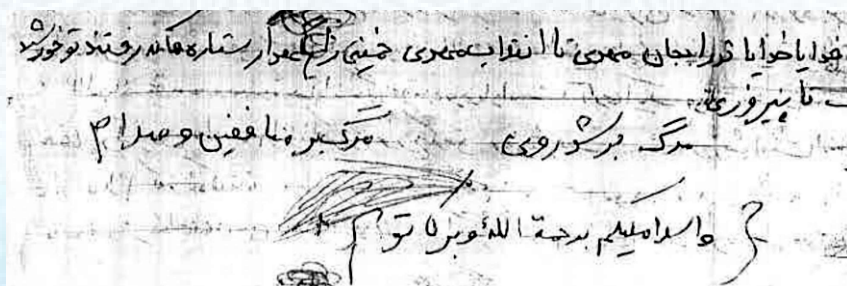
با سلام و درود بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران و با سلام و درود بر شهیدان گلگون کفن جمهوری اسلامی ایران به خصوص شهیدان ۷ تیر و ۸ شهریور و به خصوص شهید عزیزمان «نورالله معافی و بابعلی معافی».

اینجانب یعقوبعلی قربانی، فرزند جلیل قربانی، متولد ۱۳۴۵ خود حقیر می باشم. «انما الحیاه عقیده و جهاده» همانا زندگی عقیده و جهاد است. آری اینک وقت جهاد است. در بحران حوادث قد علم کردن و از عشق سوختن، سوی حق پر کشیدن و اسلام را زنده کردن و اوج گرفتن. امروز روز شرافت است، روز شهامت است، روز تابع بودن از ولی امر یعنی خمینی بت شکن پرچم دار اسلام که زنده کننده راه پیروزمند حسین (ع) است.

بنده راهم را آگاهانه انتخاب کرده ام راه عدالت، انسانیت، راه خدا و اسلام. باید امروز ندای «هل من ناصر» حسین زمان را لیبیک بگوییم و ندای حق را سر بدهیم، با نام الله به پیش برویم. فرمانده ام امام است و هر چه دستور بدهد اطاعت خواهیم کرد و به هیچ وجه سرپیچی نخواهم کرد. بخدا قسم اگر خون من از زمین بجوشد و جاری شود از امام دست نخواهم داشت و او را یاری خواهم کرد.

ای پدر و مادر عزیزم! اگر من شهید شده ام هیچ ناراحت نباشید و از شهادتم گریه نکنید تا دشمن خوشحال نشود. همچنان مانند کوه استوار باشید، امام را تنها نگذارید و تا خون در رگ شماهاست حمایت کنید. امروز ما باید برویم کوشش و تلاش کنیم تا پرچم اسلام را که همان شعار لا اله الا الله و محمد رسول الله می باشد در تمام جهان به اهتزاز در آوریم و به جهان ثابت کنیم تا فرزندان عزیز در این سرزمین هستند نه تنها صدام بلکه آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند. چند صحبتی با برادران انجمن اسلامی داشتیم، آن این است که بیشتر در دعای کمیل و دعای توسل شرکت کنند تا گناه های قبلی آنها برچیده شود، تا بتوانند به خدای خود بیشتر نزدیک شوند و دیگر نصیحتم به عنوان برادر حقیر شما، راه شهید «معافی» را ادامه بدهید و نگذارید خون آن دو شهید عزیزمان پایمال شود اگر معافی را از دست داده ایم هزاران معافیها در ایران خواهند بود و دیگر مطلبم این است به عزیزان، خردسالان محل ما را زیاد به اسلام معرفی کنید تا از خط اسلام منحرف نشوند. مرا در سیده کلثوم کنار قبر «نورالله معافی و بابعلی معافی» دفن نمایید و اگر پدر من راضی نیست همان جایی که او گفته اند مرا دفن نمایید. خدایا خدایا تو را بجان مهدی تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار - ستاره ها که رفتند تو خورشید را نگهدار - جنگ جنگ تا پیروزی - مرگ بر آمریکا - مرگ بر شوروی - مرگ بر منافقین و صدام.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته



سیدمحمد رضا قریشی



هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدمحمد رضا قریشی
سیدمحمد رضا قریشی در ۵ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و
متدین در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر
و محبت مادرش فخرالسادات عمادی و پدرش سیددیان قریشی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس دانش و دبیرستان باهنر با موفقیت
و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید سیدمحمد رضا قریشی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۰۷
منطقه عملیات بانه- کردستان در اثر متلاشی بدن شهد شیرین شهادت را نوشید
و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در
گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید
و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید محمد رضا قریشی

تاریخ تولد ۲۲

برای هفته بعد من کلماتی صفت ۹۲ کتاب روحانی
کینه چینی به امتحانات ملت اوله عنوانه این روزها
خوب درس ها تو بنویس خوبه صفت که این هفت ها
استفاده کنی بعد از اینها خایه ندره
صدای زنگ را میزدیم تا در آیمت
معلم گفت: محمد رضا همراه من بیاد دفتر
معلم در دفتر رسد صدیر را گوش ای کینه رفت
ای محمد رضا قریشی تو کلاس اعصاب منو خرد
کرده صدایه اذانه که بلند می شه من که من خوام برم
خارج کلاس بی بار که بهین اجازه ندادم گوش
کلاس به جای خالی بیدار می شود شروع کرد به نماز خواندن
با نیت داد و نوسر جابن منو ندم آله کجواد این بار ستر
ادامه به دین جایی من یکی تو کلاس نیس و چینه
جایی خود بنویس داره این که منی و سوادرس

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه گر:

بیاییم نماز بخونیم که
صدیر با چشم من سخته آتش نقاشی به محمد رضا انداخت
حالت من کس تو کلاس خلاص برو به من منی؟ مگر
کلاس جایی ای هفت هفتا؟ مرزا پیرت رو بیار تا
تکلیف رو مشخص کنی

محمد رضا سرش را انداخت پایین و از دفتر بیرون
آمد اذانه کسی دین را در صفت خود گرفت پرو
فشار می راد

○

پدر محمد رضا کنار من می روی منی شسته بود
حماصه دو سینه بر اچ ستر و امرو خوامم که
به مدرسه بیایم راستین ستر با عت بی نظیر
تو کلاس معلم از دستن طهر عقیبا نیس من خودم
اعتقادات دین دارم اهل نماز و روزها اصاهر

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه گر:

تاریخ تولد ۱۰

چیزی جایی خودت رو داره کلاس جایی نماز خونده
نیست به معنای ستر تو نصیحت کینه او سعادتم
که سر براده من
راستین آنگاه صدیر! ای محمد رضا وقتی تو کج بودی
خاز خونده رو یاد گرفت همیشه به من می گفت بزرگ
که ردم من خوام اذانه بکنم و بی نماز بیسم من هم وقتی
دیدم خینی به نماز وقت آن علاقه داره هر وقت
من رفتم مسویر اذنه با خودم می بردم باور کینه از
کوچکی عتق به نماز خدا تو دلتی بود حالا تمام
زیر دخت نگریم با معلمی صحبت کینه بزاره
نماز سو بخونم
استفاده ندره هر وقت اذانه امده پیش
منم بیاد تو دفتر دین گوش ای نماز سو بخونم

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه گر:

خوب محمد رضا با منی که حرف های پدر از شادی
به هوا می راد دست دل در من آورد ستر ای
در دل تو کسین در خست
رفت کنار خون و مؤثرت آن روز بیکتر
از همه به نماز استاد

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه گر:

غلامرضا قلی نژاد

شهدای سراسر آموز

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز غلامرضا قلی نژاد
غلامرضا قلی نژاد در ۲ مهر ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
روستای پاچی شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر
مهر و محبت مادرش فاطمه خورشیدی و پدرش رمضان قلی نژاد پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدرسه روستای ری کنده با موفقیت و
جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید غلامرضا قلی نژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۸/۲۳
منطقه عملیات جزیره مینو در اثر اصابت تیر مستقیم به سر شهد شیرین شهادت
را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از
تشییع در گلزار روستای پاچی شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون
گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

غلامرضا قلی نژاد

بسمه تعالی

در روز شنبه مورخ ۱۳۴۵ به همراه ده تن از جوانان دوستایمان و به هیئت بزرگواران

نژاد عازم جبهه شدیم. در حقت تیم مقر لشکر ۲۵ کر بلا در کردان

صاحب الزمان به فرماندهی سید بزرگوار نژاد اکبر و در آنروهان

حضرت علی اکبر (ع) سازماندهی شدیم و بعد از گذارندن آموزش

نرم در حقت تیم برای خط نژادان عازم منطقه جزیره صیف شدیم.

من به همراه شهید قلی نژاد در یکی از صوره ها سازماندهی شدیم.

از خصوصیات بارز شهید قلی نژاد این بود که بسیار شجاع و نترس

بودند و در حالیکه او بین همه مرتبه ای بود که به جبهه آمدند و رسته ایشان

تیرانداز معروف بود که ایشان ~~بسیار~~ از تیربار و آرمین هم

استفاده می کردند. ایشان به خاطر عشق و علاقه ای که به جنگ و شهادت

داشتند تا زمانی که در خط جزیره صیف حضور داشتیم، ایشان هر شب به

سنگ کوب می رفتند. هرگز مایل نبودند که در خط اتقاق می افتاد ایشان

حضور داشتند و پیشتر شناسایی می که در خط ایفای می گرفت ایشان حضور

داشتند و سرانجام این شهید بزرگوار در روز جمعه ماه مهر ۱۳۴۵ در

خط جزیره صیف در سنگ کوبین بر اثر درگیری با صدامیان کافر و اعدای

تیم مستقیم دشمن به وسیله شمشیر به شهادت رسیدند. روحش تاد و راهش

پیر و مبارک

تذکر: راوی گرامی: در صورتیکه خاطرات شما ادامه دار است در صفحات (۱-۴) نوشته. علاوه بر صفحه نگاری پایان صفحات را

امضاء نمایید.

امضاء نویسنده خاطره مدرسه

صفحه ۲

ادامه دارد پایان

رجبعلی قلیان

شهدای سراسر آموز

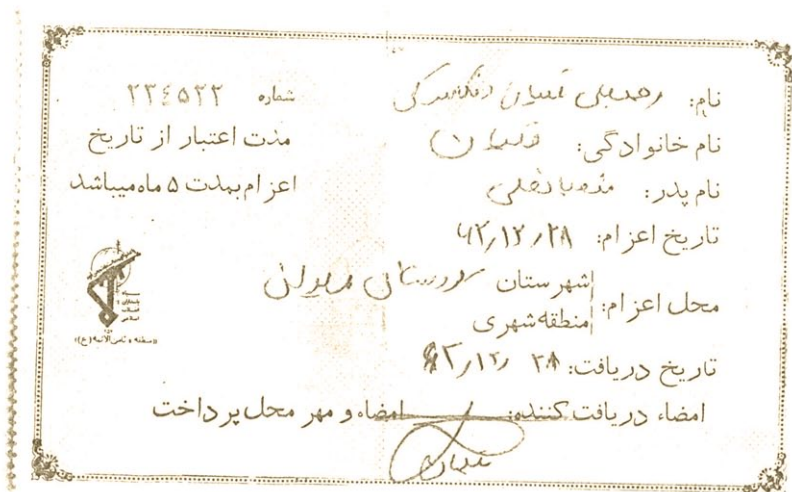
هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رجبعلی قلیان
رجبعلی قلیان در ۱ بهمن ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش صغری نوشی و پدرش شعبانعلی قلیان پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع ابتدایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی
از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های
فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و
محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید رجبعلی قلیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۳/۱۷ عملیات
کربلای ۱ منطقه مهران در اثر اصابت تیر شهد شیرین شهادت را نوشید و در
جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار
ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا
قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

رجبعلی قلیان

توصیه نامه شهید رجبعلی قلیان

به شما عزیزان توصیه می کنم که تا پای جان تابع و پشتیبان ولایت فقیه باشید. به یکدیگر خوبی کنید و ساده زیست باشید و از تجملات دوری کنید. و در کارهای خود مسیری را انتخاب کنید که دنیا دوستی در آن نباشد. عزیزان شما را سفارش می کنم به مطالعه زیاد، که باعث می شود دید بازتری نسبت به همه مسائل داشته باشید و تصمیمات بهتری در زندگی بگیرید. از خواهرانم می خواهم که حجاب خود را رعایت کنند که برترو بالاتراز



نورعلی قنبری

شهدای امروز
همه در راه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز نورعلی قنبری

نورعلی قنبری در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای امره شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده کبری باقری و پدرش ضربعلی قنبری پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس روستای امره و دبیرستان طالقانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید نورعلی قنبری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۴/۱۲ عملیات کربلای ۱ منطقه مهران در اثر اصابت گلوله شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای روستای امره (احمد آباد) شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

نورعلی قنبری

بسمه تعالی - ان تنصر الله ينصرکم و یثبت اقدامکم

با درود و سلام بر منجی عالم بشریت مهدی موعود و با درود و سلام بر نایب بر حقش خمینی کبیر بت شکن زمان و با درود و سلام بر شهیدان بخون خفته که در راه اسلام و قرآن و به خاطر میهن اسلامی و برای نابودی صدام و صدور انقلاب اسلامی به جهان، جان عزیزشان را از دست دادند و با درود و سلام بر رزمندگان جان بر کف و با رزم بی امان خودشان اسلام را سرافراز کردند.

خدایا نمی دانم به کدام طرف بنگرم و نمی دانم به که روی آورم. خداوندا به هر کجا که می نگرم و به هر کجا که روی می آورم هر چه می بینم همه قدرت و حکمت تو را می بینم، خدایا تو را شکر می کنم که به من قدرت روحی و جسمی عنایت فرمودی که بتوانم خدمت ناچیزی به اسلام و قرآن بکنم. خدایا من همیشه تو را شکر می کنم که رهبری روشن ضمیر و آینده نگری بر ما عطا فرمودی که ما را از زیر یوغ استعمار و استثمار نجات داد و اسلام را بر ما ارزانی داشتی و راه راست را بر ما نشان دادی، بار الها تو را شکر می گذارم. پدر و مادر عزیزم خدا را شکر می گذارم که پدر و مادری چون شما بر این حقیر عنایت فرمود که به من اجازه داده اید که من جبهه بیایم به خاطر اسلام. پدر و مادر عزیزم اگر من در جبهه حق علیه باطل شهید شدم هیچ ناراحت نباشید چون من به خاطر اسلام و برای قرآن جانم را فدا می کنم چون امام حسین جانم را در راه اسلام فدا کرده. اگر شما یک بیمار را بنگرید مثلاً دست بیمار نقصی دارد و طیب بگوید که دست تو باید قطع بشود که تا بیماری به دیگر بدن تو سرایت نکند باید قطع کند. چون عضو باید فدای کل بشود و مسئله جنگ و اسلام هم همین است، چون کشور کل است و ما عضوی از کشور هستیم برای اینکه این ضربات جنگ به کل کشور سرایت نکند پس ما که عضو هستیم باید فدای کل بشویم و مکتب و راه و روش امام حسین هم همین را می گوید. پدر و مادر عزیزم شما باید مانند زینب و زین العابدین بعد از شهادت من باشید و لباس سیاه نپوشید و هرگز دعای کمیل و دعای توسل را ترک نکنید و برادر و خواهر عزیزم تنها سفارش من به شما این است که بعد از شهادت من گریه نکنید بلکه خنده و خوشحالی بکنید چون دشمن از گریه کردن شما سوء استفاده می کند و دعاهای کمیل و توسل را ترک نکنید و نماز شب را به پا دارید و این دعای کمیل و توسل ها بودند که من توانستم به جبهه بیایم و این جبهه آمدن من به خاطر ریا و خود پسندی نیست. خواهرم مانند زینب باش و زینب وار رفتار کن و عفت و پاکدامنی و حجاب خودت را خوب حفظ کن و احترام پدر و مادر و بزرگتران را بر خود مقدم شمار و با کسانی که ضد اسلام و قرآن هستند مانند زینب به ایشان بفهمان که اسلام حق است. خواهرم دشمنان اسلام در زمان امام حسین می گفتند که حسین خارجی است و توهین می کردند به حسین و من الان می دانم اگر من شهید بشوم دشمنان ما می گویند که اخلاق پدر بد بود، ولی شما هیچ از این حرفها ناراحت نباشید و با دشمنان خودتان خوش رفتاری کنید که خدا اجر شما را خواهد داد. برادران عزیزم شما بعد از شهادت من باید راه مرا ادامه دهید و پیام خونین مرا به مردمان برسانید و خواهر مهربانم شما پیام مرا باید بین اقشار ملت پخش کنید. پدر و مادرم و برادرم و خواهرم اگر من شهید شدم و شما از اینکه من در بین شما نیستم ناراحت نشوید و به جای من «سمیه» خواهر کوچکم که پاره قلب من است و «صغری خاتون» دختر عموی عزیزم و «گرچی عمه» و «هاجر عمه» که این چهار نفر از فامیلان را بی نهایت دوست دارم در بین شما هستند و از همه مهمتر امام عزیزمان است که سرور همه شما و راهنما و رهبر مستضعفان دنیاست، او را دوست بدارید و هر وقت زیاد ناراحت شدید «سمیه و صغری خاتون و گرچی عمه و هاجر» را پیش خود بخوانید و همچنین امام، اما شما که همیشه نمی توانید پیش امام بروید ولی تصویر مبارک امام را که می بینید، اگر تصویر امام را نگاه کنید و ببوسید هر چه ناراحتی دارید همه از بین می رود. از شما یک خواهش دارم که بعد از شهادت من اگر برای شما زحمت ندارد همه روزهای دوشنبه و جمعه روزه بگیرید و شبهای پنجشنبه و جمعه قرآن را تلاوت بکنید.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته - مهر ماه ۱۳۶۲/۰۷/۰۶ - نورعلی قنبری

سید حسین قوشچی

شهدای ساری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدحسین قوشچی
سیدحسین قوشچی در ۱۶ مهر ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین
در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و
محبت مادرش معصومه نانچیان و پدرش سیدعبدالله قوشچی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس خسرویه طالقانی و دبیرستان امام
خمینی رشته اقتصاد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان
خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و
انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدحسین قوشچی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه های غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ
۱۳۶۱/۰۸/۱۶ منطقه عملیات موسیان در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین
شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار
پس از تشییع در گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران
مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید حسین قوشچی

همیشه می گفت من مرگ را در رختخواب گنت می دانم و منم باید پس
سوسید محمد انصاری در دانشگاه شهادت قبول بشوم آری حین در دانشگاه اهل
قبول شده بود: حین نامه های فراوانی از خود به جا گذاشت و همه حین وصیت
نامه از دست که در آن به خانواده اش سفارش کرده است که امام است را نزد
نگذارید در راهی های عمر می شرکت نمانید به سراغ خانواده های شهدا بروید
گفت به جنتوزدهان را از یاد نبردید شهادت را افتخار بدانید زیرا بنی طردین
اسلام است روح نیاک بزرگوار است نمانید وحدت کلمه را حفظ کنید به
کانون حزب الله... گفت فال و غنائی نمانید چون بر اسلام رحمت
می کشد وی در وصیت نامه اش نوشت بی که دم هفتم و هجدهم می راجع از
به ناطق جنبی و سوسید را بدهید هرگز برایم گریه نکنید چون از ریه کشید آن دنیا

شمار شفا هست نمی گنم خواهانم را زیب وار بزرگ کشید به مادر می گوید عاقله
حضرت زینب صبر پاشی جسمه ها را خالی نکنید بقول امام است اگر چه
از دست سرداری افتاد سردار دیگر به میدان بیایید تا درخت اسلام از خون
دین دلیران و سرداران آبیاری شود این بر چسبید از زندگی نامه و
وصیت نامه حین از بدو تکرار تا به شهادت تاریخ شهادت دهم محرم ۱۳۶۱
تاریخ دفن ۱۰/۹/۱۳۶۱ در قبرستان عمومی ساری با اسید بر وزن کلمه
زنندهان اسلام در جبهه ها حق علیه باطل و پیروز اسلام در جنت
از کوف خانواده سوسید



محمد قويدل

شهدای آرزومند

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد قويدل

محمد قويدل در ۸ مرداد ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سکینه احسانی و پدرش یوسف قويدل پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع ابتدایی در مدارس ساری با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید محمد قويدل در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه های غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ منطقه عملیات مهران در اثر اصابت ترکش آر.پی.چی به شکم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملاجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد قويدل

به نام الله

آخر روز که خورشید در پس کوه ها پنهان می شود گوئی که ما از دنیا رفته ایم ولیکن روز دیگر با طلوعش حیات را در خود احساس می کنیم، همگی در کام مرگ فرو خواهیم رفت و این واقعیتی انکار ناکردنی است اما خوشا به حال آنانکه این غروب حقیقیشان نیست و در طلوع رستخیز شادمانه شادند. دنیا همچون دریای عمیقی است که انسانهای بسیاری در آن غرق گشتند و به هلاکت رسیده اند، پس ای انسان همانگونه که در این بحر متلاطم شناوری سعی و تلاش در کسب خانه آخرت کن که سعادت ابدی در آنجاست. در این عالم همچون مسافری هستیم در این مسافرت که به اندازه طول عمر، زمان است آزمایش می شویم. اگر بارمان را خوب بیندیم و توشه را فراهم نمودیم سفری به خیر و خوشی به پایان خواهیم رساند و اگر خوب از عهده آزمایش و امتحان الهی بر نیامدیم بدانید، هولناک و عذابهای دردناک نصیبمان خواهد شد. مرگ در این دنیا پایان حیات انسان نیست بلکه انتقال از خانه ای به خانه دیگر است و برایش همیشه باقی است و فانی نخواهد شد.

خلقت للآخرة لا للدنيا و للبقاء لا للبقاء

اما پس از مرگ چه خواهیم شد؟

در قبر چگونه رفتار می شود؟

آیا می توان منکر از گزارشات و پس از مرگ شد؟

آیا سوال و جوابی خواهد بود؟

فشار قبر چگونه بر ایمان خواهد بود؟

آیا اصلا برزخی و قیامتی هست؟ پس اگر هست چگونه می باشد؟ چه باید کرد؟

استاد مطهری

صاحف
دکتر عرفان‌الدین فیضی

سیدعلی اکبر کاظم نژاد



هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدعلی اکبر کاظم نژاد
سیدعلی اکبر کاظم نژاد در ۱۲ اسفند ماه سال ۱۳۴۱ میان خانواده ای با ایمان
و متدین در سنگده شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در
دامن پر مهر و محبت مادرش شهربانورستیمان و پدرش سیدعلی اصغر کاظم نژاد
پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه دبیرستان امام خمینی رشته اقتصاد با موفقیت و
جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدعلی اکبر کاظم نژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۲۵
منطقه پادگان حمیدیه عملیات بیت المقدس (آزادسازی خرمشهر) در اثر اصابت
ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر
پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملا مجدالدین شهرستان شهید
پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و
دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید علی اکبر کاظم نژاد

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله و انا اليه راجعون - اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و اشهد ان امير المؤمنين على ولي الله اينجانب سید علی اکبر کاظم نژاد فرزند سید علی اصغر شماره شناسنامه ۲۰۱۹ ساکن ساری با ایمان و اعتقاد کامل به دین مبین اسلام و حکومت جمهوری اسلامی و به رهبری ابراهیم زمان حضرت امام خمینی و با عشق به شهادت در راه خدا به جبهه های نبرد حق علیه باطل رهسپار گشتم و گفتم تا شاید بتوانم مقدار کمی از دینم را به انقلاب ادا کنم. حکومت جمهوری اسلامی ایران نخستین حکومتی است که از صدر اسلام به بعد بر پایه نفی تمامی قدرتهای سلطه گر بنا شده است و در حال حاضر ایران با انقلابی که در آن به وجود آمده تنها کشوری است که در دنیا کاملاً غیر وابسته است و ما باید به انقلابمان افتخار کنیم. ما اکنون یکه و تنها البته با یاری پروردگار در برابر دنیا ایستاده ایم و تا حق مستضعفان و مظلومان را از قدرتهای جنایتکار نگیریم بر جای نخواهیم نشست.

مطمئن ترین عاملی که انقلاب را در مسیر اصلی خودش که سیاست نه شرقی و نه غربی باشد حفظ می کند ولایت فقیه است و تا ولی فقیه بر این کشور حاکم است هیچ قدرتی جرأت نگاه چپ کردن به انقلاب ما و مردم ما و منافع طبیعی ما را ندارد. تا وقتی که گوش به فرمان ولی فقیه باشید خداوند در همه حال پشتیبان شماست و اگر خدای نکرده از او رو برگردانید خداوند هم از شما رویش را بر می گرداند و آنوقت است که گرفتار بالای آسمانی شوید. از شما امت شهید پرور تقاضا دارم که در همه حال همچون گذشته حافظ نظام جمهوری اسلامی و ولایت فقیه باشید، چرا که تا جمهوری اسلامی نباشد ولی فقیه نیست و اگر ولی فقیه نباشد آنوقت اسلام اصیل نیست. مادرم امانتی را خدا به تو سپرده بود اکنون به او برگرداندی و ثابت کردی که امانت دار خوبی هستی. تو همیشه به فکر آینده من بودی و آرزو داشتی که سعادت مند بشوم اکنون به آرزویت رسیدی. سعادت مندتر از همه کسی است که با شهید شدن به لقاء الله پیوسته باشد هر چقدر که در این دنیا زندگی کنیم بالاخره عمرمان تمام می شود چرا که دنیا آینده ای ندارد آینده همه ما در روز رستاخیز مشخص می شود و بستگی به توشه ای دارد که از دنیا برداشته ایم.

مادر عزیز! در منزل با گریه هایت بچه ها را ناراحت نکن. اگر مرا دوست داری حتی الامکان گریه نکن چرا که با اشکت مرا آزرده خاطر می کنی. اصلاً گریه برای چه؟ من در مکانی خیلی بهتر از جایی که روی زمین می زیستم می باشم و چشمانتان را اشک بار نبینم که برایم می گریید. امیدوارم تو و آقا جان با صبرتان به همه نشان دهید که دادن یک فرزند در راه خدا کار بزرگی نیست. «یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر و الصلوه انا الله مع الصابرين». ای آنان که ایمان آوردید به کمک گیرید از صبر و نماز همانا خداوند است با صبر کنندگان.

از زحماتی که برایم کشیدید سپاسگزارم و امیدوارم بتوانم روز قیامت جبران کنم. پدرم برایم زحمات زیادی کشیدی و من نتوانستم پاسخگوی آن باشم. اگر توانستم حتما در وقت حساب و کتاب روز قیامت کمکت خواهم کرد اگر «فاطمه» خواست به سپاه یا حوزه علمیه برود و یا به ارگانهای انقلابی دیگر، تمنا دارم این اجازه را به او بدهید.

خواهرم فاطمه! امیدوارم در صورت توانایی به تحصیل ادامه بدهی تا بتوانی با فکرت و علمت هر چه بیشتر برای میهن اسلامی مفید باشی. «معصوم و عفت و سهیل و سیروس» عزیز و خوب، امیدوارم هر چه بیشتر در راه خدا بکوشید و همیشه به یاد او باشید تا او هم شما را یاد کند. از شما می خواهم که هر آزاری از سوی من به شما رسید مرا ببخشید و از من در گذرید و در آخر می رسم به خواهر و برادر کوچکم «مریم و رضای» خوب و عزیزم. از شما انتظار دارم مامان و آقا جان را با شیطنت هایتان ناراحت نکنید و در کار منزل به مامان کمک کنید به خصوص «مریم» از تو انتظار دارم حتما در کار منزل نهایت همکاری را با مامان داشته باشی. دوست دارم تا آنجا که می توانی به تحصیل ادامه دهی. رضا جان تو می توانی پاسدار خوبی برای انقلاب باشی، به تو توصیه می کنم بعد از بالغ شدن وارد سپاه شوی و جای خالی مرا در جبهه های نبرد با جهانخواران پر کنی. جنگ تمامی ندارد و تا ظالم در جهان وجود دارد، انقلاب با آن مبارزه می کند تا پیروزی نهایی به فرماندهی مستقیم حضرت مهدی صاحب الزمان.

تمام کتابهایم را به خواهر خوب و عزیزم «فاطمه» می بخشم لباس هایم را بین چند مستضعف تقسیم کنید. در قبرستان عمومی ساری دفن کنید. در پایان از همه شما عزیزان و دیگر آشنایان و دوستان تمنا دارم حلالم کنید. انشاء الله که همگی در اهداف الهی تان موفق و پیروز باشید. «و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموت بل احياء و لکن لاتشعرون» - و نگوئید آنان که کشته شدند در راه خدا، مردگانند بلکه زندگانند ولیکن در نمی یابند.

والسلام

تورج کاکوئی

شهدای آرموز

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز تورج کاکوئی
تورج کاکوئی در ۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش زهرا حبیبی و پدرش اسحاق کاکوئی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در دبیرستان ۱۵ خرداد رشته تجربی با موفقیت
و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید تورج کاکوئی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۱۰ عملیات
کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را
نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع
در گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید
و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

تورج کاکویی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رَجُلٌ خَرَجَ مُجَاهِدًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ (حضرت علی (ع)

مردی که بیرون رود و برای جهاد در راه خدای بمیرد بهشت برای اوست.

با درود و سلام بر آقا امام زمان مهدی موعود و نایب بر حقش بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران امام خمینی و با سلام بر شهدای راه حق و آزادی که جان خود را فدای این انقلاب کردند. سپاس می گذارم خدایی را که به من منت نهاد که قبل از مرگم جهت و امام خود را بشناسم و بعد از این شهادت داد و هدایت کرد و مرا از لغزش نجات داد که مخالفت ها را از درون برداریم و همواره تا هنگام مرگ نیز از او می خواهیم که اعمالم را خالص گرداند. خدایا به من نعمت های بسیار عطا کردی و از هنگام وجودم غرق در نعمت هایت بودم اما هیچ نعمتی بزرگتر از وجود امام خمینی نیست، خدایا او را در پناه خودت تا ظهور مهدی (عج) نگهدار.

سفارشم به پدر و مادر گرامی این است هر وقت به یاد من افتادید و خواستید گریه کنید به یاد آن روز که امام حسین چگونه شجاعانه همراه یاران وفادارش در صحرای داغ کربلا جنگید و جان خود فدای اسلام کرد و بیاد روزی که چگونه قاسم و علی اکبر و علی اصغر خود فدا کرد باشید و به یاد آن روز بیفتید که چگونه جوانان عزیز ما زیر رگبارهای طاغوت زمان به خون غلطیدند. آری بیاد آن روزی که چگونه حضرت عباس برای یک قطره آب بر طفلان، دو دست عزیز خود را از دست داد، برای عمه زینب گریه کنید نه برای من.

چند کلمه ای را که برای شما در لحظات آخر عمرم می نویسم برای این است که شاید توانسته باشم هدایتگری حقیر، برای شما باشم. وصیت اول من این است که امام امت این رهبر بزرگ که فرزند زهرا است را تنها نگذارید چونکه تنها گذاشتن امام خیانت به اسلام و ائمه اطهار و رسول خدا است.

وصیت دوم من این است که صبر و استقامت و پایداری در برابر سختی ها و مشکلات نشان دهید و هیچ وقت پایداری شما سست نشود. وصیت بعدی من این است که در مقابل انحرافات ضد انقلاب اسلامی موضعگیری نشان دهند و شعار مرگ بر آمریکا هیچ وقت از یادتان نرود چونکه این شعار تمام ملت های محروم و در بند را به تحرک می اندازد. مادر و پدر جان! ما که رفتیم کار حسینی کردیم و شما خواهر و مادر که ماندید کار زینبی کنید.

خیلی آرزو داشتم بینم، خیلی امیدوار بودم که به کربلا بر سر مزار حسین بروم، اما افسوس این آرزو بر دلم ماند. ای پدر و مادرم انتظار دارم موقعی که بر سر مزار من آمدید ذکر مصیبت امام حسین برایم زمزمه کنید و گریه کنید که این گریه در واقع برای حسین است نه برای من.

دیگر چیزی ندارم بنویسم. فقط ظهور و فرج آقا امام زمان را از درگاه متعال خواستارم.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

رزمندگان اسلام پیروشان بگردان برادران دربند آزادشان بگردان

ظهور حجتت را نزدیکتر بگردان آمین یا رب العالمین

والسلام - جبهه جنوب - تورج کاکویی

سید فخرالدین کاملی

سید فخرالدین کاملی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سید فخرالدین کاملی
سید فخرالدین کاملی در ۳۰ مهر ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و
متدین در روستای میانرود شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود
و در دامن پر مهر و محبت مادرش حلیمه فامیلی و پدرش سید شعبان کاملی
پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس روستای میانرود و شهیدمیرزاخانی
با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و
اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران
و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی
داشت.

شهید سید فخرالدین کاملی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۶/۲۳
منطقه عملیات هورالعظیم در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت
را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از
تشییع در گلزار امامزاده هفت تن روستای میانرود شهرستان شهید پرور ساری
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید فخرالدین کاملی

بسمه تعالی

همه تحت بیرق امام حسین (ع) قیام کردند اکنون هم با عشق امام حسین است که جبهه‌ها را گرم نگه می‌دارند.
* (امام خمینی) *



خدا یا خدا یا انقلاب
مهدی خمینی را نگهدار

بسم الله الرحمن الرحیم
تاریخ اردیبهشت ۱۳۶۴

با سلام علیکم امیدوارم که حال نوه مصوم و الهام خوب باشند و صبح روزی که از این حقیقت غمناک کمالی ندانسته‌ام منم غریب است و هیچ‌گونه نگرانی اثرینوا ندارم ~~و~~ ابراهیم فاسی هم پیش من است و همیشه با هم سه ناله اولین نامه نو در روز ۱۳۶۴ به دستم رسید و ضلعی قوشنول شدم و اندک بیکه از نفس آرام شدم منی دانم که ناکرام را نوزدی با کس دیگری باها خوه همراه نامه نویسدیم رسید و من این نامه را در تاریخ اردیبهشت ۱۳۶۴ نوشتم و فریادم فرادی ~~از~~ این برای توبیست که بکنم مافعلی در قاف سراق یعنی محو العزیم هستنیم دیگر کسی ندارم خدا نگهدار

(نشیب بر ستم هید) فخرالدین کاملی

از آنکه من
دیر بر دست نه‌امی رسید
ناراحت نباش چون دار
فخرالدین کاملی
به کسی بگو کسی به (از دست) خوشگی
بیایم

با سلام علیکم امیدوارم که حالت خوب باشند و هیچ‌گونه نگرانی از برادرت فخرالدین کاملی نداشته باشی منم غریب است و هوای اینجا بسیار گرم است و مادها کاردی گردیدم و غذای اینجا بسیار کم و اگر با ما غذای خوب می‌دهند غذای ظهور است که بر سر است و صیبه‌ها نرسند با چایی است ما صغریه قه‌شرفنا ایم وله قرار است که کار با خدا ~~هم~~ بپزند ولی معلوم نیست که کی کار با خدا بپزند و آب و هوای ساری چه چیز ~~می~~ دیگر معرفی ندارم و سلام مرا به افراد فائده برسان منتظر خدا نگهدار فخرالدین کاملی = ابولقاسم کاملی

ناصر کُرد

شهدای سوادکوه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ناصر کُرد
ناصر کُرد در ۱۳ مرداد ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان سوادکوه استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زینب رضایی و پدرش عزت الله کُرد پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در تهران و مدارس ساری طبرسی و آموزگار و عدالت و دبیرستان ۱۵ خرداد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید ناصر کُرد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه های غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۱/۱۸ عملیات کربلای ۸ منطقه شلمچه در اثر اصابت تیر مستقیم به پیشانی شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملا مجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا
 از مومنین مردانی هستند که صادقانه به آنچه با خدای خویش عهد بستند وفا کردند پس برخی از آنان شربت شهادت را نوشیدند و برخی دیگر در انتظار شهادت اند. سوره احزاب آیه ۲۳

به نام یگانه یاور رزمندگان خداوند منان
 با سلام به امام زمان (ع) و یگانه نایب بر حقش خمینی بت شکن و با سلام و درود بر تمامی شهیدان اسلام از صدر تا حال و با سلام و درود بر تمامی رزمندگان دلاور اسلام.
 ملتی که شهید در راه اسلام، هم از بانوان داده است و هم از مرد ها و شهادت را هم بانوان طلب می کنند و هم مردها، آسیب نخواهند دید. امام خمینی
 خدایا! بار الها پروردگارا معبودا، معشوقا، مولایم! من ضعیف و ناتوانم که تحمل درد از دست دادن پاهایم را ندارم چگونه تحمل عذاب تو را می توانم بکنم؟
 خدایا، مرا ببخش، از گناهان من در گذر، تو کریم و رحیم هستی، خدایا ما با تو پیمان بسته بودیم که تا پایان راه برویم و بر پیمان خویش همچنان استوار ماندیم.
 خدایا! هیاهوی بهشت را می بینم، چه غوغایی، حسین (ع) به پیشواز یارانش آمده، چه صحنه ای، فرشتگان ندا دهند که همزمان ابراهیم، همراهان موسی، همکیشان محمد (ص)، همسنگران علی (ع)، همفکران حسین (ع)، همگامان امام خمینی از سنگر کربلا آمده اند، چه شکوهی.
 خدایا! به محمد (ص) بگو که پیروانش حماسه آفریدند، به علی (ع) بگو که شیعیان او قیامت بپا کردند و به حسین (ع) بگو خونش در رگ ها همچنان می جوشد.
 خدایا! می دانی که چه می کشیم، پنداری که چون شمع ذوب می شویم. ما از مُردن نمی هراسیم اما می ترسیم بعد از ما ایمان را سر بُرند.

از یک سو باید بمانیم تا شهید آینده شویم و از سوی دیگر باید شهید شویم تا آینده بماند.
 آری همه یاران سوی مرگ رفتند در حالی که نگران فردا بودند.
 خدایا: من با امام خمینی میثاق بسته ام و به او وفادارم زیرا که او به اسلام و قرآن وفادار است و اگر چندین بار مرا بکشند و زنده ام کنند دست از او نخواهم کشید. از خدا می خواهم که هر چه می خواهی با ما بکن و به حق محمد (ص) و آل محمد (ص) نعمت وجود امام خمینی را بر ما به نهایت کمال برسان.
 سلام مرا به رهبر عزیزم برسانید و بگویید تا آخرین قطره خونم بریزد اسلام را ترک نخواهم کرد با خداوند پیمان می بندم که در تمام عاشوراها و در تمام کربلاها با حسین (ع) همراه باشم و سنگر او را خالی نکنم. تا هنگامی که همه احکام اسلام در زیر پرچم اسلامی امام زمان (عج) به اجرا در آید.
 ای جوانان! نکند در رختخواب ذلت بمیرید که حسین (ع) در میدان نبرد شهید شد.
 ای جوانان! مبادا در غفلت بمیرید که علی (ع) در محراب عبادت شهید شد.
 ای جوانان! مبادا در حالت بی تفاوتی بمیرید که علی اکبر حسین (ع) در راه حسین (ع) و با هدف شهید شد.
 امیدوارم امام زمان (عج) مرا در پیش خودش سرباز اسلام قبول کند و قطره خون مرا بپذیرد.
 خدایا! به مادرم بینشی عطا فرما که پی ببرد فقط فرزند او شهید نشده.
 خدایا! به پدر و مادرم صبر عنایت کن و در خاتمه با تمام دوستان و آشنایان، برادران، خواهران، پدران و مادران خداحافظی می کنم و امیدوارم مرا ببخشند و از آنها می خواهم که برایم از خدا طلب آمرزش بخواهند.

والسلام - به امید پیروزی اسلام

ناصر کرد سوادکوهی - مورخه ۱۳۶۴/۰۷/۲۴

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

غلامعلی کرمی

شهدای گراموز

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز غلامعلی کرمی

غلامعلی کرمی در ۳ آبان ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای بالاکولا شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش بانو قربانی و پدرش تیمور کرمی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس پائین کولا و تنگه لته و دبیرستان طالقانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید غلامعلی کرمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۴/۰۱ منطقه عملیات کردستان- مریوان در اثر اصابت تیر به سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای بالاکولا شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

غلامعلی کرمی

بسمه تعالی

حضرت یار گرامی پیر عزیزم سلام
 ابتداءً با نام پروردگار جل جلاله که او هستی بخش تمام نیتها بوده و همگی از نسیم ابد نام خدا
 بر جانم سدوم عرض میکنم و پس از تقدیم و حضور لب لبوم سحرش شما از نزد متعال کعبه
 هستی بدست دوست خواهان و خواستارم و این فرزند حقیر تو امیر از خوار بندار که در سر حرکت
 زنده قدرت و کسب کار خدایان تو حق و مغفرت باشد در ضمیر گرامی شما هیچ گونه ناراحتی و غم اندوز
 نباشد و در لطف و رحمتی که در کنار و ما فراموشی است که در این راه که در واقع می توان گفت که کوه را با
 بود بر این فرزند در افتاده در سینه کوهستان فرستاده اند که پیر جان من چون احوالی فرزند دوست
 با شکر اکتفا به دعا نویسی نمی مشغول می شوم و در هر لحظه مغفرت شما را در بر دارم
 می خواهم و در ضمن این گفته از آنکه مکتوب کنی فرزند ناموس را نامه کفر است از این حقیر نیز بزرگ
 و قول کند چرا که این نیتها فراتر است که می باشد پس از آنکه ضعیف با شکر در توفیق نوشته
 شد تا آنجا قبول کند:

خدا چند صد بار در صحت من ... بارها بار من پادشاه نیت بر این انجام رساندن ما را بخواند
 منصفه کند ای و بی به عقل پدید آورد که در متعال مکتوب کرد با شکر که در یک فرزند در خانه اسدی
 تحویل جمهور است و باید پس در کفایت ناری ندارد من عالم ضعیف ضعیف فرب است و من هیچ گونه
 نمی ترسم تمام این ۱۲۰۰ روز در دست مبارک گرامی بوسه می زنم از احوالی فرزند
 حقیر بفرستد که این همه ناراحتی که ما داریم واقف خایه ندارد و من عار زمان باورم که حقیر از
 منزل برام فرستد می فرود و عیبها همی نماید انجام می رسد و هر روز ۱۰۰ بار از امیر کرم
 دین ناراحتی را در کنار او و فرخوان می نویسم تا که ناراحتی می گذرم غایب ندارد پس من هم خوشحال
 فرود می شوم و دست و دست عزیزم را می بوسم و در اینجا با هم خدا حافظی می کنم
 و به مادر بزرگم سلام می رسانم و به جمع خانواده و اقربایان هم سلام می رسانم
 خدا صفا

بسمه تعالی

حضرت محترم پیر عزیزم سلام
 سلام عرض میکنم و پس از تقدیم لب لبوم سلام سلامی شما را از زلفه ای که از زمان غزل و خوانم و از خوار بندار و همین توفیق پروردگار
 در دست با شکر و این نیتها که در سینه کوهستان فرستاده اند که پیر جان من چون احوالی فرزند دوست
 خداوند متعال می فرماید با کن هم همین دلنیزها و از کوهها سر به فلک کشیده کردستانی پیر کرمی در صبا بی بود و سر قول من با
 وار پیر عزیزم من که در اینجا هستم ضعیف احسان را در حق می کنم و از آنچه جای بد قسمت می برات هستم از آنچه حلال هستم و با هم
 رفتار می کنیم:

پیر عزیزم این همه چه حاجتی که در سر در کوهستان که در سینه کوهستان گفته اند هیچ از این چیزها لازم در اینجا می رسد که در نام من هم
 سر هم به کشت بر دست که در سینه کوهستان که در سینه کوهستان گفته اند هیچ از این چیزها لازم در اینجا می رسد که در نام من هم
 و جبهه ها آنگاه که در سینه کوهستان که در سینه کوهستان گفته اند هیچ از این چیزها لازم در اینجا می رسد که در نام من هم
 در حق توفیق که در سینه کوهستان که در سینه کوهستان گفته اند هیچ از این چیزها لازم در اینجا می رسد که در نام من هم
 اگر احوالی از فرزند در این نیتها که در سینه کوهستان فرستاده اند که پیر جان من چون احوالی فرزند دوست
 که در سینه کوهستان که در سینه کوهستان گفته اند هیچ از این چیزها لازم در اینجا می رسد که در نام من هم
 فرود می شوم و دست و دست عزیزم را می بوسم و در اینجا با هم خدا حافظی می کنم
 و به مادر بزرگم سلام می رسانم و به جمع خانواده و اقربایان هم سلام می رسانم
 خدا صفا

خدا صفا
 از او فصلی از او در حق
 نامی تو را در لب و لسان
 در حق تو قسم از لب صفت
 صد سلام گفته است در این

علی کریمی

شهدای سراسر آموز

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی کریمی
علی کریمی در ۱ خرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش خدیجه پوراصغر و پدرش رجبعلی کریمی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع ابتدایی در مدرسه رحمانی با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید
بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید علی کریمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۲۲ عملیات
والفجر ۸ منطقه فاو در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید
و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در
گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید
و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

جدا از آن چه در آرزو ما می‌خواست جدا از آنچه که در جوانی
 سفاقت با آن آید؛ خویش را از یون برماند...

دفتر خاطر

بهر آنکه پندار تو گمانه اش به منور نهی نو یا بود فرود نیامد...
 سرش را به زبیر می‌انند به چهره اش می‌نگرم در حالیکه ناشیانه
 بغض کردن چو این دازد برویم بخت می‌زند انگار منجر
 از درونش آماه شود... در حالیکه آرام در کنارم نشسته
 در شسته را بدست می‌دهد... چشمت چشمت احسان برام با
 کن و آن چیزی که تم و کسوداره واسم در دست کن...
 به گهای سیاه نشه را از دستش بگیرم... با خوانده هرگز

۱۳
 مقدمه *
 در زمان دوران کودکی علی بن اخطر فقر حاکم بر خانواده اش آموذ
 باید برای کویکتوی چیز بزرگترین صفت ما را در کتب دل که
 به منور جانی برای شادی باز نگردد بود... نشانه واضح سنگین
 بجز پندار تو گمانه اش به منور نهی نو یا بود فرود نیامد...
 سرش را به زبیر می‌انند به چهره اش می‌نگرم در حالیکه ناشیانه
 بغض کردن چو این دازد برویم بخت می‌زند انگار منجر
 از درونش آماه شود... در حالیکه آرام در کنارم نشسته
 در شسته را بدست می‌دهد... چشمت چشمت احسان برام با
 کن و آن چیزی که تم و کسوداره واسم در دست کن...
 به گهای سیاه نشه را از دستش بگیرم... با خوانده هرگز

۱۴
 هم سراسر وجودم را میبوید که اگر تمامی شادی ما را دردم انبار شده
 باز نمیتواند ذره ای از آنرا بجا مانده... آخر متوکل انسان از
 به ساحتی نشه که به بخواند اینهم مشکلات را ببیند و تحمل کند و دم
 فرو بندد با خواندن هر سطر آرام آرام علی را می‌شناسم نه آن
 علی که حدود دو ماه را خودی در کنارم بوده بلکه علی را که مدتی سوا
 در شناختن درونش داشتم علی به در ظاهر بسیار بی خیال
 می پیدا شتم... علی را که حق تعالی شرف و خنده از
 پیش دور نمیشد... اینکه او بر این مسأله نشسته مسأله ای که
 حلقه کار آسان نیست... علی... نمیتوانم نوراً با او
 نامی بگویم که شناخته این وجود پر رنجش باشد و شناخته

۱۵
 آنچه رنجی که در زندگی چشیده باشه
 علی... سردت پر رنج...
 درین بارده سگای بدم که بیشتر با سفر و رنج خانواده آشنا شتم سرپر
 بند کردم خویش را در دغه ای پر رنج دیدم که تنها مرشم در این سیاه چال
 کجا و هر کجا بود گوهری که هر کس در وجودش ذره ای شرف و غیر نشانه
 این گوهر را میشناسد... آری مادر... این نام مقدس...
 کلماتی که با هست سرگردان شده بود که با پدرم آشنا شد و زندگی آرامی
 را در کنار هم شروع کردند و کس زجر خوبت بودن... ولی...
 غوغای دیگری نیانند که رنگ شادی از زندگی آنان رخت بر بست
 و جای آن آفریننده بدبخت زانوار اتمان بر این آشیانه بخت

سیدقاسم کلانتری



شهدای امروز
همه شهدا

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدقاسم کلانتری
سیدقاسم کلانتری در ۱۶ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و
متدین در شهرستان نوشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر
مهر و محبت مادرش سیده صغری لنگهاشمی و پدرش سیدعسگری کلانتری
پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس ساری کاظم خاوری و شهید منانی
و دبیرستان باهنر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان
خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و
انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدقاسم کلانتری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۹/۲۵
منطقه عملیات جزیره مجنون در اثر اصابت ترکش به سر شهد شیرین شهادت
را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از
تشییع در گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون
گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید قاسم کلانتری

بسم الله تعالی بسم الله تعالی و نماز و حجت خوانم (امام حسین)
 خانم غلامی خانم رحیم زاده آقا میرزا علی قاسم کلانتری
 شهر آمل - مردخانی دردم برسان
 ۲۶/۹/۱۳۴۳

صفت خواهر عزیز
 با من سلام فراوان از خیره جنوب ایران . امیدوارم که حال آن خوب باشد و هیچگونه نگرانی
 در خشارتان نباشد. و اگر گواهی از این باب بر آید خود را خواسته بانی می باشد خوب می بایم .
 نام بر صفت آن عزیز که تاریخ ۱۳۴۳/۹/۲۶ شب در دستم رسید البته با نام علی احمدی خود می باشد که در آمل
 یکی از خواهر درگیری از برادران و آن برآوردند که درم و خواسته برآید جان از باب دست لقمه به
 امید منظور می باشد که تقوا برای توفیق گفته دردم امیدوارم که از منی تا ابد نشوی .
 خوب زیاد خانم دست تمام جوانی مانده هیچ خوب درن می توان که قبول نشوی و از آن که بعد از دست
 یعنی بر من و خواهر رفت به امید آن روز . انبی را بیجان به ما مانده که ما که کسب
 چهل ساله داده دارد هم . طبیعت درری می فارقت است . امیدوارم که به ما مان از دست نمانی
 و در مملکتی خانم و غیره به ما مانده که کنی که فرزند می خوب . خوب را به جان از مهدی و نسیم خوب
 مواظبت کن نماند از علی به از آن از دست و کار نکرد و به نسیم و مهدی بگردد که از علی به از آن از دست
 که آمدن برای های من و هر چه که کار نرفت می هم کاری کریم خوب برای آقا چون عمر بر سلطان
 چون در آمل ایران و عوض می مهدی و علی نسیم - آمل که آملان را بر من به به و برای همه دردم برسان
 خوب تا نامه میدکند که فلان من تا آمل در بزرگی از خود آمل است که
 ۲۶/۹/۴۳

صفت خاله شهید سید قاسم کلانتری
 جان عزیزم را می خواهم بگویم
 در میان ما به نیستی مرد
 مصداق ای از یک انگشت نام
 می زدی که روح دل خود درم بر
 ساری عزیز بود
 جستان می زبانی نماند
 با کت این گفت
 شوق ما کنی تمام ما خود را
 در سیرت بر من کام آرد
 شوق بازی می کنم با آن
 در سون هم سفر بودیم در میان عشق
 او در میان ما همه خود را
 شوق عشق اعطای کت
 با همه از در ختم کت در سون

محمد کوچکی

شهدای آسمان

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد کوچکی

محمد کوچکی در ۱۷ مرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش نازیبانو مهدوی و پدرش یارعلی کوچکی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد کوچکی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه های غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۲ عملیات تکمیلی کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملا مجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد کوچکی

بسم الله الرحمن الرحيم

قسمتی از وصیت نامه شهید محمد کوچکی

و قاتلوهم حتی لا تكون فتنه

با درود و سلام به امام زمان (عج) منجی عالم بشریت و نایب برحقش امام امت و شهدا و رزمندگان جان برکف. خدایا تو را شکر می کنم که بار دیگر توفیق دادی تا به جبهه بیایم و دوباره مرا به سنگر عشق و ایمان آوردی. خدایا خودت می دانی که فقط برای رضای تو و برای حفظ دین و مکتب تو آمده ام تو خود از من حقیر قبول بفرما. مادر عزیزم! اگر خداوند لیاقت شهادت در راهش را به من داد صبور باش. مادر عزیز! الان اسلام عزیز غریب است و باید به ندای «هل من ناصر» حسین زمان لیبک بگویم. مادر جان شیرت را بر من حلال کن.

پدر بزرگوارم! هر چند دوست داشتی که عصای دست تو در پیری باشم ولی تو خود می دانی ما شیعه علی علیه السلام هستیم، باید پیرو او نیز باشیم و اسلام عزیز را که امروز در خطر است با نثار خونمان حفظ نمایم. برادر عزیزم! درس هایت را خوب بخوان و پیرو اسلام و ایمان باش.

بعداز شهادت من نگران نباش که همه ما برای حفظ اسلام رفتیم. اما خواهرانم! زن همچون گوهر در درون صدف محبوب است شما همان طوری که محبوب بودید از این به بعد هم پیام رسان خون سرخم باشید و همچون زینب سلام الله در شهادت من صبر داشته باشید و ایثارگری های رزمندگان و برادر شهیدتان را به تاریخ و نسل آینده بازگو نمایید.

اما امت شهیدپرور! همان طوری که تا حال در صحنه بودید سنگر جبهه را حفظ و بیشتر در صحنه و مطیع فرمان امام امت و پشتیبان ولایت فقیه باشید.

خانواده عزیزم! در شهادت من صبر پیشه کنید و اگر می خواهید گریه کنید به یاد مظلومیت تمامی شهدا و ابا عبد الله الحسین گریه کنید و مرا در آرامگاه ملامجدالدین ساری دفن نمایید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱۳۶۵/۱۱/۰۸

منطقه عملیاتی جنوب محمد کوچکی

و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته - هفت بهمن ۱۳۶۵

محمد کهنسال

شهدای سرخکلا

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد کهنسال
محمد کهنسال در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۵۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای سرخکلا شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش محرم کهنسال و پدرش اکبر کهنسال پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس روستای سرخکلا و دبیرستان طالقانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد کهنسال در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۱۸ عملیات کربلای ۱۰ منطقه کردستان- بانه در اثر اصابت گلوله شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار امامزاده قاسم روستای سرخ کلا شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد کهنسال

بسمه تعالی

السلام عليك يا ابا عبد الله الحسين

خدمت پور و مادر تراى سدا

من دست و بازوى پرتوان شعا زمستانگان
اسلام كه دست خدا بر بالاى آن است را
مى بوسم و بر اين بوسه افتخار هم مى كنم.
داماد خمينى



اسلام

پس از نیتیم و ضامنیم و سینه های شما را از درد گناه خداوند متعالی خوارگان و فرستادگان او را
از فرزند زنده حقیرت محمد خوارگان و سینه های شما را از درد گناه خداوند متعالی خوارگان و فرستادگان او را
عالم خراب و عیب واریم که حال شما خوب شد حال ایضا خوب شد از درد گناه خداوند متعالی خوارگان و فرستادگان او را
حال پیر و مادر تراى سدا و مادر تراى سدا و مادر تراى سدا و مادر تراى سدا و مادر تراى سدا و مادر تراى سدا
ای ترا بهر نفس من و بخوارگان ای پسر تراى سدا و مادر تراى سدا و مادر تراى سدا و مادر تراى سدا و مادر تراى سدا

تو ای پسر تراى سدا و مادر تراى سدا

مادر خیم چون من بسیدار خواهد ماند

گاه در آن روزی که تاب خواهد شد

مهرنگ و هفتده و سالها چون من

تا در درستی با حقیرت درسی

تا تو هم روزی پدرت گردی

Handwritten signature/initials.

محمد کهنسال

السلام عليك يا ابا عبد الله الحسين



خدمت پور و مادر تراى سدا

من دست و بازوى پرتوان شعا زمستانگان
اسلام كه دست خدا بر بالاى آن است را
مى بوسم و بر اين بوسه افتخار هم مى كنم.
داماد خمينى



بسم الله الرحمن الرحيم

من غفلت از تو ای سدا

پس از نیتیم و ضامنیم و سینه های شما را از درد گناه خداوند متعالی خوارگان و فرستادگان او را
از فرزند زنده حقیرت محمد خوارگان و سینه های شما را از درد گناه خداوند متعالی خوارگان و فرستادگان او را
عالم خراب و عیب واریم که حال شما خوب شد حال ایضا خوب شد از درد گناه خداوند متعالی خوارگان و فرستادگان او را
حال پیر و مادر تراى سدا و مادر تراى سدا و مادر تراى سدا و مادر تراى سدا و مادر تراى سدا و مادر تراى سدا
ای ترا بهر نفس من و بخوارگان ای پسر تراى سدا و مادر تراى سدا و مادر تراى سدا و مادر تراى سدا و مادر تراى سدا
مادر خیم چون من بسیدار خواهد ماند
گاه در آن روزی که تاب خواهد شد
مهرنگ و هفتده و سالها چون من
تا در درستی با حقیرت درسی
تا تو هم روزی پدرت گردی

Handwritten notes on the left margin.

Handwritten signature/initials.

محمد کهنسال

محمد جواد گلمائی

شهدای ساری

هوالشهید


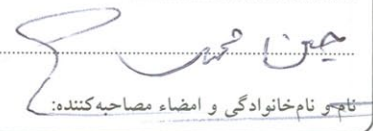
زندگی نامه شهید دانش آموز سیدمحمد جواد گلمائی
سیدمحمد جواد گلمائی در ۵ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان
و متدین در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر
مهر و محبت مادر و پدرش سید کاظم گلمائی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع ابتدایی در مدرسه کاظم خاوری با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید
بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید سیدمحمد جواد گلمائی در سنگر مدرسه و مسجد به اسلام خدمت می کرد
که در حوادث انقلاب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۵۷/۰۸/۲۹ انقلاب
ساری در اثر اصابت گلوله دژخیمان شاهنشاهی شهد شیرین شهادت را نوشید و
در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در
گلزار شهدای ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون
گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

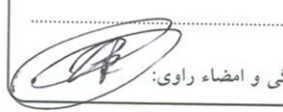
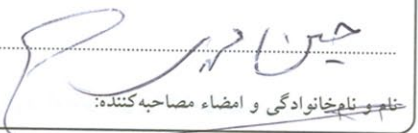
محمد جواد گلمائی

بسم رب الشهداء

عنوان خاطرہ: خاطرہ شہید محمد کاظم گلمائی صاحب سیدتی
 خاطرہ ای کہ من از این شہید خود و سلام شہید من
 ۹ سال راجت درہان سنین خردسالی علاقہ مندر بہ
 انقلاب پورہ اندر در تظاہراتی کہ بہ منو ستاہ در ساری
 بر گزار شدہ بود در خیابان فرہنگ ساری کہ در ہنگام
 سخنرانی شیخ عبدالوہاب قاسمی پورہ است
 مردم اجتماع کردہ پورند و روحیم از اجتماع مردم ترسیدہ
 پورند بہ روی مردم تلولہ بستند و این شہید بہ اتفاق

محمد جواد گلمائی
 نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:  نام خانوادگی و امضاء مصاحبہ کنندہ: 

کہ چہاں شہید دیگر بہ اتفاق شہید شہیدتی و علامہ
 و گلمائی وغیرہ بہ روحیمی رفیع شہادت نایل شدہ
 این محمو عربی خاطرہ ای است کہ در ذہن من
 صادر است

محمد جواد گلمائی
 نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:  نام خانوادگی و امضاء مصاحبہ کنندہ: 

قربانعلی گلوگاهی

شهدای ساری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز قربانعلی گلوگاهی
قربانعلی گلوگاهی در ۲۴ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۱ میان خانواده ای با ایمان و
متدین در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر
و محبت مادر و پدرش عزیزالله گلوگاهی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدرسه حشمت داوری با موفقیت و
جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید قربانعلی گلوگاهی در سنگر مدرسه و مسجد به اسلام خدمت می کرد که
در حوادث انقلاب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۵۷/۱۰/۲۸ درحین
پخش اعلامیه در انقلاب ساری بازداشت شد و در اثر شکنجه و ضربه مغزی توسط
دژخیمان شاهنشاهی شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای ملامجدالدین
شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار
عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

کھدے تلاوت ^{مکمل} محمد مصباحی در راہیہ تیرگاہی کہ کلمہ در جہاں کلمہ سکون شرکت
 مکرد در ماہ مبارک رمضان سال ۱۳۵۷ کہ تظاہرات بر علیہ جہاں و دریم -
 دست ن نہ او روی گسترش یافت سین ساعت روزہ ای یک نیم شب نوریم -
 ماہ مبارک رمضان « سعادت یافت بود علیہ السلام » بعد از اتمام برنامه قرأت قرآن (یک گھنٹہ)
 ساری با درد دست داشتن اعلامیہ ہاں ہندویم منجوس مخلص کہ بہ نزل بر سگیت توسط
 در قرآن و جلدان نہ دسگتہ و بار بار آگاہی ساری ہر نہ و بعد از ۲۴ ساعت شکستہ
 و ضربات وارده مغز او را بہ نزل آوردند و بہ خانواده پیش تو صبر کردند کہ نگہ آرند در راہیہ تیرگاہی
 شرکت کنند قرابتی دیگر زیر ضربات جلدان ہرقعی نہ نہت و بہا شد تا او را در بہا سنان
 بوی لسیہ ساری سترہا و بعد از مدت جسد نیمہ جانس را بہ بہارت جہد حقہ رضائے جوان
 انعام و ستیہ شد بالآخرہ حاجات مؤثر واقع نگردید و او ہم در تاریخ ۲۸ دگاہ -
 کلہار و سید و نہا بہت (۲۸/۱۰/۵۷) بہ در صبر رفع شہادت نائل و بہ حق سجدان
 در گریہ ہست .

با درود فراوان بہ تمام سجدان ~~راہیہ~~ اسلام

عبدالرحیم مالدار

شهدای ساری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عبدالرحیم مالدار
عبدالرحیم مالدار در ۲۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین
در روستای بادله شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن
پر مهر و محبت مادرش سیده فاطمه آقاپور و پدرش عباس مالدار پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بزرگ بادله و آموزگار با موفقیت
و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید عبدالرحیم مالدار در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۰۴
منطقه عملیات کردستان - بانه در اثر اصابت ترکش به پشت شهد شیرین شهادت
را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از
تشییع در گلزار روستای بادله شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون
گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عبدالرحیم مالدار

بسمه تعالی

امام خمینی: همانا ای شهیدان در جوار حق تعالی آسوده خاطر باشید پیروزی را از دست نخواهد داد.

(وصیت نامه برادر شهید عبدالرحیم مالدار قبل از شرکت در عملیات کربلای ۱۰)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُجِيبُكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ - سوره صف - آیه های ۱۰ و ۱۱

ای کسانی که ایمان آورده اید آیا شما را به تجارتی سودمند که شما را از آتش جهنم نجات دهد دعوت کنم آن تجارت این است که به خدا و رسولش ایمان آورید و در راه خدا با جانتان و مالتان جهاد کنید که این کار برای شما بهتر است اگر بدانید.

گر جان طلبد دریغ از جان نکنیم

ما در ره عشق نقض پیمان نکنیم

ما پشت به سالار شهیدان نکنیم

دنیا اگر لبریز از یزید شود

السلام علیک یا شهید کربلا

السلام علیک یا اباعبدالله

با سلام و درود فراوان به رهبر کبیر انقلاب اسلامی و با سلام و درود بر امت شهید پرور ایران اینجانب عبدالرحیم مالدار شهادت می دهم؛ اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله یعنی خدا یکی است و جز او خدایی نیست و حضرت محمد(ص) رسول خدا است. اینجانب به علاقه خودم به جبهه آمدم و اگر شهادت نصیب من شد با آغوش باز می پذیرم و محکم می فشارم بنده به ندای امام لبیک می گویم و خون ناقابل را فدای مملکت و دین و آئینم بکنم و ملت ایران از رفتن به جبهه ناراحت نباشند زیرا جبهه مدرسه عشق و مدرک قبولیش شهادت است و کمتر کسی است در این مدرسه مردود گردد. پیامم به جوانان عزیز این است جبهه ها را محکم نگهدارند و باید بدانند که جوانان عزیز برای حفظ این انقلاب جان خود را فدا می کنند تا دین اسلام سرفراز بماند و نسل های آینده با سرفرازی با کفر و نفاق بجنگند. ای جوانان! من راضی به آن نبودم که با دست خالی خدمت خانواده های شهدا بروم زیرا شهدا بر گردن ما حق دارند و بایستی به آنها احترام بگذاریم و همانطور که امام ما فرمودند «خانواده های شهدا چشم و چراغ این ملتند». پیام دیگر من به ملت ایران است که امام را تنها نگذارید و همیشه امام و رزمندگان را دعا کنید ان شاءالله دعای شما مورد قبول واقع شود. در ضمن پشت جبهه را هم فراموش نکنید، این شما بودید که جنگ را به اینجا رسانید اگر شما نبودید جنگ با چنین سرعتی به پیروزی های چشمگیر نائل نمی شد. خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - خدایا تا مرا نیامرزیدی از دنیا مبر - خدایا پدر و مادر مرا از من راضی و خشنود بگردان - خدایا انقلاب ما را به صاحب اصلیش برسان - خدایا دشمنان اسلام را نیست و نابودشان بگردان - خدایا رزمندگان اسلام را با پیروزی کامل به اوطانشان برسان - خدایا اسرای ما را هر چه زودتر به آغوش خانواده هایشان برسان - خدایا مرگ ما را شهادت در راه خودت قرار بده - خداوندا عاقبت همه مسلمین جهان را به حق کرم و مهربانیت ختم بخیر بگردان - خداوندا آنچه خیر است بر ما جاری، و آنچه شر است از ما دور بگردان. نثار روح پر فتوح بسیجی قهرمان، عاشق قرآن و پیر جماران، «فاتحه مع الصلوا».

لغنا من الکرام را خوانا درسطور زیر بنویسید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 عَدَابِ أَلِيمٍ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
 سوره صف آیه های ۱۰ و ۱۱
 عبدالرحیم مالدار

مرتضی مالک

شهدای سراسر آموز

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مرتضی مالک
مرتضی مالک در ۸ آذر ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش رضیه خانم و پدرش رمضان مالک پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس جعفری و استاد مهجوری با موفقیت
و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید مرتضی مالک در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۲۳ عملیات
رمضان منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید
و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در
گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید
و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مرتضی مالک

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَيْنَ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ

به خدا سوگند اگر در راه خدا (در جهاد) کشته شوید یا در آن حال که آهنگ جهاد دارید بمیرید. قطعاً آمرزش و بخششی که از جانب خداست از هر چیزی که جمع می کنید بهتر است. آل عمران آیه ۱۵۷

دروود بر رهبر کبیر انقلاب، امام خمینی و سلام بر شهدای اسلام، شهیدانی که با نیستی خود به ما درس هستی آموختند و با نثار جان خویش هستی وجود بودن را به ما خاطر نشان کردند.

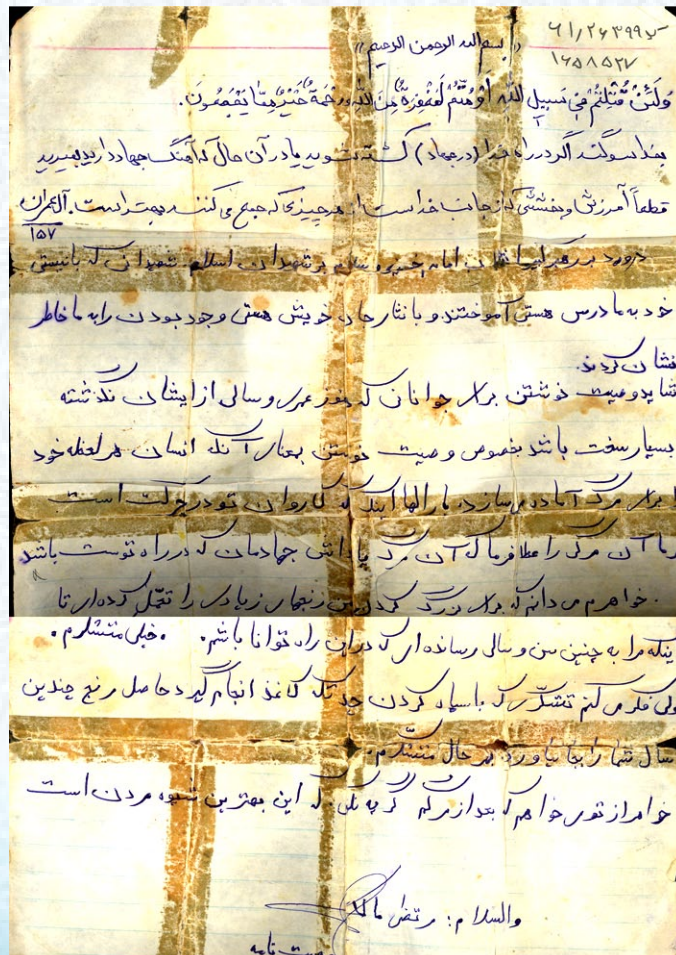
شاید وصیت نوشتن بر جوانانی که هنوز عمری و سالی از ایشان نگذشته بسیار سخت باشد، بخصوص وصیت نوشتن به معنای آن که انسان هر لحظه خود را برای مرگ آماده می سازد. بار الها! اینک که کاروان تو در حرکت است بر ما آن مرگی را عطا فرما که آن مرگ پاداش جهادمان که در راه توست باشد.

خواهرم! می دانم که برای بزرگ کردن من رنج های زیادی را تحمل کرده ای تا اینکه مرا به چنین سن و سالی رسانده ای که در این راه توانا باشم. ((خیلی متشکرم))

ولی فکر می کنم تشکری که با سیاه کردن یک تک کاغذ انجام گیرد، حاصل رنج چندین سال شما را به جا نیاورد، به هر حال متشکرم.

خواهر از تو می خواهم که بعد از مرگم گریه نکنی که این بهترین شیوه مردن است.

والسلام



علی متقی

شهدای امروز
همه سید

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی متقی

علی متقی در ۱۴ مهر ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده صغری سیادت و پدرش حسین متقی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس شریعت و استاد مهجوری با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی متقی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۲۴ عملیات رمضان منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملا مجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی متقی

بسم الله الرحمن الرحيم

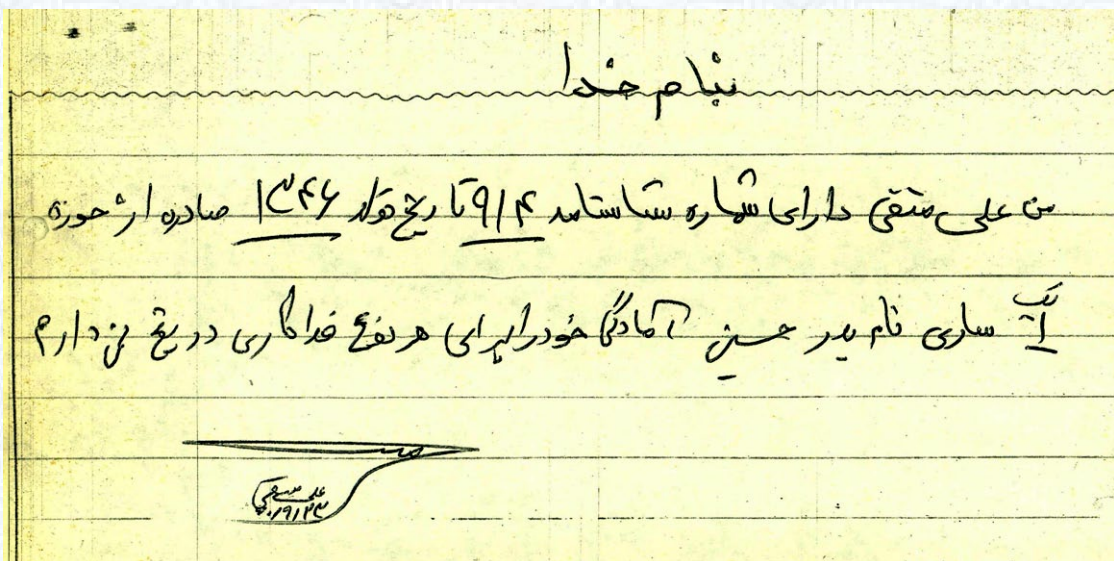
بنام خدا

اشهد أن لا اله الا الله أشهد أن محمد رسول الله

بزرگترین وصیت من به بازماندگانم، پدر و مادرم، برادران و خواهرانم این است که توجه به دستورات خدا و سعی کنید با یاد خدا و به نام خدا و در راه خدا زندگی کنید. پدر و مادرم! امکان دارد اتفاقی بیافتد که جنازه من به دست شما نرسد آنگاه به یاد شهدای کربلا بیافتید و ناراحت نشوید هر وقت دلتان گرفت به گورستان بروید و به مزار این همه شهید بنگرید آن وقت درد خود را فراموش خواهید کرد. مادر عزیزم! مبادا بر شهادت من بگریید که دشمن شاد می شود. بدانید که ان شاء الله من در جوار رحمت حق جای خواهم گرفت. خداوند متعال مقام شهادت به من عطا خواهد کرد. در پایان از شما خداحافظی می کنم. درود بر همه شهیدان راه حق از کربلای حسین تا به سال ۴۲ و از سال ۴۲ تا شهدای ۷ تیر و از شهدای ۷ تیر تا تمامی شهیدانی که این لحظه جان خود را از دست می دهند. امام را دعا کنید.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار.

(والسلام)



تقی محمودیان

شهدای امروز
همه در راه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز تقی محمودیان

تقی محمودیان در ۱ شهریور ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای گرجی پل شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش لیلا کایوانی و پدرش نورعلی محمودیان پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس گرجی پل و فرح آباد و دبیرستان طالقانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید تقی محمودیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۱/۱۶ منطقه عملیات جفیر - فکه در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار امام زاده عبدالکاظم روستای قاجارخیل شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

تقی محمودیان

بنام خداوند بخشنده مهربان

انا الحیاه عقیده و جهاد- زندگی عقیده و جهاد در راه خداست

انا لله و انا الیه راجعون - ما از خداییم و بازگشت ما به سوی اوست

موضوع؛ وصیتنامه اینجانب تقی محمودیان فرزند نورعلی تاریخ تولد ۱۳۴۳

دلم می خواهد همانند ۱۲۴ هزار پیامبر و ۱۴ معصوم که از طرف خدای بزرگ برگزیده شده اند و به سوی خدای خود پرواز کرده اند، من هم تصمیم دارم تا به سوی خدای یگانه خود پرواز کنم و آرزو دارم که «جهاد فی سبیل الله» کنم یعنی جهاد در راه خدا و همانند حضرت ابراهیم، حضرت محمد (ص) و همانند مولایم علی ابن ابیطالب و همانند بت شکن زمان، رهبر کبیر انقلاب، امام خمینی و با آن کسانی که از طرف خدا برای مبارزه بر علیه کفر برخاسته اند مانند آنها مبارزه کنم. دوست ندارم بدون مبارزه در راه خدا و بیهوده، جان بدهم. دوست دارم آنقدر مبارزه کنم بر علیه کفر تا لیاقت شهادت را پیدا کنم. کاش هزاران جان داشتم و در راه خدا می دادم متأسفم که یک جان دارم در راه خدا می دهم. اگر زمانی رسید که شربت شهادت نوشیدم از پدر و مادر و دوستان عزیزم می خواهم که قربانی خود را در پیشگاه خداوند و نزد پیامبران خار نکنند.

شهادت یعنی مرگ آگاهانه و خونی که در راه خداوند متعال ریخته می شود.

ای شهادت نزد من آی، من تو را در آغوش می گیرم و به تو عشق می ورزم.

شهادت برای ما حزب الهی ها از غسل شیرین تر است. از پدر و مادر عزیزم می خواهم برای من گریه نکنند من تعلق به شما ندارم بلکه از آن خدا بودم و به سوی خدایم می روم و در آخر وصیت می کنم که به پیوند استوار خدا چنگ بزنید و هر قدمی که بر می دارید یادی از خدا کنید کتاب آسمانی را نیز هیچوقت از خود دور نکنید. والسلام

وصیت به پدرم: پدرم! تو را بعد از مرگم وصی خود انتخاب کردم و دوست دارم در هنگام ختم مرگم آنقدر تشریفاتی خرج ندهید. برایم بیشتر قرآن بخوانید و آیه های قرآن را بیشتر در سر قبرم بخوانید.

ای پدرم! می دانم که تو برایم خیلی رنج کشیدی و از زحمات تو کمال تشکر را دارم و افتخارکن که پسر تو را در راه قرآن داده ای و فدای اسلام کرده ای. خداحافظ و نگهدار شما.

وصیت به مادرم: مادرم! تو را بعد از شهادتم ناظر وصی انتخاب کردم. ای مادرم گریه نکن من می دانم که پسر تو را با رنج و مشقت بزرگ کردی و در دل شب با آن سینه های خشک مرا تا به این حد رساندی. از تو می خواهم که مرا ببخشی. افتخار کن که پسر تو را در راه اسلام و قرآن قربانی کردی. زنده باد بر تو ای مادرم و خوشا به حالت که چنین فرزندی داشتی و در راه خدا فدا کردی. خداحافظ ای مادر، به امید دیدار در کربلا. آرزو دارم شهید بشوم، اگر شهادت نصیبم شد هر چند لیاقت این مرگ استوار و آموزنده انسانها که سرنوشت یک انسان آگاه و با ایمان باشد را ندارم، جسدم را در کنار برادر عزیزم شهید «نصرت الله رمضان نژاد» دفن کنید. به امید دیدار در کربلای حسین.

برادران عزیز! از این که با شما خداحافظی نکرده ام مرا ببخشید و از معلمان و مربیان خود خداحافظی نکرده ام از قول من به آنها بگو که مرا ببخشند. این وظیفه شرعی هر فرد مکتبی و مذهبی است که جبهه را ترک نکند، جبهه از آن مدرسه هم با ارزش تر می باشد مدرسه ای که انسان در آن خودسازی انجام می دهد و با تقوا و با ایمان از آن بیرون می آید همان جبهه است و شمای که تا این حد به مدرسه آمده اید و نزدیکی های تمام شدن درس می باشد هوس جبهه آمدن را نکنید، درس خود را بخوانید و حافظ مدرسه که سنگر محکم دانش و علم اخلاقی است باشید و نگذارید که در داخل شما منافقان نفوذ کنند. منافقهایی که در هر منطقه ای نفوذ کردند شکست خوردند و با ترور شخصیت های بزرگ باز هم هیچ غلطی نکرده اند. الان در این فکر افتاده اند که در داخل مدرسه نفوذ کنند و مغزهای مذهبی و مکتبی را شستشو دهند و آنها را از راه مستقیم منحرف کنند. شما باید بیدار باشید و نگذارید که آنها در داخل شما نفوذ کنند و اگر یک نفر حرف هایی بر ضد انقلاب می زند آن را با خاک مساوی کنید. همانطوری که امام عزیز می فرمایند سکوت دیگر معنا ندارد. وصیت من به شما دانش آموزان انقلاب اسلامی ایران این است که برادران عزیز سنگر مدرسه را محکم کنید و کسب دانش را برای مادیات نیاموزید برای معنویت بیاموزید که تا سعادت مند بشوید و دانش بیاموزید تا افراد نا آگاه را آگاه کنید و حافظ ولایت فقیه باشید و خدا را فراموش نکنید.

برادر عزیزم! سلام مرا به تمامی برادران همکلاسی و معلمین و رئیس مدرسه برسانید و سلام مرا اگر می توانید به خانواده ام برسانید. دیگر عرضی ندارم جز سلامتی شما را از درگاه خداوند خواهان و خواستارم.

با تقدیم احترامات برادر حقیر شما تقی محمودیان

حمیدرضا مرادی

شهدای امروز
همه در راه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حمیدرضا مرادی
حمیدرضا مرادی در ۱۰ فروردین ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و
متدین در روستای افرایل شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود
و در دامن پر مهر و محبت مادرش عظمت اکبریان و پدرش رمضانعلی مرادی
پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته ریاضی در دبیرستان طالقانی با موفقیت و
جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حمیدرضا مرادی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۲۶
منطقه عملیات مریوان - بوکان در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت
را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از
تشییع در گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون
گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حمیدرضا مرادی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتُلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ - آیه ۱۱۱ سوره توبه

خداوند در قرآن می فرمود، خداجان و مال اهل ایمان را به بهشت خریداری کرده، آنها در راه خدا جهاد می کنند که دشمنان دین را بکشند یا خود کشته شوند. این وعده قطعی خدا است و عهدی است در تورات و انجیل و قرآن. به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان با سلام به امام زمان بر امام امت بنیانگذار از جمهوری اسلامی ایران و امید محرومان جهان و با درود و سلام بر امید امت اسلام و خدمتگزاران اسلام و جمهوری اسلامی ایران.

سلام بر تو ای خمینی، ای نوری که از ظلمت تابیده ای، سلام بر تو ای درس آموز حسین، ای فرزند زهرا (س) سلام بر تو ای رزمنده، ای سرباز امام زمان و سلام بر تو مادرم پدرم که با تربیت کردن فرزندت و با فرستادن فرزندت به جبهه دین خودت را به اسلام، قرآن و کشور ادا کرده اید. پدر و مادرم! هدفی که من انتخاب کرده ام جز یاری اسلام و قرآن هدفی دیگر نیست. پدر و مادر! در این هدف جز شهادت نیست که هر کس لیاقت آن را ندارد و من اگر لیاقت شهید شدن را پیدا کردم برایم گریه نکنید، لباس سیاه نپوشید بلکه باید لباس نو و سفید بپوشید که من به جهانی و تولدی و عروسی تازه ای کرده ام؛ دوست دارم هیچ کس به هیچ عنوان به کسی چیزی نگوید هیچ کس من را تشویق نکرد به جبهه بروم بلکه با چشمی باز و بینا به جبهه می روم و بالیک گفتن به «هل من ناصر ینصرنی» حسین به جبهه می روم تا سخن امام امت بهتر در وجودم صدق پیدا کند.

وقتی امام می فرمود هر وقت پرچمی از دست پرچمداران افتاد پرچمدار دیگری هست و پرچم آن را می گیرید هدف آن را ادامه می دهد و دشمنان خیال نکنند وقتی برادرم مفقود شده، کسی دیگر نیست هدف آن را، مقاصد آن را، اسلحه آن، پرچم آن را بگیرد و به مقاصد آن برساند. وقتی با امثال من و دیگر برادران، دیگر حرف هایم را بهتر صدق می دهند. ولی آنها بسی خیال پوچی هستند این منافقان. پدر و مادر و خواهرانم! هدف من همان هدفی است که برادرم رفته، امام هم انتخاب کرده، بهشتی، رجایی، باهنر رفته اند. آنها با قبول داشتن قیامت و روز قیامت، جهنم و بهشت این راه دشوار را رفته اند. آری شهیدان زنده اند، شهیدان شمع محفل بشریتند، بلی افتخار می کنم که در راه خدا و در رکاب امام زمان آن فرمانده جبهه ها شهید بشوم. «اللهم الرزقنا توفیق شهاده فی سبیل» «اللهم ارزقنا توفیق الطاعه و بُعد المعصیه و صدق النیه و عرفان الحرمه و اکرمانا بالهدی و الاستقامه».

خداوندا توفیق شهادت و اطاعت و بندگی و استقامت برایت نصیب ما بگردان. آمین یا رب العالمین

راه نوازشگر که راه حرکت است، نه بزرگ است، و فوسس راه و درسی انتاب کن از نبره با نوان جاده
 و اسد ام سرمن شکر و ادرا مرید و مرید مزار به . ان الله و ان الیه راجعون
 هذا حاتر حه منا
 حمیدرضا مرادی

محمدقاسم مزنگی

شهدای امروز

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدقاسم مزنگی
محمدقاسم مزنگی در ۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و
متدین در روستای مزنگ شهرستان گرگان استان گلستان دیده به جهان گشود و
در دامن پر مهر و محبت مادرش ربیحه تات و پدرش علی مزنگی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع ابتدایی در مدرسه نوبر ساری با موفقیت و جدیت پشت
سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار
در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات
مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید محمدقاسم مزنگی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۱۱/۲۲
منطقه عملیات کردستان- مریوان در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین
شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار
پس از تشییع در گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران
مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد قاسم مزنگی

به نام الله پاسدار خون شهیدان

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون

با درود و سلام بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی و با سلام بر پیکر غرقه به خون شهدای اسلام و با یاد الله و یادآوری های او.

اینک که قلم بر دست گرفته ام تا چند سطری به عنوان وصیت نامه برای شما بر جای گذارم «حسینی آزاد» به پرواز در آمده و به نقطه ای بی انتها می نگرم، نمی دانم چرا. ولی در این صحرای کردستان تنها و یکه با خدای خود راز و نیاز می کنم.

وقتی که از همه چیز چشم پوشیدم و دست کشیدم و راضی شدم به این صحرا پانهم، دیگر وصیت نمی خواهد ولی برای خاطر شما خویشان عزیز، چند کلمه ای به عنوان یادگاری و یادبود می نگارم.

همه شما بدانید که با میل شخصی خود بر اینجا پانهادم و راضی شدم خانه و کاشانه خود را ترک گفته و به یاری امام عظیم الشان خود شتابم. از وطن خود دور شدم تا شاید بتوانم نام حسین (ع) و اسلام عزیز را زنده نگهدارم. پدر و مادر مهربانم! باید مرا ببخشید که نتوانستم جبران زحمات شما را نمایم ولی بدانید همیشه دعا گوی شما هستم. آرزوی من این است که برای من شیون نکنید، اشک مریزید هر چند دلهایتان افسرده و اندوهگین است ولی من عمر جاویدان را خواهانم. پدر و مادر عزیز و خوبم! اگر من به آرزوی خود رسیدم آزرده مشوید، زیرا که حجله بخت من سنگرم است و شادم که خداوندم مرادم را داد و پیکرم همانند لاله سرخ پرپر می شود.

امام عزیز را دعا کنید و پیروزی دلاوران را بخواهید. التماس دعا دارم و امیدوارم مرا حلال نمایید.

بسیجی شجاع محمد قاسم مزنگی - اعزامی از ساری ۱۳۶۳/۰۹/۲۵

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

مدرس آموزشگاه - مریدان - بیجا با تاران
 خطاب اسلام - قسمت بیرون روزی پایله قرنی حرمله قسمتی
 امام را دعا کنید فراموش نشود - کسری در برید
 قاسم مزنگی

تورج مطلق

شهدای سراسر آموز

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز تورج مطلق
تورج مطلق در ۳ فروردین ماه سال ۱۳۵۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش خانم پروانه و پدرش غلامعلی مطلق پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس توفیقی و شهید یوسفی با موفقیت و
جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید تورج مطلق در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳/۱۲/۱۳۶۵ عملیات
تکمیلی کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت تیر به ران پا شهد شیرین شهادت
را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از
تشییع در گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون
گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

توج مطلق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون

و میندازید آنانیکه در راه خدا کشته شده اند، مرده اند بلکه زنده اند و نزد خدایشان روزی می خورند. قرآن کریم پروردگارا عاشق کردی بگذار در عشقت بسوزم و در مقابل کارم خواهان پاداش نیستم زیرا آنچه که می دانم اعمال صالحی در این دنیا انجام نداده ام شاید که این شهادت موجب رضایت تو شود. دوست دارم یک عاشق مجهول باشم و این نعمت را تو به من دادی و عاشق شدن خود نعمتی است و همه مان یک چیز از تو می خواهیم و دست به جانب حق بریم که طالب سلامت رهبریم. خدایا مرا از بلای غرور و خودخواهی نجات ده تا حقایق را ببینم و جمال زیبای تو را مشاهده کنم. خدایا پستی دنیا و ناپایداری روزگار را همیشه در نظر جلوه گر ساز تا فریب زرق و برق عالم خاکی مرا از یاد تو دور نکند. وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ (البقره / ۱۹۳) بکشید دشمنان را تا اینکه نباشد فتنه در جهان.

با عرض سلام خدمت پدر عزیزم، پدرجان! تو کسی هستی که نمی شود زحمات تو را جبران کرد همیشه به فکر ما بودی از صبح تا غروب کار می کردی تا ما احساس تنگ دستی نکنیم پدر عزیزم نسبت به زحمات تو نتوانستم آن جور که باید قدردانی و شکرگزاری کنم. امیدوارم مرا ببخشی تا مورد عفو خداوند قرار گیریم.

با عرض سلام خدمت مادر عزیزم. مادر! خوب یاد دارم تمام روز را کار کردی تا بتوانی برای من مقدار غذا تهیه کنی در رشد من فداکاری های بزرگ کردی من در دنیا جز محبت تو هیچ چیز ندارم و این محبت تو برای من خیلی ارزش دارد اگر همه ستارگان آسمان در غنچه گلی بگنجد آن شاخه گل ناچیزترین ارمغانی خواهد بود که به سینه محبت آفرین تو بیاوزیم. در مقابل این همه زحمات و محبتها نتوانستم نیمی از زحمات شما را جبران کنم. گام به هر راه می نهم نشانی از جای تو دارد و این خود نشان است، که هستی در لوای توست پس امیدوارم مرا مورد عفو خود قرار دهید.

با عرض سلام خدمت برادران عزیزم، برادر جان مرا ببخشید که نتوانسته آن نصیحت هایی که برای من می کردید که من در همه امور پیشرفت کنم، چه از نظر درسی و چه از نظر کاری و غیره. برادرانم من کوچکتر از آن چیزی هستم که برای شما چند جمله قلم بزنم. برادرانم اول از همه مرا ببخشید و از من درگذرید. دوم اینکه برادرانم اسلحه به خون خفته مرا که به زمین است بردارید و بر علیه دشمن بتازید. بدان اگر نتازیم تمام ما را از بین می برند. برادر جان نماز را به پای دار، روزه را به پای دار، چون نماز است زندگی را شیرین و آینده را سعادت می بخشد. امیدوارم مرا ببخشی.

با عرض سلام خدمت خواهر عزیزم خواهر جان سلام گرم قلبم را که برای شما قلم زدم به دل گرمی بپذیر. خواهر جان چند جمله ای با شما وصیت دارم خواهر عزیزم حجاب را حفظ کن حجاب تو کوبنده تر از خون من است پس اگر می خواهی خون من پایمال نشود یاد من از میان شما نرود حجاب را حفظ کن. این وصیت فقط برای تو نیست برای همه امت حزب الله است. برای من گریه مکن اگر گریه کنی مثل این است که من در دریایی غوطه ور شدم امیدوارم مرا ببخشید. با عرض سلام خدمت حزب الله. همیشه به یاد خدا باشید چرا که یاد خدا باعث آرامش قلب می شود همیشه پشتیبان روحانیت باشید که از آنان جدا شوید باعث لطمه به مملکت اسلامی می شود. خواهر حزب الله حجاب را حفظ کن و تو ای برادر حزب الله جبهه ها را گرم نگهدار و هر کس که مدعی است اگر روز عاشورا بود جزء یزیدیان نبود باید پای در عرصه جنگ بگذارد و در عمل ثابت کند و در راه حسین جان دهد پس سعی کنید جبهه ها را گرم نگهدارید تا اینها که اینجا هستند خسته شوند. امیدوارم مرا ببخشید.

در پایان از تمام دوستان و آشنایان و فامیل ها حلالیت می طلبم و امیدوارم اگر حقی بر گردن من داشته اند مرا ببخشند و اگر حقی از من به گردن کسی مانده همه را ببخشیدم از همه راضی هستم، باشد که خداوند از سر تقصیرات این بنده حقیر در گذرد خداحافظ شما.

سعی کنید تا اول اسلام را بشناسید و مسلمان باشید و بعد مجری دستورات اسلام. کار را فقط برای خدا بکنید و انتظار تشکر و تمجید از این و آن را هم نداشته باشید. برادران و خواهران عزیزم در راه گفتن حق از هیچ کس نترسید. ما باید از بی تفاوتی ها و به من چه ها و از صحنه کنار رفتن ها و مصلحت اندیشی های بی سود بترسیم هر چند عده ای خوششان نیاید. عزیزانم شهدای ما خون نداده اند که بعد از انقلاب همان عده ای که می شود گفت از تفاله های رژیم گذشته و یا احیاناً ضد انقلاب هستند در مصدر کارها باشید و باز همان زورگویی ها و قدرت طلبی های خود را داشته باشند و در ادارات کم کاری و یا اشکال تراشی نمایند از دادستانها و مسئولین قضایی بخواهید تا نسبت به تصفیه این خائنین سریعتر عمل نمایند.

حسن مطهری نژاد

شهدای امروز
همه شهدا

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسن مطهری نژاد
حسن مطهری نژاد در ۸ فروردین ماه سال ۱۳۵۲ میان خانواده ای با ایمان و
متدین در کیاسر شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن
پر مهر و محبت مادرش بساره میرزایی و پدرش محمد مطهری نژاد پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدرسه شهید مطهری کیاسر با موفقیت و
جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید حسن مطهری نژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۲/۲۷
منطقه عملیات شلمچه در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در
جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار
شهر کیاسر شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت
مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسن مطهری نژاد

بسم الله الرحمن الرحيم

((ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون))

((این وصیتنامه ها انسان را می لرزاند و بیدار می کند)) حضرت امام خمینی

درود خدا بر رهروان راه الله و به رهبر انقلابمان و سلام خدا به پشتتازان راه عشق و آنهایی که وضویشان خونین شد و برای رسیدن به وصالشان پرواز کردند و بریدند از هر قید و بندی، و بذر انقلاب را پاشیدند و با خونشان سیرایش نمودند هر روز که از عمر این انقلاب خونین می گذرد عاشقان پاکبخته بیشتری به کاروان شهدا می پیوندند و حسین وار از همه هستی خود برای رضای خدا می گذرند و در مکتب افتخار آفرین اینان شهادت پایان مرگ و بردگی هاست. پایان یک حرکت تکاملی بسوی الله و آغاز حیات جدیدی است. شهدا خون خود را پای درخت انقلاب نثار می کنند تا اسلام بماند. آنها شهیدند ولی مرده نیستند بلکه زنده اند و نظاره گر اعمال ما، که چگونه از حرمت خون های به ناحق ریخته _ شان پاسداری می نماییم، خداوند ما را در انجام این رسالت عظیم توفیق عطا کند.

خدایا! حال که در انجام مأموریتی الهی هستم، تو را به یاری می طلبم و به تو سوگند یاد می کنم که همیشه و تا آخرین نفس در راه مقدس تو و برای یاری دین تو مستحکم و جان بر کف در راهت فداکاری می کنم. الهی! یاریم ده، که بتوانم این امر مهم را آنچنان که شایسته مقام باری تعالی است بجای آورم. خدایا تو شاهد باش که من در این راه کورکورانه قدم بر نداشته ام و از روزی که تو را به یگانگی شناختم در قلبم جرقه ای از ایمان محمدی فوران شد و از همه چیز گذشتم و به تو پیوستم.

((در این لحظه سخنی با خانواده خودم))

مادرم! حال که فرزندت را به سوی راهی که حسین (ع) سرور شهیدان قدم گذاشت دادی با تو چند کلمه حرف دارم. مادرم! تو مرا بزرگ کردی و چه بسا در رهگذر تاریخ رنج ها کشیدی ولی خسته نشدی. سلامت باد، درودت باد. پیامم را به تو می گویم؛ ای مادر! حلالم کن. به تو می گویم ای مادر! مبادا پس از شهادت من اشک بریزی که دشمن شاد بشود از تو می خواهم که زینب وار که در سوگ حسین (ع) دشمن را خار و زبون کرد تو هم آنچنان باشی. مادرم! افتخار کن که فرزندت در راه استقرار قوانین اسلام و قرآن مبارزه می کند. مادرم این راهی که رفته ام راه خدا و قرآن و رسول خدا و ائمه اطهار و امام زمان (عج) و نایب بر حقش خمینی بت شکن است. مادرم! به قول امام عزیز جبهه دانشگاه است دانشگاهی که پیرمرد هشتاد ساله و نوجوان ۱۲ ساله مشغول کسب علم و خودسازی می باشند. ((و اما ای خواهرانم))

سخنی چند با شما دارم؛ از شما می خواهم که همچون زینب صبور و شیکبا باشید و مبادا پس از مرگ من تزلزلی بر ایمان شما رخ دهد، همچون کوه استوار و محکم و پایدار باشید که سرانجام حق بر باطل پیروز است و صاحب ما خواهد آمد و انتقام خون ما را خواهد گرفت.

و اما با شما برادرانم! من رفتم برادران خدا حافظ و از شما می خواهم که پس از من راه مرا که همان راه اسلام حقیقی است ادامه دهید و امام را تنها نگذارید.

در پایان از همه دوستان و برادران و آشنایان خود می خواهم که چنانچه از طرف این حقیر به شما کوچکترین بی احترامی یا اذیت و آزاری رسیده مرا ببخشید و هیچ وقت جبهه ها و امام عزیز ما را تنها نگذارید. به امید پیروزی حق علیه باطل. والسلام.

مورخه ۱۳۶۶/۱۰/۲۰

در منطقه جنوب ایران

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگهدار

((آمین یا رب العالمین))

علی معلم کلایی



شهدای سراسر کشور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی معلم کلایی
علی معلم کلایی در ۱۱ دی ماه سال ۱۳۴۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش مریم بیگم ماه جهان و پدرش محمود معلم کلایی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس خدمات رشته بازرگانی با موفقیت
و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید علی معلم کلایی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۲۴ عملیات
رمضان منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید
و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در
گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید
و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بسمه تعالی

ما راست قامتان، جاودانه تاریخ خواهیم ماند.

پنجاه سال عبادت کردید خداوند قبول کند یک بار این وصیت نامه ها را بخوانید (امام خمینی)

سلام علیکم، خدمت پدر و مادر و خانواده عزیز، پس از عرض سلام امیدوارم که حالتان خوب باشد و در توجهات خداوندی و با تاییدات الهی به کارها و امور دینی مشغول بوده باشید. در ضمن از ساری حرکت کردیم بطرف تهران و از آنجا هم بدون وقفه به اهواز رهسپار شدیم و بعد از ده روز به جبهه کوشک و شلمچه اعزام گشتیم و من در این تاریخ که نامه می نویسم تازه یک روز است که خوب مستقر شده ایم و ساعت ۶ غروب امروز حمله داریم و با لطف خدا پیروز می شویم. وعده خدا حق است که مستضعفین با اراده و حرکت و تحول درونی و بیرونی بر زمین مسلط خواهند شد، البته با رهبری قطب عالم امکان امام زمان علیه السلام و در زمان غیبت بدست توانای والی مدبر و مخالف با هوای نفس و عالم زمان شناس و حافظ حدود، امکان خواهد پذیرفت. ولایت امام، ولایت پیامبر است و در خاتمه ولایت الله. می خواهید پیرو خدا باشید، پیروی از ولایت فقیه کنید تا نجات یابید. از هواها و نفس اماره و این پیروی شما را به نفس لوامه و مطمئنه سوق می دهد و اما حمله؛ پیروزی فکر می کنم با خوابی که یکی از بچه ها (در زمین ورزش صبحگاهی که شب خوابیده بود) دید و گفت خواب دیدم که امام زمان به من گفت که در این حمله پیروز می شوید، اگر صحت داشته باشد، پیروز خواهیم شد و اما هر پیروزی مصیبتی را در بر دارد ممکن است لطف خدا شامل حال ما شد و توفیق شهادت پیدا کردیم (انشالله) مومن باشید تا این مصیبت بر شما گوارا باشد چون خدا در قرآن می فرماید: مومنین وقتی بر خورد با مصیبت کردند می گویند بازگشت همه بسوی خداست و اگر توفیق پیدا شد به امید اینکه خدا آزمایش می کند مومن را. آزمایش بزرگ از قبیل ترس، گرسنگی و نقص در ثمرات، که این نقص در ثمره که ثمره همان فرزند است خدا او را می گیرد و از این طریق خدا آزمایش می کند مومنان را. وقت گرمی شما را نمی گیرم و شما را به خدا می سپارم، رهبر را دعا کنید ذکر خدا کنید که اطمینان به قلب می دهد. والسلام خداحافظ

بهشت در جبهه ها توزیع می شود. علی(ع)

هرگز مومنانی که بی هیچ عذری مانند نابینایی، مرض، فقر و غیره از کار جهاد باز نشستند تا آنکه به مال و جان کوشش کنند، در مراتب ایمان یکسان نخواهند بود. خدا مجاهدان فداکار به مال و جان را بر بازنشستگان، بلندی و برتری بخشیده و همه اهل ایمان را وعده نیکوتر که دخول بهشت است فرموده و مجاهدان را بر بازنشستگان به اجر و ثوابی بزرگ و برتری داده است. (سوره نساء آیه ۹۴) با توجه به کلام الله و کلام امام علی (ع) باشد که ما از آن دسته از مومنان باشیم. وصیت من به عنوان یک مسلمان این است که پیرو روحانیت متعهد باشیم و خدا شاهد است که اینان منجی بشریتند، پیرو راه امام خمینی باشید تا رستگار شوید، امر به معروف و نهی از منکر را فراموش نکنید که اگر فراموش شود گمراهید، از همه می خواهم که فرزندان خود را به جبهه ها بفرستند در راه خدا، تا خدا را یاری کند که یاری خدا، یاری خودشان است. «ان نصر الله ینصرکم و یتبث اقدامکم» در ضمن یک هفته روزه بدهکارم، پدر بجای بیاورید توسط هر کسی که هست، به یاد داشته باشید یک هفته روزه را و من ۱۲۰ تومان از بچه های مدرسه جمع کرده بودم برای امور درسی که مانده بود و نمی دانم چه شده، از یک روحانی پرسید و این حساب را تصفیه کنید. امام را دعا کنید در ضمن تمام نامه من یک وصیت است. والسلام

خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

جنگ جنگ تا پیروزی

حسن مفیدیان

شهدای امروز
همه شهدا

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسن مفیدیان

حسن مفیدیان در ۵ خرداد ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای خاریک شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ام البنین هدایتی و پدرش علی اصغر مفیدیان پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس زاهد محله و استاد مهجوری و هنرستان خیری مقدم با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسن مفیدیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه های جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۵/۳۰ منطقه عملیات سوسنگرد در اثر اصابت تیر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. بیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای خاریک شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسن مفیدیان

بسمه تعالی

و لا تقولوا لمن يُقتل فی سبیل الله أموت بل أحياء و لكن لا تشعرون (۱۵۴)

امام ای رهبر من، ای روح من، ای رهنمای من از ظلمات شب به سوی نور، خوشحالم که من اهل کوفه که با حسین (ع) آن زمان آنطور رفتار کرده اند با تو چنان نبوده ام. وصیت من به مردم حزب الله؛ ای مردم! شما را به رستگاری می خوانم و به جبهه دعوت می کنم و برای آخرین بار گوش های خود را سبک کرده و به خود آید، اگر می توانید فرزندانان را بفرستید به جبهه حق، اگر نفرستادید و یا فرزند ندارید، به رزمندگان کمک کنید و امام را با کمک های بی دریغ خود تنها نگذارید، که خداوند این نعمت را از شما خواهد گرفت، همچنان که امام حسین (ع) را از مردمان آن زمان گرفت و حاکمان ظالم بر آنها حاکم کرد. بر من نگویید که ناکام مانده است بلکه من به کام رسیده ام و آن چیزی که دیگران فکر می کنند کام کاذب است. به خانواده شهدا سر کشی کنید و خود را جز آنها بدانید. از برادران و خواهران می خواهم به نماز و احکام دین توجه کنند و خواهران حجاب خود را حفظ کرده و در مجالس مذهبی شرکت نموده از حالت خمودگی به در آیند و نگذارند که منافقان از خدا بی خبر ضربه بر پیکر این اجتماع وارد نموده و به امیدشان برسند.

و اما وصیت من به خانواده گرامیم این است؛ اگر سعادت مرا می خواهید بنا به روایت قرآن، سعادت در این است که خونم بر زمین بی آب و علف دین جاری شود تا لاله ها بروید و از آن استفاده کنید. چون ما از حسین و علی اکبر حسین که نزد پدر عزیز بود بالاتر و در پیش شما عزیزتر نیستیم. پس خوب شد که به وسیله گلوله های سربی دشمن، نقش بر زمین شدم. این را بدانید که در هنگام تسلیم جان شادان بوده و قلب آتشین من آرامش ابدی گرفت.

از برای مرگ من ضعف نشان ندهید و قدری تفکر کنید که چرا خداوند آیات قرآن را بر کوه نازل کرد، کوه حالت انفجار به خود گرفت، ولی به انسان نازل کرد پذیرفت. فکر کنید هر چند انسان در این دنیا سختی بکشد و مصیبت ببیند، رفتنی است و این را بدانید پروردگار هر کسی را بیشتر دوست داشته باشد بیشتر مصیبت زده اش می کند. پس صبر و بردباری پیشه کنید و از شما می خواهم بر من زیاد گریه نکنید، اگر خواستید گریه کنید سعی تان این باشد در خلوت و دور از چشم منافقان گریه کنید و سعی نمایید بیشتر بر حسین شهید (ع) بگریید چون حسین سرور شهیدان است و یک یک عزیزانش را بعد از شهادت، خود به خیمه می آورد.

ای پدرم با کمال شرمندگی باید بگویم مرا ببخش که نتوانسته ام فرزند خوبی برای شما باشم، با وجود این که پدر خوبی برایم بودی. به خدا از دیدن روی شما در آن دنیا خجل هستم، اول اینکه با رسیدن به درجه شهادت می توانم نوید شفاعت به شما بدهم خوشحالم و در آن دنیا به دست های پینه بسته و چهره غمگین شما که نشانه رنج ها و مصیبت ها می باشد بوسه می زنم. به تو ای مادرم! فکر می کنیم همین که ما گفته ایم مسلمانیم تمام شده؟ مگر زینب با ما فرقی داشت که آنطور دنیا را وداع گفت؟ مادرم خیال نکن که من تو را نخواستم و نسبت به شما بی اعتنا بودم، بخدا قسم شب ها برای تو و مصیبت تو ناله می کردم می گفتم خدایا! تا پدر و مادر مرا از من راضی نکردی مرا شهید مگردان، چون در مقابل شان شرمنده ام و وظیفه فرزندی خود را انجام نداده ام. مادر جان! تنها چیزی که مرا راضی می کرد به جبهه بروم این بود؛ که خدا و اسلام را بیشتر از شما دوست می داشتم. از اینکه در پیش شما نبوده ام دلم تنگ بود ولی دلم از برای رفتن به پیش حسین (ع) بی سر و علی اکبر و پیغمبر خدا و «رجب» عزیز بیشتر تنگ شده بود. مادرم در روز شهادت شیرزن باش و مقاوم، چون من خوشحالم، اگر سعادت شهادت نصیب شد، سلام شما را به فاطمه زهرا و زینب کبری خواهم رساند.

به شما ای خواهرانم می گویم فکر نکنید که زینب در مرگ عزیزانش گریه کرد و سر زد و ضعف نشان داد، بلکه در نیمه های شب، نماز شب می خواند و روز در مجلس یزدیان مثل جنگجوی مقاوم، با ایمانی راسخ صحبت می کرد و آنها را رسوای نمود.

به شما ای برادرانم باید بگویم هنگام آمدن به پشت جبهه از روی شهیدان همسنگر و برادر شهیدم «رجب» و به خصوص سیدالشهدا (ع) خجالت می کشم که جوان باشم، نیرو داشته باشم، آنگاه مثل یک آدم پیر بیایم در کنار قبرشان گریه کنم. بر حال خود گریه می کردم که در عملیات چرا جدا از کاروان شهدا ماندم و بدانید ای برادرانم! شهدا از شما شفاعت می کنند تا موقعی که خون پاک شهدا را زنده نگهدارید.

از برای من گریه نکنید زیرا من برای خودم گریه می کردم و می گفتم ای خدا گناه من چیست؟ چندین بار به جبهه می آمیم و در عملیات ها شرکت می کنم، دوستان شهید می شدند من می ماندم. باز هم می گویم اگر می خواستید برای من گریه کنید سعی کنید در نیمه شب در خلوتگاه راز و نیاز و با نماز شب توأم باشید. در پایان سفارش می کنم مقداری پول از من باقی می ماند که به حساب رزمندگان واریز نمایید و قبر مرا در کنار قبر برادرم شهید «رجبعلی مفیدیان» قرار دهید و بر سر قبرم بنویسید؛ ای کاش صدبار شهید می شدم و دوباره زنده می شدم، تا در پیش حسین شهید رو سفید و گشاده رو تر بودم. والسلام

افشین ملک آرای

شهدای سوادکوه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز افشین ملک آرای
افشین ملک آرای در ۲۱ دی ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان سوادکوه استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ذلیخا سلمانی و پدرش ملک منصور ملک آرای پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس پل سفید و طبری و دبیرستان طالقانی ساری با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید افشین ملک آرای در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۶ عملیات والفجر ۶ منطقه دهلران در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

افشین ملک آرایی

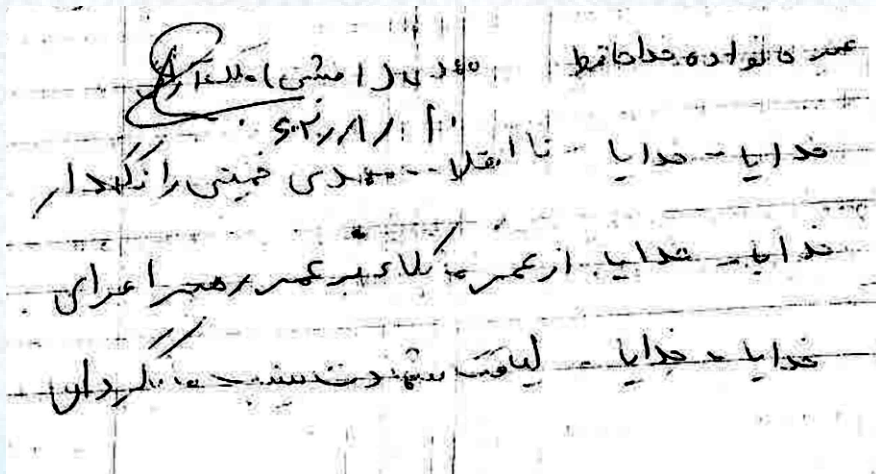
بسم الله الرحمن الرحيم

این وصیت نامه‌ها انسان را می‌لرزاند و بیدار می‌کند.

«هل من ناصر ینصرنی» کیست مرا یاری کند (امام حسین علیه‌السلام)

با سلام به امام زمان حضرت مهدی عجل الله و سلام بر نایب برحقش امام خمینی و سلام بر آیت الله منتظری امید امت و امام و سلام بر رزمندگان اسلام و سلام بر شهیدان و سلام بر پدران و مادران شهیدان و سلام به ادامه‌دهندگان راه شهیدان. وصیت نامه‌ام را با کلامی که از ته قلب، مرا وادار می‌کند تا آنچه را که در وجودم می‌گذرد را بر روی کاغذ بنویسم، شروع می‌کنم؛ اینجانب افشین (مهدی) ملک آرایی اظهار می‌دارد چیزی که مرا به جبهه کشاند تا در راه خدا به جنگ با کفر جهانی بروم، ایمان به الله و هدف الله و راه الله بود. ای برادران! در خاطر داشته باشید که آرزویی که در قلب من بود و مرا رنج می‌داد این آرزو، آرزوی شهادت بود که از خداوند متعال خواستار بودم و خداوند لطفی به این بنده حقیر کرده و آرزویم را برآورده کرد و از برادرانم می‌خواهم که قدر این امام عزیزمان را بدانند و هر کس قدرش را نداند در خط شیطان است. حال خود را در خط امام که خط الله است بگذارید که خداوند پشتیبان حزب الله است و شما ای برادران حزب الله! نگذارید هیچ گروهی در شهرها و روستاها دست به توطئه و اخلال‌گری بزند و شما با پیام رهبرتان پوزۀ این گروهک‌ها را به خاک بمالید تا درسی باشد برای آمریکا و شوروی که دیگر گروهک‌های خود را به کشور اسلامی ایران نفرستند. من خدا را شکر می‌کنم که به من توفیق رفتن به جبهه و شهادت در راهش را نصیب من گرداند. آری برادران، در اول وصیت‌نامه‌ام عرض کردم که امام حسین علیه‌السلام در کربلا فرمود: «هل من ناصر ینصرنی» و من بالیک گفتم به این سخن، راه حسین را ادامه دادم و به یاری حسین زمان به جبهه می‌روم و تا خون خود را تقدیم الله کنم و امیدوارم که حسین زمان، امام امت و خداوند متعال و امام زمان این خون ناقابل مرا بپذیرند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته



سیدعلی موسوی

شهدای ساری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدعلی موسوی

سیدعلی موسوی در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای تاکام شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده فاطمه هاشمی و پدرش میرقربان موسوی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در دبیرستان باهنر رشته اقتصاد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدعلی موسوی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۱ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای تاکام شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بنام خداوند بخشنده و مهربان و در هم کوبنده منافقان

وصیتنامه اینجانب سید علی موسوی تاکامی فرزند سید قربان موسوی، محل تولد تاکام تاریخ تولد ۱۳۴۹ محل دفن تاکام ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله اموا تابل احياء عند ربهم یرزقون - هرگز گمان مبرید آنها یکی که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زندگانی هستند که نزد پروردگارشان روزی می خورند. حال که بدنهای ما برای مردن آفریده شد پس چه بهتر که این مرگ در راه خدا باشد. امام حسین (ع) - پشتیبان ولایت فقیه باشید تا آسیبی به مملکت نرسد - امام خمینی با عرض سلام به ساحت مقدس ولی عصر امام زمان (عج) روحی و ارواح العالمین له الفداء و با سلام و درود بر امام امت این الگوی تقوای و حسین زمان و از تبار ابراهیم، رهبر مستضعفین جهان، رهبر دردمندان و مصیبت دیدگان، رهبر زحمتکشان و مظلومین جهان، خمینی بزرگ و با سلام و درود به رزمندگان سلحشور جبهه های جنگ این غرور آفرینان و سربازان روح الله و درود و سلام به روان پاک و مطهر طیبه شهدای راه آزادی و انقلاب اسلامی و پیکرهای پر از خون جبهه ها و با سلام و درود به خانواده های محترم شهدا و ملت غیور و قهرمان ایران و سلام بر یاران امام و روحانیت مبارز. وصیت می کنم به شما امت شهید پرور و حزب الله ایران و پدر و مادرم و برادر و خواهر و دوستان، هر چند وصیت نوشتن برای جوانی که هنوز سن و سالی را نگذرانده سخت و بسیار مشکل می باشد ولی به انجام وظیفه خود که خداوند می فرماید وصیت برای هر فرد مسلمان واجب شرعی می باشد می نویسم:

اینجانب بنا به فرمایش رهبر عالیقدر، امام خمینی و بنا به وظیفه شرعی و اسلامی خود، با اراده آهنین و استوار به جبهه نبرد ایمان علیه کفر روانه می شوم تا بتوانم خدمتی به این امام خود که همان خدمت به اسلام می باشد کرده باشم و حاضرم تا آخرین قطره خون در راه هدف خود که همان اسلام عزیز می باشد فداکاری کنم و از هیچ کوششی فروگذار نمی کنم و قسم به جان امام می خورم که در این راه که راه امام و تمام انبیاء می باشد کسی مرا اجبار نکرد و نگفت برو به جبهه، بنده خودم بخواست قلبی و وجدانی خود، به خاطر احساس خطری که از این ابر قدرتها و منافقین حس کردم خودم را آماده جهاد و مبارزه در راه خدا و جنگ با کفار کردم و خدا را شکر می کنم که چنین لیاقتی را نصیب این حقیر گردانیده تا بتوانم در راه او و اهداف شهدا گام بردارم و در این راه اگر به درجه شهادت نائل گردم سعادت بس عظیم بوده که خداوند به من عنایت فرمود و مقامی است که پروردگار به هر کس نمی دهد. در این راه هر کس کشته شود به قرب الهی خواهد رسید و از خدای خود خواهد گنجینه ای یعنی کشته شدن در راهش را نصیب من بفرماید و اگر چنانچه کشته شدم، به آرزویی که همیشه از خدای خود طلب آن را می کردم رسیدم و پیروز و مفتخر می باشم و چه در این دنیا و چه در آخرت سر بلند خواهم ماند.

و اگر سالم ماندم باز هم خوشحالم که می توانم به ستیز با ضد اسلام بپا خیزم و برای تحقق بخشیدن به آرمانهای اصیل اسلامی که سالهای سال توسط دشمنان منحرف به سوی نابودی می رفت را دوباره زنده کنم و از کشته شدن در راه خدا و اسلام و قرآن هیچ وحشتی ندارم، زیرا می دانم که اگر در اینجا کشته شوم فردای قیامت با (علی اکبر ها و قاسم ها) می باشم و چه شیرین و گوارا می باشد شهادت در راه خدا. شهادت تازه یک زندگی جاوید و همیشگی و ابدی خواهد بود ولی دنیا خوشی های آن زودگذر و فناپذیر است و امیدوارم که شهادت نصیب همه امت اسلام بشود. آمین

امت حزب الله ما می رویم تا راه حسین را ادامه دهیم و هدف حسین را به تمامی جهانیان بفهمانیم و راه کربلا و قدس را باز کنیم و این کفار و منافقین را از صحنه برداریم و از بین ببریم و شما نیز چنین باشید و فریب این گروهک های خود فروخته را نخورید و فقط گوش به فرمان امام خمینی باشید و از تفرقه پرهیزید. این جوانهایی که مخالف خط امام هستند یا نمی دانند چه می کنند و یا فریب خورده اند و یا ایمان و آخرت خود را به دنیا فروخته اند. به هر حال اگر نتوانستید آنها را نصیحت کنید و اگر نتوانستید، گول آنها را نخورید و از روحانیت مبارز و ولایت فقیه که پیشرو اسلام می باشند دور نشوید. اینها چون نمی توانند امام را بگویند می خواهند امام را بوسیله روحانیت بگویند ولی کور خوانده اند، ملت دیگر بیدار شده اند و در هر حال پشتیبان اسلام خواهند بود. خدایا مرا در یاری نمودن به اسلام عزیز کمک کن تا دین خویش را ادا نمایم. خداوند تومی دانی که من بسیار ضعیف تر از آنم که بتوانم خدمتی به اسلام بنمایم، لیکن جسمی ناتوان در اختیار دارم که البته در اختیار توست و آن را در راهت و ای پروردگار بزرگ قربانی خواهم کرد، پس مرا در کارهایم موفق بدار.

اما ای پدر و مادرم! هر چند رنج از دست دادن فرزند برای پدر و مادر مشکل است ولی در مقابل خدا و اسلام عزیز بس ناچیز و نیرویی بی قابل است. پدر و مادرم! هیچ گونه ناراحت نباشید که فرزندان کشته شده و پادای از امام حسین (ع) و ام لیلیا بیاورید که اکبر خود را به میدان عرصه فرستادند و شما نیز چنین باشید و افتخار کنید و سر بلند باشید که بین بچه های تان یکی را بعنوان خمس تقدیم خدا کرده اید و خداوند به شما اجر بزرگ عنایت فرماید و از من راضی و خشنود باشید و ای برادرانم و پسر عموهایم شمارسالت خون مرا به گردن بگیرید و بخروشید تا اسلحه بر زمین افتاده من بی صاحب نماند و جبهه را هیچوقت ترک نکنید و پیرو خط امام باشید و مرا ببخشید و از من راضی باشید.

و مخصوصا شما ای خواهرانم! حجاب خودتان را حفظ کنید و زینب وار را هتان را ادامه دهید و مانند زینب پیام خون مرا به گوش همه برسانید و سنگر عفت خودتان را حفظ کنید و سعی کنید بر دامن پاکتان فرزندان تری تربیت کنید و به جامعه تحویل دهید، که سرباز اسلام باشند نه سرباز جامعه. از شما می خواهم که مرا ببخشید و از من راضی باشید.

در خاتمه پیروزی لشکر اسلام به لشکر کفر را خواهانم و از خداوند می خواهم که امام ما را تا انقلاب مهدی (عج) نگهدارد. محل دفن - زادگاهم تاکام کنار شهدای گلگون کفن و به خون خفته و فداکاران اسلام شهید غفاری و شهید تاکامی و شهید اندیشه.

والسلام علی من التبع الهادی

میرمضان موسوی

شهدای ساری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز میرمضان موسوی
میرمضان موسوی در ۱ شهریور ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و
متدین در روستای تاکام شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و
در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه آذری و پدرش سیدرضا موسوی پرورش
یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس تاکام ساری و دبیرستان آملی آمل
با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و
اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران
و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی
داشت.

شهید میرمضان موسوی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۲۸
عملیات والفجر ۱۰ منطقه حلبچه در اثر اصابت ترکش به پشت چشم و دست
چپ شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای تاکام شهرستان شهید پرور ساری
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال الحكيم في قرآن الكريم - وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ فَرحينَ بما آتاهمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ سورة آل عمران؛ آيات ۱۶۹ - ۱۷۰

کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان به ایشان روزی می‌دهند. از فضیلتی که خدا نصیبشان کرده است شادمانند و به آنها که در پی شان هستند و هنوز به آنها نپیوسته‌اند بشارت می‌دهند که بیمی بر آنها نیست و اندوهگین نشوند. با نام خدا و با یاد اولیا و انبیائش و با سلام به رهبر کبیر انقلاب اسلامی، ناجی امت اسلامی و با سلام بر حافظان انقلابش رزمندگان دلیر اسلام و سلام به ارواح طیبه شهدا و شهیدان زنده.

اینکه که قلم در دستم روی کاغذ می‌لغزد به یاد دارم بارها قلم را به دست گرفتم و بر روی کاغذ لغزادم و وصیت نامه ام را نوشتم به این امید که دیگر زنده بر نگردم ولی چه کنم سعادتش نصیبم نگشت هم اکنون امیدوارم که خداوند این بار توفیق شهادت در راهش را نصیبم گرداند. انشاءالله البته می‌دانم رسیدن به درجه و مقام لقاءالله و زیارت خدا مختص افراد صالح است و از خداوند تبارک و تعالی می‌خواهم توبه ما را مورد قبول خود قرار دهد. ای خدا! ما را ببخش به خاطر شاکر نبودنمان و ما را ببخش به خاطر قدردانی نکردن از نعمت هایت و ببخش ما را به خاطر بی‌اعتنایی به احکام و دستورات و ما را ببخش به خاطر فراموش کردن خودمان که چه بودیم و چه شدیم و چه خواهیم شد. تذکراتی چند خدمت تمامی عزیزان و سروران و بستگان و آشنایان و دوستان دارم، که شاید خود عامل آن نبودم و از این موضوع بسیار متاسفم و لکن می‌دانم این موارد انجامش خیلی خوب و موجب نجات از آتش جهنم خواهد شد که در همین موارد مولی علی (ع) می‌فرماید:

خوشباه حال کسانی که در تمام احوال اخلاص برای خدا را فراموش نکنند و تمام کارهای خود را مخلصانه برای خدا انجام دهند که این کار باعث رها شدن از بند شیطان و نجات پیدا کردن از آتش جهنم می‌باشد. آگاه باشید که جایی که اخلاص نباشد اختلاف است و جایی که اختلاف باشد خود پرستی و هوی و هوس و در همان جا شیطان وجود دارد.

نکته دیگر این است که انسان باید راحتی را یاد در دنیا دنبال کند و یاد آخرت. اگر در آخرت جویا شود نباید در دنیا دنبال آن بگردد و اگر در دنیا جویا شود در آخرت به آن نمی‌رسد. نکته‌های دیگر این است که در جمیع حالات به فکر و ذکر خداوند باشید. ذکر خداوند به هر شکلش همیشه در لبان و یادش در قلبتان باشد و دیگر آن که ذکر صلوات بر محمد(ص) را خیلی زیاد بگویید که بیمه کننده و سلام روح است. در پاک کردن نفس خود جدیت به خرج دهید که وقت تنگ است و بانگ چاوش هر لحظه به گوش می‌رسد.

سخنی چند با پدر و مادر عزیز و مهربانم؛

امیدوارم که سلام ناقابل فرزندتان را بپذیرید و از اینکه سال هاست که باعث رنج و زحمت شما شده است او را می‌بخشید و اینجا اعتراف می‌کنم که من نتوانستم حقوق شمارا ادا نمایم و امیدوارم که مرا احلال نماید ولی به شما اطمینان می‌دهم که تحمل این امور خود یکی از بزرگترین عبادات است و ان شاءالله تلاش نمایم که هر چه توان دارید در راه این انقلاب و امام و اسلام هدیه نمایید که معلوم نیست این توفیق برای همیشه در نزد امت ما باشد. با جان و مال و دادن فرزند، خود را در این اجر عظیم الهی شرکت بدهید و این توصیه را به همه بنمایید.

پدر عزیزم! از اینکه تربیت تو مرا به راه اسلام و قرآن کشاند و عاقبت مرا به عاقبتی خیر گرداند از شما بسیار متشکرم و امیدوارم که خداوند شما را در ثواب شهیدان راهش شریک و به بهشت اعلاش واصل بگرداند و تو ای مادر! که زحمات بسیار زیادی برای من از دوران تولد تا به حال متحمل شده‌ای که من این راهیچ وقت فراموش نمی‌کنم و تو مشوق خوبی برای راه یافتن به مسجد و اسلام و قرآن برای من بودی. این زحمات را فراموش نمی‌کنم و خداوند حتماً تو را در ثواب جهاد گران راهش شریک می‌داند لکن من هم به سهم خود از شما می‌خواهم برای آمرزش و مغفرت همه مومنین جمله حقیر و همچنین سلامت امام و پیروزی رزمندگان دعا کنید که خیلی پرفایده است.

سخنی با برادر من و جگر تنم: امیدوارم از اینکه نتوانستم برادر خوبی برای شما باشم مرا ببخشید و اگر سختی و یاسخنی از من دیده یا شنیده اید مرا ببخشید. در ضمن من امیدوارم در مرگ برادرت زیاد ناراحت نباشی چون که دشمن از این فرصت استفاده می‌نماید و برای او خوشحالی دست می‌دهد. چون که مادو برادر بیشتر نبودیم بعد از شهید شدن برادرت، برایت خیلی مشکل است. ای نور چشم من، من هر چند وصیت برای تو بنویسم کم است چون تو آنقدر برادر خوبی برای من بودی که هر قدر زنده بودم نمی‌توانستم جبران کارهای شما را بکنم و امیدوارم که بعد از این جهان بتوانم موجب کمک شما باشم. برادر من! تمام نور چشم خودم را در برادر زاده ام اسماعیل می‌بینم. از شما می‌خواهم بعد از من چنان در تربیت این شخص بزرگ کوشا باشید که به امید خدا یک شخص عظیمی خواهد شد. در ضمن در تربیت دیگر فرزندان هم خیلی کوشا باشید. در پایان از خداوند می‌خواهم که به شما برادران شهید، صبر عظیمی عنایت فرماید آمین.

سخنی چند با خواهرانم و زن دادم: این که در این مدت ۱۸ سال برادر خوبی برای شما نبودم خیلی ناراحت هستم و از شما طلب آمرزش و بخشش می‌کنم. چند نکته ضرورت دیدم که برای تمام خواهران و بستگان خودم بگویم؛ که بعد از من لباس سیاه بر تن نکنید که موجب عروسی دشمنان شود و نکته دیگر حجاب است، خواهرانم! مومن از کوه هم محکم تر است چون که چیزهایی از کوه گرفته می‌شود ولی از انسان خیلی گرفته نمی‌شود. خواهران عزیزم و خصوصاً زن دادم عزیزم! از شما خیلی شرمند هستم چون که شما حتی رختخواب مرا برای من می‌گذاشتید و به من اصلاً سختی وارد نمی‌کردید و نیز نکته دیگر این است در خانه داری خود کوشا باشید و نیز در تربیت فرزندان خود نهایت سعی را به کار برید. در پایان به شما وصیت می‌نمایم که مرا اول پیش قبر پسر دایی من بگذارید و بعد ادفن نمایید. خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار محل دفن ساری - روستای تاکام - پیش شهیدان دیگر

۱۳۶۶/۱۲/۰۶

سیدهای موسوی

سرور آموزش

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدهای موسوی
سیدهای موسوی در ۳ مرداد ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای سرخکلا شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فضا احمدی و پدرش میربابا موسوی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع ابتدایی در مدرسه سرخکلا با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید سیدهای موسوی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۰۲/۲۲/۱۳۶۷ منطقه عملیات اروندرود در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار امام زاده سیدقاسم روستای سرخکلا شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سیدهادی موسوی

به نام خدا

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون
این لاله ها در خون طپیدند چه خوش بر مطلع میدان آر میدند
ز درگاهت چه دیدند و شنیدند که چون پروانه دست از جان کشیدند
فرزند نبرد و موج اقیانوسم در دشت وسیع شب چو فانوسم
بیدار دل و خفته بخونم، یاران من حافظ دین و ملت و ناموسم

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و بنام الله یاری دهنده مسلمین.

با سلام به پیشگاه خداوند متعال و با سلام و درود رزمندگان و شهیدان و مجروحان جنگ تحمیلی و با سلام و درود به شما یکایک اعضای خانواده ام من، میرهادی موسوی وصیت نامه خود را چنین بر شما می نگارم.

پدر عزیزم! ابتدا می خواهم که مرا در پیشگاه خداوند ببخشید چون من خوبی در حقتان انجام نادم، می دانم بچه بزرگ کردن چقدر سخت است و شما چقدر زحمت ها که برایم متحمل نشدید اما چه کنم که برای شما یار و یوری نبوم؟ چه کنم که جنگ را بر ما تحمیل کردند؟ به همین جهت احساس کردم عوض کمک به شما به آن رزمنده کمک کنم تا در پیشگاه خداوند متعال انجام وظیفه کرده باشم. آری برای همین بود که شما را ترک کرده و به جبهه آمدم. از شما خداحافظی کردم چون اسلام در خطر بود، ترجیح دادم عوض خدمت در خانه و شما به جبهه جنگ رفته و با دشمنان اسلام بجنگم، شاید که وظیفه ام را انجام داده و روز قیامت در پیشگاه خداوند و انبیاء و شهیدان روسفید محشور شوم. این شهادت پر افتخار نصیبم شد، من افتخار می کنم در راه اسلام شهید شدم.

مادر عزیزم! نمی دانم با چه زبانی از شما تشکر کنم. شیرت را بر من حلال کن و دعا کن جنگ تمام بشود تا بجای ما به کربلا بروید و آرزوهای ما را شما بر آورده کنید و دعا به جان امام را هرگز فراموش نکنید. می دانم داغ جوان برایت مشکل است اما اگر شهید شدم به جای اینکه بر من گریه کنید برای آقا امام حسین (ع) گریه کنید.

برادران عزیزم! همان طور که گفتم جنگ بر ما تحمیل شده است ما باید برویم تا این صدام کوردل را از بین ببریم. پس از اینکه ما رفتیم فرزندانان را چون شیر به جبهه بفرستید تا آمریکا و شوروی و اسرائیل را از بین ببرند، تا هرچه زودتر راه قدس عزیز باز شود. هیچ وقت امام را تنها نگذارید و دعا به جان امام و رزمندگان کنید.

خواهر عزیزم! هرگز چهره نورانی تو را فراموش نخواهم کرد آن وقت که قرآن در دست می گرفتی. همان طوری که هیچ وقت در نماز و دعایت تأخیر نیانداختی. از تو می خواهم که همیشه نماز و قرآن بخوانی هر گاه نماز می خوانی برای من هم بخوان هر وقت قرآن می خوانی چند آیه برای من هم بخوان. نمی دانم با تو چگونه سخن گویم فقط از شما خواهش می کنم اگر خطایی از من مشاهده کردید مرا ببخشید. فرزندانان را خوب تربیت کنید پسرانان را همچون حسین و دخترانان را همچون فاطمه تربیت کنید، باشد که خدمتگزار جامعه اسلامی باشند. در پایان از تک تک اعضای خانواده ام و فامیلان و دوستان که شهیدشان را در راه خدا و رضای خدا داده اند خداحافظی می کنم و همه را به خدا می سپارم و قبر مرا در جای بلندی کنده و مرا دفن کنید تا شاید آن منافقان کوردل که هنوز بیدار نشده اند قبر مرا ببینند بلکه بیدار شوند و از انقلاب و رهبر حمایت کنند.

والسلام علیکم - سیدهادی موسوی به تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۱۸

نادعلی میردیده

شهدای امروز
همه در راه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز نادعلی میردیده

نادعلی میردیده در ۳ شهریور ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای شرفدار کلا شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش محرم رضایی و پدرش حمزه میردیده پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس ۱۷ شهریور و شریف شرفدار کلا و دبیرستان طالقانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید نادعلی میردیده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۲۲ عملیات والفجر ۸ منطقه فاو در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار امامزاده محمد روستای شرفدار کلا علیا شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

نادعلی میردیده

بسم الله الرحمن الرحيم

الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجه عند الله اولئك هم الفائزون
کسانی که به پروردگارشان ایمان آوردند و برای برقراری دین خدا از دیارشان هجرت کردند و برای بقاء و پایداری قرآن با جان و مال خودشان در راه خدا جهاد می کنند، بزرگترین درجه و مقام را در نزد خداوند کریم دارند و آنانند که رستگارانند در دو عالم. «اللهم اجعل مماتی قتلا فی سبیلک» خدایا مرگم را شهادت در راه خودت قرار بده.

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان از صدر اسلام گرفته تا بحال و باسلام و درود بر انبیاء و اولیاء و اصفیاء الهی، بالاخص آخرین اختر تابناک آسمان ولایت و امامت حضرت مهدی موعود (عج) و نایب بر حقش قلب تپنده مسلمانان جهان و امید مستضعفان، پیر جماران و باسلام و درود فراوان به پیکارگران جبهه توحید که بارزیم بی امانشان بر قلب دشمن نفوذ کرده و با عملیات های مکرر دشمن را به ستوه آورده و از جان و مالشان می گذرند تا بتوانند پرچم اسلام را در جهان به اهتزاز در آورند. حقیر هم، بر حسب وظیفه شرعی و انسانی خود واجب دانستم که برای کمک به دیگر رزمندگان عازم جبهه شوم تا بتوانم دین خود را ادا نمایم. چون انسان یک روزی به دنیا می آید و یک روز دیگر هم باید از این دنیا هجرت کند. چه خوب است که ما در این دنیا زندگیمان را منطبق با زندگی پیامبران و ائمه (ع) بکنیم تا در آخرت نزد آنها رو سفید باشیم. هر کسی به هر طریقی در این دنیای فانی زندگی می کند و بعد از دنیا می رود.

بعضی ها اصلا از انسانیت انسان خارج شده و خودشان را در مادیات غرق می کنند و در آن غوطه ور می شوند و دنیا را محل عیش و نوش خود قرار می دهند و نمی دانند برای چه چیزی به وجود آمدند و چه کاری باید در این دنیا که محل امتحان بشر است بکنند و اصلا به این مسئله اساسی فکر نکردند و در خواب غفلت فرو رفتند تا اینکه روزی مرگ آنها را فرامی رسد و آن وقت است که پشیمان می شوند که چرا این اعمال زشت را انجام می دادند و آن روز خیلی دیر نیست و بعضی های دیگر همیشه به یاد خدا بوده و در راه حق و حقیقت قدم بر می دارند و هر عملی که رضای خدا در آن است انجام می دهند و خودشان را به آن درجه از انسانیت می رسانند که واقعا انسانیت انسان است و اینان مسائل دنیوی را وسیله ای برای آخرت قرار دادند نه هدف. بلکه هدف رسیدن به خدا است.

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر تا چه حد است مقام آدمیت

اگر ما به انسانیت انسان و ضمیر باطنی انسان پی ببریم و ببینیم که انسان برای چه چیز به وجود آمده و باید در این دنیا چه کاری انجام دهد آن وقت است که دست به هیچ عمل خطایی نمی زنیم و در راه خدا گام بر می داریم. برادران و خواهرانم! هیچ وقت از یاد خدا غافل نباشید چون هر موقع خدا را از یاد بردید آن وقت دست به هر عمل خطایی می زنید.

امت حزب الله و مسلمان ایران! شما در پیشگاه خداوند عظمت دارید. شما کسانی هستید که به رهبری امام، جهان اسلام را دوباره زنده کردید. ارزش خودتان را بدانید، قدر امام عزیزمان را هم بدانید. این یک هدیه الهی است که خداوند به ما عطا فرموده. ملت ایران، من کسی نیستم که شما را نصیحت بکنم ولی به عنوان یک برادر کوچکتر به شما می گویم که راه شهدا را ادامه دهید و همراه و همپای امام، هوادار انقلاب باشید. نکند خدای ناکرده روزی دشمن در میان شما نفوذ کند و بخواهد انقلاب را به نابودی بکشاند و دوباره طاغوت بر ما حکومت نماید. شما پدر و مادر گرامی ام! از زحمات بی دریغ شما متشکرم و از شما خیلی ممنونم که توانستید فرزندی تربیت کنید که در راه خدا قدم بردارد و این افتخار و سربلندی شماست که فرزندان در راه اسلام جانش را از دست داد و از شما می خواهم که هیچوقت نگوئید که فرزندان ناکام است، بکام رسیدن به ازدواج و مسائل مادی نیست، آن است که انسان در راه خدا قدم بردارد و جانش را نثار کند، آنوقت انسان به کامش میرسد و از شما می خواهم که برایم گریه نکنید هر وقت ناراحت شدید بیاد حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) گریه کنید و در تمام حالات بیاد خدا باشید و مرا حلال کنید، از اینکه نتوانستم حق فرزندی را اداء نمایم. برادران و خواهرانم شما وارث خون من هستید. شما باید حتی الامکان از ادامه دهندگان راه شهدا باشید و وصیت من به خواهرانم این است که حجاب خود را حفظ نمایند، بی حجابی لگدمال کردن خون شهداست. ولی حجاب کوبنده تر و بُرنده تر از خون شهدا و من است و از شما می خواهم که مرا حلال کنید و از کلیه دوستان و آشنایان و فامیلها می خواهم هر بدی از این حقیر دیدند مرا ببخشند. اگر صلاح می دانید مرا در جلوی مسجد با همان لباس رزم دفن کنید و وصی من پدرم است. والسلام به امید به اهتزاز در آمدن پرچم لاله الا الله در تمام جهان. چند بیت شعر:

در مسلخ عشق جز نکور را نکشند	رو به صفتان زشت خو را نکشند
روزها فکر من این است همه شب سخنم	که چرا غافل از احوال دل خویشتنم
از کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود	به کجا می روم آخر نمائی وطنم
مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک	چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم
خنک آنروز که پرواز کنم تا بر دوست	به امید سر کویش پر و بالی بزمنم
من بخود نامدم اینجا که بخود باز روم	آنکه آورده مرا باز برد در وطنم

در ضمن جبهه ها را فراموش نکنید و هر موقع احتیاج به نیرو داشت بروید جبهه و امام را تنها نگذارید.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - جنگ جنگ تا دفع فتنه در جهان

در خاتمه، من با شهید عزیز و گرانقدر «علی داداشی» چندسال باهم دوست بودیم و ایشان معلم من بودند و من از ایشان سرمشق شهادت را گرفتم و راه ایشان را ادامه دادم. نادعلی میردیده ۶۴/۱۱/۳۰

سیدموسی میرصادقی

شهدای امروز

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدموسی میرصادقی
سیدموسی میرصادقی در ۶ آذر ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین
در روستای سنگده شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در
دامن پر مهر و محبت مادرش صنمبخت خنکدار و پدرش سیدحسین میرصادقی
پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در کدارس ساری و پل سفید با موفقیت و
جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدموسی میرصادقی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۷/۲۶
منطقه عملیات کردستان- مریوان در اثر اصابت ترکش به سر شهید شیرین شهادت
را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از
تشییع در گلزار روستای سنگده شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران
مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید موسی میرصادقی

بسم الله الرحمن الرحيم

وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا - قرآن کریم - سوره نساء آیه ۷۳

و هر کسی در راه خدا جهاد کند پس کشته شود یا پیروز گردد. بزودی پاداش عظیم به او عطا خواهیم کرد.

سلام و درود فراوان به یگانه منجی انسانیت حضرت بقیه الله اعظم امام زمان و نایب بر حقش هادی و منجی انقلاب اسلامی، امام خمینی و سلام به ایثارگران و پیکارکنندگان در جنگ و جبهه های نبرد که با خون خود نهال انقلاب را آبیاری کردند و سلام به پشتوانه های انقلاب الله و سلام و درود بیکران ما به خانواده های گرامی شهدا، از خداوند متعال می خواهیم که به آنها صبر و شکیبایی عنایت فرماید. (و صبروا ان الله مع الصابرين)

اگر شهید شدم به آرزوی دیرینه خودم رسیدم، مرا همچون شهید «سید محمد رضایی» و دیگر شهیدان که با خون خود درخت اسلام را آبیاری نمودند در مزار شهیدان سنگده دفن کنید و هر شب جمعه بر مزارم دعای کمیل و قرآن بخوانید و روح مرا شاد کنید و امیدوارم که خداوند به چنین پدر و مادر ما اجر عظیم عنایت فرماید و وصیت می کنم به شما امت شهید پرور سنگده به جبهه ها کمک کنید و به دیدار خانواده های شهدا بروید تا آنان فکر نکنند که فرزندانشان شهید شدند و دیگر کسی به آنان توجه نمی کند و ای پدر و مادرم! که یک عمر برایم زحمت کشیدید لباسهای مرا به جنگ زدگان بدهید، جنگ زدگان که هیچ چیز ندارند و مسئله دیگر اینکه مقدار پولی که از طرف من باقی مانده است را به مناطق جنگی بفرستید و ای مادر عزیزم! دیگر «موسی» ندارید، چون «موسی» تو پیش خداست، امروز اگر شهید شدم هیچگونه ناراحتی از طرف من نداشته باشید و ای مادر عزیزم! به خدا سوگند و به ناله های نیمه شب شما سوگند که مرا کسی به جبهه رفتن وادار نکرد بلکه خودم برای آنکه دین خود را به اسلام ادا کنم به جبهه رفتم و به آرزوی دیرینه خود که چند سال دنبالش می گشتم رسیدم و ای مادرم! اگر من به جبهه نمی رفتم آیا می توانستم روز قیامت جواب مادرهای شهدا را بدهم؟ و آیا می توانستی جواب زینب را بدهی، که در کربلا متحمل ۷۲ تن شهید شدند؟ ما تا آخرین قطره خونمان و تا آنجایی که نفس می کشیم از وفاداری اماممان دست بر نمی داریم. ما باید در امام ذوب شویم همانگونه که او در اسلام ذوب شد.

ای امت شهید پرور! درود بر شما باد که لحظه ای جبهه را فراموش نکردید و من وقتی که هدایای شما امت اسلامی را می بینم به گریه می افتم و ای جوانان! خودتان را به جبهه برسانید که فردا دیر است و اگر به جبهه نمی آید لا اقل در پشت جبهه محافظ و پاسدار خون شهدا باشید و ای مادران جلو فرزندان خودتان را نگیرید چرا که همگی ما مسئول هستیم، در ضمن، ای آنان که می توانید به جبهه اعزام شوید هدفتان از رفتن به جبهه چیست؟ چرا بگذاریم استعمارگران شرق و غرب به میهن ما تجاوز کنند و در سکوت بنشینیم؟ و هیچ عکس العملی در برابر این جنایت های بیشمار نشان ندهیم؟ جواب شما چیست؟ خداوند همگی ما را به صراط المستقیم هدایت فرماید و خداوند تعالی به خانواده های شهدا صبر جمیل عنایت فرماید.

((و اصبروا ان الله مع الصابرين))

تیمور نادری

شهدای آسمانی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز تیمور نادری

تیمور نادری در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای تلوکلا شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زهرا آهنگری و پدرش احمد نادری پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس نادری تلوکلا و مطهری کیاسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید تیمور نادری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه های غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۰۹ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر متلاشی شدن سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای تلوکلا شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

میررحیم نخودی



شهدای سراسر آموز

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز میررحیم نخودی

میررحیم نخودی در ۵ فروردین ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای میارکلا شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش عظمت میار و پدرش میرمهدی نخودی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس میارکلا و دبیرستان طالقانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید میررحیم نخودی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۱۶ منطقه عملیات موسیان در اثر اصابت ترکش خمپاره به سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای میارکلا شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

میررحیم نخودی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صل الله على رسول الله و على اهل بيت الطاهرين و المعصومين و لعن الله على اعدائهم اجمعين. قال الله تعالى في القرآن الكريم: « إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا » ۷۲ - احزاب

خدای تعالی می فرماید؛ ما بر آسمان ها و زمین و کوه های عالم عرض امانت کردیم همه از تحمل آن امتناع ورزیدند تا اینکه انسان ناتوان این امانت الهی را پذیرفت و انسان هم در اداء امانت بسیار ستمکار و نادان بود که اکثراً به راه عصیان شتافتند

مناسب دیدم به رسم وصیت بعد از آنکه به جبهه این دانشگاه حسینی آمدم، مطالبی را در این مختصر بنویسم؛ هر چند نوشتن وصیت برای آنهایی که عمری کوتاه دارند قدری مشکل است ولی همانطوری که انسان رسالتی را بر دوش دارم و سرانجام بدن های انسان مرگ است و بهترین نوع مردن هم کشته شدن در راه خداست، تمام وابستگی ها برای انسان پوچ می شود و انسان در مقابل معبود خویش به سجده می افتد. برادران! همیشه به یاد مرگ باشید پس چگونه غافلید از چیزی که از شما غافل نیست و گریزنده ای را از آن رهایی نیست. آگاه باشید این دنیا که به آن علاقه دارید و گاهی موجب خشم و گاهی موجب خوشحالی شماست نه جای ماندن است و جایی که برای آن آفریده شده باشید، بلکه برای گذشتن است. بدانید نه دنیا برای شما خواهد ماند و نه شما برای دنیا، صاحب همه ما خدای تواناست و به سوی او رجعت خواهیم کرد و من از هرگونه ایثاری در راه خدا و رضای او دریغ نخواهم کرد. چون بالاخره روزی کشتی عمر انسان به پایان می رسد و جهان چون کاروانی به سوی مقصد پیش می رود و جز گوری تنگ و تاریک برای ما چیزی دیگر نخواهد بود. پس بهتر است مرگی را انتخاب کنیم که در غیر طاعت خدا نباشد. برادران آمریکا آخرین پدیده قرن و آخرین قدرت ضد الهی و ضد اسلامی باید نابود گردد و برای نابودی این قدرت ها باید همه ملل اسلامی با اتحاد و اتفاق و با رهبری امام خمینی رهبر جهان اسلام و آنگاه که بر دشمن درونی غلبه کردند، از مجاهده باز نایستند و تنها شرط پیروزی ما آن است که راه حسین(ع) را برویم و راه فرزند او امام خمینی را و همگی از خدای توانا استمداد کنیم و همچون امام حسین(ع) از خدا بخواهیم.

و انتقم لنا من هولاء الظالمين. یا باید همه در این راه بمیریم و یا هیچ اثری از بی عدالتی را در زمین باقی نگذاریم. الحمد لله به کسی بدهکار نیستیم به جز به پدر و مادرم که امیدوارم مرا حلال نمایند. از همه آشنایان طلب بخشش دارم و بالاتر از خدای خودم که بخشنده ترین بخشندگان است. سفارشی به برادران دارم و آن اینکه از مطالعه کتب اسلامی و خواندن دعاها کوتاهی نکنند. سفارش دیگر پرهیز کاری است و دنباله روی از امام امت و ایثار بیشتر در جهت پیروزی اسلام. خداوند ظهور حضرت مهدی «عجل الله تعالی فرجه الشریف» را نزدیک بفرماید. ان شاء الله به یاری خدا و رهبری حضرت ولی عصر (عج) راه کربلای حسینی را بگشائیم و خداوند شرّ ظالمین و مشرکین و منافقین را به خودشان برگرداند. «اللهم صل على محمد و آل محمد و على اهل بيت محمد(ص)»

والسلام عليكم و رحمه الله و بركاته» مورخ نهم ماه محرم سال ۱۴۰۲ هجری برابر با پنجم ماه آبان سال ۱۳۶۱.

۱۳۶۱/۰۸/۰۵ العبد الفانی میر رحیم نخودی

یوسف نصرالله زاده

شهدای سراسر کشور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز یوسف نصرالله زاده
یوسف نصرالله زاده در ۱ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و
متدین در روستای خوشاب شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود
و در دامن پر مهر و محبت مادرش صدیقه و پدرش غلامعلی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در دبیرستان طالقانی با موفقیت و جدیت پشت
سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار
در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات
مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید یوسف نصرالله زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۱/۳۱
عملیات کربلای ۱۰ منطقه ماووت در اثر اصابت تیر شهد شیرین شهادت را نوشید
و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در
گلزار روستای خوشاب شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید
و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

یوسف نصرالله زاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ
با درود و سلام به پیشگاه ولی عصر مهدی موعود و با درود به شهدای اسلام و ایران و با درود و سلام بر رهبر کبیر ایران و درود و سلام به ایثار گران در جبهه حق علیه باطل .

بار الها، ای محبوب دل‌های شکسته، ای آرام بخش دل‌ها، تنها قدرت را، عظمت و بزرگی را، از تو خواهانم. تویی عظمت آفریننده، ای آنکه عطای لطفی بر خانواده های دل سوخته داری، پروردگارا! اگر چه لایق لطف نیستم ولی خواهان لطف که هستم، چه چیز لطف را از ما گرفته؟ تو خود آگاهی، عیب را از من بستان. تو عظمت و عزت داری و عزت را در عموم زنده می کنی. چه می شود این عزت و سعادت را در من زنده کنی؟ ای ارحم الراحمین
خدای بزرگ را سپاس که مرا با نعمت وجود آغاز فرمود و به روز قیامت دلگرم کرد و برای عبادتش خشنود و دلشادم ساخت. آگاهم نمود که در دنیا پیروزی در سایه کرامت و بزرگواری است. عارفم نمود تا شهادت دهم جز الله خدایی نیست. خدایا در این روز آنچه به سویت روانه است وصیت نامه کسی است که در انتظار عنایت حق نشسته، پروردگارا! امیدم به توست نا امیدم نگردان. در انتظار آن روزی هستم مرا به پیوستن به لقای حق پذیرا باشی، امیدم را قطع نگردان. به عظمت روزهای دوشنبه و پنج شنبه که خاتم پیغمبران با دهان روزه اعمال و نیت خالص خود را به بالا می فرستاد از تو خواهانم آنچه رضای تو و ارواح مومنان می شود در روز رستاخیز و در دنیا نصیب کنی، تا گشاده رو در پیشگاه تو و معصومان و مومنان باشم. تنها از تو انتظار دارم مرا با لباس عافیت کامل بیوشانی و شهادتم را قبول کنی و از جانب خویش رحمتی به من عطا فرما و مرگم را شهادت در راه خودت قرار ده، بار پروردگارا! مراد در رویارویی با عزیز فاطمه سرفراز و ما را از شفاعت محروم مگردان، توفیقی حاصل کن تا زنگارهای قلبم با نور ایمان و اطاعت همیشگی خدا جلا گیرد و ما را به خاطر گناه دچار بلا نکن. پدران واقعی شیعیان را که حضرت خاتم انبیا و علی (ع) است از ما راضی و خشنود گردان تا در روز رستاخیز در پیشگاه آنان شرمسار نباشیم و ما به شفاعت آنان امیدواریم نا امیدمان نفرما. ما را به عاشقی عشق به حسین (ع) و لقاء الله پذیرا باش. مرحمتی به ما عطا فرما تا مزرعه آخرتیمان را که اکنون با خون شهیدانت آبیاری شده بذری نیکو بپاشیم. یا ارحم الراحمین

حال اگر دانای غیب و شهود، امیدم را قطع نکند لازم می دانم وصیت نامه ام را کامل کنم تا پیامبران، مرگم و مردنم را به مرگ و مردن مردم زمان جاهلیت نام نگذارند و رحمت حق بیشتر شامل حالم شود. آری باید بسوزیم تا شمع محفل بشریت شویم. باید با واژه خون قصیده گفت چون مرد رهیم، مرد آزاده ایم، باید بذری آخرت را در خون خویش بپاشیم. آنوقت چه خوش باشد بذری، حاصل نیکو دهد. باید در انتظار شهادت باشیم، در انتظار پیمودن و بالا رفتن قله های انسانیت در انتظار تحصیل سرفرازی ها و شرافتمندانه ترین مرگ ها. باید به مانند شیشه ای باشیم که با خورد شدن تیزتر می شود تا سرفرازی فرزندانمان در برابر کفر جهان حاصل غنچه های روئیده ای باشد که با خون آبیاری شده، به عرصه گاه شهادت رویم، شهید شویم تا وسیله حرکت و مقدمه پیروزی چیده شود، روح حماسه زنده تر و روانه برترین معراج عشق شویم تا زندگی از نام سیمای شهید احیا گردد. در انتظار شهادت باشیم از آن پس فرزندان آخرتیم، از آن پس درخشش آفتاب شرمنده از خون شهید، و لازمه انقلاب فراهم شده است، از آن پس فرهنگ شهادت تاریخ نسل های آینده شود تا آنان سرفرازی آفرینند، عزت و عظمت و افتخار داشته باشند، قله انسانیت را طی کنند. بگذارید شهید شویم تا آنان عظمت انسانی خویش را مجسم کنند تا بهای خون شهدا تذکره کرب و بلا باشد تا حریم دین حق پاسداری شود. بگذارید شهید شویم تا فریاد دیگر شهیدان جاوید ماند، بهای خونمان در تاریخ جا پیدا کند، بیایید رستگاری را طی کنیم، گل بیافشانیم تا حمایت از گل لاله ثابت شود، بیاید جای شمع باشیم خود بسوزیم و فانی شویم و پرتو افکنیم، خود بسوزیم، خاکستر شویم تا محیط برای دیگران مساعد باشد، منطق حماسه آفرینی زنده شود و میراث از دست رفته شهدا بماند. بیایید سعادت را تحصیل کنیم، پرچم انسانیت را برافرازیم، بیایید وارد مدرسه ای شویم که مکتبش شهادت و معلم آن حسین (ع) باشد. خود را مردان شهادت و شهامت سازیم، خود را آن طوری بسازیم تا زمانی که پیر جماران از ما حق و امید دارد، آن امید را زنده نگهداریم و با دلی با اخلاص به سوی حقیقت حق بشتابیم تا در رحمت خویش قبول کند.

یوسف نصرالله زاده

باید خوشحال باشید که قربانی خود را به مانند دسته گل به اسلام عزیز هدیه دادید، خوشحال باشید فرزندان از زندگانی و سرفرازی های بازیچه دنیوی دست کشید و از خدا عنایت و لطف و شهادت را تقاضا مند شد و با لطف خدای متعال به حیات جاودانه رسید، همراه با خون دیگر همسنگرانش مکتب حق احیا شده، خونس هدر نرفته، به زمین ریخته نشده بلکه خونس و خون دیگر شهدا هر قطره اش به صدها قطره و بلکه دریایی از خون می شود تا چهره انقلاب را روشن تر کنند. خوشحال باشید شهادت شهدا گلشن اسلام را آب بقاء، صفحه تاریخ را نور و صفا می دهد، آنوقت هر صفحه تاریخ ارزشمند است. خوشحالم مراد دامانتان پروریدید، دیده بصیرتم را بینا نمودید و در پیشگاه یاران، سرفرازم کردید و ای مادر گرمی! فروغ مهر و محبت تان گرمی و روشنی به خود گرفت و بدان در نزد پروردگار عزت دارید، چرا که آنچه هستید من غنچه و جوانه ای از شمایم و غنچه شما بارور شد و با خون خویش نهال جمهوری اسلامی را آبیاری نمود و از خدای یگانه خواستارم صبر و شکیبائی به خانواده ام عنایت فرماید تا بجای گریه و زاری در درگاه حق شاکر و شکر گذار باشند و درخواست کنند فرزندشان را در درگاه خود قبول کند و از خواهرانم خواستارم صبور و پایدار باشند و دوست دارم زینب گونه کنار نعش برادر حاضر شوند و در هنگامه نماز و عبادت از خدا بخواهند که شهادتم را قبول کند و در خواست کنند از خالقم که مرا با شهداء صدر اسلام محشور کند و سخنی این حقیر با خانواده شهدا دارم که خوشحال باشید فرزندانمان به دامن پر مهر و محبت خدا چنگ زدند و همیشه تلاش بر هم آواز شدن و گفتن لبیک به پیام های انسان ساز امام بوده اند و شهادت را چون سلاح مرگبار به فرق دشمن فرود آوردند. خوشحالی سر دهید که فرزندانمان به عشق مهدی و به عشق رهبر، دوری شما را تحمل کردند. در آخر از همه شماها (اعضای خانواده ام پدر و مادرم، بازماندگانم، دوستان و آشنایان) حلالیت می طلبم و اگر از من معصیت و گناه و آزاری و ناراحتی و اشتباهی سر زده مرا ببخشند تا شرمنده نباشم و از خدا در هنگامه نماز بخواهید از گناهان و اشتباهاتم بگذرد. پشتیبان ولایت فقیه و رهبر باشید و امام را دعا کنید. به وصیت نامه ها ارزش قائل شوید، از متن وصیت نامه ها نسخه برداری کنید و آن را یادداشت کنید. در ضمن آنچه در وصیت نامه ام ذکر کردم چیزی جز وصیت نامه شهدا نبوده زیرا این برایم خیلی دوست داشتنی و لذت بخش بوده است. به امید پیروزی حق علیه باطل. والسلام

یوسف نصرالله زاده ۶۵/۰۷/۲۵

خدمت پدر و مادر عزیز: سلام

از شما درخواست دارم برایم نماز و روزه بگیرید و این حقیر می بایست به ازای هر ۱۷ رکعت نماز شبانه روز ۹۰ آیه از قرآن را می خواندم و این مقدار را از تاریخ ۶۵/۰۵/۰۱ تا روز تاریخ شهادتم برایم بخوانید. اگر برایم امکان داشت به چنین کاری به عنایت خدا اقدام می کنم. انشاءالله

و امید دارم خداوند حجله دامادیم را سنگر خون و شب دامادیم را شب شهادتم و لباس دامادیم را لباس رزم خون آلود قرار دهد تا سعادت مند شوم. در انتظار این هستم که خدا از جانب خویش رحمتی به من عطا فرماید و لذت بخش است اگر مرا دانای غیب در درگاه کرم خود پذیرا باشد. در صورت امکان در نماز جماعت و جمعه و دعای کمیل و غیره شرکت کنید چرا که طبق معمول در آخر نماز جماعت با فاتحه خواندن، روح گذشتگان تان را شاد می کنید.

در دعاهایتان هنگام نماز از خدا بخواهید در روز قیامت پیامبران و معصومان و مومنان و شهدا را شفیع ماها قرار دهد. و از خدا بخواهید شهادت ماها را قبول کند. در پایان نماز، صلوات زیاد بفرستید. دیگر عرضی ندارم از وسایل یادگاریم منظور (دفترچه هایم) اگر به دستتان رسید خوب نگهداری نمائید مخصوصا دفتری که وصیتنامه های شهدا در آن نوشته شده. متشکرم

تاریخ تکمیل جمعه ۶۵/۷/۲۵ - شعری از شهید نصرالله زاده

بوسمت دستت دمی مادر که پرورده مرا آزاد

به حجله می روم شادان ولی زخم بدن دارم

بیا بابا که فرزندان یوسف شده داماد

به جای رخت دامادی لباس خون به تن دارم

ابوفاضل نوری

شهدای کربلا

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ابوفاضل نوری
ابوفاضل نوری در ۳ مهر ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای هولاشهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زهرا شریفی و پدرش ابراهیم نوری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید ابوفاضل نوری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه های غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۱۸ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار امام زاده عبدالله روستای هولاشهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

ابوفاضل نوری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بازگشت همه ما به این آیه مبارکه ختم می شود «انا لله و انا الیه راجعون»

وصیت نامه اینجانب ابوفاضل نوری

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ
 آنانکه ایمان آورده اند و هجرت کردند و جهاد در راه خدا با اموال و جانشان کردند، درجه ای بس بلند نزد پروردگار عالم دارند.

با درود فراوان بر امام زمان و با درود فراوان بر شهیدان و با سلام درود بر خانواده معظم شهدا و معلولین و مفقودین و اسرا. سلام بیکران به نایب و پیشوای بزرگ و رهبر عالم حضرت آیت الله خمینی. اینجانب بنده حقیر می خواهم چند کلمه به عنوان وصیت نامه در این کاغذ پر ارزش بنویسم. با سلام مجدد به رهبر انقلاب اسلامی ایران و نایب بر حق حضرت مهدی (عج) تعالی امام زمان که رهبر پیشوای بزرگ آزادگان جهان می باشد و بعد، چند کلمه وصیتی با ملت بزرگ و شریف ایران اسلامی دارم و آن این است که به تاکنون یک ملت نمونه بوده اید و هستید. این بنده حقیر از شما امت همیشه در صحنه می خواهم وحدت کلمه که امام بزرگوار فرموده اند رمز پیروزی ما در این بوده آن را حفظ کرده و همچنان به ندای رهبر عزیز لبیک گفته اید باز هم لبیک بگویید و امام عزیز ما را تنها نگذارید. این وصیت من بر تمامی سنگر نشینان غرب و جنوب کشور بوده است و همانطوری که تا به حال بر عهد و پیمانی که بسته بوده اید به همان طریق باقی بمانید و گوش به فرمان رهبر عزیز باشید که خداوند و رسول خدا را امر کرده است و فرموده که «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول» اطاعت کنید خدا و رسول خدا را و فرموده «اولی الامر منکم» و اطاعت کنید از نایبان امام. بنابراین خداوند در این آیه انجام دستورات نایبان امام را بر ما واجب کرده. پس بر همه واجب است دستورات امام خمینی را مثل یک قانون الهی با آن برخورد کرده و به آن جامعه عمل ببوشانید و بعد، چند کلمه وصیتی دارم به خانواده محترم خودم، بالاخص با پدر و مادر گرامی! این است که هرگز در مرگ من گریه نکنید. پدر گرامی! من خودم احساس می کنم که فرزند از دست دادن برایتان بسیار با مشقت است. بنابراین همان راهی را انتخاب کردم که در بالا متذکر شدم که در کودکی و در جوانی پاک بودن راه انبیا است نه بعد از انجام گناهان زیاد. بلکه ما باید خودمان را بسازیم و بعد، پیامی که به برادران و عزیزانم دارم، این که من برادر دومی شما بودم و شاید از شما اطاعت در کارهای نداشتم باید از بزرگواری خودتان مرا ببخشید. در آخر به مادر عزیزم می گویم؛ می دانم پسر خوبی نبوده ام و شما باید مرا حلال کنید. حالا چند کلمه ای دیگر می خواهم با پدر خودم وصیت کنم؛ پدر عزیزم! می دانم من خیلی سر تو را درد آورده ام و من از شما تقاضا دارم مرا ببخشید. در ضمن هر جایی که شما مصححت می دانید مرا دفن کنید.

ابوفاضل نوری (۱۳۶۴/۱۱/۲۰) والسلام علی من التبع الهدی

بنماز نگویند که کار دارم به کار بگویند که نماز دارم

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار آمین یا رب العالمین

عبدالرضا نوری

شهدای امروز
همه در راه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عبدالرضا نوری
عبدالرضا نوری در ۱ خرداد ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
روستای اسبوکلا شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن
پر مهر و محبت مادرش زبیده طالبی و پدرش نورمحمد نوری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس اسبوکلا و مالک اشتر سمسکنده
با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و
اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران
و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی
داشت.

شهید عبدالرضا نوری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۶
عملیات والفجر ۶ منطقه دهلران در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت
را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از
تشییع در گلزار روستای اسبوکلا شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران
مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عبدالرضا نوری

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون

بنام خدای شهیدان، خدمت مادر و برادر عزیزم و بقیه اهل خانواده سلام عرض می کنم. برادر و مادر عزیزم! امیدوارم که از دوری من رنج نبرید، چون من هر جا که باشم برای اسلام می کوشم و در راه خدا جهاد می کنم. این راه را خودم انتخاب کرده ام و کسی بر من تحمیل نکرده است. برادر و مادر خوبم! هر روزی که می گذرد شاهد توطئه های جدید شیطان بزرگ، علیه اسلام و انقلاب اسلامی ایران هستیم و همچنین شاهد رنجیدگی امام از جنایتکاران. در زمان امام حسین (ع) مردم کوفه به امام پشت کردند و او را تنها گذاشتند. حالا امام خمینی که پیرو راه حسین است فریاد اسلام طلبی دارد ما او را مثل مردم کوفه تنها نخواهیم گذاشت.

مادر تو که فرزندت را با شادی به سوی جبهه روانه می سازی از شهادتش دلگیر و ناراحت نشو. چرا که فرزندت در راه اسلام قدم بر داشته. مادر عزیزم! وصیتم به شما این است که زینب وار به راه خود که همان اسلام است ادامه دهید. مادر جان! اگر من به شهادت رسیدم برایم گریه نکن، بلکه از اینکه توانسته ای فرزندت را قربانی اسلام کنی بر خود بیال و افتخار کن.

برادر عزیزم «کاظم» جان! تو در زندگی برای من، خیلی خوبی کرده ای ولی افسوس نتوانستم جبران آن را بکنم. مادر جان! شیرت را حلالم کن و از تمام برادرانم و بقیه اهل فامیل و دوستان بدی از من دیده اید یا شنیده اید به بزرگیتان مرا عفو کنید. خانواده عزیز! مادر، برادر و خواهر عزیزم! به خاطر تمام کارهایی که برای من کرده اید از شما تشکر می کنم. مبادا بعد از شهادتم گریه کنید، با این کارتان روح مرا ناراحت می کنید. اگر جسد من قابل حمل نبود اگر حتی تکه تکه شده بود باز هم مرا در اسبوکلا در زادگاهم به خاک بسپارید.

این پیام را از طرف من به همه برسانید؛ راهی که رزمندگان می روند راه حق است و ما پیروزیم. وصیتی دیگر که بر روی آن تاکید می کنم این است؛ که وقتی به شهادت رسیدم به اهل فامیل بگویید که «عبدالرضا» راه امام را می رفت و هر کسی که امام را قبول ندارد نباید برای خواندن فاتحه سر قبر من بیاید چون در غیر اینصورت به خدا شکایت خواهم کرد و آنها را نخواهم بخشید. مادر جان! برادرانم را خوب تربیت کن و سعی کن که یکی از یاران امام خمینی باشد. در پایان برای رهبر عزیزمان خمینی بت شکن طول عمر آرزو می کنم و از خدا می خواهم که او را در زیر چتر حمایت خود از شر شیطان محفوظ نگهدارد. به امید پیروزی اسلام و ایران با شما وداع می کنم.

خدایا رهبر کبیر انقلاب امام خمینی را عمر طولانی عطا کن که این نهضت اسلامی را به قیام مهدی (عج) برساند.

والسلام

ما سرنوشت جنگ را در میدان جنگ تعیین می کنیم. (شهید محمد علی رجایی)

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی حتی کنار مهدی خمینی را نگهدار (آمین)

در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۲۰ این وصیت نامه نوشته شده است.

وصیتنامه شهید عبدالرضا نوری
A - R - N

نورعلی واحدی

شهدای گالشکل

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز نورعلی واحدی

نورعلی واحدی در ۶ دی ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای گالشکلا شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش هاجر زارع و پدرش برارجان واحدی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس گالشکلا و الله مرز و دبیرستان امام- خمینی رشته ادبیات با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید نورعلی واحدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۲۶ عملیات والفجر ۱۰ منطقه خرمال در اثر اصابت ترکش به سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار امام زاده ابراهیم روستای گالشکلا شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

نورعلی واحدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
(الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ)

کسانی که به پروردگارشان ایمان آورده اند و برای برقراری دینِ الله از دیارشان هجرت می کنند و برای پایداری قرآن با جان و مالشان در راه خدا جهاد می کنند بزرگترین درجه و مقام را در نزد خداوند دارند و به راستی که آنان رستگاران دو عالمند. ((ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون)) هرگز گمان نکنید کسانی که در راه خدا شهید گردیدند، مرده اند بلکه آنان همواره زنده هستند و در نزد خدا منتعم خواهند بود.

با درود و سلام خدمت منجی عالم بشریت حضرت بقیه الله الاعظم و نایب برحقش امام امت، در هم شکننده بت های طاغوتی و ظلمانی و با درود و سلام به ارواح پاک و طیب شهدا بالاخص سرور شهیدان حسین بن علی و رزمندگان اسلام و با درود و سلام به خانواده های معظم شهدا و خدمتگزاران به اسلام و مسلمین. من بسیجی ای هستم، از دریای بیکرانه امت حزب الله مازندان. برای دفاع از نوامیس اسلام و قرآن و از وطن خود هجرت کرده تا بتوانم در کنار دیگر برادران رزمنده به نبرد بی امان خود ادامه دهم. تا توانسته باشم به صدای «هل من ناصر ینصرنی» حسین زمان خمینی بت شکن لبیک بگویم. ما بر حقیق و اسلام ما بر حق است و ما خواهان عدل و داد در سراسر جهان هستیم و چون ستمگران و کافران کمر همّت به نابودی اسلام بسته اند، ای مسلمان برخیز و به یاری قرآن خویش بشتاب. چون اسلام و قرآن و مرزهای مسلمین در خطر است. ای امت شهید پرور جبهه هارا خالی نکنید و ای کسانی که مانع رفتن به جبهه فرزندان می شوید بدانید که دین فقط با عبادت کامل نمی شود بلکه باید برای حفظ دین اسلام شمشیر زد و بر دشمن تاخت و سر باخت.

سخنی چند با پدر و مادر بزرگواریم! سلام علیکم، سلامی به لطافت گل و گرمی خورشید دارم. برای من زحمت و رنج بسیار کشیدید تا مرا به اینجا رساندید و در خدمت اسلام گذاشته اید امانت خود را، امیدوارم که مرا ببخشید و حلال کنید که نتوانستم جبران زحمات شما را بکنم و عصای دست پیری شما بشوم. ان شاء الله که خداوند به شما صبر و اجر والایی عطا فرماید که به اسلام خدمت بزرگی کردید و فرزندان را فدای اسلام کردید و همیشه بیاد شهدای کربلا و خداوند متعال باشید. پدر و مادر بزرگواریم! هر وقت خواستید مرا ببینید به مزار بروید و برایم عزاداری کنید. در ضمن طوری عزاداری کنید که خدای نکرده دشمن از ناله شما خوشحال نشود. و اما برادران و خواهرانم! حجاب را رعایت کنید. در چهارچوب اسلام گام بردارید و در انجام واجبات و عبادات کوتاهی نورزید و راهم را ادامه دهید و همچنین راه شهیدان را. و شما فامیلان و عموهایم! امیدوارم که پیرو صد در صد امام باشید و تداوم دهنده راه شهدای اسلام و اگر بدی و احیاناً حرکات ناشایستی از من دیدید امیدوارم مرا ببخشید و از شما حلالیت می طلبم.

در آخر خدایا تو را شکر می گویم که راه شهادت را بر من گشوده و لذت بخش ترین امید حیاتم را در اختیارم گذاشتی ((والسلام)) وصیت نامه شهید نورعلی واحدی فرزند برارجان، دارای شماره شناسنامه ۲۸۱ که در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۱۶ آن را تنظیم و پرداخت کردم.

((اللهم الرزقنا اشرف القتل فی سبیلک تنصرنی و تنصر رسولک و اxtم عاقبتنا بالشهاده))

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار.

خلیل وفایی نژاد

شهدای سرآمد

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز خلیل الله وفایی نژاد
خلیل الله وفایی نژاد در ۱۹ آبان ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین
در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و
محبت مادرش ملوک رزاقیان و پدرش عباس وفایی نژاد پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در دبیرستان طالقانی با موفقیت و جدیت پشت
سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار
در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات
مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید خلیل الله وفایی نژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۰۹
عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت گلوله به بدن شهد شیرین شهادت
را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از
تشییع در گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون
گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

خلیل وفایی نژاد

گرفت و قسمتی از سببانی و دست برادر هم سوخت و آب از آن
 آستان در محل مسائل درسی به خواهر و برادران خود مکتوبی نوشت و راهبانی
 می کرد بسیار دلسوز و مهربان بود و مهمت احسان سببانی می کرد
 طوری که وقتی در کلاس دبیرستان می دید که کتب و کلمات سببانی
 می بروند به میوه و جامه آستان در کلاس خالی است ناراحت می شد و
 عذاب وجدان پیدا می کرد که چرا من ندم و دین خود را ادا نکردم برای
 همین تنم را ندم کرد و سببانی شماره ۱۰۰ ستانست .
 زمانی که به جمع می خواست اعزام شود یکی از سببانیان به برادر
 گفت که چرا به سرو صوبت این چنین میما داری شما که به جمع
 می خواستی بروی چرا اینگونه کردی برادر جواب گفت که دل آستان
 پستی خلاصی و پاک باشد - محل آستان بلستی خوابی باشد در واقع

زیر کتب هم سببانی خلیل از دست های مردم خیز و خراب
 بسمه تعالی
 شهید خلیل از سنهای نژاد در تاریخ ۱۸ / ۵ / ۱۳۹۸ در شهرستان ساری
 و استان مازندران بزنا آمد نام پدر عیال نام مادر مولود رافعیان می باشد .
 شهید ترافقدر روز جمعه روز مبارک بزنا آمد زمانیکه این کودک بزنا
 آمد طبق رسم و عادت هم وزن شهید قند کشورند و به نیازمند خیرات
 گردیدند . شهید عزیز دوران ابتدایی و راهنمایی و دبیرستان را طی کرد
 در این دوران آستان خود را در کلاس تالان می کرد و دوست داشت
 روزی پزشک شود و در خدمت پدر و مادر و هم جامعه باشد و دیگر نگذارد
 که پدر کار کند و رفیع و خدمت دنیا را ببیند از این نگفت . آستان هر وقت
 از دبیرستان می آمد مدتی در منزل عدا به کمک پدر در راه آمین معاش
 خانواده در معاضد ستانست - در زمان کودکی روزی مثل ما آستان

می خواست بگوید که درون و باطن آدم باید خوابی باشد و
 انسان نباید به ظاهر توجه کند و ظاهر بین باشد انسان
 باطنی بگردد تا به ظاهر ظاهر و باطنی باطنی باشد
 آستان در رشته ۲ جواز است تحصیل می کرد و در وقت فراغ می کرد و
 مثلاً امروزه ما قورباغه ای را شنیدیم که در واقع کادرب سگانی
 می کردند و تمامی اعضای حیوان را از زینت و زینت و تحقیق می کردند
 در زمان نوجوانی به سببانی تحقیقی با کاست و هدیه را ستانست
 می نوشت و قورباغه ای می کرد و در دوران دبیرستان نیز
 در منزل مستقل (میل زدن شناسنامه و هر سال با ستانی)
 می شد . زمانی که اعزام شد به جمع - جزء کاروان محمد رسول ارد
 بود و در راه به جمع عضو سببانی شرکت کرد در خدمت جنگ حق علیه باطلان

و اینکه گوییم عزیزترین چیز من را یعنی جانشی را هدیه کرده
 بعضی سببانی وقت من با مولانا آقا با عبد الله الحسینی
 به امید آنکه در آن دنیا شفاعت ما را کند آمین

مادر شهید
 مولود زلفقانی
 تاریخ ۲۰ / ۱۱ / ۷۴

پدر شهید
 عباس وفایی نژاد
 تاریخ ۲۰ / ۱۱ / ۷۴

سلام بر من
 ۱ - هر وقت که مرخصی آمدید به امور رزمندگان مراجعه کنید
 ایضا : شهید

شماره شناسنامه :
 شماره شناسنامه : ۴۲۹۹۱
 تاریخ تولد : ۱۳۴۷... به امور رزمندگان واحد مسیح ناحیه : ۰۰۰۰
 با نگاه به شماره جهت دریافت مساعده و کالت میباشم %

آدرس منزل و کد پستی آن : خواجه درویش جنب آستان در نزد مسجد امام خمینی و نمازگزار من
 عباس وفایی

محمدعلی ولی پور

شهدای آرمود

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدعلی ولی پور
محمدعلی ولی پور در ۲۳ خرداد ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین
در استان تهران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش منیره
اسماعیلی و پدرش حسین ولی پور پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آموزگار و نوبر با موفقیت و
جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید محمدعلی ولی پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۵/۰۷
منطقه عملیات انجیران - مریوان در اثر اصابت گلوله شهد شیرین شهادت را نوشید
و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در
گلزار ملا مجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید
و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

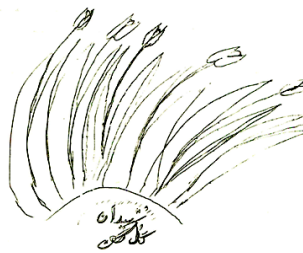
محمد علی ولی پور

بنا اعدا

بنا ایگان نبی عالم بشریت ۲۱۱ زبان مایه بر روی ۱۱۱ خیمه و سلام بر رزندگان
 اسلام رزندگان که در ایثارگران حاضر این آب خاک هسته و سلام بر شهیدان اسلام
 شهیدان کلکون کنن راه سرخ حسین ^{سلام} در کعبه حلالین و جبر حین این آب خاک
 و درود بر ایثار در بند مراق که با شکنجه های مختلف آنها را تربیت ازان می کنند
 سلام به دوست مزیم آقای محمود شعبانی امیدوارم که حالت خوب باشد و هیچ گونه
 مایاحتی در وجودت نباشد و در کارهای خود موفق و پیروز باشی بفرموده است درسی
 اگر اخوانی از دوست کوچک خود جزای بی دالله دوستی هستم و اگر شما نارسی
 ندانسته باشین صبح کف ناراحت تمام سلام به همه به تاجی های محل و رفیقهای محل بران
 آنان
 خوشبختی اسلام و روزی ابراهیم علی شعی و در اندون و جعفر دادی و
 مدعی و دیگر رفیقها که ازان اسبابان در ندم نیست امیدوارم که محلی شان حالشان
 خوب باشد خصوصاً سلام بزرگی و از طرف من به آقای ^{محل} رنج برسانید امیدوارم که حالشان
 خوب باشد من قبلاً برای شما نامه دادم ^{بسم الله} می دانم که رسیدن ~~و~~ و خانواده
 خدمت نامه دادم ^{بسم الله} که رسیدن آن اگر صحبت نشد به خان ما سر نرسید و بگویند که من خوب
 هستم دیگر وقت کراسی که دانستیم که ما را به خداوند نشان می کارم و سلام
 به همه شما عزیزان

استبسم الله علیک یا سرنا مله زما السلام علیک ای بیع ائله مهدی جان تو را قسم ما خدایم بسلام
 به مادر تو که هر روز در این جنگ تحلیلی ^{بیتغی الام} ایروز می مادر این جنگ شهیدانی زیاد میروند
 جلالت سفید ال اثر انهر امیر بند مراق زیاد داریم مادر ما پدر ما فرزندان شهید زیاد داریم همه استوارند

ایماندا این جنگ حق ملیها طل پیروز شده تا اما سعدی جان هر امتضای پیروز با بلیغ الام پیروز کنی
 سعدی ای مهدی به مادر شهزاده استب اسمان کن پیروز ما را



اللهم

دل بهر کربلا، دل بهر کربلا

دشمن قرآن با ما در جنگ است

تا شد ندیدم روز و ماه چو کلاه

سودن سمان حان خود را شار

مهدی هادیان

شهدای ساری



هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مهدی هادیان
مهدی هادیان در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای آقمشهد شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادر و پدرش علی هادیان پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آقمشهد و هولار با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید مهدی هادیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۵/۰۷ عملیات نصر ۴ منطقه ماووت در اثر اصابت تیر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای آقمشهد شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مهدی هادیان

بسم رب الشهداء و الصدیقین

پدر بزرگوارم! چه خوب است انسان، فرزندش را به راهی بفرستد که آرزوی آن را دارند. پدرم نمی دانی برایم این چهار حرف چقدر شیرین و گواراست یعنی کلمه «شهادت». پدرم! هر انسان برای رسیدن به این کلمه چهار حرفی باید راههای زیادی را طی کند و در ضمن باید توجه داشته باشد که این چهار حرف را طوری تنظیم کند که شهید خوانده شود و بعد پیش بند اسمش قرار دهد. آری شهید این کلمه چهار حرفی چقدر شیرین و گوارا برای من است. کسی درک نخواهد کرد جز آن شهیدی که شربت شهادت را نوشید. پدرم! از شما خواهش مندم که بعد از شهادتم هیچگونه ناراحتی از خود نشان ندهید. پدرم! من هر چند که خود فرزندی بزرگ نکرده ام، اما می دانم بزرگ کردن فرزند با این وضع مادی سخت و جانگداز است ولی پدرم! وقتی انسان با این همه سختی و گرفتاری فرزندی بزرگ نماید، چقدر خوب است که او را در راه مقدس اسلام بدهد و شهادت را سرآغاز زندگی او قرار دهد. پدرم! با این همه زحمتی که برایم کشیدید من به شما ثمر ندادم از این موضوع طلب عفو می نمایم. پدرم! شما چون شیر، شجاع هستید. می خواهم که چون کوه استوار بمانید. برادرم! بعد از شهادتم یک آرزو دارم آن این است که بعد از شهادتم هیچ کس جسد مرا نیابد و گمنام شهید شوم چون حسین (ع) سرور شهیدان در کربلا کسی را نداشت جسد مطهرش را بگیرد. تو ای خواهرم!

ای خواهر غم‌دیده نداری خبر از من

من تازه جوان بودم اندرچمن و خود

کز گردش ایام چه آمد به سر من

نشکفته فرو ریخت همه بال پر من

خواهرم! حجاب تو کوبنده تر از خون سرخ من است. خواهرانم! بعد از شهادتم هیچگونه ناراحتی از خود نشان ندهید چون دشمنان اسلام از ناراحتی شما خوشحال می شوند، پس صبور باشید که خدا صابران را دوست دارد و با استقامت خود مشت محکمی بر دهان دشمنان اسلام بزنید. از هموطنان و دوستان تقاضا دارم که دست تفاله های طاغوت را از سر مردم محروم و مظلوم ما کوتاه کنند. برای تمامی فامیلان، دوستان و آشنایان سلام مرا برسانید. خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار. ((والسلام))

ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون- هرگز مپندارید آنانیکه در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی خواهند خورد.

سلام و درود بر پیشگاه حق تعالی و مهدی موعود، منجی عالم بشریت و با سلام و درود بر نایب بر حقش امام امت این خورشید فروزان و همیشه طالع و بدون غروب. درود و سلام بر مه تابان انقلاب حضرت آیت الله منتظری و با درود و سلام بر ستارگان همیشه درخشان تاریخ اسلام، دولت مردان انقلاب. با درود و سلام بر گلگون شدگان و شربت شهادت نوشیده و با درود فراوان بر بلبلان در بند، اسرای جنگ و معلولین و مجروحین. با سلام و درود بر شما امت همیشه در صحنه که به ندای «هل من ناصر» امام لیبیک گفتید و با حضور یک پارچه خود در صحنه های پیکار، شعار را به شعور تبدیل نمودید.

پدر بزرگوارم! امیدوارم که در اول بنده حقیر را حلال کنید، البته می دانم که شما آنقدر بزرگوارید که مسائل را بهتر از حقیر درک می کنید. پس جایی که اسلام در خطر باشد جان چه ارزشی دارد و امیدوارم که در سوگ فرزندتان یک پدر نمونه بوده و باعث تسلی خاطر دیگران باشید و هرگز قطره اشکی از چشمان مبارک شما فرو نریزد که دشمنان را خوشحال خواهد کرد. می دانم که دامادی فرزندتان را آرزو داشتید. آری چون این آرزوی همه پدران است ولی من داماد شده ام البته بدون حضور شما. همسرم شهادت را با خود می برم و فرزندم آزادی را به شما می سپارم. امیدوارم که از او خوب مواظبت کنید. پدرم! می دانم که حق فرزندی را نسبت به شما نتوانستم ادا کنم ولی با این وجود، امید برای حلالیت دارم. و تو برادرم! شما بسیار بزرگتر از آنید که وصیت کنم اما چه کنم که تذکرات لازم است. اول آنکه رابطه خود را نسبت به خانواده های شهدا بیشتر کنید و دوم آنکه در مجالس شهادتم خود پیش خدمت باشید چون آرزو داشتم در عسرویم شما پیش خدمت باشید و سوم جلوی گریه خواهرانم را بگیرید و نگذارید که در ازای شهادت برادرشان گریه و زاری کنند چون می خواهم یک خانواده شهید نمونه باشید. دل‌های خانواده های شهدا با دیدن آنها آرام بگیرد.

برادرم! می خواهم با شهادت خود ثابت کنم که برای این جوانان، جان دادن برای خدا آسان است، اما قبول ذلت برای یک مسلمان ننگ است و بسیار دشوار. الهی بهشت را نشانم نده چون می ترسم بازرگان بمیرم یعنی برای بهشت بمیرم. الهی جهنم را نشانم نده چون می ترسم که ترسو بمیرم یعنی از ترس آتش دوزخ بمیرم. الهی نور ایمان بر قلبم نه تا در راه رضای تو و برای رضای تو شهید شوم. ۱۳۶۶/۰۳/۰۷ خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار، ((السلام))

مهدی هادیان

سیدرضا هاشمی

شهدای سید کریم

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدرضا هاشمی
سیدرضا هاشمی در ۲۵ آبان ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
استان تهران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ذلیخا تورانی
و پدرش سید کریم هاشمی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس ساری با موفقیت و جدیت پشت
سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار
در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی
مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید سیدرضا هاشمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۱
منطقه شلمچه عملیات کربلای ۵ در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت
را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع
در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و
تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سیدرضا هاشمی

بسم الله الرحمن الرحيم

با درود و سلام بر امام زمان (عج) و نائب برحقش، امام خمینی، روحی له الفدا و با درود و سلام بر سنگر نشینان جبهه های نور علیه ظلمت. بعد از حمد و ثنای خداوند، شما خانواده گرامی را وصیت می کنم به تقوا و پرهیزگاری و اطاعت از فرمایشات امام امت، از شما می خواهم که امام را تنها نگذارید؛ چون ما هر چه داریم از امام داریم.

دیگر این که جبهه ها را پر کنید و نگذارید که اسلحه برادران بر زمین بیفتد و از شما می خواهم که با منکرات، شدیداً مبارزه کنید چون دشمنان دیدند که با محاصره اقتصادی و حمله نظامی نمی توانند کاری از پیش ببرند. مسئله منکرات را به راه انداختند و یک عده جوانان فریب خورده، با پوشیدن لباس های مبتذل در شهرها باعث شیوع فساد و فحشا می شوند. از شما پدران و مادران می خواهم که جلوی جوانان خود را بگیرید و نگذارید که فرزندان تا به دام شیاطین بیفتند. مسئله دیگر، این که نماز جمعه نباید فراموش شود. و از شایعه پراکنی و خط بازی به شدت جلوگیری کنید. و از شما جوانان عزیز می خواهم که الان جبهه نیاز به وجود شما دارد. با آمدن به جبهه و پر کردن جبهه ها، می توان کار جنگ را یکسره کرد. با عضو شدن در گروه مقاومت، به دشمنان ثابت کنید که هنوز هم در صحنه هستید و از جنگ و محاصره اقتصادی خسته نشده اید و همچنان به مبارزه خود ادامه می دهید تا دشمن را نابود کنید.

وصیتی با پدر بزرگوارم: خدمت پدر بزرگوارم سلام عرض می کنم. پس از تقدیم عرض سلام، از خداوند برای شما صبر آرزو می کنم. پدر جان! می دانم که برایم رنج های بسیار کشیدید تا مرا به این مرحله رسانید و من نتوانستم جبران زحمات شما را به جا آورم. پدر جان! بعد از شهادت من ناراحت نباشید؛ چون امانتی بودم که شما آن را به صاحبش پس دادید.

پدر جان! شما فردای قیامت پیش پیامبر و ائمه -علیهم السلام- روسفید و سرفراز هستید؛ چون در راه خدا شهید داده اید. در دنیا هم سربلند هستید؛ چون نام پرافتخار پدر شهید را به خود نسبت داده اید و امام عزیز ما هم درباره شما، خانواده های شهدا می فرماید که «شما خانواده های شهدا چشم و چراغ این ملتید».

پدر جان! بعد از شهادت من، صبر کنید که قرآن کریم می فرماید: (ان الله مع الصابرين)

وصیتی با مادرم: خدمت مادر خوب و مهربانم سلام عرض می کنم. مادر جان! خسته نباشید. امروز که خبر شهادت مرا شنیدی، بدان که تا اینجا کار، کارهیت را خوب انجام دادی و تا به حال، خوب انجام وظیفه کردی و یکی از امانت های نزد خود را به صاحبش برگرداندی و باری از دوش خود برداشتی و چه خوب که سربلند و سرفراز از این آزمایش الهی برآمدی. مادر جان! شما هم برایم خیلی زحمت کشیدید و رنج های بسیار بردید. شب ها نخوابیدید تا مرا به این مرحله رشد و کمال رسانیدید. ولی من نتوانستم زحمت های شما را در دنیا جبران کنم و شما حق بزرگی بر گردن من دارید. ان شاء الله در آخرت جبران خواهم کرد. مادر جان! شما باید مانند حضرت زینب -سلام الله علیها- پیام رسان خون شهید خود باشید. مادر جان! می دانم که مرگ جوان برای هر پدر و مادری دردآور و مشکل است؛ ولی خداوند می فرماید: ان الله مع الصابرين؛ یعنی چاره ای جز صبر کردن نیست. وصیتی با برادران و خواهرم: خدمت همگی شما سلام عرض می کنم. خواهر و برادرهای عزیزم! شما را وصیت می کنم بر اینکه نماز را بپای داشته و تقوا پیشه کنید. با خلوص نیت برای خدا کار کنید و به حرف پدر و مادر گوش بدهید.

امام عزیزمان را تنها نگذارید. درستان را خوب بخوانید؛ چون شما آینده سازان انقلاب هستید. در نماز جمعه، دعای کمیل، دعای توسل شرکت فعال کنید. پیام رسان خون من و سایر همزمان شهیدم باشد. خواهرم! تو باید با حجاب مشمت محکمی بر دهان بی حجاب ها و منافقین کوردل و سایر دشمنان اسلام بزنی.

خواهرم! تو الان کوچک هستی. وقتی که بزرگ شدی، برایت خواهند گفت که برادرت برای چه و در چه راه کشته شد. هر وقت که فهمیدی که من برای چه شهید شدم، تو هم پیام رسان خون من باش. امام عزیزمان را تنها نگذار و باتقوا و پرهیزگار باش.

پدر جان! مقداری پول که از تسویه حساب های جبهه در بانک دارم را شما خود در گرفتن آن مختار هستید و هر جور که میخواهید می توانید آن را خرج کنید. در مورد دفن من، هر جا که برای شما راحت تر است، می توانید دفن کنید. دیگر عرضی ندارم. در خاتمه از تمام دوستان و آشنایان برایم حلالیت بطلبید و اگر دینی به گردن من دارند، تا جایی که می شود، ادا کنید.

وصیتی با دوستان و آشنایان: برادران عزیز! از شما می خواهم که در نماز جمعه و دعای توسل و دعای کمیل شرکت کنید. گروه مقاومت را به هیچ وجه خالی نگذارید؛ چون با خالی کردن آن، دشمن خوشحال می شود و درباره منکرات محله خودمان، خیلی جدی باشید. امام عزیزمان را تنها نگذارید و جبهه ها را هم تا آن زمان که به نیرو احتیاج دارد، پر کنید. دیگر عرضی ندارم، جز سلامتی شما و امام و پیروزی رزمندگان.

دیدار در سرای باقی

سیدرضا هاشمی

محمدحسن هاشمی

شهدای امروز
همه در راه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدحسن هاشمی
محمدحسن هاشمی در ۱۵ خرداد ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و
متدین در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر
و محبت مادرش سیمین رخ خالقی و پدرش محمدهاشم هاشمی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در دبیرستان ۱۸ دی با موفقیت و جدیت پشت
سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار
در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات
مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید محمدحسن هاشمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه های جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ
۱۳۶۴/۱۲/۲۸ منطقه عملیات فاو در اثر اصابت ترکش به بدن شهید شیرین
شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار
پس از تشییع در گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران
مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد حسن هاشمی

بسمه تعالی

وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۳۹)

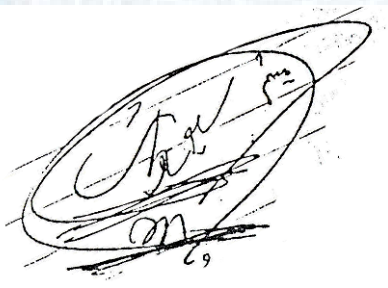
ای مومنان با کافران جهاد کنید که در زمین فتنه و فسادى دیگر نماند و آئین همه دین خدا باشد و چنانچه دست از کفر کشیدند خدا به اعمالشان بصیر و آگاه است.

با سلام بی پایان و درود بی کران بر تمامی شهدای راه دین و قرآن از صدر اسلام تاکنون. با سلام بر رهبر عظیم الشان نایب مهدی (عج) خمینی کبیر و با سلام بر امت شهید پرور و قهرمان ایران. ((وصیت نامه خود را آغاز می کنم))
شهادت بخواست خداوند و در راه خدا، از قرآن و اسلام، از ایمان، از تقوا، از شجاعت، از احسان، از عشق و حماسه و مبارزه، از استقامت و صبر و علم و بالاخره از تمامی چیزها و صفات نیکی که وجود دارد، می باشد و اما شهادت؛ شهادت در راه خدا از ناپاکی، از نادرستی، از دروغ و ترس از کافران، از بت، از هوی، از هوس، از ضعف، از دو رویی، از شکست، از نابودی، از سوختن، از تمامی کارهای زشت و نادرست، به دور است. شهادت اصلاً عشقی است که بسوی خدا می برد و خداوند دوست دارد. ((شهدای راه الله))

احساس می کنم غریبم، غریب عشق و حماسه، غریبی که هرگز کسی را نخواهد شناخت. هنگامی که در میان مردم قدم می زدم در میابم که چشمان هر کس غرق در افکار خویش است. به راستی آنان به چه می اندیشند و در دریای تخلیلات خود چه چیزی را می بینند، به شادی می اندیشند یا به غم، به آینده ای نامعلوم یا به گذشته معلوم، در هر حال همه بی تفاوتند، گویا یکدیگر را نمی بینند. در این میان من گام بر می دارم و تنها هستم و تنها به خود می اندیشم به گذشته ام، به حال و به آینده نزدیک و دور. تمامی لحظات را در ذهنم می گذرانم و آنها را تجزیه و تحلیل می کنم. پس از خود می پرسم رسیدن به معشوق و معبود آروزی من بود.

پس از من گریه نکنید گرچه می دانم سخت است اما به خاطر بسپارید و به یاد آورید مرا و هدف مرا، آن هدفی که جانم را نثارش کردم. مادرم! نگران مباش که رخت دامادی بر تنم نکردی. نگران آن مباش که نقل عروسی بر سرم نریختی و افسوس آن مخور که یادگاری از من نداری. لباس دامادی من همان کفنِ گلگون من است. نقل عروسی مرا در روز وداع بر سرم ریختی و یادگار من آن پیراهن است که به دستت خواهند داد. حجله دامادی برایم ببندید. سفره عقد برایم بچینید. از مرگ من خرسند باشید و هدف مرا بیاد آورید که شهادت را به قیمت جان خریده ام. بر سر مزارم بیایید، اما شهدای ۷ تیر را به یاد آورید «رجایی ها و با هنرها» را بخاطر داشته باشید. هر شب جمعه یادم کنید. به مسکینان انفاق کنید. امام را تنها مگذارید. تا می توانید با کفر و الحاد مبارزه کنید. منافقین را نابود کنید و ریشه ظلم را از صحنه گیتی محو سازید. خدایا من که تا به حال «مهدی» را ندیده ام، روی «مهدی» را به من نشان ده. با شما خداحافظی می کنم تا روز قیامت.

منم آن پاسدار دین و قرآن که آگاهانه رفتم سوی میدان
نصیب من چو شد فیض شهادت شدم مهمان بر سالار شهیدان
دگر میثم نمی بیند شما را حلالیت طلب دارد ز یاران
(میثم هاشمی)



خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار

محمد هرسینی

شهدای امروز
همه در راه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد هرسینی

محمد هرسینی در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سکینه صدوقی و پدرش محمدقاسم هرسینی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس سعادت و فردوسی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید محمد هرسینی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۸/۰۶ منطقه عملیات مریوان- کردستان در اثر اصابت ترکش به سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملامجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد هرسینی

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام و درود بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و با سلام و درود بر شهیدان بخون خفته ایران. بزرگترین آرزوی من در این دنیا شهادت است که اگر خداوند متعال این سعادت را به من داده باشد. همانطور که حضرت علی(ع) رهبر و بزرگ جهان می گوید «شهادت برای من همانند کودکی است که علاقه بسیار به پستان مادر دارد».

پدر و مادر عزیز و گرامیم! سلام، ممکن است وقتی شما این نوشته را می خوانید من دیگر نباشم و از حالت مادی خارج شده باشم. چون برای یک مسلمان (که ان شاءالله لیاقتش را داریم که جزو افراد این دسته باشیم)، مرگی وجود ندارد و این حالت تحولی بیش نیست.

امیدوارم زیاد بی تابی نکنید که این کار از اجر شما میکاهد، انسان برای گذراندن امتحان در این جهان آفریده شده و تمام کارها و مسائل برای امتحان انسان است و فرزند دار شدن هم جزئی از این امتحان می باشد. امانتی است پیش شما از طرف خداوند، که در موقع لزوم آن را باید پس دهید وانگهی این مرحله برای همه می باشد.

«انا لله و انا الیه راجعون». پس چه خوب است آدمی در راه خدا از این مرحله بگذرد. از پدر و مادرم خواهانم که شاد باشند زیرا روز عزای کفار است و جشن مسلمین.

اگر خواستید مجلس عزاداری بگیرید آن را تجملی نکنید و پول آن را به مناطق جنگی اختصاص بدهید. ((فرزند شما محمد هرسینی)) در ضمن پدر مهربانم! چون هر فرد مسلمان باید وصی و ناظر انتخاب کند بر این اساس من پدرم «محمد قاسم هرسینی» را وصی خود قرار دادم و ناظر مادرم خانم «سکینه صدوقی» می باشد.

اگر برای شما مقدور می باشد برایم یکسال نماز و روزه بدهید و اما مظلّمه ابعاد و مظالم یک هزار تومان پرداخت نمایند- والسلام.

در پایان برای سلامتی امام عزیز و رزمندگان اسلام دعا کنید. فقط مبلغ سیصد تومان به برادرم «کرامت حاجیان» بدهکارم پرداخت نمایند. یکی از این دفتر نوحه مال «حسین عرب» است، بدست او برسانید.

(گلعلی جواهری کارمند دادگستری ساری) گواهی می نمایم وصیت آقای هرسینی را که در تاریخ ۱۳۶۱/۱۰/۲۶ در پایگاه شهید بهشتی نوشته است.

بسمه تعالی

بنده (محمد افشاریان دوست) و برادر آن شهید «محمد هرسینی» هستم و گواهی می کنم که این وصیت در تاریخ ۱۳۶۱/۱۰/۲۶ نوشته است.

د سلام
۶۱/۱۲/۱۱

احمد یوسفی

شهدای امروز
همه شهدا

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز احمد یوسفی

احمد یوسفی در ۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سلیمه یوسفی و پدرش علی اصغر یوسفی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شریعت و سعادت و توفیقی و فردوسی و یوسفی و دبیرستان ۱۸دی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید احمد یوسفی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۵ عملیات تکمیلی کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش به پشت و دست چپ شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملا مجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

احمد يوسفی

بسم الله الرحمن الرحيم

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون

مپنداريد آنان که در راه خدا کشته شده اند، مرده اند بلکه آنان زنده اند و نزد خدايشان روزی می خورند. (قرآن کریم)
با درود و سلام به حضرت صاحب الزمان ارواحنا فداه و حضرت امام خمینی، روح خدا و با درود و سلام به امت حزب الله و رزمندگان جهادگر جنرال الله، می خواهم چند کلمه ای به عنوان وصیت نامه بنویسم.
خداوند! از تو می خواهم خون ناپاک مرا در راه خودت بپذیر و خونم را کفاره گناهانم قرار بده، پروردگارا! همه مان یک چیز از تو می خواهیم و دست به جانب حق بریم که طالب سلامت رهبریم.
مادر عزیزم! دعا کن به رزمندگانی که غریبانه در صحراهای بی آب و علف و سوزان در راه اسلام سوختند و حسرت یک آه را در دل صدامیان کافر گذاشتند. این وصیت من نیست که برای شما می نویسم. بلکه وصیت من، خون است و خون من حافظ اسلام است.

و تو ای پدر عزیزم! که در سوگ یک پسر شهیدت برای خدا صبر کرده ای، از تو می خواهم که مثل کوه محکم و استوار در مقابل دوری فرزندان باشی، پدر جان! ما در راه خدا مبارزه می کنیم و مبارزه ی ما شکست ندارد، مرحله آخر که خود شهادت است بزرگترین افتخار ماست.

و تو ای برادرم! تنها راه تو و تنها مسئله تو باید ادامه و حفظ و تداوم راه ما باشد، برادرم همچون نوری بودی که مرا در تاریکی شب راهنمایی می کردی. می دانم چقدر برای ادامه تحصیل من زحمت کشیدی و چه نصیحت کردی و گفتنی ها را گفتی ولی من افسوس نتوانستم نیمی از زحمات شما را جبران کنم.

و شما خواهرم! رسالت شما از همه بزرگتر و بالاتر است و همان رسالتی را دارید که زینب(س) داشته است و از شما می خواهم که بعد از مرگ من شیون و شیدا نکنید چون بعضی از وطن فروشان هستند که سوء استفاده می کنند.
پیام من برای رزمندگان و ملت شجاع ایران و همه انسانهای پاکدل و مومن و مخلص که امام را می شناسند فقط این است که در زمان غیبت، اطاعت محض از ولایت فقیه داشته باشند که سمبل و الگو و سرمشق و مدیر و معلم درس اسلام و مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و همان چیزهای جامعه است. یعنی سخن ولی فقیه باید مو به مو اجرا شود و مورد اجرا گذارده شود. این نباشد که خدای نکرده کم کم در روحیه ما تزلزل به وجود بیاید که در اجرای فرمانی که امام می دهد حتی یک میلیونیم سستی کنیم. که الحمدلله هرگز چنین نبوده و این ملت گوش به فرمان است و هر زمان که امام فرمان دهد خیلی عجیب این فرمان را اجرا کرده اند و نشان داده اند که ان شاءالله تا ظهور آقا امام زمان(ع) این ملت دوشادوش هم در کنار امام و در صحنه خواهند بود.

در پایان از تمامی دوستان و آشنایان و فامیل ها حلالیت می طلبم و امیدوارم اگر حقی به گردن من داشته اند و ادا نشده مرا ببخشید و در همین لحظه بیان می نمایم اگر حقی از من به گردن کسی مانده همه را ببخشیدم و از همه راضی هستم باشد که خداوند نیز از سر تقصیرات این بنده حقیر درگذرد.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

محل دفن: بغل دست برادر بزرگوارم

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

خدایا خدایا رزمندگان اسلام پیروزشان بگردان

مرگ بر صدام. مرگ بر آمریکا

مورخه ۱۳۶۵/۱۱/۱۶

خدا حافظ
مرگ بر صدام
مرگ بر آمریکا

محمد یوسفی

شهدای امروز
همه در راه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد یوسفی

محمد یوسفی در ۱۴ آبان ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در روستای برنت شهرستان سوادکوه استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سلیمه یوسفی و پدرش علی اصغر یوسفی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس مرحوم بصیری و دبیرستان ۱۸ادی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد یوسفی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۲۵ عملیات بیت المقدس (آزادسازی خرمشهر) منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار ملا مجدالدین شهرستان شهید پرور ساری استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد یوسفی

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ ((به آنان که در راه خدا کشته می شوند نگویند مردگانند، اینها زندگانند، لکن شما در نمی یابید. به شهیدان راه حق نگویند مردگانند ایشان از ذلت دنیا به عزت

آخرت رسیدند و هر زمان که از دنیا رستند به وصال پروردگار رسیدند.))

برای حفظ اسلام باید از بذل جان و مال دریغ نکرد. پس ما جوانان هم این راه را که راه حسین (ع) است انتخاب کردیم که مرگ با عزت، بهتر از زندگی در ذلت می باشد. حال بطور خلاصه هدف و پیام خود را می نویسم.

۱- حقیر برای حفظ اسلام و مسلمین و ولایت فقیه و حکومت جمهوری اسلامی ایران و رهبری امام خمینی این راه را آگاهانه و از روی شناخت قبلی انتخاب کردم و این راه را بهترین سعادت همه انسان های روی زمین می دانم و به همین علت هم است که امیدوارم جهان با وحدت کلمه، پُر از عدل و داد شود و به همین دلیل است که حقیر حاضرم بهترین چیز خود یعنی جانم را هدیه کنم.

۲- پیام به همه برادران و خواهرانم، شما را به خدا قسم که قدر و ارزش یکدیگر را بدانید و از غیبت و حسد و کبر و دروغ و حب دنیا و خلاصه رذایل اخلاقی پرهیز کنید. وقتی از اینها دوری جستید اینقدر قوی می شوید که احساس می کنید خدا را دارید. می بینید، عزیزانم بهترین هدف، الله است و کسی که می تواند ما را زودتر به الله برساند خط ولایت فقیه است. این مسیر خدایی را یک فریضه می دانم و در این راه اگر دشمن را شکست دهیم پیروزیم و اگر به ظاهر شکست بخوریم و کشته شویم پیروزیم.

به هر حال این سایه شکر پروردگار و افتخار برای من و شماست و اگر شهادت نصیب من بشود بجایی می روم که ملکوتش نامند. آنجا که بهشتش نامند. زندگی ذلت بار را هیچوقت قبول نخواهم کرد و مرگ سرخ و شهادت را بر آن ترجیح می دهم. همانطور که قلبم آگاه است به آرزوی خودم خواهم رسید. پدر عزیزم! درود خدا بر تو باد که با امضا نمودن رضایت نامه برای من، در حقیقت شهادتنامه مرا امضا کردی.

مادرم کوه باش و چون کوه استقامت کن. لحظه ای از نام و یاد خدا غافل نباش. در راه دین بکوش که هر چه بگویی باز کم است. قامتت را بلند گیر و ندای الله اکبر، خمینی رهبر را سر ده و فریاد شهیدان راه خدا را به مردم برسان که همانا فریاد پیروی کردن از خدا و قرآن و خمینی است.

پدر، مادر، خواهر و برادرانم! امکان دارد اتفاقی واقع شود که جنازه من به دست شما نرسد. آنگاه به یاد شهدای کربلا بیفتید و ناراحتی به خود راه ندهید و هر وقت دلتان گرفت به گلزار شهدا بروید و به مزار این همه شهید بنگرید آنوقت درد خود را فراموش خواهید کرد.

در پایان از همگی می خواهم که در هر حال پیرو ولایت فقیه باشید و همیشه روحانیت را سرمشق خود قرار دهید و با کفار و منافقین و با آمریکا و شوروی و دیگر قدرتهای شیطانی با تمام قوا بجنگید و انتقام خون شهیدان را از آنها بگیرید و در نمازهایتان امام را دعا کنید.

همچنین از همه می خواهم که مرا حلال کنند و از دوستان و آشنایان و همه کس بخواهید که مرا حلال کنند.


 ۱۳۶۱/۰۱/۲۱
 ۱۳۶۱/۱/۲۱

محل دفن بغل دست شهید یوسفی